Perzsa Qu. 5.

Digitized by the Library and Information Centre of the Hungarian Academy of Sciences

Perzsa Qu. 5.

1 1585 wtl 1596 (Atterbydan 1 Tes-
väna bevattelse) Persa text ut eg
översättn. av Gerard Mercatorn.

شب بود که این واقعه روی نموده شرذمه قتل او بر یعقوب خان رسیده او را مسرت بی اندازه
فی نموده کلاه گوشه عظمت و اقتدارش باوج اسمان رسیده و سر بکشایش خان بدرگاه
مرگ افتاده موافق حال عرضه داشت نمود و ملازمان و اتباع بیکلرخان بحفظ حال خود پرداخته
بجایهای محکم مختفی گشتند هنوز طلیعه صبح صادق نمایان نشده بود که لشکر ذوالقدر شبیه
ریخته دست بغارت و تاراج خانهای آنشاران دراز کردند و مردم بی سروپا که موافق از
نمی شناختند و دوست و دشمن یکسان انستند بهر جا که دست می یافتند بجارو ب نهب و غارت
میپرداختند مجملا دران قضیه انواع نهب و تشویش با اهل یزد رسیده دو سه روز ان شورش و
غوغا برکار بود و خانه بسیاری از اهالی یزد و میرمیران بتاراج رفت از اولاد عظام میرمیران
نهایت و خلیل الله همیشه با پدر یکیفس بود و به بیکلرخان مخالف و بیانه او و یعقوب
خان کمر اعلات واقع می شد در یوقت نیز و یعقوب خان ایشانرا معزز و محترم بود اما
میرمیران و سایر اولادش را یعقوب خان بموافقت بیکلرخان بمخالفت و عصیان متهم
داشته احترامی نکرد بلکه در مقام استخفاف درامده حتی که ضبط خزاین بیکلرخان تعین کرده بود
محافظت خانه او نیز میکردند حاجیش از نبات مکرر این شنیده محترز علیه یکدیگر در منزل او بود
و زیاش بقدر ملاحظه نموده زیاده بی اندامی نکردند و دستگاههای میرمیران مکتر واقع شده
خفت و خواری بسیار باو رسید یعقوب خان توقعات باو کرده مستعفای کلی بر سم بیکلرخان
ترجمان ستاینده راقم حروف حقیقت واقعه مذکور را از جناب اشرف صفات حاتم بیک که در ایام
این قضیه در اتباع بوده و بنوعی که از و شنیده و مردم نقه تصدیق نموده اند از اطناب پسندیده
خصوصیات این قضیه را بی زیاده و نقصان در قلم اورده القصه یعقوب خان چند روز در اسیاده
و دباغات و ب طلبی جهت این پیشکش زری که از ایشان خلیل الله خیانتهای ملوکانه میکرده

MAFY AKADEMIA
KONGTARA

Vambery Armin ex libris

یعقوب خان را املاک بر طبیعت غالب بود و جون فرزین و اسباب بکماش خان را که در عرض
مال جمع آمده بود و بتصرف خود دید شیفته انها گشته از طریق اخلاص و بندگی منحرف گشته رفت
اختصاص به انها گشید و تفاصیل احوال را بعرض خواجه اکرد و قبلی از انها سایه سر را علی الرسم
و اکرد خاطر اخلاص کزین پیدا شد بر طبق این خدمتکاری افتخار نموده فرزین عالم را بر خلیفه
خاطر مبارک ولی نعمت که اولی مرتبه سعادت نشان مراتب اخلاص است برابر نمیکرد و خود الود و بیاری
و دری از مال اونی ساخت به هر گاه بدین شیوه سلوک مینمود همت بر خاصیت خیرانه کمال یافت
بکماش خان را که در نظر اشرف وزره قدر نداشت مع شیبانی زاید یاد و انعام بسیار مورد بهبود شیوه
ارزشیوه سعادت نشان نداشت بر خارف دنیوی فریفته شده در اسباب عظمت و بزرگی
خود را بمهابت اماده پادشاه بیوفای ست نهاده غفلت و پندارشده که جنبش از تتایج اعمال کرار
بظهور نرسیده و پوشیده گشت و از نشاده بحکومت و غرور بدستی اغاز نهاده بجور و سر بارگاه
بعضی امور جزات نموده از جمله یوسفخان را برای اصلاح خود بگوت کرمان فرستاده و شرط و پیمان
اتحاد گرفت که از صوابدید او تجاوز نکرده و در کل مواد تابع امر و نهی او باشد و ابر قوه را بند
خان برادر زاده خود داده و خود از سعادت خدمت انحراف ورزیده بخیال استقلال جواب
املاک نظیر از توجه نموده از جهات و خود رایی این سلاطین پیش گرفت و چنین پیر میران
که زوجه بکماش خان بود بعقد و ازدواج خود و عده داده بعضی و تقدی پیش از به دو کماله
خود در آورده و تغیر و تبدیل در املاک امر انموده کل مملکت فارس را املاک طلق خود پنداشته
املاک جمعی از ذوالقدر را که منقول ساخته بود بر حیطه خود متملک نموده بحیطه ضبط در آورده و دامنش بحفظ
و پریشان گشته جاه و جلالش بسر حدی رسید که جنه والی لار خلعت فرستاده و جون خان
شفقت شاهی را درباره یعقوب خان بدرجه کمال مشاهده مینمودند بزرگی او را پذیرفته

لنگر خان

یعقوب
از زمان او تجاوز نکرده و والی لار بطریق جاکران استقبال نموده خلعت او را پوشید محمد خان
خان جندکاه در شیراز کامیاب بود و بعیش و عشرت روزکار میگذرانید تا انکه چشم زخم روزکار
ماه رسید و اعمال نشیمه و سوی ادبار او را بکفران نعمت کشانیده و ثبات ان کرتاه کردید خاطر
احوال او در قضا یا بسال اینده تبوفیق الله رقمزده کلک بیان خواهد کشت ذکر آمدن نواب شاهرخ
الهی با صفاهان جهت نشان دادن کوی یولی بیک و مآل حال او قبل ازین رپایه کلک
کلک قصه پرداز نه بدیکونه ارزش یافت که جون اخبار فرسنال احوال ولایت یزد و کرمان
و طغیان بکماش خان بمسامع جلال رسیده توجه موکب همایون باینطرف لازم کردید عزیمت
اینطرف جزم نموده بهر اهی فایق اقبال از مقر سلطنت در حرکت امده متوجه دار السلطنه اصفهان
کشتند درین سفر خیر اثر نواب سکندر شان را تکلیف مراقبت فرمودند و الخرت رخاجوی کشته با یکان
یکدیکر قران کرده با هم مه و افتاب روی توجه باینطرف آوردند یولی بیک غلام خاصه شریفه که
حاکم اصفهان بود التولایت را پا انوب رسیده اویسته قلعه طبرک را تعمیر نموده بدوج داره را استحکام
داده اذوقه و یراق و ما یحتاج قلعه داری مرتب داشت و از غایت سفاهت و بی عقلی و غلوی
خویش اله کویان خود را مالک ملک صفاهان جهت نشان پنداشته حرف استقلال بر صفحه خاطر
ناهموار کی نکاشت و قشون و لشکر اراسته بجهته خود مرتب داشته لوای اقتدار بر افراشته بود
وجون رایات نصرت ایات در خطه کاشان نزول نمود و در انجا خبر حمله یعقوب خان
و کشته شدن بکماش خان بجایکه تحریر پیوست رسیده موجب ابتهاج خمیره دلخواهان کشت و
یعقوب خان بخلع و جایزه و صله و سیحسان سرافرازی یافت و کس باصفهان فرستاده بیولی بیک
پیغام کردند که مهمان پذیر باشد که ایلچی عجالی اولی ایم و پارسال استمالت نامها و خلع پادشاهی
بجهت خاطر او ارسال نموده بود انصوب شتابد یولی بیک چون از کشته شدن بکماش خان

و توجه موکب نصرت نشان خبر بافیت جاره بجز اطاعت و انقیاد ندیده قلعه را بمعتمدان سپرده خود
جریده و بسیاهی استقبال موکب همایون آمده در ماهین کاشان و اصفهان شرف ملا
بوسی دریافته مورد شفقتهای بی اندازه گشت و همانروز حضرت باقیه جبه انجام ضروریات
سرکار خاصه شریفه و یراق همانی با صفهان بازگشتند رایات نصرت آیات در ساعت سعد
باصفهان رسیده اهالی ملک بلوازم استقبال پرداخته اند و دولت اماد که مهر فرخی
شهراست تا دو فرسخ سیاه گشته نقش جهان پای انداز انداخته در چند مکان طبقهای زر
نثار موکب همایون نمودند و بندگان حضرت اعلی در کمال مسرت و شادمانی داخل شهر شده
در دولتخانه نزول اجلال فرمودند و آن مکان مبارک از ورود مقدم همایون رشک
جنان گردید اسباب عیش و شادمانی بر جیره امال و امانی بنیان دولت قاهره منقوح گشته و
یولی بیک بمراسم خدمات قیام مینمود اما قلعه طبرک را استحکام داده بمعتمدان خود
سپرده بود و احدی را بقلعه راه نمیداد و این معنی که داغ بندگی بر جبین دولت داشت
پسندیده نمی نمود علی ای الحال حضرت اعلی از این معامله حرفی باو اظهار نمیکردند و هر روز
لطف مجدد درباره او بمنصه ظهور میرسید تا انکه حسب الامر اشکره همایون در منزل خود
ترتیب اسباب جشن سروریه داخته مایحتاج آن مجلس عالی بر وجه لایق سرانجام نمود
و بندگان حضرت اعلی با مخصوصان و مقربان تشریف قدوم ارزانی فرموده منزل او را
بنور حضور منور ساختند و جشن خسروانه و صحبت ملوکانه انعقاد یافته مقربان بساط قدس
و مجلسیان بزم مقدس جوعهای شادمانی از دست ساقیان زهره جبین در کام امید و آرزو بختند
یولی بیک بمقتضای انجا این التالیف یا وجود الطاف کوناکون شاهی خالی از توهم نبود در ان مجلس والا
و بارگاه عظیم باوراه یافته در همان دو سه روز باجمعی معتمدان خود بقلعه گریخت و توپ و تفنگ بیرح و بار و

برآورده

برآورده شروع در قلعه داری کرد و این حرکت ناهنجار که از کمال بی خردی تواند بود موجب استعجاب
همگنان گردید بندگان حضرت اعلی از روی تلطف بنده پروری جمعی از اغزه خصوصا سید بیک
کونه که از اعاظم امرای زمان شاه جنت مکان است بدو او بقلعه فرستاد که از سبب توهم او پرسیده
بمصالح ارجمند او را از وادی مخالفت کذرانیده براه اطاعت و اخلاص دلالت نمایند و از وخامت
عاقبت و کفران نعمت تحذیر و تخویف نموده یولی بیک بپنه غفلت و نادانی در کوش نهاده ان نصایح
دلپذیر را بسمع رضا نشنوده فرستادکان را در قلعه توقیف نموده بمعتمدان سپرد و چون او از جمله
غلامزادکان درشهر مغانان که محل نزول شهریار جهانیان باشد بموجب نقض دولت و منبع مفاسد
غطیمه بود با معماریه او در ثوریدند و تغافل نادانه شعار خود ساخته و خاطر او را بانظهور شفقت
و عفو و اغماض اطمینان بخشیدند بصلاح دولت اقرب میبود و قرناوخان قرا املوکه پیش الاقران بمزید
قرب و منزلت امتیاز داشت و با یولی بیک از زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا صداقت و
راستی می ورزیده از خدمت اشرف متقبل شد که بقلعه رفته او را بنصیحت نموده بپیرون آورد ملتمس او
درجه قبول یافته با چند نفر از ملازمان و اهل خدمت بقلعه رفت یولی بیک روز اول با او خلاف
قتلا طیارانه کرده تواضعات رسمی کرده اما روز دیگر با فساد جمعی مفسدان فتنه انگیز که با او بودند
عزم او نمود قرناوخان را در قلعه نگاه داشت و شمشیر والت جاره انجا او و ملازمان او دراشتند از میان ایشان
کشوده ملازمان او را بمردم جلد سپرد و چند روز در قلعه میانه ایشان ملاقات نشد چون خبر
کرفتاری قرناوخان ببندگان حضرت اعلی رسید و یلی تایه حمیت شاهانه التهاب یافته
حسب الحکم قورچیان عظام و ملازمان درکاه و اکابر و اعیان اصفهان قلعه را مرکز وار در میان کرفته بترتیب
اسباب قلعه کیری پرداختند فرمان بران اوعان فرمان پادشاهی نموده براطراف و جوانب قلعه محیط
کشتند و چند روز بدین مجانین ابواب محاربه مفتوح بود یولی بیک بعد از خراب البصره از غایت

بی‌فکری بفکر کار نبود افتاد و دانست که این شیوه نامرضیه کفران نعمت و موجب خذلان دنیا و آخرت است در قلعه
با فرهاد خان ملاقات نموده گفت که اگر بندگان حضرت اعلی رقم عفو بر زلات این غلام کشیده حکومت
اصفهان بدستور پیش تفویض یابد ترک قلعه داری نموده بسرون می‌آیم فرهاد خان بنا بر مصلحت وقت
قبول ایجاب ملتمسات او کرده بخدمت اشرف عرض نموده بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعنوان
رعیت فرهاد خان عمل نموده مدعیات یولی بیک را بانجاح مقرون گردانیدند خلع فاخره فرستادند خاطر او را
بمواعید گوناگون پادشاهانه اطمینان بخشیدند و یولی بیک متعهدات فرهاد خان را اعتماد کرده بسرون آمده
بشرف ملازمت اشرف دریافت بندگان حضرت اعلی بحسب ظاهر توجهات فرموده اغراز و اکرام
بسیار نمودند اما باطناً خاطر مبارک ازین حرکت نامنجمار غبار آلوده بود و چگونه نباشد با دولی نعمت
عصیان ورزیدن و بدینگونه امور جاریت کردن و امید فلاح و نجات یافتن زهی سفاهت
و بی‌عقلی باولی نعمت از بسرون آیی کرسپهری که سرنگون آیی عاقبت یعنی مضیق حال روآید
بالجمله چند روزی یولی بیک که هوای حکومت اصفهان در سر داشت رفع غبار خاطر اشرف را در بسرون
قلعه تصور نموده قلعه را سپرد بعد از انکه قلعه بتصرف درآمد اهالی اصفهان که در ایام قلعه داری او
حضرت اعلی نموده و با او بی اندازیها کرده بودند حکومت او را کاره بوده بگفتگو درآمدند یولی بیک
بناکام قطع نظر از حکومت اصفهان کرده بکیوت راضی گشت و فرهاد متوسل بوده کار خود را باو حواله
نموده و فرهاد خان با او سلوک ادیبانه کرده بین الجانبین الفت تمام بود اما عاقبت نتیجه کفران نعمت
شامل حال گشته عنقریب رشته حیوتش بتیغ قهر روزگار منقطع گردید

چون نشد در گلستان دسرما
تند وی با نخطاط آورده خسرو بهار گلزار جهانرا بقدوم مسرت لزوم زیب و زینت داده نسیم
بهاری طراوت افزای عالم جوانی گردید باذن فراش عهد فیروزی بیت ایوان شیرین آئین

قضای جهان پیما روی کشانید فرش نوروزی یعنی در شب دوشنبه چهاردهم شهر جمادی الاول
مطابق سنه ۹۹۹ خسرو نوابت و سیارات از خلوت سرای حوت بیرون خرامید و بگاه حمل برامد

بیت گشت چون خسرو سپهر کاهی ۔ منتدای کشورشاهی ۔ بندگان حضرت اعلیشاهی ظل
الهی در دارالسلطنه اصفهان کامیاب عیش و عشرت بوده روزگار بخوشی و شادکامی میگذرانیدند
در سوانح این سال فرستادن یادگار سلطان روملوست برسم ایلچیگری و دستان بزرگان عالمان
و منجمان یعنی کاالشمس اشارق من السماء ظاهر و هویدست که از آغاز طلوع دهر عالم افروز
این دولت روز افزون محمد همایون بادشاه این عمر شریف میزد ابن ابوسعید گورکانی
که از دولت سپاه ازبک و سرتیلای محمد خان شیبانی در ماوراالنهر و احسی و اندخود و ملار و فرغانه
که مرکز دولتش بود ممالک قامت نیافته بعد از محاربات قوی در حدود کابل و حصار شادمان پای سرو
سامان میکشت و چنانچه در صحیفه اول در ضمن احوال حضرت خاقان سلیمانشان اشاره بآن رفته
یاملازمان درگاه شاهی از روی اخلاص عرض داشت سلطان اویس میرزا ابن سلطانحسین میرزا عم زاده خود
را که حاکم بدخشان بود و میرزا خان استمداد داشت بحضرت اشرف فرستاده و استرداد ملک مورد
را از حضرت استمداد نموده خاقان سلیمانشان کرویی ارتکرتو لباسش را بمعاونت او نامزد فرموده با
پانزده هزار سپاه ظفر شعار سپاه ماوراالنهر را بحیطه تسخیر کشیده و در خطه سمرقند بای بر مسند جهانبانی نهاد
و چند سال که میانه او و خانان ازبک در ماوراالنهر و ترکستان و حصار شادمان محاربات روی میداد
همیشه بحمایت خاقان سلیمانشان مستظهر بین الجانبین وفاق و دوستی و مرعی و مسلوک بود تا در
مرتبه اخر که سپاه ازبک بهجوم آورد و در حدود بخارا عبدالله خان و سلطانان ازبک مصاف
داده شکست فاحش یافت یکباره کسان خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده استمداد نمود درین مرتبه
خاقان سلیمانشان میرنجم ثانی اصفهانی را که رکن السلطنه بود با تفاقد امراء خراسان بکومک

فرستادند و بجانب افغان در پای قلعه غجدوان با خوانین اذربیک محاربه نموده کاری از پیش نرفت تا لشکر
ارکابیل روی بهمگی بتسخیر ممالک هندوستان اورده کامیاب دولت و زمان روانه گشت بعد از انکه
بابر پادشاه تخت سلطنت را وداع کرده بود و لدارشد شیخ محمد همایون پادشاه تایم مقام پدر عالی گهر
گردید و او را در وسعت اباد هندوستان فتوحات فیضانه روی داده خدیو اقبال مدولت و اجلال گردید
و از تقدیرات الهی و صولت سپاه افغان و دست برد شیر خان احوال او اختلال یافته جنود و دولتش
روی به پژمردگی نهاد و در ممالک هندوستان محال اقامتش نماند ملک شیر خان گذارشته شکسته و بی سر
و سامان روی بطرف هند و سند و قندهار آورد و از انجا بسر از عدم موافقت بخت و مساعدت
برادران مجال توقف نیافته روی امید درگاه پادشاه جنت مکان جلیلین اشیان آورد و از شاه
مکان جنابخه در کتب تواریخ مصوحا تواریخ اکبری مسطور است در امداد و اعانت او
دقیقه فرو گذاشت و او را با بین شایسته که نتیجه او ارنگ نشینی عالم قدرت و جهانی مرادی است
روانه فرمودند روانه فرمودند و به نیروی اقبال تدارک احوال نمود از باب
الحضرت تا حین حیوت طریقه محبت و وداد و سلوک و دین ایمانیان امداد مرعی بود بعد از
ارتحال ان پادشاه بیگومانند که فرزند ارجمندش جلال الدین احمد اکبر پادشاه ای پسندیده سروری
نهاده شاه جنت مکان سعید بیک ولد رکن السلطنه معصوم بیک صفوی را با تحف لایقه
به تهنیت و جلوس او و واقعه والد بزرگوارش فرستاد و همواره انواع مهربانی بظهور می آورد
و بعد ازان دولت رایه در سلطنت فرمانروای هندوستان مطلق العنان گردید سند ارادت نیایی
گردونهایین مرسله و امد و رشته انقطاع نیافته چنانچه بعد از شیوع واقعه نایره حضرت شاه جنت مکان
که انواع فضاد ممالک ایران شد و اصلا لوازم دلجوئی و پرسشهای دوستانه که رسوم شده
از دوستان خویش نهایت بعمل نیامد و مرتها بین ایمانیان طریق امد و شد مسدود بود تا انکه

حضرت

حضرت اعلی [illegible] ظل الهی در سال که اوان ملبوس سعادت مانوس همایون را در رنگ عالم
ارایی بود ما در شاه عدیم المثال رایه مشار الیه بادی الفت و دلجوئی نموده اراده احیای خصوصیت
قدیم فرمودند و امتحق سلسله محبت و دوستی را که در زمان اباد اجداد انتظام و ارتباط پذیرفته بکونه
طبع حقیقت سرشت بهدم ان نیان رضا دهد و خاطر دوستی دوست از ان اغماض نماید بالجمله
رای جهان ارا بدان متعلق گشت که یکی از اعیان طبقه قزلباش را بر سم رسالت نجدت الحضرت
فرستند قرعه اختیار بنام یادگار سلطان ره ملوکه مرد صوفی نهاد صافی اعتقاد طرز دان
چرب زبان بود او را از دارالسلطنه اصفهان او را با تحف دهدایا لایقه و نامه محبت ایین ارسال
دارشتند و در ان نامه نامی از اتحاد که دوستانه از مغایرت و بیگانگی ایشان فرموده محمد و
مهر و موافق قدیمه و ممرک سلسله وداد گشته اظهار فرمودند که چون حسب اقتضا، قضا و عدیه
خان وجنود او زبکیه بر خراسان مستولی گشته ملکی همت بدفع سپاه اوزبک و استخلاص ممالک خراسان
مصروف است اگر امداد و ظاهری مبذول باشد همت و توجه باطنی در دفع ندارند بعذر
هر چه
شرح امدن او بعد از مفت سال از هندوستان در محل خود بمعرض گذارش
خواهد یافت دیگری از سوانح این سال میرزا لطف الله ذریه ازی که وزیر و اعتماد دولت بود مورد
الطاف شاهی گشته ایالت بافندرت جمع کرده بعزت قاض از تاج و کمر مرصع و اسب با زین
و لجام مرصع و جمدهر قلب طلا دوزر و علم و نقاره که مخصوص امرا و امدارات سرافراز گردیده پایه قدر
و تمکنش بایوان کیوان رسید دیگری انکه تابع است که میرزا ان و اولاد عظام از بدو بزم پای کوس
و اشرف باصفهان آمدند میرزا ان بجنه سوء اعمال و مرافقت بکتاش خان منظور نظر عاطفت کشته
و زیاده اختراعی نیافت اما شاه خلیل الله ولد او که با یعقوب خان متفق و بشاهی سول بود و بسوء
شقفتهای کوناکون کشته مهمات بزد یاد شفقت شد و در خلال این احوال فاش چیم کیسه تمرشاه

جنت مکان که در خانه شاه بغداد ولد پیر ایران بود باجل طبیعی در اصفهان در گذشت حضرت اعلا
بتعزیه او تشریف قدوم ارزانی داشتند و دیگری را تفاوت نیافتند چون در این حال حرکت رایات جهان
کشای متوجه جانب فارس تصمیم یافته بود بندگان حضرت اعلا بودن شاهزاده را کاترا انجا قرب کیان
قرار نمودن بعضی فتنه انگیزان بانجا در قلعه و امین صلاح دولت ندانسته ایشانرا بعنایت خرم و دور
اندیشی باصفهان آورده در قلعه طبرک نگاه داشتند و کوتوالی ان قلعه و محافظت شاهزاده را
باحمد بیک کران پا رجوع فرمودند

چون یعقوب خان نوعی از سابقا بتحریر پیوست از زیدت متوجه شیراز شده
از باده غفلت و غرور بدمست و بی شعور گردیده اندک استیلای که اورا بمن اقبال همایون شاهی
دست داده در جنگ سکاش خان ظفر یافت از اسراف تر فع و تکبر خود شناخته از اسباب فرید
نخوت و غفلت ساخت و بعضی دیوانه چیزان قولباش که از سوء اعمال خود واقف و بجنایات مختلفه
از بندگان حضرت اعلا خایف بودند مثل بوداق قراگوز جیوشلو و مختار سلطان تکلو و بیک
و لداد اولو اختیار ترکمان و ابوالفتح بیک شاملو و فولاد بیک امیر اخور از اردو فرار نموده بشیراز
نزد اورفته یعقوب خان اصلا بر خای دلی التفات نشان داده و مقدم ایشان را کرامی داشت و با ایشان
خصوصیت و مصاحبت اغاز نهاد و ایشان در طغیان افزوده باده خوش امرای بلند در کار او کرده
محرک از دیاد بیهوشی و بدمستی او گشتند و بکنیه باز خواست خزاین و اموال بکلیش خان امرا از ملازمت
عتبه اقبال شاهی خایف و اندیشناک میداشتند یعنی موجب فزید علت گشته یکبار گی سر طغیان
بر آورده و امراء فارس را بمتابعت خود دلالت نمود بهر کس اطاعت او نمینمود تغیر داده برای خود
امرا تعیین نمود بندگان حضرت اعلا مکرر امنشور رصایح و ارقام شفقت انیز فرستاده و جهته رفع
شناعت و بدنامی او بامدن اردوی اعلی و تشرف ملازمت اشرف تکلیف کردند مفید

نیفتاد و از غلبت سودای طغیان مابنحویا در مجمع امرا بیکفت که از ممالک ایران ملک فارس
بمن میرسد و بیدنیکونه هدایات بزربان میراند و خوش امد گویان تصدق مینمود و بعد القصه
تخلف از فرمان پادشاهی کرده کاهی خیال استقلال مینمود و کاهی در استحکام قلعه کوشیده و اندیشه
حصن و قلعه داری میکرد و این قسم اعمال از و موجب استعجاب بود طایفه ذوالقدر و امرا فارس از
پیش شفقت شاهی که نسبت باو بظهور می امد خبان مطمع و منقاد او بودند که حرف مخالفتی او
در صفحه خیال همکدام نقش نمی بست با انکه بعضی امر از رفته رفته آثار عصیان از اطوار او مشاهده
نموده در سیلاق کوشک زر انزار دوی او دیده استاده بملازمت اشرف امدند و حقایق حالات
معروض داشتند هر چند دفع و رفع او قابل نسخت و بوکیه همایون بخود یاراو نبود و سپه و سکار سیلاق
کوشک زر و شهر بشیراز و انتظام مهمات فارس غنان عزیمت بدانصوب معطوف داشتند یعقوب
خان از اوازه ورود بوکیه همایون و بی نفاعی امرا احوال و انتقال خود بانحضرت اعلا عرض فرستاده
و با چند نفری از مردم اعتمادی بجانب قصبه رقشه متحصن گردید اعیان ذوالقدر نوج نوج با استقبال
بوکیه همایون امده حقیقت قصبه رقشه و امر فرمودند و چون سیلاق کوشک زر بمخیم همایون
رحیال گشت اسلس خان مهردار را بایزید بیکیان و قورچیان عظام ذوالقدر و مردم فارس بمحاربه قلعه
مامور فرمودند و بوکیه همایون بکنیه حرارت هوا جدکانه و سیلاق مرکور گذر ایسته و غرابت
شهر بشیراز قرار نمودند و ان بلده فاخره را که بخت جمشید و سلیمان و ممدوح جمهور نحل و زمان جنانست از
مقدم همایون زینت بخش روضه جنان گردانیدند و میرزا لطف الله وزیر چون شیراز ای بود
بادای لوازم خدمت می پرداخت و تمامت اهالی و عیان و ولایات فارس با پیشکشهای لایق گذرانیدند ابراهیم خان والی لارستان و بدایاق فرستاده
اظهار بندگی و اخلاص نمود و باوجود این اعمال سفیهانه که از یعقوب خان بظهور امد مستوفی نوابشرف را

درباره او انواع توجه بود بنابه خاطر اطمینان ذوالقدران که از دو خایف بودند امایت و ولایت
و ایه الامرایی مازش به بنیاد خان که در سلک یوزباشیان ذوالقدر انتظام داشت نافذ شد و حضرت
اعلا بغیر وزی و اقبال در مهمات ان بلده و نواحی فارس بسیر و سواری
مشغول میفرمودند از ملال این حال از اصابت عین الکمالات چشم زخمی بذات فرخنده مقامت
اشرف رسید و در هنگام سواری اوسب تاختن از اسب افتاده پای مبارک کوفته گردید چراغان مجالیه بر افاضه
بنایت یاری خالی از کوفت را صحبت گذرانیدند خبر عصیان و طغیان یوسفخان افشار رسید که در
چهان درگاه والا که بجهته خدمات دیوانی در کرمان بوده اند سر بیرون کرده قلعه را مستحکم کرده اند
و دم از موافقت و هوا خواهی یعقوب خان نمیزنند بندگان حضرت اعلی قرباد خانرا بجهته دفع فتنه او
بکرمان روانه ساختند و چون لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیمی دیوانی و پدرش خان بودند و دیوانیان را
که مردم بیگناه اصلاح ایشان همیشه بکار اعمال و افعال پدرش بود و بایالت بعضی از ولایت سر افراز بوده
بعضی دیگر را با اسمعیل قلیخان ایشیلو افشار دراورده بهر دو را همراه قرباد خان فرستادند دیوانی بیک
غلام دیرینه خدمت قرباد خان مامور شده از نوایع که در شیراز بظهور آمده کشته شدن شاه علی
خان و ولد خلیل خان افشار است بدست حسن خان و ولد عبد اللطیف بیک که هر دو از اعقاد افشار
منصور شدند در صحیفه اول این دفتر رقم تدبیر کلک تحریر شده که در ایام شورش و انقلاب طوایف قزلباش
که در بهر سمتی سودایی پیدا شده بود و در گوشه کیلویه بعد از فوت ظهور و روح قلندر و فوت اسکندر
خان حاکمی از جانب دیوان منصوب نباشد بنود شاه علی بیک سر کوچک خلیل خان بخود سر نام
خانی بخود نهاده خود را حاکم گوشه کیلویه نامیده احسن بیک و ولد عبد اللطیف بیک مذبور خود را درین
امر از شایسته تر دیده با او مخاصمت اغاز نهاده جمعی از طوایف افشار و الوار را به خود جمع کرده
مدعی حکومت شده هر یک بقدر و قدرت و توان متصرف بعضی محال گشته تا حین ورود موکب

جهان

جهانگشای همایون اعلیحضرت شاهی با یکدیگر بدارا و احتیاطی بودند تا انکه درین هنگام هر دو سایه پرور
نعمت مصیر امده بسعادت پای بوسی نمایز گشتند و هر یک بالغرد و استدعای ایالت آن
ولایت را داشتند اگرچه هر دو بخودسری عادت کرده و این شیوه جمیل ایشان نشده همکدام قابل
تربیت نبودند اما پسر خلیل خان بزرگ منشی و مناع شاه قلی خان را انشفته تر داشت و مطلقا با
خانیوه و جاکری و فرمانبری اشنا نبود و حسن خان بقدر مراتب نوکری طی کرده و ساده دل تر
مینمود بنابرین پسر اورنته پسر خویش بتبع همیشه ریزه خوار دانسته و مورد عنایت و التفات
بایالت کوه کیلویه رقم اختصاص کشته دیگران از سوانح غیرت افزا کشته تدبیر حسن علی سلطان حکمی
و لد بوداق خان است که در خدمت اشرف از جمله مقربان و مخصوصان نبود اما بسبب ظاهری که
معلوم همکنان گردید او را مردم میل نشته اندوزی بود که زیبایش دل موافقت نداشت و حساب این
بود تا بنا انکه از بوداق خان و اولاد او چنانکه سابقا دریافته بخوبی حرکت ناهنجاری صادر و با
کرشمه زاده را که او را بود به دانسته بقلعه جوشان برده مدتی سالک طریق خلاف بودند و اونیز
بدبخت محل اعتماد نبود خاطرش چون روی ارادت سایه پسر را علا آورد کشمزاده بدست آمد
و پدرش با جمعی کثیر از ایل و عشیرت و اولاد و اقربا در خرمابان بودند چند روزی بنا به مصلحت اندیشی
شرف خدمت و قرب حضرت یافته بود بنا بر اخبث باطن حرام نمکی از و ظهور یافته بود که محرک
عقوبت و سرافرازی بانتیغ شعله سیاست شده بود القصه کوچک حسن استیلا و بعضی از مقربان
سلطانی در حریم خلوت خانه همایون اورا بجزا رسانیدند و ملازمان حسن خان شاملو عالم
قم حسب الامر اعلا بر سر اردوی بوداق خان که در جلگه ری بود رفته اورا گرفته بقم اوردند و تمامی
و اسباب و اردوی او بغارت و تاراج رفت عنایتش چون در معاملات خرابان صاحب وقوف
بود و بعد ازایامی دیگر مایه مشارالیه و اولاد او منظور نظر شفقت کشته حسن علی سلطان پسر نوزکتر

او بایات همدان سرفراز شد و خود با سایر اولاد و ملازمت عمه اقبال شاهی میشود الغصه بعد از رفتن
فرهاد خان و کشته شدن حسین علی بیگ چون تسخیر قلعه اصطخر که بغایت سهل و کام بخش و عالم و ناکرده
فرهاد دون و همت بلند و غلبه شوار مینمود و بمسموع آثار مرحمت یعقوب خان باقی بود از الهامات غیبی
بخاطر قدسی سرایر خطور نمود که آن اهوی رمیده را بحبس تدبیر صید نماید طرح مکاتبه کریمان فرموده با قی
از مخصوصان و ندمای نگار فرمودند و از جمله اصطخر که شته بکعدا حی نده اح ریکانی قبله یعقوب خان
درست شاد و اظهار فرمودند که خاطر اشرف بعمه بسیار مایل است و امیدوار است که بحبس بیت این مراد
بعیت حواز اپای بند سلسله دخشت گردانیده هر گاه خیالات فاسد از دل بیرون کرده بکلی
اید تراخود و اخلاص همایون منظور نظر التفات خواهد بود و یعقوب خان ازین پیغام مسرور گشته چون
از تخصن و قلعه داری بتنگ آمده بود و صلاح وقت در رجحان این باب دانست ایلچی را بدان مدت
اشرف داده و اکابر حبس بیت این را تلقی کردند و بستانی که مشعر بر اطاعت و انقیاد بود عرضه داشت
خود اما از روی اخلاصی و عدم میل بکلی طینتی نخست زاجان بیگ و زیر خود را با تا بامیک
دلدو لواختیار ترکمانی و برتنی تلی بیگ برادر زاده خود را بشفاعت فرستاد که ملازمت اخیر رسیده
هر گاه حلومت فارس و کل یا دمتعلق گردد و مجددا او را و ران ملک و ملق العنان سازند او از قلعه
بیرون آمده بشرف پای بوسی مشرف گردد و زهی سعادت دیرینه اخلاصی که بکه امور دیب
دل لغت خود را باین قسم امور اکراه نمایند و از زمانه چشم تلاح دکامروایی داشته
باشد اما چون میرزا جانی بیگ متکفل آن شده بقلعه رفته یعقوب خان را بملازمت اشرف
اشرف آورد و ما از گفتگوی میرزا جانی بیگ و ادا های او معلوم گشت که اطوار او عقیدت و
اخلاص روداست القصه میرزا جانی بیگ و ترابی بقلعه بازگشته انجم دیده و شنیده بودند عاطر
نشان یعقوب خان کردند و او را بامدن مایل و راغب گردند و قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده

خود

خود سپرده خود باتفاق مصاحبان و مخصوصان از قلعه بیرون آمده با کمال اعزاز و احترام روانه شدند
حاشا حاشا باید اباره و کفران نعمت گریبان او را گرفته گشتن نگذاشت بکمر بابس گردون رسا سر آورده
و چون چشم حق بین نداشت نظر از اعمال و افعال پوشیده بی فرزانه خود را همان حاکم با استقلال فارس تصور
مینمود و مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال باین اعمال اختلال و طوری اخلاصی چگونه این نوازشات که
سزاوار فدویان ثابت قدم و دولت خواهان اخلاص شعار است توقع توان داشت زهی سفاهت حق
نشناسی که از دیکه ایکونه مردم کام روایی یابند با جمله چون خبر آمدن او رسید بندگان حضرت اعلی
بحسب اتفاق بر سپیل سیر و سوار دولت بودند در سر خیابان یعقوب خان بموکب همایون رسید و سعادت
رکاب بوسی دریافت و مبادی تو جهات ظاهری گشت اما اصلا آثار ان ارادت و اخلاص و حمیت زدگی از و
بظهور نرسید و مشخص شد که همان خیالات فاسده در سر دارد اهالی و اهیان فارس و طوایف ذوالقدر بر
سپیل معتاد بخدمت او رفته ملازمت نمودند و او تا سه روز در کمال شوکت و حشمت بدولتخانه همایون آمده
شد مینمود و روز سیم دیوانیان اعلی را مورد اغراض گردانیده انداد و دستدی که در ایام غلبت او
در فارس کرده بودند باز خواست مینمود و غافل از ایمنی بود که مبت اگر خسی بهوا رفت از کشش باد
بیکدمی دو سه ناچار بزمین افتد: چون خبث باطن ذات بمقتضای این مصرع مصرع کز کوزه همان برون تراود
که در وست مسخنان لاطایل از و در وجود ی اید قلوب را نگاه داشته بطرف ندارد چون همت بر انتظام
مهام ممالک گذاشته کارهای عظیم در پیش بود و هر گاه بر کشیدگان و تربیت کنندگان الحضرت بدین شیوه
سلوک نمایند دیگران را که بجز دسری و خودرایی برامده نباشد اعمال ایطبقه نمایند چگونه ترک خود
رایی نموده سر بخط اطاعت اورند با جمله یعقوب خان بجزای کفران نعمت بستحق عقوبت شتافته غضب ارباب
او افروخته روز چهارم در کاه خلوتخانه همایون را به بایند بیک قاپوچی باشی استاجلو سپرند که بیرج افکنده
بحالت کلوتخانه بیاید و کسی بیرون نرود و یعقوب خان بطریق معهود امده بعزوبانه در مجلس نشست و در حضور

اقدس امیر ذالطف الله وزیر دیوان اعلی در کمال تندی و تلخی خطاب کرد که محاسبه داد و ستدی که در کارخانه من
کرده اند از شما میخواهم مشارالیه در جواب گفته بود که بارس والعین هر کاغذ که از حضور همایون شود در یکخط خاطر نشان تو
میشود و درین آثنا حسین خان زیاد اغلی قاجار که از امرای معتبر و مقربان نواب اقدس بود بارده همایون دست
در میان او کرده به دانسته بزمین زد و راول حال او تصور نمود که از تقوله دست بازی و ظرافتهاست که ندمای مجلس
بهبت این باکدیگر میکنند و چون قدر خود را بدتر از آن میدانست گفت حرفی در میان دارم چه محل
ظرافتست حسین خان او را دشنام داده گفت ای نمک حرام با این اعمال و افعال که از تو بظهور
امده چه توقع داری یعقوب دانست که حال چیست فی الحال شروع در عجز و انحراف نمود حسین خان دست
او را بسته و سر شکسته سر بینه در ایوان نگاه داشته رفقای او را یکیک بیرون خانه می طلبیدند و چون
داخل می شدند جمعی از غلامان و جان سپاران تیغ در انها نهاده پاره پاره میکردند و هر کدام می امدند ایشان
ناده که خمار شکن سینهای ساقی بود دست بی شعور میکردند و در پیرون همگی خبری نداشت و تصور مردم
ان بود که در خانه مجلس خاص راسته و محفل عیش و عشرت پیراسته بصحبت مشغولند مجملا هنگام عصر ان صحبت در کار
بود و ترابی بیک و فخار سلطان و بوداق قراکوزه و ابوالفتح بیک شاملو و چند کس دیگر که خبر یافته بودند بمجلس امده
به مقاتلی شدند و چپاول اینان از اخر روز او را عبرت للناظرین از دار عبرت انگیختند و حقیقت حال
بر پیرویان معلوم گشت اما یعقوب خان بحیله بدست اوردن قلعه نگاه داشتند و در انروز قبول نرسید و
در سیاه چالی که خود کنده و جمعی از ذوالقدران بالکناه با محبوس میبود محبوس گشت و نوشته از یعقوب
دست رند که معتمدان او قلعه را علاز خان درگاه شاهی سپارند اما اهل قلعه بدان نوشته عمل نکرده قلعه را سپرند
و معلوم شد که او سفارش کرده بود و چند روز در مخالفت قلعه داری اصرار نمودند و درین چند روز بهر روز
جمعی از ورثه ذوالقدران که به تیغ قهر یعقوب خان کشته شده بودند او را بیرون آورده در سر جاده
سرنگون او نخیه سیاست مینمودند و او ناله و نفیر باوج فلک انیر میرسانید و بعد از چند روز که

اسرار

احتراز او و ملازمانش در قلعه داری بظهور رسید ریش سفیدان ذوالقدر متکفل ان مهم شده در قتل خان تعجیل داشتند
حضرت اعلی بدست ذوالقدران و ایشان بقصاص میکنا هان با تمام کار او پرداختند بعد از کشته شدن او
جمعی از مردم فارس حضور صاحبقران سلطان سیاه منصوری کوه رو کرده بطریق عیاران از رخنه کوه که
کهسوران در نظر بینند محال می نمود بر فراز قلعه برامده نفیر و غوغا بر کشیده قلعه را متصرف شدند و بدکاران
بجزای اعمال رسیدند و در خلال این حال کس از جانب فرهاد خان از کرمان امده خبر رسانید که معجات کرمان
بحسب الخواه صورت انجام یافت قلعه بتصرف در آمد شرح این قضیه مجمل است که چون فرهاد خان بحوالی کرمان
رسید مستحفظان ماهر نیلو ایلچی افشار فرستاده ایشان را که ملازم قدیم و لیخان بودند بدستور بملازمت او دلالت
نموده طبقه افشار که از امدن فرهاد خان و ایالت ولیخان خبر یافتند تزلزل در احوال ایشان پدید امد فراغت و عافیت
خود در ان دانستند که ترک مرافقت یوسفخان نموده بمغانث ای سونی ظاهر سازند کروه کروه باستقبال
شتافته بدست و پای خواتین محترف می شدند یوسفخان که بر مسند ایالت و استقلال متمکن داشت شاهد
نمود که مردم رو بطرف ایشان آورده با او یکدل نیستند بنای جماعت بد نخته شده با دولت سعید خواهر
مدار مان خود بقلعه رفته قرار تحصن قلعه داری داده فرهاد خان بشهر آمده قلعه را محاصره نمود و کس نزد
یوسفخان فرستاده او را بانصاح و پذیرش همراه اطاعت و انقیاد دلالت نموده مستعد شده
که در حدمت اشرف استدعای عفو تقصیرات او نماید بعد از رسیدن پیغام و امدن شکر یوسفخان
از کرده نادم و پشیمان گشته بمبالغه راغب شده ترک قلعه داری نموده بیرون آمد و هوس
حکومت کرمان از سر بیرون کرده دست در دامن عجز و بیچارگی زده بهمین قدر راضی شد
که بجان ایمن بوده در گوشه انزوا به عاکویی مشغول بوده باشد فرهاد خان این شیوه را
که مقتضی عقل بود ازو پسندیده داشته متعهد ان شد که در خدمت اشرف استدعای عفو جرائم
و تقصیرات او کرده از کوته خردی و نادانی و اهوای یعقوب خان بظهور امده نماید با الجمله قلعه

قلعه بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد فرهاد خان ویلخانی و اکمل خانزاد کرمان که از شدت و نهایت
را بر وجه دلخواه یافته و پرداخته بجانب شیراز آمده و در وقتی که بندگان حضرت اعلی همایون خاقان را
انتظام داده از راه یزد عازم اصفهان بودند رسیده و در بیرون شهر شرفیابی یوسف و یوسفیان
را با تبع و کفن بدرگاه والا آورده و استدعای جان بخشی نمود چون یوسفخان نکبیه بر عروت ثابته نموده
رزاده‌ای معقول از خاطر بیرون شیشیر در کردن او نچه آمده بود عفوش نامه شد ملحال او گشته بجان
امان یافت امایولی بیک در آن روز بجنه انکه فرهادخان هنوز کرمان در مقام غدر درآمده بود
وارداده داشته که دکر باره بهمراهی یوسفخان سر بعصیان و طغیان برآورد یکی از اکسل موالیه فرهادخان
را از آن حال خبر داده بود بدست ملازمان او بقتل رسید و در همان ایام ملازم معهد یقلیخان جادوئلو که
همراه شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا بایلچی کری روم رفته بود آمده خبر رسانید که فرمان
فرمای روم مقدم شاهزاده نامدار را کرامی داشته معامله صلح بر وجه دلخواه انقعاد پذیرفت
معهد یقلی خان رخصت انصراف یافته غفریب نامه محبت انیما میرسد چون ایمعنی موجب تشفیه
احوال کافه خلایق عباد الله بود باعث ازدیاد دعاگویی دولت قاهره گردیده باجمله بعد ازآن
فرهادخان بندگان حضرت اعلی از دوی همایون را بشیراز روانه اصفهان نموده خود بیزد
تشریف بردند فرهادخان در رکاب قدسی مآب همایون به نیت درست وجون آن قلعه دلبذیر از
شرف قدوم مبهج لزوم همایون زیب و زینت یافت باغ گلشن که مقام و مسکن شد
خلیل الله وله نمیر میران بود ارامگاه خسرو زمن گردیده خلیل الله بلوازم خدمت و نیرمانی
پرداخته خدمات لایقه بجای آوردند و در انجناب بوصف صفات حاتم بیک زبان بستایش و لیخان
باز از خدمتی که در بنولا در کرمان بتقدیم رسانیده بود مورد شفقت شاهانه فرموده منصب
رفیع القدر استیفا ممالک محروسه سربلند گردانیده و چند روز در آن خطه دلکشا بعیش و

دکام ارای اعلی شغولی فرموده سرهم جراحات دلخستگان کشتند و مطالب و مدعیات که رعایا و
داشتند بانجاح مقرون گردانیده خیال عزیمت بصوب دارالسلطنه اصفهان معطوف داشتند
و دیگر باره دولتخانه همایون نقش جهان که محل نزول شهریار گیتی ستان گردیده تا مکان
در صفاهان جنت نشان بانجاح مطالب دست بدستان سر افراختند و از سوانح احتمال که در آن اوقات
بمنصه ظهور رسیدان بود که چون احمد بیک کران پاکوتوال قلعه طبرک در ایام محبته همایون از ذوق و
گیتاج بسیاره بقلعه کشیده اسباب قلعه داری بوجه لایق سرانجام نموده بود و شش هزار کس در آن
قلعه بودند احمد بیک مورد طعن مدکوران گشته اورا بارادهای دور از کار منتهم ساخته بندگان
حضرت اعلی هر چند میدانستند که این حکایت فروغی از صدق ندارد اما رعایت طریق حزم و احتیاط
لازم بود اهالی اصفهان قلعه مذکور را در اوقت شورش مملکت و اختلال احوال رعیت میدانستند
در ترتیب آن مبالغه مینمودند نواب اشرف رضای خاطر اهالی اصفهان جسته بویرانی اورا سعی
کشتند اما در باب اهالی محل توطن ایشان مترده بودند و عموم دولتخواهان عدم رضای ایشان را که رکه
فرمان روایی در دماغ داشتند بوجود راجح داشته بمبالغه در تضییع ایشان نمیکوشیدند رحمت
رعایت صله رحم فرموده رضا بافتاد اعدام ایشان نمیدادند بالاخره بمصلحت جمهور و دفع
افساد مفسدان بتدریک و دور دیده جهانبینان که جراح فتن و فتور بود از دیدن عاری و عاطل
کردند ایشان هم بچند روز حیات مستعار امیدوار بوده از تفرقه خاطری که آنانرا ایشان را اشتعال دماغ
داشت اسوده شدند و ایشانرا بالموت فرستادند و اسباب نزاع و نفاق ایشان را از صفحه ایام
مترقن فرمودند و قلعه طبرک را خراب ساختند فلک را نخستین زاینت کار لیکن او دار و آرش روزگار
و از اصفهان خان غزلت بصوب دارالسلطنه قزوین معطوف داشتند و در کاشان که در حسن
استاعلو که از عظماء الطایفه بود در خدمت اشرف می بود و دختر داله بود و بعضه انکه از بیت

یافکان زمان مرشد قلیخان است و اعتماد رائی شاید بر دست حکمش یک چاپلوچی لعل
و از انجا بدار السلطنه قزوین تشریف برده حضرت اعلی در رکاب عالی پدر نامدار و مقر سلطنت
فلک مدار نزول اجلال فرمودند و دران اوقات محمد خان تکمانی که از امرا معتبرات حضرت مکان
و امیر الامرا حجور سعد بود و تعاریف زمان و ستیلای رویان ازان ملک برامده در حدود وارد
و متعاقب بسری بر دیایه سریر اعلی امده منظور نظر عاطفت گشت بندگان حضرت اعلی ستان و
فصل شتار ا در دار السلطنه قزوین بخوشی گذرانیدند و بفراغت و کامرانی مشغول بودند و تا بع سال مسمول
و ایام سعادت مقرون توشقان یل ترکی مطابق سنه الف هجری سال نهم جلوس همایون و قضایا این سال بتقدیر داب و داد الجدالق
چون فصل شتا بنهایت انجامیده بادهای صلای نشاط انگیزی در داده عشرت سرای باغ و بوستان
از گل و ریحان ارایش یافت بیت ز اعتدال هوا و زدود چرخ اثیر - جو عبد شاه جهان تازه گشت
عالم پیر یعنی نوروز جهان افروز برخی و نیروز در رود جهار شنبه پنجم شهر جمادی الاول
وقوع یافته خسرو جهار بالش سپهر در شرف خانه حمل مقام گرفته کیتی ارای گشت شاه مجمع همایون
بارگاه در باغ سعادت اباد قزوین بخشش خسروانه ارامسته چند روز دران ریاض کوهر فیاض
بعشرت شاهانه گذرانیده از خورد و کشان خورشید لقا کام ستان بودند و چون خاطر انور از
مدد لطف الله و زیدنه سوی اعمال لشکر کشی که از روی جبل و غرور بارتکاب اشوب گری میکرد
و دلیگرشته بود و از وزارت معزول فرموده حاتم بیک ارد بادی که مرد خردمند صاحب
رای نیکو اخلاص و مستوفی ممالک بود بدان منصب والا ارجمندی یافته اعتماد و الدوله مایت و ام
ریز مثال الله قلی بیک زیاد افلی تاجار که قبل از جلوس همایون در سلک قورچیان
انتظام داشت و بعد ازان بر تبه یوز باشیگری ترقی نموده بود سورد تربیت و الطاف
شاهانه فرموده بمنصب قوچی باشیگری که از معظمات مهام کار خانه سلطنت و پایه والا و اولیا

دولت

دولت است سربلندی یافت و در همان ایام ایلچیان روم از جناب پادشاهان سرحد آمده بنیشان
بیان مصالحه اورند و متعاقب ایشان مهدیقلیخان که از روم بکمایی نیغی باداب سالیانه داخله
مصالحه را بوجه دلخواه صورت داده مراجعت نموده بود از راه پیل کن مقر حکومت او بود امد و
شرف پای بوسی یافته تحف و هدایا گذرانیده نامه محبت امیز مشتمل بر تجدید قواعد مصالحه که ارجناب
حضرت خوندکار اورده بود بنظر همایون رسانید سعدان دوم تاریخ این صلح را سال
فرخنده فال خفیط یافته دران مکتوب نامه عباسی خامه مندرج گردیده بودند از سوانح ایام
انکه مهدیقلیخان بعد از یکماه جبل روز که در خدمت اشرف بود از اویماق جاپوشلو و
قوم سرشته قلیخان و محمد شریف خان بود و محمد شریف خان قرار نموده کپلان رشته بود و بعضی
خطایا باو راستاه کرده اند و مزاج مبارک که از طبقه جاپوشلو عموما منحرف بود و بیت ناصاحب را میه
سیدانستند او منحرف گردید چون شاه را به مروبارای هوش بود بلی توجهی و انحراف مزاج
اشرف را نوش نموده بود و اهمیتی بر ضمیر منیر اشرف به تواند اخته رعایت جانب خرم و
رعتبار کرده او را گیر انیدند و چون قهرمان قضا بقطع حیاتش فرمان داده بود بقتل رسید
و از به ارانش مراد خان بیک که در اقتدار بود فرار نموده با لکاه سوم رفت بنابرانی محمد بیک
برادر دیگرش مقطوع الرجلین گردید بعد از سیاست ایشان مرشد قلی سلطان قوشلو
مشهور بجهار کاور که از اویماق استاجلو بود و منظور نظر شفقت بود بکپلان و ریشاه
که محمد شریف خان و فرار نموده مارا گرشه بدرگاه والا آورد و اکرخان احمد حمایت نموده و ازرا
نفرستاد اینجا توقف نموده حقیقت عرض نماید که اندیشه کار او شود خان احمد چون نوشت
که ز اب شرف ندیده است و درون اش مبالغه عظیم و آرزو دست از حمایت بیزه بارداشت
و مرشد قلی سلطان را گرشه پایه سریر اعلی اورد و چون پاسخ مرقوم و تاخیر در سیاست

ایشان سبح مفاسد غیظه بوحشه غضب پادشاهی بقتل ایشان پرداخت ومنابر اعلات
سیادت خان احمد خان وقرب قرابت که باواله محمد بندگان اشرف داشت وزیر
مصاهرت این دودمان شرف بود ازسلوک ناپسند او اغماض فرموده اورا بانواع نوازشات
شاهانه وخلایع فاخره پادشاهانه مفتخر وگرامی گردانیدند ودرین ایل حکومت همدان وامیرالامرایی
کل قشلاق وییلاق تا سرحد بغداد بشاهزاده محمد باقر میرزا تفویض یافته ایل بیات بلدرت او
مامور شدند واغور لوسلطان بیات بوکالت شاهزاده مذکور منصوب گشته روانه همدان
شد وچون شرط مصاحبت رعایت اطلاق است رای طرفین بود جمعی از پادشاهیان سیما
مراد پادشاه را که درمحل بیات بتهمت گرفتار شده بود در قلعه قشقه محبوس بود ازین باب
اطلاق فرموده روانه روم گردانیدند واز جانب شاهرخ خان مهردار ومهدیقلی خان ملو
وقورچی خان شاملو ورفقاء امطلق العنان ساخته روانه الفوب نمودند شاهرخ خان درراه
بیمار شده ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرده دیگران آمدند اما قورچی خان بجهة بعضی اعمال
سابقه که ازبی احتیاطی وناعاقبت اندیشی بظهور آورده بود بقلعه شیشه نامرقیه مرحوم وبحکم وتحویل کشتن حسین
قلی سلطان پدر مهدیقلیخان در تبریز باغوای امیرخان وصبیح سلطانخین خان پدر علیقلیخان قاتل
حضرت اعلی کشتن معقوبت شده بود همان لحظه کور ودر برابر ایوان جهل ستون نیطر همیون درآمده شعله
غضب شاهانه مشتعل گشته اورا بدست مبارک بگذارانید ومهدیقلیخان مورد الطاف و
اعطاف گشته بمنصب موروث الشکاباشی گری سرافرازی یافت دیگری از سوانح عصیان
وطغیان وولیتیار خان سیاه منصورات که ازاسرار زمان شاه جنت مکان وخود درخدمت
مغفور سلطان حمزه میرزا ودرایام نشسته بکلو وترکمان خدمات شایسته بتقدیم رسانیده
بمرتبه امارت ترقی نموده ودرعهد دولت سلطانیه وسجایس الکاوتول مدوعنایت شده لوازم قضیه ارتحال

شاهزاده

مستعد قتال گشته از جانبین جنگ و ریوست ارزد و لنگ تفنگچیان خاصه پایهای جنگل دیرینه تاریک گشت امرا
گیلان بعد از زمانی اندک که بلوازم حرب قیام نمودند قوت و قدرت لشکر قزلباش و کثرت گیلکیان
و ضعف جیش و کیل رعایت ندیده نمودند دست تعلل از کار باز ماند امیر عباس که سردار لشکر و اعتضاد سپاه
بود و غنان از معرکه بیچیده طالشه کولی و دیگران نیز شکست خورده راه انهزام پیمودند چون خبر انهزام
لشکر بنان احمد رسید با معدودی از خدمتکاران سوار شده بکنار دریا رفت و کیا فریدون را
مقرر نمود که حرم محترم او را با پیشکش بکنار دریا آورده که بکشتی رفته روانه شیروان گردند کیا
فریدون لایق ندانست که حرم شاه جنت مکان و پسر زاده اعلحضرت بولایت روم روند
و غایت حق نعمت و ملاحظه ناموس هر دو طرف کرده غنان از راه دریا بکنار رشت بنزد او
از طریق غیر معهود بلنبام آورده از آنجا بخدمت خان احمد در کنار دریا بعد از انتظار بسیار از
آمدن متعلقان مایوس شده محال توقف نیافته باتفاق محمد امین خان پسر رشید خان که او نیز
دختر زاده شاه جنت مکان بود و او بنزاع برادر و فتنه و اشوب مردم بیپسر نیز راه آمده بود
روانه شیروان شد حضرت اعلی شاهی ظل الهی معز همایون اراده سیر گیلان فرموده از راه دیلمان
متوجه لاهیجان شدند و خانها و خان نیز بعد از شکست لشکر گیلان بلاهیجان رفت امرای
چون از رفتن خان احمد و توجه موکب همایون خبر یافتند همگی روی ارادت بآستان سدره
نشان آوردند و در لاهیجان بسعادت بساط بوس شرف شدند و بندگان حضرت اعلی شاهی بجهت
تالیف قلوب گیلانیان باهر امر گیلان قطر التفات و عاطفت نگریسته همگی را بشمول الطاف و
احسان گردانیده بخلاع فاخره سرافرازی بخشیدند و کیا فریدون نایب خدمت اردوی همایون
بمزید عواطف از اقران ممتاز گردانیدند و از اقبال لشکر گیلان جمعی که قابلیت ملازمت همایون
داشتند تعلیم درآورده موجب وجوه و قوم زاخور حال تعین کرده در سلک عساکر منصوره انتظام داد

و سایر

و سایر مستمده و ایام که بمثابه ابداد و غروبیاق ایشان از صبح تا شام بود و حالا بیرون آمدن از محل و مقام خود
ندارند و بالطوع و الرغبه رعیتی اختیار نمودند و رایات نصرت آیات جهد و زور لاهیجان توقف
نموده مطالب مدعیات گیلانیان را بوجه مرام انجام داده معافیات سادات علما و زهاد گیلان
مزارات را بامضا مقرون گشتند و الکاء لاهیجان و امیر الامرای گیلان بمهد علیخان شاملو شفقت شده
و وزارت گیلان بخواجه مسیح گیلانی تفویض یافت و الکاشته ش بمیر عباس شفقت شده سپاهی
لاهیجان بطالشه کولی مرحمت شده و رشن سفیدی کل گیلان بکیا فریدون کرمرد صادق القول را
کفار خیر اندیش بود تعلق گرفت و الکاء دیلمان را بکیا جلال الدین محمد دادند و رانکوه بولی السلطان
صوفی مرحمت شده بر سر محال حکام و داروغگان قزلباش گماشته معاودت بدار السلطنت فرمودند
علیخان بحکومت گیلان پیشکش سرافراز گشته یکهزار تومان همه ریز پیشکش تقبل نمود الکاء خلخال را که از
توابع آذربایجان بود و بولایت لشکر پیوسته در ازاء خدمت امیر سپاهش با و عنایت فرمودند بعد از
فراغ از مهمات گیلان غنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند ذکر توجه رایات جهانمطاع
خراسان و وقوعات که در آن سفر خیر اثر روی داد در بیان سیصد و چهل و سه حالات آنکه مشتمل
خجسته آثار بعد از فراغ مهم گیلان روی توجه بسمت خراسان آوردند حکم شد که طوایف قزلباش از
جوانب و اطراف بعزم یساق خراسان بارد وی کیهان پوی امده در چمن لاهیجان بلشکر ظفر فرجام ملحق گردند
ز امرا و اعیان گیلان میر عباس و طالشه کولی و کیا جلال الدین محمد و جمعی دیگر درین سفر خیر اثر مرافقت
موکب همایون اختیار کردند و رایات نصرت ایات از راه بیلاق لار و فیروزکوه در حرکت امده
چمن لاهیجان مضرب سرادقات اقبال گشت و قریب بیکماه در آن مکان جهة اجتماع عساکر نصرت مآثر توقف
واقع شد در آن سال میانه نورمحمد خان ابن ابو المحمد خان والی مرو و شاهیجان و حاجی محمد خان پادشاه
خوارزم که بایکدیگر قرابت قریبه داشتند کلفت و نزاع پدید امده حاجی محمد خان ولایت شاد و رون تا عباد

بر دوم نوشته ام و خبری ندارم و درین اوقات که معامله صلح ماردلیه انعقاد یافت کس معتمد
استنبول رسید حقیقت رفتن خواجه حسام الدین و بردن عریضه خان احمد جانبه مذکور شد عرض کرد که
خاطر اشرف ازین سخن آزرده گشته شعله غضب بنوعی زبانه کشید که نظر بقلع و قمع سلیله او
التفاتی ندرفت و مکرر اظهار شد که بایستی این دودمان بکلی و تمام برسلوک نمایند و در تنبیه و مواخذه او
زیاده ازین تکاهل ورزیدن کنایه شنیع خواهد داشت حضرت اعلی شاهی ظل الهی که شمال اورا واجب دانسته در
مملکت را از تمرد خانگی پرداختن اهم امور دانسته شمرکن و از اوپسل قرباوخان و دوالفقارخان برادرش با لشکرهای
آذربایجان و طوالش از راه قزل عاج و دریا کنار بسرداری و حکم اشرف بایرد سپاهش حاکم گیلان و علیمان
حاکم گیلان پیشتر صادر گشت که بعد از قرباوخان ملحق شده مراقبت و همراهی او نمایند و روانه شدند و بایلچیان
قزوین عود نمود و جشید بیک غلام خاصه شریفه را که حاکم قزوین بود با جمعی از راه دیلمان فرستاده و باین
همه اعمال ناصواب که از خان احمد صدور یافته بود بمنشور رعایت جلله رحم و رابطه او با این دودمان منظور
نظر مکرمت اثر بوده چون جشنود ظفرورود بر سه او رخصت نشده بود بمنشور عنایت ارموقف سلطنت سلیم
خان احمد خان غراصدار یافت که همت والا بنوجه خراسان مصروف داشته مملکت که دولت آل عثمان
ولایت اقتضا نماید قرب جوار و قرابت غریبه که فیمابین واقع است و حقوق تربیت این دودمان
مقتضی آن بود که از انجناب انواع مدد و موافقت بصیغه ظهور آید و باو الدماجد یزدکوار ما میسزد که
که در قزوین میماندند لوازم یکدلی و مهربانی و توسع نماید و مارا و اکمال اعتماد بجانب او بود و هرگاه او
اظهار موافقت مخالفان را پیشه نمایند و خواهد که این ولایت بدست ایشان درآید ازو چگونه این توان
بود بهرحال چون این خبر بسمع دور و نزدیک رسید مناسب این دانست تا بدارک مافات بکوشد بر خلاص خود و خود
شتابانه کرده بقزعتبه بوسی سرافراز کرده و مجدد اموافقت او با این دودمان بسمع رسیدن رسید
و اگر خاطر او در نیوقت بایدن قرار نگیرد چون لیاقت خواهان است والده فرزندخود را که با این علیشاه دشمنی

بایرادر

ازین به میان نیامد چون حسب پرسش از نزد احمد پاشا به نزد فرستاده و تاج و اجاق ارسال داشته اظهار عنایت نموده میشود بعد از انکه مصالحه وقوع یافته سنور سرحد تعیین یافت و الکاء قراجه داغ داخل سنور انطرف شد مناسب این بود که شاهویردی خان که ابا عنجد از صوفیان این خاندان و سالک مسلک مستقیم بهتی این سلسله علیه بود و در من عقیدت و اخلاص خود را که بلوث عقوق و عصیان الوده نشده بود دریابد مدت شش ماه اعتبارش نمود اما مکرر اعتبارش را که از اثر تکدر این دودمان عاری نشده بود در کرایه درخدمت نرسید کامل تاج و اجاق ارادت و اخلاص نموده بود اند اما قتفار زمان تیقه نام نهاده در مقام تدارک اعمال سابق باشد شاید ایله تونیق این سعادت نیافته بغرعتبه بوسی مشرف نشده و درین اوقات نیز که بهمت ان دولتی که مطلبیدم من ارخدا پرسیده راه خانه خود گرفته در دارالارشاد اردبیل و زیارت حضرت سلطان الاولیا نزول همایون افتاد آنجا هم ارادتمندانه بظهور نرسید و بگاگ بوسی این درگاه مشرف نشد چون همت والا نهمت شاهانه بران مقصور است که جمیع کاوغفان بگزاف سایه خود رسیده جمعی از امراء اقربایش که در دست خودسری و هوا پرستی چون باد و اب بی لجام خورده باشند از عرصه ایران رفع شوند امید و یردی خان را با فوجی از ملازمان فرستادند که اورا بدرگاه والا آورند شاید ایله روی از ملازمت این استان تافته سالک طریق فرار شده و خود را با لکاء که داخل سنور روسیه بود انداخت و حضرت اعلا عاکم دیگر خیله الولایت تعیین فرموده مهمات ان سرحد حسب المرام انتظام یافت از سوانح این ایام شکر فرستادن برسه خان احمد و متصرف اندن الکاء کیلان پیه پس است که تا انکه غریمت همایون به تنبیه خراسان تضمیم یافته بمکی همت معروف امتمار ان غریمت خود بنی اعتبار این واقعه روی داد در کرکنج فتح ملکت کیلان بتونیق روز افزون کارکاء اسلام و عالمیان بر مرحله همایان فرازو نشیب حوادث روزگار و تحریر بکاران طوارق لیل و نهار ظاهر و اشکارا است که تا اخر نخست صاحب دولتی در اواخ اقبال صاعد و در کل

احوال

احوال مساعد باشد هرچند در امور دنیا غفلت ورزیده خطا کار باشد بخت و سعادت یار و مدد کار گشته خطایای مقرون بصواب افتد و هرگاه اختر اقبالش بحضیض و بال افتد اعمال و افعالش که بر طبق مقتضای دهر صواب نماید خطا نتیجه دهد

حون بیتره ثمرور ار روزگار همسان کند کشن نیاید بکار مصداق این مقال صورت احوال خان احمد گیلانی است که با وجود دعوی فضل و دانش عقل و بینش دوراندیشی و هوشمندی و نشو نمایات روزگار که الحق بجز امواج زمانه غدار با او رسیده بود قدر حسن و نزاهت نیاسکندرشان و فراغت و عافیت کوشش امیر اسلان نداشته خواست که این دودمان ولایت بگیل و طرارگی پیش امده از مسلک مستقیم صدق گفتار و حسن کردار انحراف جوید و این متاع کاسد را در دست بازار ارادت و اخلاص پس نیاورد و است مصرع صدق پیش یار بر کز اینجا هم اوندان برند سابقا مرقوم کلک بیان گردید که خاطر اشرف از طوار نامهجار خان احمد گیلانی ناپسند او گشته در حمایت امراء عامی بنظهور امده عبار الوده بود غایتش تغافل پادشاهانه و اغماض شاهانه شعار خود ساخته در معاملات سکافات نمی شدند و درین اوقات دو سه مقدمه ظاهر شد که موجب زیادتی کدورت خاطر عاطفین گردید اولا انکه در وقتی که امراء عامی گیلان رفته بودند و در ظل حمایت او ماوا گرفته بودند و خاطر جشم از رضاجویی خاطر همایون پوشیده در مقام رعایت ایشان درامده بود از جاده اخلاص منحرف گشته حاجی حسام الدین وکیل خود را از راکشیر وان نامعتبول نزد خواندکار فرستاده باو توسل جسته عرض نموده بود که ولایت گیلان ملک روث سلطنت و طیب نفس پیشکش ال عثمان مینمایم و اگر از کشیر وان فوجی ارسال گردد از راه دریا به لاهیجان درنشسته قلعه لاهیجان را تغلب از ایشان میدهیم و از انجا تا بقزوین اندک راهی است و تسخیر عراق بسهولت میسر میشود بعد از انکه این خبر بسمع اشرف رسید موجب استعجاب گشته یکی از عرضیان نعم الدین حسن الاشاره همایون حقیقت باو اعلام نمودند اگر بسهو و خطای خود قایل گشته از کرده خود ایا ننموده و طهارت کرده از خوف و خشت پادشاهانه و مظنه بی التفاتی چنین خطایی از من صادر شده کنجایش عفو و اغماض پادشاه طریقت راستی عدول نموده انکار ننموده گفته بود که خواجه حسام الدین از من خجست مکه معظمه نموده و من او

زد و خورد بوده قلعه را نگاه داشت کار محصوران تنگ شده در پوش آخر که طاقت و توان در ایشان نمانده اوزبکیه به بوج عروج نموده بر قلعه مستولی گشتند و دست بقتل و غارت برآورده بر نفیضی ابقا نمیکردند ابوسلم خان با چند نفر از جوانان در کمی از بوج قلعه حفظ نموده تا ده سه روز جنگ کرده تا تیر و کمیش و گلوله و بارود طاقش داشتند احدی از بهادران اوزبکیه را جرات آن نبود که بران برج ظفر یابد بعد ازانکه او از تعذف انقطاع یافته مستقر تیر از رفتن بازماند اوزبکیه دانستند که دیگر حالت محاربه ندارند بهجوم نموده برج را گرفتند و آن شیر مردان متاع گرانمایه جانرا در رشته بازار اخلاص و غیرت و مردانگی بعرض تیغ درآورده بانجر بران و تیغ خون افشان با اوزبکیه دست و گریبان شدند و مردانه وار شربت ناگوار هلاک چشیدند کل قیاد کلهر که از جمله محصوران گرفتاران برج بود و یکی از بهادران اوزبکیه که او را شناخته بمردانگی آموخته حراست نموده و صحیح و سالم بتاراج دوی آرزوی خود رسانیده بود حقیقت و قضیه مذکور را بنوعی که مرقوم گشت بنده تقریر نموده و العهدة علی الراوی چون حضرت اعلی ابوسلم خان تحیه بی ادبی که در جنگ بسیار شیر از و صدور نیافت بود زیاده تا سفی بر قتل او نخوردند و عبدالمومن خان بعد از تسخیر اصفهان بلده نیزوار و مزدیان و جاجرم و شقان و جوبده و آن حدود در حیطه ضبط درآورده و حکام گماشته بجانب بلخ بازگشت و چون ایل بود و دران زمستان در رفتن خراسان بجهة خرابی ولایت و نقصان اذوقه اثری مرتب نمی شد را کبی ارایه انزار یافت که در اول بهار فیض آثار لشکرهای ممالک را جمع نموده لوای ملک ستانی بجانب خراسان افرازند و در زمستان بدارالسلطنه اصفهان تشریف آورده از آنجا بسیر و ارتیاد یزد رفتند و باز باصفهان عود نموده بقیه زمستان در آن بلده جنت نشان عشرت بوده بدادهی و کامجویی خلایق مشغول بودند و آخر زمستان بدارالسلطنه قزوین مراجعت فرمود

سوانح

ارنج همیون اعلی کشت طراوت ذا باز سیم بهار ۵ زنگ دلهاز دود صیقلی روزگار ۵ رایت نوروز کشت سایه فکن و جهان
شیشت زابر بهار صحن چمن آبدار ۵ تا کس بهار کشت بهجوی تماشای کل ۵ سوسن آزاده کشت شیفته لیف
نوروز سمنت مال ایران در روز شنبه ششم تند جمادی الثانی اتفاق افتاده چهار ساعت بشب رفته مرکوز
تخت نشین فلک جام از اراکه دی سیروتن فرا آمده برسند عز شرف تمکین یافت اعنی مرتبه بهار
عالم آرای با هزاران برگ و نوا جهره نما گشته روشنی بخش فضای روزگار گردید سلطان کشور بهار
جهة دفع صولت سپاه دی درخت کاخ چمن لوای دولت افراخت باد بهاری صحن باغ را جهة جلوس
خسرو ریاض ارجمن فرخناک پرداخت حضرت خجسته سیاست پایه که تهیه خاطر مبارکش متوجه دفع معاندان
راسته دار و بلاد و خراسان بود و تا جلوس همایون برادر نگ فرمان روایی ایران و تخت گاه حضرت
شاه جنت مکان وقوع یافته بود شرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا المحمی الملقبه
والد ماجد شیخ صفی قدس سره و مشایخ عظام که احداد و الاعظام الحضرت اند در پیش داشته بود و تا غایت
بجهة فترت اذربایجان و مخالفت رومیان ادراک آن سعادت در عقده تعویق مانده درین اوقات
چون صورت مصالحه بروجهی که مرقوم گشت روی نموده فی الجمله خاطر از اطراف اطمینان یافته و شوق
ادراک طواف مرقد مطهر شیخ عظام در ضمیر منیر از دیاد پذیرفته بود از تقرر سلطنت روز افزون
بدار الصفو در حرکت آمده در خوشترین زمانی بدان استان سدة السنیه رسیده شرایط زیارت بتقدیم رسانیدند
و سکینه ان حلیه علیه را بصلات و صدقات نوازش فرموده از ارواح مقدسان آن کاشفان دقایق
ملکوتی استمداد همت طلبیده عزم توجه خراسان فرمودند و چون شاهویردی خان ولد خلیفه انصار حاکم
قراجه داغ درین دو سال که ولایت اذربایجان از پادشاه تا ماند فرمان خالی بود لوای شوکت و اقتدار
برافراخته با عمالی که خلاف عقیدت و اخلاص بود بدان حدود شتافته هوای خودسری در دماغ داشت و قبل ازین

وحقیقت عرض نماید والا در استرداد محالی که بتصرف او بابا آقا مرده است بدانچه مقتضی وقت وصلاح دولت باشد
سعی بلیغ بظهور آورد فرهاد خان حسب الفرمان همایون روانه مقصد گردید حاجی محمد خان پادشاه خوارزم را آنه
امدن خود خبر داد چون بخبر سلطام رسید حاجی محمد خان ترا انچه ترا کمه میانه او و نور محمد خان بن ابو المحمد خان ابن
دین محمد خان برسرت و باغیاد بود بیدا نخدود امده بود از امدن فرهاد خان خبر یافته بکوالی سلطام امد و فرهاد خان
در مکان مناسب خیمه وخرگاه افراخته واسباب ضیافت پادشاهانه مرتب ومهیا ساخت یکدو فرسخ استقبال
کرد و پس ایجا نیز ملاقات واقع شده بمنزل فرهاد خان فرود امد و بعد از ضیافت و تواضعات رسمی
تحف وهدایا گذرانیدند و باتفاق ان ایلستانی به تجدید عهد و پیمان بست که در دفع فتنه عبد الله خان و پسرش
محمد و معاون یکدیگر بوده باشند و از یکدیگر شده هریک بار دوی خود باز گشتند فرهاد خان کوچ کرده رو
بطرف نیشابور آورد ابو مسلم خان جادشلو برادر حسن خان قوچی تپه دکمان حاکم اسفراین بوده و امراء
بیات وغیره که در انحدود بودند بر سر او جمعیت نموده قلعه نیشابور را محاصره نمودند از امدن فرهاد خان
و اتفاق حاجی محمد خان ماو بنج رسید عبد المومن خان با لشکرهای دیدخشان دحصار شادمان و اندخود
شبرغان بخراسان امد و از انجا رخت کشید عبد الله خان نیز با لشکر ماوراء النهر و ترکستان بخوارزم رفت
حاجی محمد خان این خبر شنیده بکجاوه خزانه بازگشت و فرهاد خان خبر امدن عبد المومن خان شنیده متردد
خاطر گردید و با امراء و یش سفیدانی که همراه بودند مکالمه نمود بعضی صلاح در جنگ بعضی دیگر از عقل و دور اندیشی
مصلحت در جنگ نمیدیدند درین فکر و اندیشه بود که خبر گیران که بهر طرف فرستاده بودند امده خبر رسانیدند که عبد المومن خان
با یلغار بمشهد مقدس رسیده بسرعت برق و باد می اید تا نزدیک رسیدن لشکر قزلباش افتاد فرهاد خان چون
از جانب حضرت اعلا بکمک عبد المومن خان مامور نبود بمجادله و خلاف امر اشرف دلیری ننموده و بهر یک از امراء
خراسان را با لشکر خود فرستاد که در حراست قلعه خود کوشند خود از نیشابور کوچ کرده با لشکر اهدای
از قزلباش در معروض تلف اید به سلطام امده حقیقت معروض داشت و رجب اشاره علیه شاهی

بقزوین بازگشت و عبد المومن خان در هفدهم ربیع الثانی نیشابور رسیده رعایای قزلباش فوجی عظیم شمرده زیرا که با یلغار
امده و زیاده مردمی با او نبودند بعد از چند روز که اجتماع عساکر او زبکیه دست تخت لشکر بسیار بیرون اوردند و
ملکس معدن اقامت انداختند فرستاده رعایای سفیدان نیات صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد عبد المومن
خان دیده اظهار متابعت نمودند و جمعی کثیر از غطمای ان قوم در راد کان نزد عبد المومن
خان رفتند او چون از انجماعت کینه دیرینه داشت و در سال گذشته جمعی کثیر از اوزبکیه
بقتل آورده بودند بعقتل ایشان فرمان داد محمود سلطان ولد بابا الیاس و اکثر غطماء طایفه
بیات در انجا بقتل رسیده بقیه السیف غارت زده و پریشان خاطر متفرق و پراکنده شدند
میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان بدرگاه جهان پناه امده و در رکاب ظفر انتساب
بود القصه عبد المومن خان درین کرهت تسخیر خراسان بسته با لشکر بجانشینی بسر قلعه
اسفراین آمده محاصره نمود ابو مسلم خان با جمعی از غازیان استاجلو و اکراد و غیره که در ان
قلعه جمع امده بودند و بحفظ و حراست قلعه و استحکام برج و باره پرداخته در لوازم داری
میکوشیدند و عبد المومن خان در تسخیر حصار اسفراین سعی بسیار نموده تو بها نصب کردند
چهار ماه مدت محاصره امتداد یافته چند مرتبه یورش عظیم واقع شد محصوران قلعه
مردانگیها کرده در هر یورش جمعی کثیر از بهادران اوزبکیه مقتول گشته خندق قلعه را از اجساد
قتیلان انباشته کردند چنانچه موازی چهار هزار کس از اوزبکیه تخمینا در جنگ ان قلعه نابود
شده بودند هر مرتبه عبد المومن خانه از غلبه غضب افروخته تنه میکشت و بیشتر از پیش مایل
در فتح و تسخیر قلعه میشود و چون بسمع کمان حضرت اعلی رسید که اشتغال ضروریه که مرقوم قلم وقایع نگار
شد فراغی حاصل نشده بود خیلی روزی در صدد رفتن خراسان نبانند از انجام این مهام
کرد اندیشه استخلاص محصوران قلعه اسفراین داشته خبر تسخیر ان رسید مجملا بعد از چهار ماه ابو مسلم خان

که بدان سعادت خطی استعداد یافته بدرگاه معلی ایم این مشمول درجه قبول فتحیه حسین خان شاملو حاکم قهرا
فرستادند وچون مشارالیه بپای قلعه رسید جهت اطمینان قلب مشارالیه ذوالفقار خان وجماعت قراباغلو
را ازپای قلعه کوچانیده امیر حمزه خان بوعده وفا نموده از قلعه بیرون آمده بسپران خود را بخلاف آن
فرستاده خود با نساء وصبیان ازراه بشیروان بیرون رفت حسینخان قلعه را حسب الفرمان قضا
جریان تسلیم ذوالفقار خان سپرده بدرگاه معلی آمد اما امیر حمزه خان بعد از زیارت عتبات عالیات
بشیروان عود نموده از خوف دو برادر اولاد حسام بیک که در ازمنه سابقه بی اندازه مایه یکدیگر کرده
بودند چه جرات نمود که بایروف نموده در شیروان در میانه رومیه توقف نمود اخر الامر یکی از ضیوفان
طوالش رفیق او بحیله انکه در میانه مخالفان رومیه توقف نموده با ایشان دمساز وهمراز گشته بود بوقت
وضعت کردن او را از بار سر سبک ساخته خود را بیرون انداخته سر او را بدرگاه جهان پناه
آورد وامایندگان حضرت اعلی بنابر حقوق خدمات سابقه واردات واخلاص قدیم ایل سلسله بیران
اورا مورد شفقت ساخته درسلک غلامان درگاه منخرط ساخته القصه بعد از وقوع این حالات حسن
خان جاوشلو را حکم شد که باتفاق سلطام آقا ترکمان دارونه دفترخانه همایون که مرور ایام سفید
بارای وهوش کاروان بود جهت ستور سرحد باذربایجان روند وایشان برحسب فرمان بدان
صوب رفته باتفاق حضرت پادشاه، حاکم نخجوان که از جانب خونکار روم بدین امر مامور شده بود تعین
ستور سرحد بطریقی که مقتضی وقت بوده ونموده ان خدمت را کما ینبغی بتقدیم رسانیده بمراجعت
نمودند ودرسال شاهویردی خان عباسی ولد محمد خان لر کوچک که درین چند سال دم از استقلال زده
بیداری از ایل والوسات واخشامات قلمرو علیشکر را کوچانیده بولایت خویش برده بود وخود را تابعان
روم شمرده ودرینولا که میانه قزلباش ورومی صلح شد کس بدرگاه معلی فرستاده عهد کرد که اگر ازو عفو
بر زلات سابق او کشیده شود بعد ازین الیوم در جاده بندگی وانقیاد مقیم بوده باشد چون طبقه لر الوار

عالمان لر

عالمان لرستان کور از قدیم الزمان شیعه ودوستدار اهل بیت اند حضرت اعلی از اعمال سابق او اغماض نموده
در مقام التفات شدند ومقصود بیک ناظر بجهة تسلیه خاطر وطمینان قلب مشارالیه بلرستان رفته اورا
بانواع نوازشات شاهانه اختصاص داده مراجعت فرموده واوزیاده از مامول بنوازشهای نامتناهی سربلندی
یافت ذکر رفتن زاد خان بخراسان وبازگشتن او وآمدن عبد المومن خان بخراسان وتسخیر ملکه اسوار وبعضی حالات دیگر
حضرت ملک مکان چون حاجی محمد خان بادشاه خورزم همیشه باین دودمان دوستی واتحاد ورزیده در
زمان جنت مکان محمد قلی سلطان پسرش رابدرگاه جهان پناه فرستاده بود وبدین الجا پناهی مرسله وامده شد
مرعی بود درین دول که عبد الله خان سلطان بادشاه ماوراء النهر وعبد المومن خان پسر او کمر تسخیر ولایت خراسان بسته
نامشهد مشهد بوده چنانچه مفصلا در قضایای سنه احدی مرقوم کلک بیان گشت بتصرف اورده بودند حاجی محمد خان اظهار
اخلاص وتجدید دوستی قدیم نموده مکرر ایلچیان بدرگاه والا فرستاد وازین طرف نیز محمد قلی بیک مکرر بوکالت
گری آنجا مشارالیه رفته بود درینولا کتابتی ازجانب او رسید که اگر یکی از امرا نامدار را با فوجی
ازعساکر ظفر شعار بخراسان فرستند این دولتخواه نیز آمده باتفاق او در دفع شر امداکوشیم کلهر
خراسان بتصرف این طبقه قرار گیرد وطمع در ولایت او کمتر خورد زیرا که خراسان پیوسته است کرد
لهذا در اول این سال رای جهان ارای بدان متعلق گشت که بفتش شریف در دارالسلطنه قزوین توقف
فرموده بانتظام مهام ضروریه دین ودولت پردازند وفرهاد خان را با جمعی ازعساکر نصرت نشان
فرستند در اول نوروز فیروز ساعت سعد اختیار فرموده اورا روانه نمودند محمدی خان تکمان
که مدروز کار دیده وکار ازموده بود با اسلس خان مهردار وجمعی ازامرا بمرافقت او مامور گشتند
بمرو رسیده بمطالعه رایات اعلی رسانیدند چون امرای خراسان عزم صدور یافت که بسرفرهاد خان جمعیت نموده از عبور
او ممانعت نمایند بدین مضمون سفارش فرمودند که اگر عبد الله خان وعبد المومن خان بنفس خود بخراسان آیند
چون امرا را با پادشاه مقابله نمودن رسم واین نبوده ونسبت عنان از جنگ پیچیده بکنار کشیدند

باده غفلت و خودسری اندکی بهوش آمده بود چاره جز بیرون امدن نیافته در همانروز که بندگان حضرت اعلا
قریب بقلعه رسیدند بیرون امده چون اوایل جهانداری تنبیه و تادیب میبینود آن پیش نهاد همت والا نبود
نایرهٔ غضب در باره او بنوعی اشتعال نیافته که جز بزلال تیغ ابدار منطفی نمی شد همان لحظه مورد عتاب و خطاب
گشته مقید و محبوس گردید و قلعه بتصرف اولیاء قاهره در امده بحکم قضا جریان ویران گشت و شاه رایه را
بدارالسلطنه قزوین آورده در میدان سعادت آباد بدست ستمکاره سیاست افتاده خرمن هستی بباد فنا داد
و همچنین امیر حمزه خان ولد بابندر خان طالش که پدرش مرحوم صلاح اندیش نیکو نهاد بود و در زمان شاه
جنت مکان از امراء عالیمقدار و یکجهتان صادق الوداد این دودمان بود و او خود را ارشد و اعقل از
پدر دانسته در ایام قرب آذربایجان و زمان اقتدار ابو طالب میرزا ساسان پدر را در الکاء موروثی
دخل کرده در الکاء کیلانات و شکی نه که قرب جوار ماوا داشتند دخل مینمود و قهمات حکام طوالش ان
بزرگی او را پذیرفته طوعاً او کرهاً مطیع و منقادش بودند چون آفتاب دولت شاهی از افق خراسان طالع
گردید ایام وکالت مرشد قلیخان بود دستور قواعد سلطنت و سررشته استحکام دولت انتظامی نیافته بود
او نیز اقران سبقت گرفته پرتو از همه امراء الخدم و بپایه سریر اعلی آمده مرشد قلیخان که رأی فائق مهمات
بود او را مقتضی المرام باز نگردانده او مهمات خود را بروجه دلخواه ساخته و پرداخته روانه الکاشد و در آن
اوقات که بندگان حضرت اعلی امور جهانداری بکف اقتدار خود گرفته همت بر اصلاح احوال سپاهی و رعیت
گماشته هوا پرستان خودرای بیکبک بدست آورده ساحت مملکت را از وجود مناد الوشان می پرداختند او
بکفایت و استحکام قلعه مستدان که در تصرف او بود اعتماد نموده او را مومن شناخته بقاعده سابق سلوک نمود
در امدن سپاه سریر اعلی بامال و اغفال می ورزید و در نیوقت که انتظام مهمات قلاب آذربایجان برای ورود
ذوالفقار خان برادر فرهاد خان داده او تمکین نشان رایه نکرده او را داخل نداد و حکم جهانمطاع بنفاذ
پیوست که محمدی خان تحفاق که در حدود دارالارشاد اردبیل می بود باتفاق جلاد حسام الدین خان صفوی و

طبقه

طبقه نشینی و نداران وش هیسونان متوجه انصوب گشته انوند سلطان را در حکومت انجا متمکن سازند محمد خان
و انجماعت حسب الفرمان همایون متوجه انجام ان خدمت شدند امیر حمزه خان در کمال نخوت و غرور
سه چهار هزار پیاده و سوار طوالش جمع نموده بعزم محاربه پیش آمد و فیمابین جنگ صعب اتفاق افتاده به
یزدی دولت قاهره شکست بجانب امیر حمزه خان افتاد و جمعی کثیر از مردم او طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند
و شاه رایه شکسته و خذول خود را بقلعه رسانیده بدستور قلعه ستدان را تسلیم کرده از بیرون امد تا قاعده
بسوزنیدند رای جهان آرا بدان متعلق گشت که قلعه را از دست او گرفته اگر آثار اخلاص و یکجهتی و ندامت از
ناصیه احوالش هویدا باشد بقدر قابلیت و اخلاص شفقت یابد و اگر بدستور دودلی و نخوت در دماغش جایگیر
داشته باشد و آثار تمرد و نظهور رسانند بجزاء خواهد رسید حسن خان جاقلو قورچی بیگ و کهنه زابدین قدمت
نامزد فرموده و فرستادند او تو هم نموده حسن خان و رفقا یا مدند چون قلعه ستدان قلعه ایست برفراز کوه
رفیع واقع شده از غایت رفعت و بلندی با فلک الافلاک دعوی مباوات مینماید یکسان بروج رفیعش
بصوامع ملکوت و مسار و پاسبانان سپهر نشانده دارش با میخان قلعه سپهر هم او از و بهمانا مضمون این بیت که

بت — بر شکنج انداز او سنگی که جستی — پس از قرنی سر کیوان شکستی — مصداق ان قلعه رفیع بنیادست و اتش ان
بلند و قلعه مانند الوند پیشه و جنگل است کمیک راه پیش ندارد و فیق الطریق بتنبه که عبور یکنفر پیاده از انجا بغایت
دشوار است امراء در حدود قلعه جایی که مناسب اقامت بود نزول نموده راه امد و شد مسدود بود الکاء ا
متصرف شدند و مردم طوالش اظهار دولتخواهی کرده نزد امراء امدند و بخدمات مرجوعه قیام مینمودند
امیر حمزه خان از خودسری و زیاده روی با دم کشته عریضه فرستاد امیر کخدایت انزفدستاده که
عرض کرد که میانه اولاد حسام بیک قرار مانلو که احال طالم باستقلال اذربایجان اند و دودمان باغناد
و نزاع واقع و خونها ریخته شده و ایشان در مقام انتقام اند بدان جهت بسیردن نمیتوانم آمد التماس
دارم که یکی از امراء اشاملو را بفرستند که قلعه را بایشان سپارم و حضرت زیارت حضرات عالیات از زانی دارند

سیاه حسن پادشاه ترکمان پادشاه عراق و از پایان سلطانحسین میرزا بپادشاه بلخ و خراسان واقع شد بود
همان را مرعی دارند و اگر اراده حرب دارند پیشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب خدای تعالی است
و کمی و زیادتی لشکر را دخلی نیست چون خبر آمدن عبد المومن خان بولایت بلخ بسمع همایون رسید قبل از
ورود رقعه مذکور از جنس سلطام کوچ فرموده از راه خیک و مغر و جاجرم روانه شدند در اینجا رقعه مذکور
بنظر همایون درآمد جواب آن بالتماس شیبک و اتباع او نوشته فرستادند مضمون آنکه ما بلطف الهی
و اتفاق و یکدلی خراسان که ملک موروث صدیقه این دودمانست بقدر طاقت و توان تلافی نقصانها نموده ایم و
ازان نمیدانیم و مصالحه سلطانحسین میرزا اگر ارسلاطین حقیقت و حسن پادشاه که از پادشاهان رحمات
بما و شما نسبتی ندارد و اگر بقاعده که میباشد سخن قرا سلطان اوزبک و ایل بلخ و شیبک مکان علیین
اشیان جد امجد همیون ما صلح واقع شده بود صلح مینمایند که دست از سر ایشان بازداشته بمنسوبان
ما سپارند ما نیز صلح مینمایم والا جنگ را آماده ایم و از عراق با کمال اشتیاق بهمین ارزو بندیش دولت
آمده ایم در هر جا اختیار مینمایند تلافی فریقین دست داده انچه در مکمن غیب مانست بمصیبه ظهور اید مکتوب مذکور
را فرستاده متعاقب کوچ فرموده چون بجاجرم رسیدند کس بکس از جانب عبد المومن خان آمده مکتوب دیگر
که با مکتوب اول اصلا نسبتی نداشت و در مضامین کمال تناقض بود از جمله در عنوان مکتوب بود که
با آل علی مرکه در افتاد یرافتاد ما حصل مضمون کتابت آنکه بنا بر مصلحتی بجانب شام رفتیم اینزمان
بدانجا ایند که در انجا ملاقات واقع شود و بعد از ورود این مکتوب مشخص شد که در جام بخدمت
بجانب بلخ رفت و در خلال این حال سادات سبزوار و اعیان فرمنان سبزوار اتفاق نموده از
روی اخلاص و دولتخواهی قوی دلش بهادر اوزبک را که از جانب عبد المومن خان در فرمنان بود کرته
بقتل رسانیده سر او را بدرگاه جهان پناه اورده و غایت خدمتگاری بظهور رسانیده حالی ان گروه
بسور غالات و تفقدات شاهانه سرافراز شده اند حاکم جاجرم نیز از وصول موکب ظفر قرین دولت

را الله عنه

را آماده رفت و از طغنطنه رایات جبانکشای شاهی و اوازه موکب نصفت و اقبال شاهنشاهی از زلزل
در احوال بکلام او زکیه پدید آمده حکام اسفراین و قوچان و جاجرم و بجنورد و ارغیان و سبزوار از پیش راه فرار
پیش گرفتند و چون بلده اسفراین مغرب مرادات گشت الله ویردی خانرا با فوجی از غلامان بر
نیشابور فرستادند حاکم نیشابور بطلیعه قزلباش دیده بنیان فرار و تلاشش متزلزل گشت و ملازمت
توقف قلعه داری نیاورده از شهر بیرون رفت الله ویردی خان و غلامان داخل قلعه نیشابور شدند
مژده فتح و فیروزی بخدمت اشرف فرستادند و اردوی کیهان پوی قریب بگاه در کنک اسفراین
توقف فرموده حکومت و ولایت نیشابور بدرویش محمد خان مرحمت کرده او را که در زمان نوابی کندرشان
حاکم انجا بود و در امور قلعه داری کمال مهارت داشت تفویض یافت سیصد نفر تفنگچی قدر انداز اصفهانی
سپر کردی همراه شتاح مین باشی تفنگچیان اصفهانی دران گذاشتند و الکاء اسفراین بمحمد سلطان ولد بابا
بیات تسفقت شده املاک و رقبات سلسله آنان و جمیع رعیتان و دهقانان اهل اوبات در زمان
فتنه و غارت که ماخته بودند بسورغال و سلمی ایشان مرحمت شد حکومت سبزوار بمیرزا محمد موسی سلطان نواده
میرعشل الدین علی سلطان المحارب حسینی مفوض گردید و بهر محالی که بتصرف آمده بود حکام تعیین فرمود
و همچنین از هر کس از ارباب اعمالی و اعیان و ولایات مذکوره آثار و دلجوئی بظهور آمده بود بانعامات
و سورغالات از اقران امتیاز یافته تخلع کفایه و نوازشات ارجمند سرافراز شدند و در ایام
سفرت ایات بفیروزی و اقبال از اسفراین کوچ کرده از راه جاجرم بسلطان میدانی که قریب بگاه
مشهد مقدس است تشریف برده و دران جن دلکشا خیام نصرت افراخته و از تقرر جند نفر از اوزبکیه
که در انموضع بدست غازیان جلیلی ایشان گرفتار شده بودند چنین معلوم شد که جماعت اوزبکیه کوچ
و ولایات مذکوره بودند در مشهد مقدس جمع شده ذخیره بسیار جمع کرده قرار بر توقف و قلعه داری داده
و چون سیل پایه بانتها رسیده طلیعه جنود ظفر نمود بمرغابان شده بودند که عبور لشکر اوزبکیه از

بولایات راه یافته ذخیره و سرسیج محال مانده بود و عزم آنکه منصور تنقیض میکشیدند و دران گیرودار شهد برداشتن
موجب پریشانی سپاه می شد و نیز آنکه بقعه شریف را دارالامن ساختن و توپ و تفنگ بجانب شهر که روضه مطهره
حضرت امام همام ثامن ضامن است هر چند طرف خلاف بر باطل شد انداختن مکروه طبع اشرف بود
چه محتمل بود که در هنگام جنگ و اضطرار او زکیه حضرت را سپر سازند لهذا بلده شریف رسیدن چون از دیوان
نمایش، هر کاری را میعادی مقرر است حصول این مطلب را بانقضا، قضا، میعاد قدر حواله نموده چه مصلحت و
در فاهیت سپاه عزم مراجعت بجانب عراق جزم فرموده از سلطان میدانی کوچ کردند و از دوقه که در اردو
هر کس داشت بجمله ذخیره قلعه نیشابور تسلیم درویش محمد خان شد و بعد از طی منازل و مراحل اقتاب موکب نصرت
قرین بفیروزی و اقبال از رانق عراق طالع شده بسعادت سعد و دارالسلطنه قزوین نزول جلال دست داد
درین عزم خجسته اثر از امرای کیهان محمد بیگ طریق سالک قرار گشته بکیلانیان اند کی از ایشان خلعت
داده گردیدند اما عنایت شهریاری ازان اغماض فرموده خاطر آنها را بسوارت خجسته و الطاف خسروانه اطمینان بخشیده و
بعد از معاودت لیاق میرعباس و طالشه کولی ورزقار خدمت انصراف یافته هر یک بمقر حکومت خود گشتند
نامکیا جلال الدین محمد را اجل امان نکرد و بهانه حیاتش پیر نگشته مقیم مطموره خاک گردید و در سال امیر آلای
و نظم و نسق ولایت اذربایجان و تولیت سرکار فیض آثار حضرت سلطان الاولیاء و ربانی الاتقیاء بفرهاد
خان تفویض یافته زمام مهام جزوی و کلی انولایت را بقبضه اقتدار او دادند و روانه دارالقرار
اردبیل گردانیدند و اعتماد الدوله قاسم بیک باوچی باشی و ارباب مناصب مقرر فرمودند که در دارالسلطنه
قزوین تا صلح حال لشکر پیرداخته علوفه و مرسومات و مقررات آنها را تنخواه دهند و تقرر شد که محقق
و پیروی طوایف قزلباش و اویماقات سپاهی نموده هر کس از ملازم موجب خوار و غیران نمایند و
که اسب سواری و استطاعت سلاح داشته باشد و از یساق خراسان تخلف کرده نیامده بتقصیر سیاست برسانند
نموده چون تحقیق انواع عنایات و عقوبات اندرس مرتبه ثبت و اکاهی فراخور حال جرایم حواله نموده

بانعام جمعی از ملازمان درگاه و قورچیان که در امدن یقابرا قران سبقت کرفته تخت سفر و بی تشیده آمدند
فی الجمله موجب شبهه و اکاهی انجماعت بوده بعد الیوم هر کاه جاریساق اکربان متنبه نشده احدی از ایشان
تخلف نماید درین مرتبه بعقوبات کوناکون کرفتار ایند فرمان بران حسب الامر الاعلی بول اوردند و امنی
ایمعنی باعث ان شد که هر کاه یساقی میشد جمیع طوایف قفلباش و مردم ایل و ایماقات از بیم مواخذه و سیاست
پادشاهی بلا تعلل بپیاده و سواره بی اختیار و رود حکم احضار روی براه آورده سعی مینمودند که در رسیدن
موکب ظفر قرین بر یکدیکر سبقت داشته باشند و جانبه در صحیفه اول و خلاصه اطوار همیون اشعاری ران شده
وین قاعده در زمان دولت همیون شاهی در میانه لشکر استمرار داشت و از بیم سیاست و غضب پادشاهی
احدی تخلف نمیتوانست کرد و القصه بندکان حضرت اعلی ارکان دولت قاهره را بدین خدمات مامور شده
خود جریده بانداما و عسکریان و دل زمان خاصه بدار السلطنه اصفهان تشریف برند و در ستانزا در ان بلده
جنت نشان بعیش و خوشی کذرانیدند راقم حروف در ین سال سعادت خدمت این آستان یانته در سلک
منشیان عظام انتظام یافت و چون ارباب مناصب در قزوین توقف داشتند ذره حقیر حسب الامر الاعلی
در رکاب مقدس باصفهان رفته بخدمات قیام داشت در ان تاریخ بغلامی الحضرت سه اوزبک کشتار در
محاربه او با افشار و لشکر کرمان نامبرد او در تون خوان و طفسه با فتن ایشان توفیق ملک زمان
در اول این سال که رایات نصرت بعد از فتح کیلان بجانب خراسان در حرکت آمده و قورچیان باحضار عساکر ممالک
تعین شدند ولیخان و اسمعیلخان امرا کرمان را با عموم طایفه افشار انولایت حکم شده بود که از راه
یزد و طبس کرد خراسان در آمده بار دوی ظفر قرین پیوندند و چون امرا مذکور با لشکریان کرمان حسب الفرمان
حضرت جهانبانی روانه کشتند و چون بطبس رسیدند مصطفی خان کشکولو حسب الامر الاعلی حاکم تون و طبس بود
و جماعت اوزبکیه بران حدود دست تولی شده ولایت تون و قلعه انجار امتصرف شده بودند و در ین سال که اوازه
وصول موکب همیون شاهی در خراسان شیوع یافت مصطفی خان بعزم استرداد ولایت تون با دویست سیصد نفر

کمابیش از خانیان و ارغیان و بلو و غیره ملازمان خود که همکی مردانه بودند از طبس بر تون شتافته و شبانه
قصبه تون را از ان بکیه کرفته قوزی میرزا که حاکم تون بود در ارک محاصره نمود و محصوران ارک کس بهرات
فرستاده استمداد نمودند میر قلیبا باکو کلتاش حاکم هرات و دین محمد خان خواهرزاده حیدر اللهخان مشهور
به تیمور سلطان موازی یکهزار نفر ازنجا در ان نامی جسبوده ازنجمله بسیر کردکی قاجول بهادر بدفع لشکر قزلباش و
کومک و امداد قوزی میرزا و محصوران قلعه تون فرستادند مصطفی خان که مرد شجاع دلیر و مردانه بود دیکر
بامردم اندک با فوج کثیر محاربات عظیم نموده بود از خبر وصول ان کروه ابنوه اندیشه کرده بای ثبات
و قرار استوار داشت اما بعد از انکه بمقابله ان کروه شتافت و اغاز محاربه نموده دانست که تاب مقاومت
و لشکریانش در معرض تلف اند در عالم سپاهیکری از کریبان فرو دامده مراکبان اصحاب خود را بصحه به تیر
و تفنکشه انجماعت را از خود دور کرده پیاده روی بوادی مراجعت نهاد و در انروز به تیر
و نیزه تا جهار فرسخ راه با او در کنیز زد و خورد نموده به الیکنام موضعی رسیدند از مواضع تون
بکیان ده و در امده دیوار بیت انموضع را بنیاد خود ساخت و از ان بکیه در بیرون فرود امده
از انجا بشتاب پا پس داشتند و امرا از افشار و لشکر کرمان دلیس نمودن مصطفی خان خبر یافته
عاجلا استعاقب او روانه شدند و روز دوم که مصطفی خان در دیوار بیت موضع اسک از کذشته بود
بدانموضع رسیدند چون سپاهی سیاه قزلباش که زیاده بشش هزار نفر بنظر در امده
از دور نمایان شده جماعت اوزبکیه مضطرب کشته قرار فرار بر خود داده اثقال و اعمال را
پیش انداخته قدم بوادی مراجعت نهادند مصطفی خان از مضیق دیوار بیت بیرون آمده با تفاق
دلیران افشار مصمم کوشش و پیکار کردند چون قول بمعرکه رسیدند نمایان حرب و پیوست
جماعت اوزبکیه طاقت مقاومت ان لشکر جرار نبوده در حمله اول شکست خورده چمی کشته طعمه
تیر و نیزه کشتند خان محمد دیوانه شکی کرد علمای اوزبکیه و دیوانکی تیمور سلطان بدریا خبر نفرات

اوزبکان معتبر ایشان بسر پنجه تقدیر شدند معدودی ازان قوم بپیرون رفته اکثر انخماعت راه عدم پیموده و
این خبر بجماعت اوزبکیه که در قلعه تون بودند رسید پای ثبات شان سستی پذیرفته تاب توقف نیاوردند
وارک را خالی کرده راه فرار پیمودند وبعد ازانکه اوزبکیه مقهور گشته امرا عظام بفتح وظفر اختصاص
یافتند معلوم شان گردید که موکب ظفرقرین شاهی مقرون بفتح ونصرت الهی از خراسان بجانب عراق
بازگشته مصطفی خان در تون وجابد توقف نموده امرا اشرف را در شهر وسبزوار بعراق آمده
در دارالسلطنه اصفهان جای لوازم شهریاری بتخت نشان مشرف شده خان محمد دیوان بیگی وگرفتاران را
با سرهای تیمولان بنظر انور رسانیدند خان محمد دیوان بیگی را به پیشکش غلام خاصه شریفه سپرده بنگاه
داشتند واز مال وبکران انرا که خبر شد خبری باز نیامد درخلال این احوال تیمور سلطان با
برادران وخسرو داد از یکه بر سر سلطان علی خلیفه تاخت اورا در قلعه سرخس محاصره نموده بود
به تغییر انتقال بر سبیل اجمال انکه فیل ازین نگاشته کلک نکته پرداز شده بود که سلطان علی
خلیفه مغضوب گشته بی رخصت نواب همیون اعلی بجانب قاین رفته وخلیفقلیان ولد امیر خره خان استاجلو
حسب الحکم حاکم قاین بود از وصول سپاه او از یک از قاین بپیرون آمده در قلعه خور از توابع قاین می بود
وسلطان علی خلیفه چون با لخ وسیه طایفه شاملو ملازمان قدیم ایلسله در انجا بسیار بودند بر سر او
جمع شدند علی قلی خان او ازده وصول رایات جلال بطرف خراسان شنیده با انکه اندک مایه داشت
افروق را در قلعه باهر گذاشته بکجا وه در آمده عزیمت اردوی همیون داشت سلطان علی
خلیفه وطایفه شاملو هوس حکومت قاین واخذ مال وغنایم کرده براه بروکرفته در مقام محاربه در آمدند غازیان
استاجلو دفع خلیل لازم آمده میانه هر دو گروه محاربه عظیم بوقوع پیوست وغلبه از جانب استاجلو
وقوع یافت درین اثنا تفنگی به کجاوه علی قلیخان خورده او را مجروح ساخت ودر اخر همانروز زخم
تفنگ زهم گذشت بعد از فوت او سلطان علی خلیفه مملکت را خالی یافته بر سند حکومت انولایت تسلط یافته بود

درین

درین سال تیمور سلطان لشکر بر سر خلیفه اورده چون خبر فرار اشرف اعلی بتعقب انولایت تسلط یافته بود
مردم انجا زیاده در مقام مدد وهمراهی در نیامدند با انجمله از سپاهی ورعیت انحدود قریب به
یکهزار نفر جمع اورده بمقابله اوشتافت ودر موضع ارخس از اعمال تاین تلاقی فریقین روی نموده
میانه این حربی صعب اتفاق افتاده تیمور سلطان ظفر یافته قریب بچهار صد یا پنجاه نفر از قزلباشیه
درین جنگ بقتل امدند وبقیه السیف بدیوار بست در موضع ارخس در امده خانک کنان خود را
بقلعه انجا رسانیدند تیمور سلطان اورا در تنگنای محاصره گذاشته کار بر و دشوار شده که
خبر وصول لشکر قزلباش امرا اشرف شکست فاحش سپاه در دوزی میرزا وشعفان میرزا چنانچه
گذشت یافته رسید با مضطرار از پای تلعه ارخس برخواسته بخواف ومنها بجرزفت وسلطان علی خلیفه از
مضیق محاصره خلاص یافته بجانب تاین رفت ومال حال او در ذیل این دفتر در محل خود بسمت نگارش
خواهد یافت ان شاء الله الاغر وقایع متتابعه که در عرض این سال منصه ظهور رسیده از سوانح این سال انست که
شاهوردی خان قراداغلو که در هنگام نزول دارالارشاد اردبیل وزستن الله وردی خان
روی از زین دولت تافته فرار نموده واصل مستورد میه شد پادشاهان سریر جلادت ومصاحبه
شجویز نقص شرایط پیمان پیموده ودر مقام امداد او نشدند واو از معاونت ودمیان مایوس
گشته چاره بجز التجا بسایه اقبال همیون اعلی نیافت وعریضه فراعت انیز فرستاد مضمون انکه در
هنگام وصول موکب ظفرقرین از پیم سطوت قاهره دشت وحشت وبی اندازه بدین علت استیلا یافته
نتوانست بملازمت رسد اکنون اگر مروت شاهانه قلم عفو به جرایم بنده کشد سر قدم ساخته
پایه سریر اعلی میایم واز موقف جلال منشور اقبال مبنی بر استمالت او وعزوصدور یافت وشاه را یه احرام
حلیه علیا شناخته بسته در راه خراسان بموکب ظفرنشان پیوسته در موکب مقدس بود چون بنوز
خودسری از سر داشت واز اخلاص بی بهره بود در ایامی که حین اسطام مضرب خیام عساکر ظفرقرین

بینم خبث باطن خود را ظاهر ساخته با جمعی نفر از امراء منکوب معزول که در ازاء سوی اعمال بحسرت و ناکامی
روزگار میگذرانیدند مثل شاه قلی سلطان پاوه ترکمان و مندرخان افشار و امام ویردی اماندلو
که در آنوقت اب و رویی نداشت اختلاط و افاقه نهاده اکثر اوقات با یکدیگر معاشر و همصحبت بودند
و همانا اراده غدری داشتند یکی از ارباب اخلاص از سوانح این اکاه و بوجه حقیقت بخدمت شرف
عرض نمود دیوان مستشرح گشته اراده فرار نمودند در روز کار کوچ در عقب ماندند و جون ایشان را کرده
سوانح نمودند امام ویردی اماندلو در بیرات دست خود شهود و گذرانیده نجات یافت آن دو
بی سعادت مورد سیاست گشته بقتل رسیدند دیگری از سوانح السنت که در وقتی که رایات جاه و
جلال در سفر خراسان بوده امراء از فرط رهوز نیامده بودند یکمرتبه به تقصیر سابق حکومت کرمان از ایشان
تغییر شده نامزد حسن خان قورچی استاجلو قورچی تر ن شده از خاطر انور رسوخ یافته بود که لشکر
افشار را که سودای خودسری در سویدای خاطرشان نقش پذیر گشته هنوز عادت سابقه فراموش
نکرده اند عموما مورد عتاب و خطاب و سوانحه کرده اینده حسن خان عازم قرمن کرمان بود که امراء افشار
رسیدند اگرچه حسن و سعی مردانگی ایشان که در محاربه اوزبک بظهور آورده بودند سمت وضوح یافت اما
حضرت اعلی شاهی ظل الهی بجهة انتظام امور پادشاهی بتقصیر دیامدن طایفه افشار را همچنان در معرض عتاب
و خطاب داشتند بالاخره از ارباب مردانگی چنگ اوزبک تقصیر ایشان را بعفو مقرون گردانیده جواب آن
سال الکاء مذکور بحسین خان شفقت شده بود از سال اینده مجدد احکومت کرمان بایشان شفقت شد و
ایشان بشکرانه این عطیه عظمی بر سم پیشکش قبول نموده مقتضی المرام روی توجه بجانب کرمان نهادند و از
توقف غایت اندیشه خواص ملازمان رکاب اقدس که شفقت لیاقت خراسان کشیده بود بتقسیم رفت طرا
ذوالقدر که سالها حکومت فارس کرده بودند بجهة انکه لشکر کم آورده بودند مورد عتاب خطاب گشته الکاء
مذکور از بنیاد خان و امراء ذوالقدر تغییر یافته حکومت شیراز بحسین خان مصاحب تاجایر نامزد شده طایفه ذوالقدر

استدعا

عفو تقصیرات خود نموده متقبل شدند که اگر درین مرتبه تقصیرشان بزلال مرحمت شسته شود و
رونق و رنق انولایت بدستور و قدیم باقتدار ایشان باشد من بعد بحدی قیام که واقع شود بتدارک
مافات قیام نمایند حسب الاستدعا مهم ذوالقدران فی الجمله صورتی یافته جون ولایت شیراز در سال
بحسین خان شفقت شده بود از سال اینده بدیشان مرحمت شد اما حکومت ایشان زیاده از یکسال بطول
نیامد زیرا که دست تعدی بر عایا مملکت دراز کردند و باعث شکوه و عجزه و رعایا شده در سال دیگر بهروه
طایفه بجمله بدسلوکی از حکومت فارس و کرمان معزول شدند دیگری از سوانح انکه درین سال در اواسط قزوین
مرض وبا شیوع یافته بسیاری از مردم شهر بمواضع و بلوکات رفتند و در وقتی که موکب همایون در خراسان بود
علت وبا روز بروز زیاده میشد و بدرنت خلقی نامعدود در ان واقعه راه عدم پیمودند خلاصه متوفیان این
واقعه خاتم المجتهدین امیر سید حسین الحسینی کرکی عالمی بود که شمه از احوال انجناب بود در صدر صحیفه اول در ذکر سادات
و علماء زمان شاه جنت مکان رقم تحریر پذیرفته و الحق شاه مشار الیه سید عالیشان و بزرگ عالیمکان و در عصر زاده
مجتهد مغفور شیخ عبد العالی بود و در میانه علماء عرب و عجم بلطافت لسان و فصاحت بیان معروف و در
ولایت عجم کوس اجتهادش بلند اوازه در اصول و فروع مذهب حق امامیه براهین غرا آورده و در زمان
شاه جنت مکان که اردوی همایون متتبع علماء عرب و عجم بود و جناب شیخ المحققین شیخ عبد العالی خلف صدق
مجتهد مغفور شیخ علی علیه الرحمه بمرتبه اجتهاد و فقاهت جمیع علماء اوفاق اجتهاد او کرده جناب میر سید حسین
بای از مرتبه او بالاتر نهاده خود را سید المحققین و سید المدققین وارث علوم الانبیاء و المرسلین خاتم
المجتهدین لقب آورده در حکوک و سجلات که بتوقیع او مزین می شد این عبارات بسطیر میرفت اگرچه خاتمیانه
علماء این دعوی را مسلم نمیدانستند اما هیچکس از فحول در ان باب با انجناب حرفی نتوانست گفت و بنای مباحثه
او نمی اوردند و تا حین وفات او را خاتم المجتهدین میخواندند نقش او در ابندکان حضرت اعلی بعتبات عالیات
سدره مرتبات فرستاده و در ان اماکن متبرکه مدفون گردند وقایع سال سیصد و سی مطابق سنه اثنی و

هجری است که سال هفتم جلوس شاهرخ اورنگ پادشاهیت نوروز این سال همیون فال در اتفاق افتاد و حضرت شاه
همه ه زمستان سال گذشته در دار السلطنه اصفهان خانجه سیقت دیگر یافت بعشرت و کامرانی گذرانیده
قریب بنوروز عالم افروز متوجه دار السلطنه قزوین گشته در دو منزلی آن بارگه نزول اجلال داشتند و نخست
عدالت در زمین دل طوایف انام بکاشتند چون افت سرماوری بانحطاط آورده مزاج روزگار اعتدال
طبیعی گرفت یعنی بهار عالم ارا بهجت افزا خواطر گشته شمایم گلهای بسیار و نسترم عبیر آمیز گل زار و
در دماغ جهانیان بهجت و طبایع جهان از آثار تربیت عناصر و اغتشاش نزهت و تراوت تازه یافت

بیت بهار و جلوه نوروز سلطان ذکر کرده کرد عالم را کلستان صفیر بلبلان نغمه پرداز نوای
عیش و عشرت کرده آغاز در اول بهار که چشمه و فلک چهارم لوای عشرت و کامرانی و فضای نزهت
خانه جمل افراخت و بنازکی عرصه جهان را غیرت فزای گل زار ارم ساخت نشاط سیر و شکار قزل اعاج از
خاطر خطیر شهریار کامکار سر زد بدین عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده الکاء طارم را از قدوم موکب
همیون رشک سپهر بوقلمون گردیده در اثنای مسایع جلال رسید که گیلانیان از بدسلوکی مهدیقلیخان
بستوه آمده حضرت اعلی بنابر رعایت خاطر و تالیف قلوب گیلانیان او را از حکومت معزول فرموده احمد
بیگ دلی را بدار و غگی لاهیجان تعین کردند جمعی از غوغا چیان سابقه تاپن او را همراه کردند که
بنه مات مرجوعه قیام نمایند و جناب اصف صفات اعتماد الدوله را بایاب مستوفیان و ارباب قسم
و بسیطام آقا دار و غه دفتر خانه همیون بگیلان فرستادند که مال و حقوق انولایت را موافق قانون
عدالت قرار داده اگر وجه باقی در زمان خان احمد و حکام سابق معول شده باشد رقم بطلان بران
کشند و مهمات انولایت را موافق صلاح دولت قاهره و ترفیه حال رعایا و عجزه نظام و نسق دهند
و خود بنفس نفیس متوجه دار الارشاد اردبیل و سیر و شکار قزل اعاج شدند فرهاد خان شرف استقبال دریافته بود
و در رکاب اقدس بخدمات قیام داشت و علیقلیخان از پیش و امیر سیاوش از لنکر بتکلیف نکار کردند

و ایشان اشتمال فرموده در قزل اغاج سعادت بساط بوسی دریافتند و همواره در رکاب مقدس حریف
بزم اقدس بودند جناب اصفی بار فقا بگیلان رفته در اندک روزی جمع قانونی موافق قانون عدالت
پیوری قرار دادند و اکنون مهمات انولایت بدان قاعده استوار کرده الجناب قدوه و قانون اصابت
در خلال این حال منشور طلب از موقف جلال باسم الجناب شرف صدور یافت و راقم حروف که بمرافقت
مامور بود شرط رفاقت بجای آورده در قزل اغاج بشرف پای بوس همیون مشرف شد چون ولایت گیلان پیش
بتصرف اولیاء قاهره در آمد اراده خاطر اشرف بدان متعلق بود که تمامت ولایت دار المرز و طبرستان
که بحسب اقتضاء زمان و اوان قدیم بافتاده بطریق ملوک طوایف و ایام فتور و انقلاب پای از مرتبه خود
فراتر نهاده بتقلب بر ولایتی که بدیشان نسبت ندارد دست یافته لوای خودسری افراخته اند انتظام
یافته از خار شط عصیان پاک گردد از انجمله گیلان چه پیش از انکه تخت سلطنت مستحی و ملک مورث
جمشید خان داماد شاه جنت مکان بوده محمد امین خان پسر او که وارث آن ملک جانکه سبق ذکر یافت
همراه خان احمد رفته در گیشه وان بمرض ابله فوت شده علیخان ولد کارکیا احمد که از ملازمان آن سلسله بود
با پسران جمشید خان کفران ورزیده ایشان را بالتفاق از ملک بیرون کرده خود بتقلب بر ان ولایت استیلا
یافته لوای حکومت افراخته بود و سبق خدمت و دولتخواهی درین دودمان ندانشت که مملکت چنین را باو باز
گذاشت خاطر الهام پذیر بدان متعلق گشت که گیلان پیش از پیش بگیلان پیش انضمام داده بتصرف اولیاء قاهره
در آورند چون فرهاد خان در وقتی که بسر خان احمد میرفت انواع تعهدات باو کرده بود و تعویق در امر بنا
ترمید بدیده امیر سیاوش را که اتحاد و اشنایی کبا امیر حمزه خان طالش داشت محل اعتماد ندانسته رای صلاح
او بدین قرار یافته بود که او را دفع نموده الکاء اکسکر را که بطوالش و استاره ایوسته است متصرف گردند
و مهم علیقلیخان بوقت دیگر گذارند چه مختلف گردم پیش که بالطبع هوا خواه او بند بتهیج فتنه نموده سه
بسبب اطاعت در پیاورند و شنه ایشان نیز بگیلان پیش سرایت کند و بعد از مشاوره و گفتگوی صلاح

که مرکاه در مقام تشییع هرکدام درایام موجب رسیدکی دیکری کشته موحش میکردند چون رای جهان ارای
بهشیخر کل دارالملز تعلق کرفته بود و تغافل در کارشان مصلحت ندانسته حسب الامر پهیون هردو
ماخوذ و مقید کشتند و امیرشاه ملک ای از جمله اقربای علیخانرا بالکه سابقه خدمت و شایستکی با بندکان
حضرت اعلی شاهی نداشت و اعتماد در انمی شایست حضرت اعلا جهته آرامش کیلانیان و خبار حق
شناسی ایشان تربیت فرموده سپه سالاری کل کیلان پیه پس را باو رجوع کردند و چند نفر از مردم
پیه پس که اسم و رسمی داشتند در سلک ملازمان خاصه شریفه انتظام داده زیاده از اصول مواجب و تول
بایشان شفقت شد و اورا و کمان جنه رشت و فومن تعین کرده همراه کیلانیان ندکور فرستادند

در عصیان و طغیان کیلانیان و توجه عساکر کیتی جاه دیب ایشان و فیروزی یافتن بیون

ملک سلمان چون مهمات کیلان بقاعده که مسطور کشت قرار یافته و امیرشاه ملک و رفقا مقرون بشفقتهای
بی اندازه روانه شدند اما چون بهره از حق شناسی و جوهر عقل نداشتند حبیب طینت خود را که
درباره مردم کیلان عموم دآرد و ظاهر ساخته در مقام عصیان و طغیان درامدند کمان نبتند. پیه پس را
جمع نموده بر سر داروغه فومن رفته او را بقتل آوردند داروغه رشت این شنیده از اطوار مردم انجا
آثار جلافت مشاهده نموده خود را از رشت بیرون انداخت و امیرشاه ملک بتهیج فتنه کرده پیه شیانرا
نیز بعصیان و طغیان دلالت نموده مردم پیه پس قدر شفقتهای شاهی و فراغت و عافیت ندانسته خود را
در مهلکه عصیان و طغیان انداختند ازینجا بیان کیلان پیه پس دو طایفه اند که همیشه رکن السلطنه و مطیع
اختیار دولت سلاطین انجا بوده اند یکی را اژدر و دیکری را جیک مینامند و میان این دو طایفه کهنه
سپه سالاری و وکالت پادشاه عداوت قدیم است که بهیچ یک در هیچ هنکام رخصت بدیکری ابقا
نمینمایند و درین هنکام امیر پس از طبقه جیک و بزرکترین سپاهیان کیلان حسب الفرمان قضا جریان
حاکم تشنه لب بود بوسعید نامی از طبقه اژدر در پشه وجکل مقام کرده تا غایت اطاعت قزلباش

نمینمود

نمینمود از امیر عباس خایف بود درین اوقات اوازه یاغیکری امیرشاه ملک شنیده نزد او آمده
اظهار دولتخواهی خان احمد و مخالفت قزلباش کرد شیطان بی حقیقت بی عقل کیلان بر سر او جمع شده
با امیرشاه ملک عهد و پیمان در میان اورده و تا آمدن خان احمد و محمد امین خان ولد جمشید خان دارا
ان مملکت که در رشیه وان بود بسمت خبر فوتش نزد کیلانیان متحقق بود و او را بزرکی و ریش سفید کل
کیلان دانسته بعد الیوم عداوت پیه پس و پیه پش را کرار از قدیم الایام میانه مردم این دو ولایت
مستمر اردآرد بالفت و دوستی مبدل کردند و پیه پش اجنه خان احمد و پیه پس اجنه محمد امین خان کرار
معوله برابری ذره با آفتابت ضبط نموده قزلباش را مدخل ندهند این خبر بلاهیجان رسیده احمد بیک
داروغه و حکام قزلباش باتفاق طالشه کولی و کیا فریدون متجنده کیلان راجع نموده بمقابلة ایشان
بکنار سفیدرود فرستادند احمد بیک از اطوار طالشه کولی اثار مخالفت تفرس نموده بمقتضای حزم و احتیاط عمل
کرده با کروه قزلباش از کیلانیان کناره جست طالشه کولی بیزبانرا و بدمظنه شده از یکدیکر خایف
بودند از روزی که میانه این دو کروه مقابله واقع شد کیا فریدون که مرد راست قول خیرخواه بود
احمد بیک و کروه قزلباش از خبث باطن طالشه کولی و مواضعه او با شاه ملک و یاغیان خبردار کرده
صلاح دولت قاهره دران دانست که جیک را که در انوقت صرفه نبود در خیر تاخیر انداخته خود در امور مملکه
بیرون اندازند زیرا که طایفه قزلباش عشیر عشیر کیلانی نبودند بدین غریمت عنان از معرکه پیچیده بدلالت کیا
فریدون راه دیلمان پیش کرفتند طالشه کولی از رفتن احمد بیک قزلباش خبردار شده کس نزد
امیرشاه ملک بوسعید فرستاده و ایشان از اب سفیدرود عبور نموده بمرز سیدانرف امدند و یکدیکر
تجدید عهد و پیمان کرده در منزلت قزلباش یکجهته کشتند امیرشاه ملک به پیه پس عود نموده طالشه کولی و
بوسعید با غلبه تمام بلاهیجان آمده باستظهار مردم آمده به پیه پس و کس بطلب خان احمد بشیروان فرستادند
و در لاهیجان طرح سلطنت انداخته ارباب مناصب تعین نمودند و هر روزه در خانه خان احمد جمع شده

در دیوان خانه مسندی گسترده بقطع وصل و فصل مهمات قیام نموده شیلان میکشیدند و دور و حکومت را
غنیمت دانسته اصلا در مآل حال اندیشه نمیکردند چون این اخبار در قزوین مسمع همیون گشت شعله غضب
قیامت نهیب زبانه کشید اول اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که بنفس همیون متوجه دفع این
حادثه گشته بنوعی در تنبیه و تادیب آن قوم تبه روزگار توجه نمایند که بقیة السیف از خواب غفلت بیدار
شده بعد الیوم حرف فتنه و آشوب بر زبان احدی جاری نتواند شد چون قابل موکب همیون نبود
موبد موبدان دانش ذات اشرف را ازین اراده منصرف ساخته فرهاد خان را مقرر فرمودند که از
راه کوهدم که مابین بیه پس و بیه پیش است رود و الله قلی بیک قورچی باشی را با جمعی از قورچیان عظام
مقرر شد که بدیلمان رفته با حمد بیک و کیا فریدون ملحق گشته از راه سفیدرود بگیلان رفته باتفاق
سرای متمردان هر دو گیلان در کنار ایشان نهاده عرصه آن ولایت را از خار تعرض ارباب عدوان و طغیان
پاک گردانند فرهاد خان عرض نمود که جرات و خسارتی که از مردم بیه پیش واقع شده باستظهار مردم
بیه پس است اگر عنایت شهریاری ساملحال علیخان گشته درین مرتبه از تقصیر او گذشته حکومت بیه پس را
بدستور یاوارزانی دارند و رفیق این دولتخواه نمایند سلک جمعیت آن گروه از یکدیگر پاشیده میشود
و مهم بیه پیش بر وجه دلخواه باسانی صورت می یابد و خود کفیل نیک و بد مشار الیه شد که اگر از وامر
ناپسندی که خلاف بندگی و اطاعت و متابعت باشد مشاهده افتد دفع این دشوار نیست و درین
باب مبالغه بسر حد افراط رسانید و حضرت اعلی طوعا او کرها بصوابدید او عمل فرموده علیخان را از حبس
بیرون آورده بخلع فاخره سرافراز کرده بفرهاد خان سپرده رفیق او کردند و حکومت و امیر الامرایی گیلان
بیه پیش بفرهاد خان تفویض یافته درین سال مشار الیه بخطاب مستطاب فرزندی بین الاقران سربلندی
یافت بالجمله خان مشار الیه با شوکت و حشمت تمام از راه کوهدم و قورچی باشی از راه دیلمان روانه شدند
آوازه ورود عساکر اقبال تزلزل بحال طاغیان گیلان انداخته بوسعید طالشه کولی را باتفاق منصور میکال

که از جمله

که از جمله یاغیان بود بمقابله لشکر دیلمان بلاهیجان میرود و در راهست در نهایت صعوبت از غایت تنگی
و کثرت لای و بیشه عبور زیاده از یک سوار از مضایق آن بغایت دشوار است مسدود ساخته بدفع
لشکر قزلباش پردازند و خود اراده داشت که بامیر شاه ملک ملحق گشته باتفاق مردم بیه پس
راه کوهدم را استحکام داده فرهاد خان و آن جماعت را از دخول گیلان مانع آیند قورچیان عظام
چون شنیدند که طالشه کولی بشمه رود آمده مضایق راه را بحر زدند و جویهای بزرگ انداختند
که باصطلاح گیلانیان بیه بر میگویند استحکام میدهد و مستعد رزم و پیکار است هنوز فرهاد خان
در کوهدم بود که جمعی از قورچیان که مقدم الجیش دیلمان بودند پای جلادت پیش نهاده بقراولان
لشکر یاغی رسیدند جنگ در پیوستند شکست بدیشان داده در بند بحسن اکه بیه بر گروه تفنگچی
بسیار در آنجا گذاشته بودند از دست یاغیان گرفته پیش رفتند قورچی باشی و بقیه لشکر بنیروی دولت
قاهره پیش رفته شکست بر لشکر بدعهد گیلان افتاد و به بیشه و جنگل پراکنده شدند منصور میکال کشته
گشته طالشه کولی خود را بجایهای سخت کشید و عساکر منصوره از مضایق آن راهها سپاهیانه
گذشته تا لاهیجان در هیچ محل توقف ننموده آخر روز بشهر رسیدند بوسعید که خبر انهزام طالشه کولی
و تفرق لشکر گیلانی و آمدن قورچیان شنیده بود سراسیمه از لاهیجان خود را پنهان بگیلان رسانیده
مختفی شد مجملا تفرقه و آشوب در شهر پدید آمده شهر را خالی گذاشته بودند از لاهیجان کس
نزد فرهاد خان فرستاده او را از فتح لاهیجان خبر دادند و قورچی باشی لشکریان را از نهب و غارت
منع نموده باستمالت رعیت پرداخت چون مردم شهر یکیک و دو دو جمع شدند فرهاد خان
اگرچه از شعب قورچیان و فتح لاهیجان آزرده گردید زیرا که میخواست که این فتح بسعی او میسر
پذیرد اما ظاهرا اظهار بشاشت و خرمی کرده علیخان را با جمعی به بیه پس فرستاد و چون در خدمت
اشرف متعهد نیک و بد او شده بود گوش او را بدرر نصایح ارجمند گران بار گردانید و

در باب عهد و میثاق و رسوخ یکجهتی و اخلاص سفارشات ملمع فرمود با سیه دل چه سود
گفتن وعظ و خود متوجه لاهیجان شده با عساکر منصوره ملحق گردید و حقیقت بعرض اشرف اعلی
رسانید و قورچی باشی چند گاه در لاهیجان توقف نموده در تفحص و تجسس یاغیان و خدماتی که
روی میداد حسب الصلاح دولت قاهره سعی موفور بظهور می آوردند بعد از آنکه خاطر او از آنجا
جمع شد قورچی باشی و قورچیان بقزوین آمدند فرهاد خان بانتظام مهام گیلان و استمالت
گیلانیان پرداخته لوای عدالت و مملکت داری مرتفع ساخت و علیخان که به بیه پس رفت مردم
بیه پس همگی بالطوع خواهان او بودند بر سر او جمعیت نموده از امیرشاه ملک جدا شدند و
امیرشاه ملک که احوال خود را بدینسوال مشاهده نمود چون فتنه و آشوب او باعث استخلاص
علیخان شده بود بهمان اعتماد نموده بنزد علیخان آمده علیخان چاره بجز گرفتن و کشتن او نداشت
و تغافل در آن نمودن در نظر مردم مشتبه بقدم اطاعت و اخلاص می شد او را بقتل آورد
سرش را بلاهیجان نزد فرهاد خان فرستاد و تا آخر این سال با فرهاد خان بمدارا سلوک
میکرد اگرچه زیاده از یکبار او را ندید اما لوازم خدمتکاری او بتقدیم میرسانید و در آخر
این سال که مهمات آن بی اعتماد فی الجمله استحکامی یافت همان خبث باطن و نمکحرامی ظاهر ساخته
تغیر سلوک داد و در مقام عصیان در آمد تا آنکه دفع فتنه او بر ذمت همت لازم شد شمه احوال
احوال او و طالشه کولی و بوسعید در قضایای سال آینده از مساعدت مامول است ذکر لشکر کشیدن
عبدالله خان بخوارزم و آمدن عبدالمومن خان پسرش بخراسان و قضیهایی که در اورگنج و خراسان وقوع یافت
هرچند صادرات احوال سلاطین اوزبک مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران است اما
بنابر اساس سخن که از ایراد آن چاره نبود بالجمله مرقوم قلم بیان گردید که میانه نور محمد خان

ابن

ابن ابوالمحمد خان والی اورگنج و حاجی محمد خان بن عطا خان پادشاه خوارزم که از یک طبقه سلاطین اوزبک اولاد شیبان
بن جوجی بن چنگیز خان و بنی اعمام یکدیگر اند بر سر ولایت نسا منازعه واقع شد نور محمد خان پناه بعبدالله
خان برده در استرداد ولایت نسا از و استعانت جسته ولایت مرو را بدینجهت پیشکش او کرد و عبدالله خان
مرو را متصرف شده در حصول مطلب او دفع الوقت کرده بتغافل گذرانید زیرا که منازعه ایشان
با یکدیگر موافق مطلب عبدالله خان بود و نور محمد خان از امداد عبدالله خان مایوس بلکه از عبدالمومن خان
پسرش خایف و هراسان بی رخصت از اردوی عبدالله خان بیرون آمده رو بولایت خویش آورده
عبدالله خان که همگی همتش بتسخیر ولایت خراسان و خوارزم متصور بود و اتحاد دوستی سلاطین اورگنج
با حضرت اعلی شاهی ظل الهی مکروه خاطرش نمینمود و منازعه ایشان را با یکدیگر غنیمت دانسته در این سال حضرت
اعلی را مشغول مهمات دارالمرز یافته انتهاز فرصت نمود و عبدالمومن خان بعزم تسخیر ابیورد و نسا و
نیشابور بخراسان آمد عبدالله خان لشکر بخوارزم کشید و چون عبدالمومن خان بمرو رسید اوزبکیه که در
ملازمت نور محمد خان بودند از بیم جان و نهب اموال طریق بیوفایی سلوک داشته بعبدالمومن خان
پیوستند و کلید قلعه باستقبال او فرستادند و نور محمد خان بیوفایی لشکر و تسلط دشمن مشاهده
نموده در آن ولایت مجال اقامتش نماند بدلالت حافظک سلطان خبوشانی خود را از آن ولایت
بیرون انداخته بی سر و سامان روی ارادت باستان سدره نشان شاهی آورد و حضرت اعلی مقدم
او را گرامی داشته شاهزاده نامدار محمد باقر میرزا را با جناب اعتماد الدوله و بعضی امرا و خواص و مقربان
باستقبال او فرستادند و نور محمد خان چون بشاهزاده رسید از اسب پیاده شد با شاهزاده
رسم معانقه بجای آورد و بدولتخانه همیون آمده در ایوان چهل ستون بشرف ملازمت نواب
همیون مشرف شد و حضرت اعلی از روی اشفاق و برادری با او سلوک کرده وکلاء حسب الفرمان قضا
جریان بذل و ساوری و ما یحتاج بر وجه لایق مرتب داشتند و رفیق بزم خواص و معاشر و همصحبت

همیون کردید اما عبدالمومن خان چون خاطرجمع اسپورد و جهجه و سیمرون و باغبادو و رانکوه و جمع کرده از خبر
نشنیده متوجه قلعه نیشابور گشته در وقتی که کسنور محصولات بحصار نرسیده بود و ذخیره در قلعه بسیار کم
شده بود آمده قلعه را محکم و استوار دریافت کرد و پیش محمد خان را با غازیان رو ملو و لکیکیان اصفهانی که
بحراست قلعه نیشابور مامور بودند برج و باره و فصیل و دروازه را آجایم کرده بدافعه مشغول گشتند و
خبر محاصره نیشابور بمسامع جلال رسید فرهاد خان و توپچی باشی و اکثر عساکر منصوره که در کسیا نامه نام یافتن
مشغول بودند تویه ترشان چند روزی در عقده تعویق افتاد و عبدالمومن خان در تسخیر قلعه مذکور باهتمام
خیر محصور بجای اورده چند مرتبه یورش نموده و اوزبکیه قلعه سپر مخالفت در روی کشیده مردانه و از محکمی
قلعه نموده احدی را راه بقلعه ندادند و بسیاری از بهادران اوزبکیه در ان یورشها بر خاک هلاک افتاده
کاری نساختند نقابان نقبی بر بروج از بروج برده برج را خالی کرده بارود ساخته در ان گذاشتند
آتش زدند آتش ان برج را از یکدیگر ریخته رخنها پیدا امد و اوزبکیه بهجوم نموده قریب سه چهار صد
نفر از ان رخنها بالا دویدند و بشهر داخل شدند در پیش محمد خان که خبر ویرانی برج و داخل شدن اوزبکیه
شنید همان لحظه با جمعی از دلیران ره ملو و لکیکیان اصفهانی شعله ها در پیش ساخته خود را بر رخنهای ان
برج خراب رسانیدند گلوله تفنگ بر مثال تگرگ بر اوزبکیه ریختند تا عقب نشان از امدن گسیخت و در ان رخنها
مانند سد سدید ایستاده چنگهای مردانه کردند دیگر احدی مجال دخول نیافت با جمعی اوزبکیه که داخل شهر شده
بودند از عقب گویک نرسید در کوچها پراکنده شده غازیان ره ملو و لکیکیان و اهل نیشابور سرهای کوچها را
گرفته یکیک را از پای درمی اوردند و تا نصف شب بین الفریقین جنگ و جدال بود تا انکه دویست نفر از
بهادران نامی که یکدو نفر از ایشان از احفاد سلاطین و معتبران اوزبکیه بودند زنده گرفتار شده و تمامی بقتل
رسیدند و در ان شب تا صبح کار کرده ان برج را تعمیر نموده بمستحکام دادند عبدالمومن خان ازین واقعه بلا ارام
و دولت و دشمن بمردانگی و قلعه داری درویش محمد خان و صفا مانیان افرین کردند و فی الواقع در ان رشته

سابقه

سابقه کتره و قوع یافته که پادشاهی چهار ماه در پای قلعه سعی نموده برجی را خراب کرده و مستعد یورش شده باشد و سپاه
داخل نموده باشد تا به قلعه و ایران تصرف کرده رخنه زا بدست اورده مخالفت نمایند و شهری بدان بزرگی را
از شر دشمن نگاه داشته باشند یا انجمله از یکه از فتح و ظفر مایوس گشته در همان شب پادشاه و تحریک عبدالمومن
خان در پای قلعه فریاد زدند که اگر فلان سلطان و فلان بهادر کشته نشده اند اینها زنده نگاه داشته
خایف نگشتند که ممکنست که اهل قلعه باین وسیله نجات یافته از غضب و سخط خان ایمن گردند چون چند نفر از غازیان
و ملو که یکی از پیش محمد خان قرابتی داشت در اول حال بدست اوزبکیه گرفتار شده زنده نگاه داشته بودند
و در پیش محمد خان مینه انجماعت را زنده نگاه داشت که در وقت خود بکار اید و در حلال این حال
ارشاهوردی خان عباسی دست درازی بممالک محروسه شاهی واقع شده علی الغفله بر سه اغور لو سلطان
بیات که در بروجرد بوده امده با او محاربه نموده او را بقتل رساند از پیچه نامیره غضب بادشاهی اشتعال
یافته تادیب و تنبیه او که در قرب و جوار ممالک واقع و فی الحقیقه دشمن خانگی بود و بدست شما نه لازم مینمود
نهضت همیون بجانب لرستان و احب شده مردم اشرف مازندران در پیش محمد خان غرامدار یافته ارشاغلی که
روی داده او را اگاه گردانیده اعلام نمودند که چون در ین نزدیکی امدن بکرمان سیر پیش و جمعی کثیر از
غازیان ره ملو و صفاهانی و اهل و عیال ناموس غرض بوده است از روی عقل و دانشی که دارد
با عبدالمومن خان مدارا کرده طرح صلح افکنده خود را بهر طریق بهمت و تواند بعراق اندازد و اهل و
عیال را بسلامت از انجا بیرون اورد که نیشابور بجایی نمیشه و دوهر گاه بتقدیر الهی باشد بازهای بازه
بدست درمی اید شاه قلی خلفا یاور درویش محمد خان را طلب فرموده و این رقم بدو دادند که به نیشابور
فرستد شاره الیه انگار ایمنی نموده مسئول فرستادن این رقم گردد گفت که ما در طریق اخلاص
و صوفی گری جان باختن در راه ولی نعمت و مرشد کامل سرمایه بیگناهی و افتخار دنیا و اخرت
میدانیم برادرم تا جان در بدن و رمقی در تن داشته باشد کشش و کوشش نموده قلعه را نگاه دارد

بعد از انکه خفت کابل و راه یافته از مصادمه و قلعه داری عاجز اید در راه دین و دولت شربت شهادت چشید
نام نیک در صفحه جهان بیاد کار بگذارد و نواب کامیاب شگفت بلفظ گهربار فرمودند که اگر این بی سعی و بی
محبت استر خاطر ما است هرگاه ما چنین امیر کبیر رضای ولی نعمت چنین در طریق اخلاص و لیت چون قاری
هرات کفت خوبان است و مشهد مقدس معلی که مدفن حضرت امام ثامن ضامنست با اکثری کمال ارادت
مخالفان او زیکیه است سر بسر بتیغ بیدریغ تلاش بخون و اهل و عیال بیاد دادن چه نتیجه میدهد اگر خدای تعالی
خواسته باشد کل ممالک خراسان باسانی و بی زحمتی بنوعی که در مخیله احدی خطور نکند بدست یاری خواهد داد
والا سعی بیفایده نمودن با فلک ستیزه کردنست و اخر الامر انجا که بدیان الهام انحضرت گذشته
بود بظهور آمد القصه بعد از مبالغه بسیار یکی از مخلصان جان نثار حامل ان منشور امتثال گشته نزد او
برده و در انجا بکس مجهولی داده بدست یورش ستاده و در یورش محمد خانرا از حقیقت حال کاه کرده اما در قلعه
از وقه بدست می امد و قوت و لایموتی داشتند دست و پایی نمیزدند بعد از انکه از فقدان کار بر اهل قلعه
دشوار شد کفتکوی صلح میان آورده بهادران اوزبکیه را که کرفتار شده بودند و سیدان
ساختند و عبد المومن خان که از ابتدای زمان محاصره و تلف شدن سپاه بتنگ آمده و بسیاری از جنود
اوزبکیه ضایع شده بودند و صورت فتح و ظفر مطلقا چهره نمیکشود و امیدی نوید عظیم در اشتر جهد نا
نوشت که هرگاه در یورش محمد خان دست از قلعه نیاورده باشند روانه عراق کردد از سپاه اوزبکیه
یکمشت دجال و جانی و اموس ایشان تعرضی نخواهد رسید و او نیز غازیان را مولوکرفتار شده بودند
دستور صلح ساخته شرط نمودند که از چنین کرفتاری اطلاق نمایند چند روزه درین کفتکو تردد نمودند
در یورش محمد خان و اهل قلعه بعهد و پیمان او یکه اعتمادی نداشتند زیرا که قریب بدو هزار کس از
ازبکیه در مدت محاصره بقتل امده بودند و با کل او زبک خویش شده بودند و مع ولک از مکر و غدر او کید
عبد المومن خان بالافره پیمان را ایمان مغلظه سوکند موکد کردانیدند و از جانبین شرایط و پیمان استحکام

یافته

چون بنشان رسیده بود و خود بمشهد مقدس نرفت و جمعی از امرا را، از آنجمله بیرسبزوار فرستادند و میرزا محمد مومن سلطان نوادهٔ پیرعلی سلطان سبزواری که حاکم ابولایت بود و اندک ادوقه از محال قریه شهرجع آورده ارک را استحکام داده بود و چند روز محافظت شهر نموده سبزواریان بتدریج وقوت خود بلوازم قلعه داری پیدا کرده عبدالمومن را زنگنه و طول کشید و بلکه کشته روی توجه بایشان آورد کس نزد امرا فرستادند که در تسخیر سبزوار کمال اهتمام مرعی دارند چون امرا از رفتن او اکراهی نمودند میرزا محمد مومن سلطان طرح صلح افکنده بسبزواریان پیغام دادند که پادشاه قورچیش در ایل بخارا نیامد عبدالمومن خان که سفاک بی باکی است در مشهد مقدس نشسته مبادا از اغفار سبزواریان از مخالفت دامنه کشیده خود بدیشوب منصف نماید و اش پیدا و درین ولایت اندوزد اصلح بحال شما است که در سر حال با او مدارا نمایند بعد از آمد شد سفرا قرار دادند که حاکمی که عبدالمومن خان بجهة ایشان تعین نموده سبزوار رفته تا شهر بهمان باشند و خللی در مملکت مذکوره نباشد بعد از انقضاء وعده اگر لشکر قزلباش آید حاکم او بکنار رفته خود را والی حاکم سبزوار دانسته از یک بگوشه قیام نماید سبزواریان خبر استخلاص خود از تسلط مخالفان را غنیمت شمرده قبول نمودند و از جانبین شرایط عهد و میثاق تاکید یافت و ندر بهادرخانی از اعیان او بکه که در حکومت و اردوکشی سبزوار تعین یافته بود با تفاق موسی میرزا بایمان مغرر شده آمده و لشکر او از یک کوچ کرده از عقب عبدالمومن خان رفتند و در حدود جام باو رسیده حقیقت مهم سبزوار و جمعی که گذشت عرض کردند و چنین مسموع شد که عبدالمومن خان زبان اعتراض بامرا دراز کرده بمضامون الکار کز بامحمد مومن سلطان نارلی جنبه تسکین ایشان تعین نموده ساوری ماه پایه سر انجام مینماید یکدو منزله پیش الجانبین ملاقات واقع شد ملازمان حاکم در تحصیل ساوری اندک بی اعتدالی بر رعایا میکردند و میخواستند که آثار تسلط و اقتدار خود ظاهر ساخته از بهر کس ارزنده می شدند تهدیدات نموده بنظار انقضاء موعد گشیدند و سبزواریان که شیوه وطن نبود در کوچه و بازار طعن کنان او بکه نموده حاکمان

ایشان

ایشان تعصب مذهب اظهار سب و رفض میکردند و او بکه دشنام میدادند و بلوکده و شیشه کشیده بی اعتدالانه سلوک مینمودند سه مرتبه محمد مومن سلطان کس نزد ایشان فرستاده و موسی میرزا فرستاده که مردم خود را قمع نمایید که در کوچه و بازار شر و شور نکنند و در مقام آزار و اعتراض سبزواری نبوده باشند ایشان معذور تصور کفته بی اعتدالی را بعوام الناس سبزواری اسناد میکردند القصه سبزواریان از تسلط و بدسلوکی ایشان بتنگ آمده میانه فریقین بغاوت انجامیده و بهیچوجه یکدیگر را نمیخواستند جنده کاه او بکه از شهر بیرون رفته و در ربابی که چهار فرسخی مابین شهر و سنگان کلیدر واقعست مسکن کرفته از قلعه کوته کرده خود را در انجا محافظت نموده میرزا محمد مومن سلطان و سبزواریان بودن ایشان را در امکان مصلحت ندانسته از کاهی بلایمت و مردمی و کاهی بمبالغه و تکلیف عنف مادل شهر را غیبا خته آوردند اما بهمان دستور جلاء اوزبکیه در مقام ناهمواری و تهدید بودند و پیش سعیدان مدارا مینمودند تا انکه سبزواریان در مقام دفع انجماعت شدند و ایشان بتنگ آمده بودند را میخواستند سبزواریان مهموم نموده موسی میرزا را بدست آورده پی اختیار ساخته و شروع در کرفت و کیر او زبکیه شده جماعت اوزبک یراق بسته اندک دست و پایی زدند چون بهجوم عام نتوانستند برای رضا بقضا داده جمعی دستکیر و جمعی بقتل رسیدند میرزا محمد مومن سلطان الیعنی را بخدمت اشرف عرض نموده بندر بهادر نکاه داشته موسی میرزا را باکرفتاران بپایه سریر اعلی فرستاد و نواب کامیاب اشرف این چنان شکنی را از سبزواریان اکرچه پسندیده ندانسته فرمودند که هرکاه میانه شما و ایشان تعین صورت نمی بست ایشان را بحدود خود نموده روانه ولایت خود می بایست نمود با جمله موسی میرزا نوازش بسیار نموده او را با رفقا بحضرت انصراف داده یکی از قورچیان عظام را همراه کرده که در ممالک محروسه مقام بمقام منزل بمنزل علوفه و اقامت بایشان داده با فراز و احترام روانه نمایند قورچی مذکور حسب الامر الاعلی ایشان را بمشهد مقدس برده بحاکم انجا که در انوقت خدای بهادر بود سپرده مفوض ستاده بنظر اشرف بسانید اما

عبدالمومن خان که کینه نیز از ایران بجنه رفض و غلوی تشیع در دل داشت انتقامی را علما کینه دیرینه سا
و در حال دیگر چنانچه مرقوم کلک بیان میسگردد از ایشان انتقام کشیده بخذلان دنیا و اخرت گرفتار آمد و
عاقبت شامت ان ببوزگار او عاید گشت امیدامد خان که لشکر نجابر زم کشیده بود بغدار محاربت
که تفصیل ان مناسب سیاق تاریخ ایران نیست بر حاجی محمد خان ظفر یافته او زبکیه اورکنج اندیم و نهب
غارت اموال که نزد ایشان اعز از جانست ما از عدم قدرت علی ان حال با پادشاه خود طریق بیوفایی
مسلوک داشتند و حاجی محمد خان ارسپاهی و رعیت ان ولایت مایوس گشته جاده بجز فرار نیافت و
ملطایف الحیل باتفاق عم محمد سلطان بسر بزرگتر و سوینج محمد سلطان بسر کوچک ویزندی سلطان پسر زاده
و بابا خان سلطان برادر زاده اش و جمعی نفراز ملازمان معتمد خود را بمیان ترکمانان ایل جانی
که در حدود استراباد مقام دارند انداخته از انجا احرام شرف ملازمت اشرف بسته روی
توجه بپایه سریر اعلا نهاده در مکانی که موکب همایون در سفر استان بدار السلطنه قزوین رسیدند
نواب کامیاب اشرف از مدن او خبردار گشته مقرر شد که در قزوین منازل مرغوب جهت
ایشان تعین نموده نزل و ساوری سرانجام نمایند که چند روزی از رنج راه و مشقت سواری
کاه و بیگاه اسوده خاطر استراحت نمایند و مشارالیه چند روزی در قزوین باستراحت گذرانیده
متوجه مورد و موکب همایون بود تا انکه بندگان اشرف بعزم ورزش و تماشا بشهر قزوین تشریف
آورده اول بدیدن عالی جناب مدخان بمنزل او تشریف برده بالو پدر و فرزندانه ملاقات نموده
و پرسشهای دوستانه و لوازم شهای شایسته بظهور اورده همت والا بران مصروف داشتند که اگر
برضای الهی مقرون باشد یکمرتبه اورا و نور محمد خانرا بدرگاه سپهر سطوت خوارزم داور کنج تمکن سازند
و این استدعا در درگاه الهی درجه قبول یافته بالاخره همین معاونت و امداد این دودمان
ولایتشان بملک موروثی خود تمکن یافته کامیاب دولت گشتند چنانچه هریکی بمقام رقم زده

کلک

کلک بیان خواهد شد و ما توفیق الا بالله العلی العظیم ذکر توجه موکب نصرت نشان خدیو جهان و قصهائی که در ان ضمن
از سقدیر خلاق بشر روی داد بر ضابر فطنت مآثر طالبان خدمت و اختیار نیم ارایان محافل سیر آثار
پوشیده نماند که هرچند مقصود از تسوید این اوراق شرح حالات سایان فرخنده آثار حضرت اعلی
اما بجهته ربط سخن ذکر مجملی از احوال ولایات لرستان رقم زده کلک بیان میگردد مجملا طایفه لر کوچک
در ولایت خرم اباد و حاوه و الشتر و صدمره و بدمن اقامت دارند از قدیم بتشیع فطری و ولای
اهل بیت طیبین و طاهرین موصوف اند و مولف نزهت القلوب شرح قضیات و مواضع لر کوچک
را بتفصیل مرقوم نساخته انچه معلوم و زده حقیر بیقدار گشته ولایت مذکور بر جانب عراق واقع شده
عرض ان بکیطرف بولایت همدان و قلمرو علیشکر متصل و طرف دیگر بالکاء خورستان پیوسته طول
از قصبه سروجرد تا حدود بغداد و عرض بر حال عراق عرب قریب بچهل فرسخ است و صاحب تاریخ جهان ارا
نوشته که طایفه لر کوچک اشتمات متفرقه بودند که بان سرزمین جمع آمده مسکن گرفته اند و حقوق
دیوانی ایشان خاص ارالملافه بغداد بوده در شهور سنه ثمانین و تسعمائه بجهته بی سویتی که در میانه
ایشان واقع بود حسب الصلاح یکه کر شجاع الدین خورشید بن ابوبکر بن محمد بن خورشید از قبیله
جکرلوی که بنصفات حسنه اتصاف داشته بر خود والی و امیر گردانیده اند و او بحسن سلوک بکار
والی بران ولایت استیلا یافته در میانه الوار حاکم شده حکومت او را پذیرفته از و خود عدالت
و محاسن اثار بنجا نه داده پسر و برادرانه سلوک مینموده اند و اولاد شجاع الدین مذکور را بین الجمهور
عباسیخانی مانند و وجه تسمیه معلوم نیست ایشان خود بعباس ابن علی ابن ابی طالب علیه السلام منسوب
ساخته اند باعتقاد الوار اولاد الحضرت میشمارند چون مالیه خالصه دارالخلافه بوده میتوانند که ایشانرا
بدسیجه عباسی گویند بعد علی الاختلاف الروایات شاه رستم نامی ازان طبقه در اوان جهان
گیری زمان خروج و ظهور حضرت فلک [illegible] چنانچه در صیغه اول در طی احوال ان سلطان نشان

جنابچه مرقوم گشته پایه سریر همایون اعلیحضرت ایده تربیت و نوازش بانیه حکومت ملک موروث برقرار گشته
چون طویل المدیه بوده خاقان سلیمان حشمه اورا مدار لالی مرصع داده بدان همیات بنظر همایون اعلیحضرت
می آمده و ازان تاریخ اولاد او نسبت بدین خاندان ولایت نشان بعضی اوقات طریق اطاعت
سپرده آثار اخلاص و بندگی بظهور می آورده اند و بعضی اوقات عصیان و طغیان ورزیده و سر رازی
بکوتاهی قلمرو علیشکر مینموده اند در زمان شاه جنت مکان عبدالله خان استاجلو راکه در انوقت امیر
الامرای آن سرحد بود اورا بدست آورده مقتول ساخت و نوعی در قلع و قمع ایشان کوشید که خانواده
ایشان بباد غارت و تاراج رفته دقیقه از دقایق پیجر متی فرو نگذاشت و اولاد شاه رستم و محمدی
ببغداد گریختند از سادات رفیع الدرجات بدلالت شمه قاسم کرمکن او بولایت اتوب و صبیه جهانگیر در حباله او بود
از خدمت التماس عفو تقصیرات ایشان نموده شاه جنت مکان رقم عفو به جرایم اعمال ایشان کشیدند
و ایشان استمالت یافته التجا بسایه اقبال پادشاهی آوردند شاه جنت مکان اکثر لرستان را بایشان مقرر
برادر رضاعت خود ایشان باتفاق یکدیگر بحکومت ملک موروث قیام مینمودند شاه رستم بر جاده اطاعت
مستقیم بوده اما محمدی از جهالت و نادانی بشیوه اربابتمرد و عصیان سلوک میکرد امیر خان موصلو حکم
همدان حسب الفرمان قضا جریان بسر او رفته اورا کرفته بپایه سریر اعلی آورد و مدتها در قلعه الموت
محبوس بود و در اواخر حیات شاه جنت مکان اورا از قلعه بیرون آورده اراده خاطر اشرف
ان بود که روانه ولایت خود نماید محمدی مذکور توهمی بخود راه داده بی رخصت از درگاه معلی فرار نموده
بلرستان رفت و ازانجا عرضه ضراعت امیر بدرگاه معلی فرستاده اظهار بندگی کرد شاه جنت مکان پذیرفته
عذر پذیرفته اورا از یاس سطوت قاطره اطمینان دادند و باینمقدمات چون در طی وقایع زمان شاه
جنت مکان سهوا ایراد نیافته بود و بنا بر مناسبت احوال در اینمقام ثبت افتاد القصه بعد از ایل
شاه جنت مکان که رویه نقض عهد نموده لشکر بولایت عجم بفرستادند اولاد محمدی مذکور

بمصلحت

بمصلحت وقت نموده بارو میه مدارا کرده حفظ قبایل و عشایر الوار سیکردند تا انکه شاهوردی ولد
محمدی در اواخر زمان نواب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و ایل جلوس بندگان حضرت
اعلی شاهی ظل الهی بوفور رشد و کاردانی حکومت و ولایت موروث یافته زیاده از اباواجداد
شوکت و اقتدار ظاهر ساخت و در سالی که خیال اغلی از بغداد لشکر بنهاوند کشیده و در انجا قلعه ساخت و اش
نهب و غارت در انولایت افزوخت بسیاری از قبایل و احشامات رعیت قراالوس قلمرو علیشکر خود را
بجبال لرستان کشیده پناه بشاهوردی بردند و او اکثر قبایل قراالوس را در الکا خود جای داده
رعیت خود کرد انیده و بدو میه توسل جسته اظهار اطاعت و انقیاد بیکبار بیکی بغداد کرد و باز گشتی بپایه
سریر اعلی ننمود بعد از انکه میانه نواب اعلی و رومیه صورت صلح روی داد شاهوردی مذکور چون چند سال بود
بخود سری برامده بود اطاعت احدی بر و دشوار بود اما ابواب مکر و حیل گشوده هر دو جانب را میدانست و کاه
و با قضا، وقت تاج شاهی و مجوزه رومیانه هر دو سر میتهاد و در سال تونشقان سل الف هجری که سال پنجم
جلوس همایون عباسی است و دولتیار سپاه منصور و سایه کاوفرنشان کرد حواشی مملکت سرزریبان
عصیان برآورده بی ادبها از ایشان بظهور رسیده بود یکیک جزای سوی عمل خود میبافتند شاهوردی
مذکور از حضرت اعلی خایف و هراسان و از امداد و رسیان مایوس گشته طوعا و کرها بدستور زمان جنت مکان
اظهار اطاعت این دودمان کرده بپایه سریر اعلی بازگشت نمود و حسین بیک سلونبری پسر خال خود را
بخدمت اشرف فرستاده اظهار غلامی و استدعای عفو تقصیرات خود کرد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بجهته
نسبت عباسیکری و ظهور تشیع ان سپیده او را نوازش نموده در مقام تربیت در امدند و جانجه در طی
وقایع ان سال تحریر یافته او را بلقب ارجمند خانی و مصاهرت دودمان سلسله علیه صفویه سرافراز
فرموده بهمشیره او را در سلک بیگیان سرادق سلطنت انتظام دادند و شاهوردی خان مذکور
بوسیله این نسبت حلیه فوق افتخار بایوان کیوان رسیده لوای عظمت و اقتدار بر تفع ساخت و در پایه

از اباد ابداد در حکومت ان ولایت اقتدار و استیلا یافت و رعایا و قراالوس را همچنان در راستان نگاه
داشته بتصرف حکام قزلباش نداد و کاهی محقر شکشی بپایه سریر اعلی میفرستاد و نواب اعلی بجهة ترتیبی
اورا فرموده بودند اغماض عین فرموده در مقام استرداد انها نمی شدند و چون او بجود سری برامده در
شیوه عصیان و بلند پروازی نشو و نما یافته بود و در طریق حیل و تدویر سلوک مینمود رفته رفته خبث
باطن او بر ضمیر منیر اشرف که ایینه اخلاص تمامست هویدا و ظاهر کشت و باحکام قلمرو علیشکر بدان
نموده دست درازی بر وجردیه الکدو مینمود و نواب اعلی برفق و مدارا میکذرانیدند تا انکه در ین سال که
عبد المومن خان اوزبک بخراسان آمده عزم رفتن خراسانرا تصمیم داده اندیشه کارسازی ان دیار داشتند
و ردغلو ی سلطان بیات بجهة جمعیت لشکر و سامان ییلاق بقصبه بروجرد امده بود و بسنور لشکریات
بر سر او جمع نشده بود ندمت هویردی علی العظمه لشکر بر سر او کشیده و با او جنگ درامده و اغلو سلطان که
درین دو سه سال از حضرت اعلی شاهی ظل الهی اندیشیده و دوکام معارضه او درمی آمد از ترس هده این حال سر از ایینه
کشیده نه راهی پیش رفتن داشت و نه از غیرت پای پس کشیدن بعضی از غازیان بیات را که حاضر بودند
جمع اورده قرار داد که یکی از پیش سفیدان را باستقبال او فرستاده از سبب امدن سوال کرده اورا
ازین حرکت شنیعه که عاقبت وخیم دارد منع نماید یعنی بفعل نیامده بود که طلیعه لشکر الوار غایان
اغور لو سلطان نیز با البضروره پیش رفت امادر محاربه زیاده دلیری ننمود و بتباع شاهویردی خان
ز انطرف بملاحظه و محابا جنگ درپیوسته لشکر الوار که اضعاف لشکر بیات بودند تا ر و غلبه ظاهر ساخته لشکر بیات
را منهزم ساخته اغور لو سلطان پای ثبات استوار داشته جنگ مردانه کرده درجه شهادت یافت و مردم بیات
متفرق و پراکنده کشته روی باوطان خود اوردند و شاهویردی خان اگرچه غالب امد اما منهزم سپاه و همه
کشته بفکر عافیت خود افتاد و اران ناهموار پیشمان شده بخرم اباد رفت و دیکر باره حسین بیک پسر
خال خود را بخدمت اشرف فرستاده بعذرهای نامعقول زبان برکشاد اما چون خبر کشته شدن اغور لو سلطان

وحدت

وحدت شاهویردی خان بمسامع جلال رسید نایره غضب شاهانه التهاب یافته اندیشه سفر خراسان از دل
پرورنکرده متنبه و تادیب اورا که در قریب جوار بدین حرکت ناهموار دلیری کرده بود بر ذمت همت لازم
اورده از دفع صولت سپاه اوزبک راجح دانستند و این خبر موحش ان عزم لایق را عایق کشته بدین
جهته از سر منتیا پور کذشتند و بدرویش محمد خان جانچه سبق ذکر یافت منشور اقبال فرستادند که خود را در
معرض تلف نیاورده هرکاه کار بر ونک شود طرح صلح افکنده خود را بعراق اندازد و باقوی ارغاکر فروزی
مانده که در رکاب نصرت انتساب حاضر بوده پای غیرت در رکاب دولت آورده متوجه لرستان شدند
چون اوازه توجه موکب همایون باو رسید از خرم اباد که مسکن او بود فرار نموده بکاب صدمره رفت یعنی
امرا لرستان و سرخیلان قبایل از و تخلف نموده بموکب همایون پیوستند و قلعه خرم اباد بتصرف اولیا
دولت قاهره در آمده الکاء مذکور را بامهد علیخان شاملو عنایت شده قلعه را باو سپردند و از انجا خان اقبال
بکاب صدمره انعطاف داده در عین اشتداد کرما و قلب سرطان که ماهی حوت بزیانه فلک برین باشد
در صدمره که کرم سیر لرستان و محل تشلاق الوار است نزول اجلال فرمودند شاهویردی از صدمره فرار
نموده بکور کوه که مابین لرستان و سرحد بغداد واقع است رفت که از انجا عزیمت بغداد نماید
میر قیصر مدل که از امرا معتبر لرستان و سردار دوهزار خانه بود از و تخلف نموده بار دوی همایون پیوست
وچون در صدمره رفتن شاهویردی بکور کوه مسموع کشت و از صدمره تا انجا مسیر دو منزل بود
رای جهان ارا بدان متعلق کشت که بسر او یلغار نموده بدست آورد و بالکلیه از لرستان اخراج نماید
و اردوی معلی و امرو حی همایون را در صدمره که انشاء الله بامانوحی از غازیان بهرام صولت ایلغار نموده
ان مناقب بعیدرا که تمام کوهستان پرنشیب و فراز است در یکشبانه روز طی فرموده چون پای کور کوه
رسیدند مت رهی چون ره عشق در پیش امد کثیر المخاطر خطیر العواقب فرازی چون در پیش همت بلند او نمایش
زتخم نکوتر نجنبید مرا نب در انجا مشخص شد که شاهویردی خان کرمال لرستان ساخته و خود را البکاء و یلاق

انداخته جون داخل الکاء ردیان شدند خلاف شرایط صلح بود قدم گشنده داشته باز دوی کهان شکوه م ا
نوزند و فور چان عظام و لسپاولان تعیین شد تمکر الوسات و اخشامات قزالوس آکو جاینده بقلم و علیشکر بند
که در مکان اصلی خود بر عینی قزلباش قیام نمایند و سلطان حسین فلدشاه رستم که از بیم شاهویردی قزلباش
در میانه کلهر لبسری بر دروی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده منظور نظر شاهانه گردیده ایالت کرستان
سوی خرم اباد و توابع که بمهد علیمان شفقت شد دیو د سلطان حسین مذکور غایت شد و رش سفیدان
الوار را بعنایت شاهانه مستمال گردانیده بملازمت سلطکنین مامور فرمودند دیان تا موازی پنجهزار سوار
پیشکش نمودند دلورنیان اعاحب الام کوشفند مذکور را بعساکر منصوره تقسیم نمودند و از انجا غان غربت
بصوب قزوین اعطاف داده جون خبر شط عبد المومن خان و قلعه فیش بور رسیده بود قرار داد خاطر آنحضرت
ان بود که داخل دارالسلطنه قزوین نشده از راه در خبرن جنه دفع عبد المومن خان و استخلاص محصوران
قلعه فیش بور بکابت خراسان روانه شوند جون به بروجرد رسیدند اخبار خراسان دادن دروش محمد خان و
دادن نیشابور بر طریق مصالحه با وزبکان و التجا حاجی محمد خان پادشاه خارزم بپایه سریر خلافت مصیر خانیه
در یافت رسیده ان ارادہ موقوف فانده و از انجا بمیانه ایل بیات نزول فرموده بیات را جله تقصیری
که در جنگ شاهویردی خان نموده مستحق عقوبت گوناگون شده بودند مواخذه فرموده در معرض عتاب و خطاب
شاه قلی سلطان برادر اغور لو سلطان که بجای برادر حاکم انجماعت شده بود استدعای عفو تقصیرات انشان
نموده جون مشار الیه مشمول عنایات خسروانه بود در حیز قبول یافت و ایل بیات بشکرانه الطاف شهریاری
سوای سه هزار گوسپند که ایقرد ماه و بان بیاتی نژاد که در میانه قزلباش شهرت دارد و سه هزار تومان زر نقد
با طوع و الرغبه بر سبیل پیشکش بدیوان اعلی دادند و از انجا بدار السلطنه قزوین توجه فرموده در عاشر شهر
محرم الحرام داخل شهر شدند و از نوازش و مهمان نوازی جنابخه گذشت اول بنزل حاجی محمد خان تشریف
برده از پرستشهای غایت امیز خسروانه مسرت بخش خاطر حزین او گشتند و نور محمد خان که در شوراستان مراعات

موکب

موکب همایون شده بود درین روز در حینی که حضرت اعلی بملاقات حاجی محمد خان تشریف به دیوند او سراسیمه بتوره
و ابین سلاطین چکیزی ملازم دار در خدمت حاجی محمد خان بپای دراب ایستاده بعد از استیذان پیش آمده کورنش
کرد و حاجی محمد خان با او رسم معانقه بجای آورد با انجمله حضرت اعلی جند گاه در دارالسلطنه قزوین توقف فرمود
مجالس پادشاهانه از استه با سلاطین مذکور صحبت بی تکلفانه میداشتند و هر گاه حاجی محمد خان طلب
میفرمودند استدعای حضور اشرف نواب اسکندر خان نموده هر دو در یک مسند نشسته با یکدیگر صحبت
میداشتند و نواب اشرف اکثر اوقات در کمال بی تکلفی و کوچک دلی بلوازم خدمت و میزبانی می پرداخت
و مجالست دو پادشاه عالیجاه در یک مسند که در ازمنه بقه کمتر اتفاق افتاده از نوادر روزگار است
القصه حضرت اعلی شاهی بعد از شرایط مهمان نوازیها با نجام مایحتاج سلاطین اشاره فرموده به وجه لایق
سرانجام یافت و در منزل پانیز متوجه بسیر اصفهان جنت نشان گشته نور محمد خان را که همیشه پیش مجلس خاص و
بزم اختصاص بود همراه برده جهت تالیف قلب حاجی محمد خان عرب محمد سلطان پسر او را بمصحوب خویش ارزانی
اما چون مشار الیه را اهلیت و لیاقتها که ذات اشرف همایون بدان محمل است بهره نداشت ما آنحضرت مقتضی
کمتر اتفاق می افتاد مجدد ارستان را دران بلده و دیوش نشان لاعشرت و کامرانی گذرانیدند و در اواخر حوت روی
بتسخیر سلطنت آورده و دیگر بایه دارالسلطنه قزوین از قدوم همیون زینت پذیرفت و کرد و ضارد ملاصده
که درین سال بسفاوت شرارت غرابت بیضا روی داد از وقایع این سال دریوش خسرو قزوینی و چند نفر از پیروان
او دست کبالحاد برداشته بودند بنیان این حال بر سبیل اجمال انکه دریوش خسرو از مردم قزوین بود و کرابا و اجدادش بکاهبی و فوتی مشغول بوده اند او نیز ترک صنعت پدران کرده بکتوت قلندری
و درویشی در امد و مدتها سیاحت نموده با جماعت لقطوبان اختلاط کرده در اواخر شیوه بقدر استعداد بهم رسانیده
بتوسط بشارت اشتهار یافت و بقزوین امده در گوشه مسجدی رحل اقامت انداخت جمعی دیوانگان گرداگرد او جمع شدند
و او دکان معرفت گشوده و دران معامله گرم بازار گشت علماء مجتهدان بر اطوار و افکار نفرین و دارالشرعش

منع نمودند رفته رفته اطوار او بعرض شاه جنت مکان رسیده نواب جنت مکانی اورا طلب فرموده از احوال او
استفسار نمودند شیخ اسلامیه و قواعد مذهب حق امامیه را در خدمت اشرف ابقا نموده انچه بر وی ایراد
میکردند انکار نمود چون خلاف شرعی از و ظاهر نگشته و مشاهده نشد شاه جنت مکان رعایت ظاهر شرع کرده
متعرض او نشده امر فرمودند که در مسجد کبود نزدیک بکوچه خرازان عوام را بخواند راه ندهد بعد ازین واقعه شاه را به
جهة دفع مظنه سجدت علی تربت او آغاز نموده فقه می اموخت و روزهای جمعه مسجد جامع میرفت دیگر کسی را با و
کاری نبود بعد از رحلت شاه جنت مکان بدستور مسجدی را که در جنب خانه اش بود نشیمن ساخته سفره توکل
گسترده بود و جمعی پیدا و نهان هر زه کار از ترک و تاجیک نزد او تردد آغاز نهادند و تا زمان جلوس همایون اعلی
چند سال دران مجمع اوباش نمی مانیت دران حوالی تکیه بنیاد کرده شروع در عمارت کرد و مردم العلمه از ترک و تاجیک
او را مذکر ده تکیه و باغچه در غایت نزاهت و خرمی ترتیب داده باغ نقل نموده و همسوره الوان اطعمه در مطبخ او
طبخ میشد حضرت اعلی که اکثر اوقات در کوچه و محلات سیر فرموده با طبقات خلایق اشنایی میکردند سیر وقت
او رویش رسیده و با او صحبت داشتند و گاه گاه بتکیه اش بتشریف حضور ارزانی میداشتند و بجهة انکه عقیده او را
فهمیده باطوار او اشنا گردند و با او سخنان ارباب سلوک تملق فرموده شیوه جداشنایی خود را به درویش
درویشان در نظر او جلوه میدادند و او در غایت ملاحظه و احتیاط سر رشته دکان داری و زهد فروشی را از دست
نداده بگرفی که خلاف شرع باشد مطلق نمیشد اما جمعی از دریکه او راه حضور صاحب استاد یوسفی کرشی و درویش کوهک
قلندر دعوتهای بزرگ کرده و سخنان بلند میگفتند و بیمحابا اظهار عقیده فاسده در وش خسرو و ناخدمت
میکردند و اتحاد ان طبقه بی اشتباه در خاطر شاه عالمیان اندخته دفع اجتماعت جهة اجرای رسوم شرع انور بدست
همت پادشاه شریعت پرور لازم شد در وقتی که متوجه سفر ارسنان بکرفتن درویش خسرو و اتباع امر کردند و خدمات
تاجی بیوک بدان خدمت مامور گشته همه را در قید سلاسل کشیدند و العیاذ بالله چون در سال منجمان اتفاق کردند که
که ستارگان کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افتادن اعدام شخصی عظیم القدر از منسوبات افتاب میکنند مخصوص سلاطین است

سیکند و مملکت که در بلاد ایران باشد و از زاویه همایون استخراج نموده بودند که در تاریخ نخشین در خاطر طالع
واقع شده اختر طالع در حضیض زوال و وبالست و مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی که در ین فن نظیر
سرامد زمان و در استدلالات احکام نجومی مقدم اقران است ان نخوست را بدین تدبیر دفع نمود که
حضرت اعلی دران سه روز که معظم تاثیر قران و تربیع نخشین است خود را از سلطنت و پادشاهی خلع
نموده شخصی مجرم را که قتل بر و واجب شده باشد بپادشاهی منصوب سازند و دران سه روز سپاهی و رعیت
مطیع فرمان او باشند که ماصدق امر پادشاهی از و بفعل اید و بعد از سه روز ان مجرم را بشمشیر بخشن اکبر
قران و جلاد حادثه دوران سپارند که بقتلش برساند و همکنان این رای را صایب شمرده قرعه اختیار
بنام استاد یوسفی ترکش دوز افتاد که در شیوه الحاد از رفقای پیشتر کل میهاد بنابران از زمره ملاحده
مذکور یوسفی مذبور را بار دو آورده حضرت اعلی خود را از سلطنت و پادشاهی خلع فرموده اسم پادشاهی
بران خون کرفته اطلاق فرمودند و تاج شاهی بر سرش نهاده اسباب فاخر در و پوشیدند و در روز کوچ
براستر بردی زرین لگام مرصع سوار کرده اعلام پادشاهی را بر سرش افراختند و جمیع امرا و تجربان
و همسن و بت بافشون و لشکر در ملازمتش کمر بسته بمنزل میرسانیدند و در دیوان خانه همیون فرود آورده
اطعمه و اشربه می کشیدند و شب قورچیان عظام و عساکر منصور بکشیک قیام مینمودند و ان بیچاره غافل
کار خود را فهمیده ان سه روز را بفراغت گذرانیده اری سلطنت کرا همه یکروزه بود مقتنم است و
حضرت اعلی دران سه روز با دو سه نفر جلودار و خدمتکار یکه سوار گردیده اصلا تمشیت امور سلطنت نمی
پرداختند و مولانا یوسفی در سر سواری جناب مولانا جلال الدین محمد را دیده با و گفته بود که ای حضرت
ملاحظه بخون ناکرده یکی از نظر فا با حضرت ملاحوش طبعی نموده بود که یکی ازان انار و علامات پادشاهی
اجرای حکمت و تا غایت هیچ حکمی ازین پادشاه مصنوع صادر نگشته چون شما را اسامی میدانند شما را درین دو سه
روز احتیاط تمام لازم است جناب مولانا ارشاده لوحی اضطراب عظیم دست داده دران سه روز

مرده خاطر گذرانیده، حکیم رکنا، کاشی قطعه درین باب گفته بود مرقوم گشت بیت شها تویی که در اسلام ربع حکومات
هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد ؛ فتاد در دلم از یوسفی سلطنتش ؛ و بیت قطعه مثالی که شرح توان کرد ؛ جهانیان همه
رفتند پیش او بسجود ؛ دمی که حکم نوشت پادشاه ایران کرد ؛ نکرد سجده ادم بگیم جز شیطان ؛ ولی بگم تو ادم بسر شیطان کرد
و می الواقع یوسفی بسیار شیطان واقع شده کلام شیاطین الانس بر و صادق و از قیافه دگیس شد سلطنت ظاهر
بود و مجملا بعد از سه روز از لباس ستعار حیات عریان گشته از تخت بر تخته افتاده و بعد از واقعه مذکور حضرت
اعلی مجدد ابر مسند فرمانده ی جلوس فرمودند و با عتقاد ظاهر بینان عالم صورت اثران وبال بدین مدبر شنیع وقوع
در ملکوت نظر کزیان عالم معنی واگاه دلان علوم باطن جلوه ظهور داشت که واقع این گونه وبال جز قبال
بهمال شهر بابنیت بیت کسی را که ایزد بود یاور و پشت ؛ همیشه در جهان بود افسر و تخت ؛ درویش الدین گوهک که
دعوی های بزرگ کردی تریاک ملبندی انداخته سه گز قد فرو برده بجا یسان خود گفته بود که رفتیم که زود زود
دیگر بیاییم معما رفت و رفت و رفت است که رفت ؛ و بعد از معاودت سفر لرستان بجانب دیش خرم و را
حاضر فته عساکر اجمع نموده تلخص حال او پرداخته مهمای شراب در تجیه اش یافت شده و بظهور پیوست کز از وسعت شرب
و بد اعتقادی رسوم شرع را منظور نمیدار د و نقطوی بودن او از غایت اشتهار در محکمه باطن مبارک اشرف
درجه ثبوت یافته بود جهت تزویج شریعت غرا حکم بقتل او فرموده از جهار شتر کجلی او کنده در خیابان شهر قرون
کرده اینده و مولانا سلیمان طیبت ساوجی شهرت تمام داشت که از ان طایفه و علم ان طبقه بود او را سینه
گرفته اورده و نواب اشرف مهم او را بصلاح علما حواله کرده و علما بظاهر شرع عمل نموده بجهت دعدوه ضلال
جاهلان محبس مخلد قرار داده و چند روزی محبوس بود تا انکه بندگان اشرف از رسوخ اعتقاد و شریعت
پروری قتل او را راجح دانسته بایشان ملحق گردید دیگری را از کبار این طایفه میر سید احمد کاشی بود که بسیار
از نادانان تبه روزگار را در تیه ضلالت انداخته بود پادشاه بصفوت نژاد پاک اعتقاد در شهر اباد کاشان
او را بدست مبارک خود شمشیر زده دو پاره عدل کردند در میان کتب او رساله که در علم نقطه نوشته بود

ظاهر شد

ظاهر شد که ان طایفه بمذهب حکماء عالم را قدیم شمرده اصلا اعتقاد بحشر اجساد و قیامت ندارند و مکافات حسن
و قبح اعمال را در عافیت و مذلت دنیا قرار داده اند و بهشت و دوزخ همانا میشمارند نعوذ بالله از این
اعتقادات فاسده و روش کمال تقلیدی و درویش پرتالی را که پیر معتقدای فوجی از ان طبقه بودند با سه نفر مرید که
با او در صفاهان می بودند در زیاده خراسان براه عدم و رستاندار اصطبلیات فارس نیز فدنفر از اتراک
پیر بوداق بیک دین اغلی استاجلو از ینطبقه و مرید درویش خسرو بودند تقبل رسید و درین مراتب ظاهر شد که ممالک
محروسه اینطبقه بسیار شده بوده اند و در اصفهان خلایق میکوشیده اند و از اردبیل و یارسند نیز مسموع شد که
شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک که از ارباب فضل و استعداد ولایت هند و در ملازمت پادشاه عالمپناه جلال الدین محمد اکبر
پادشاه تقرب و اعتبار تمام یافته بود و این مذهب داشته و ان پادشاه بالکلیات و راجیه وسیع المشرب ساخته
از جاده مستقیم منحرف ساخته بود و منشوری که باسم میر سید احمد کاشی انشا نموده و رسناده بود و در سال نهصد
و ظاهر شد دلالت بر معنی نمود و العلم عند الله و هو عالم بحقایق الامور و دیگر شریف املی که جامع کمالات و حامل
مقالات مرخرفه و از اکابر این طایفه بود از پیم مضرت فقهای عصر فرار نموده بهندوستان رفت و حضرت پادشاه و امرا
و اعیان ایشان تعظیم و تکریم بسیار با و نموده پیر مریدانه با و سلوک میکردند القصه از کثرت انبعاث اکثر
کسی از ینطبقه بود از ین دیار بسیرون رفت یا در گوشه خمول خزیده خود را بی نام و نشان ساخت و در ایران کشیوه
تا اواسط سنه ثلث و تسعین و تسعمایه بنوع مذکور بود ؛ وقایع متنوعه و احوال که در سال واقع شده ؛ از سوانح این سال معاودت پادشاه سلیمان خلیفه و امرا
قزلباش از بالای سلطان و جنود اوزبک در ازقدر تشیر خراسان بر عالمیان سمت ظهور داردکه شیوه و رفتار
طوایف رفیعه قزلباش که نسبت بخاندان قدسی نشان صفویه بمالک طریق ارادت حسن اعتقاد مذهبند که هرچند از جانب پادشاه
دولی نعمت بی عنایتی مشاهده نموده مورد قهر و سخط مرشد کامل کردند طالبان طریق رشاد و سوختگان پاک اعتقاد
در راه طلب و منهج قدیم اخلاص از ابراز نقص خود داشته موجب تزکیه نفس و باطن طریقت شمرند و بمضمون
این مقال که بیت اگر کرد و سرم بر جنجر از تو ؛ بسر کردم نکردم سر از تو ؛ بهزار کونه ایذا و الم صورتی

ومعنوی صاحب بوده روی از درگاه مرشد کامل برنتابند تا الایض ان نقص رابعوق خجالت وزلال از دیاد محبت
پاک گردانیده خود را اماده توجه والتفات ظاهر و باطن گردانیده سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه ترکمان
وسلطانعلی خلیفه برادرزاده فولاد خلیفه شد ملو بالسنیت خلافت وخلیفه زادگی وحقوق تربیت جدین سالمه
شاه جنت مکان بجده انکه جنده روزی از سوء اعمال مطالب رینوی ایشان درعقده تعویق مانده دولت
دنیا لیکی که مینوا ستند نیافتند پای از دایره اخلاص بیرون نهاده بظهور اندکی توجهی روی ایشان
برتافته بخیال باطل واراده پناه برستم میرزا ابن سلطانحسین میرزا ابن بهرام میرزا میل نموده سلیمان
خلیفه باجمعی بقندهار رفتند که اورا بخدمت آورده بوسیله اورایت خودکامی برافرازند چون پیراهه
رفته بودند بمطلب خود فایز نگشتند ودرجنگ اوزبکیه بجنگ اجل گرفتار امدند وچون قبل ازین ایماهی شده بود
که حقایق حالات اولاد سلطانحسین میرزا وتوابع وتبایع ایشان از ابتدا وانتهاد رستانی علیحده تسوید یابد بنا
بران وعده سابقه مناسب خاطر نمود که نخست احوال ایشان را بابراتصال سخن درسلک تقریر کشیده شروع
ببیان محاربه امرا نماید لهذا اکلک پرداز تحریر وقایع احوال ایشان را اغاز نمود شرح حال واحوالات اولاد
سلطانحسین میرزا ولد بهرام میرزا وحکومت ایشان وبقندهار رفتن واورا از تصرف ترکمانان واولاد ایشان بدر بابردن قطعات خراسان
ورفتن ایشان بجانب هندوستان وماکان ایشان وتوابع سیستان بتوفیق ملک ذوالجلال که دران اوان
ازمکمن غیب بجلوه گاه ظهور رسیدت

به ضمیر منیر واتفاق کثیر واطباق اخبار مستور نماند که سلطانحسین میرزا در
زمان شاه جنت مکان حسب الفرمان قضا جریان والی ولایت قندهار وزمین داور وکرم سیرات کنار هیرمند
گشته مدتها دران ملک بهمین تربیت عم والاجناب کامران وکامیاب دولت بود ودرزمان سلطنت
اسمعیل میرزا بنجه اشارتی بدان رفته جهان فانی را بدرود کرده از وبنج پسر والاگهر ماند محمد حسین میرزا
که درزمان شاه جنت مکان باهمشیره اش نخدمت اشرف امده بود واسمعیل میرزا در روز قتل شاهزادگان
در اینجا بعالم اخرت شتافت جنانچه درفضای زمان جلوس اوگذشت مظفرحسین میرزا رستم میرزا

سلطان

سلطان ابوسعید میرزا وبعد از فوت سلطانحسین میرزا اسمعیل میرزا را چون همت بدفع شاهزادگان صفوی
نژاد مقصور بود وبین الجمهور مشهور بود که بدستور سایر شاهزادگان بقتل ایشان نیز حکم فرموده بود
ودران اثنا اسمعیل میرزا بعالم اخرت شتافت قرابتی نام شخصی از اهل کور جای از ملازمان سلطانحسین میرزا
که دران روی معلوم بود بسرعت برق وباد از قندهار امده خبر فوت اسمعیل میرزا رسانید پسران
مذکور از غرقاب فنا بساحل نجات امدند وچون نواب سکندرشان بر مسند سلطنت وفرمانروایی ایران جلوس فرمود
قندهار را بمظفرحسین میرزا که پسر بزرگتر بود وتفویض کرسیرات وزمین داور را برستم میرزا دادند
ومقرر فرمودند که سلطان ابوسعید میرزا وبنجر میرزا که برادران مادری رستم میرزا بودند درزمین داور
باو بوده باشند وحمزه بیک ذوالقدر مشهور بکور حمزه را که وکیل سلطانحسین میرزا بود وبهمراه محمدحسین
بارروی معلوم امده بود بدستور وکیل وللله میرزایان نمودند واورا بااحکام شفقت امیز شاهانه خلعت
فاخره بادشاهانه بقندهار فرستادند وحمزه بیک مذکور بموجب حکم همیون رستم میرزا را با برادران
کوچک نزدیان داور زدستاده از جانب خود للله وکیل وحمله ایشان تعیین نمود ومظفرحسین میرزا را
درقندهار نگاه داشته بامر حکومت ورتق وفتق مهمات مملکت پرداخت وصاحب اختیار مطلق گشته
هردو کار را بنوعی ضبط ونسق نموده بود که میرزایان را از حکومت خیالی نبود وخیال تجاوز هم
زیادتی درخاطر بهیچکدام خطور نمینمود ومطیع ومنقاد اوامر ونواهی شده بیشه پادشاهی بودند
وچون ملک محدود که از نژاد والیان قدیم سیستان بود وسلسله بصفاریه می پیوست بعد از فوت
اسمعیل میرزا که ولایت مذکور از امرا قرلباش خالی بود همچنانکه در صحیفه اول این دفتر رقم تحریر یافته
باغوا وتحریک ملکان ودبیر سیستانی دم از استقلال زده طالب حکومت سیستان شد وباجعفر سلطان
افشار که از درگاه معلی حاکم سیستان بود جنگ کرده ظفر یافته در حکومت ان ملک مستقل گردیده و
بنیروی همت وزور بازوی کوچک وبزرگ ولایت سیستان را بنوعی مطیع ومنقاد نمود که از هیچ گوشه

ان ملک تا یک مخالفی بلند نشد و چون پرتو این خبر به پیشگاه ضمیر انور پادشاه سکندرشان تافت بنابر آنکه در مقام
در مقام احیای خانوادهای قدیم می بودند و دیگر مصلحتهای ملکی منشور ایالت سیستان بسعی محمد خان ترکمان
بنام او فرستادند اما چون آوازه حکومت او بقندهار رسید و هنوز منشور ولایت سیستان از درگاه
معلی نرسیده بود عرق حمیت بیک بحرکت آمده میرزایان را نیز حکومتگاه عم خود بدیع الزمان میرزا
را در تصرف ملوک که همیشه شیوه ملازمت سلوک میداشتند نتوانستند دید لشکر قندهار و توابع را
جمع نموده با گروه انبوه متوجه سیستان شدند و چون بشهر کهنه سیستان و دو فرسخی جزیره پشت زره
که محکمه و سقناق ملک محمود و ملک زادگان و امیران سیستان بود نزول نموده مشاهده استحکام جزایر و کثرت
شجعان ولایت نیمروز کردند حمزه بیک مراسلات مشعر بر اصلاح جانبین و رفع مناقشه مابین در قلم آورد
و از زمره ملوک ملک غیاث الدین محمد عم ملک محمود بخدمت میرزایان شتافته بعد از قیل و قال بسیار بدین
قرار یافت که مظفر حسین میرزا مخدره که در سراپرده عزت ملک محمود پرورش یافته بود بحباله نکاح آورد
و دختر حمزه بیک را ملک جلال الدین به پسر ملک محمود در سلک ازدواج کشد و سیستان را بملک محمود مسلم
داشته مراجعت نمایند که او نیز در ازاء آن همیشه نسبت بمیرزایان طریقه متابعت و موافقت مسلوک دارد
و ملک محمود بصوابدید مذکور عمل نموده فیمابین امر مصاهرت وقوع یافت و مظفر حسین میرزا مسرور
و شادمان از سیستان بجانب قندهار مراجعت نمود اما این معنی موجب کلفت رستم میرزا از برادر شد چه
قرار داد خان بود که چون الکاء رستم میرزا نسبت بالکاء برادر بسیار محقر است و وفا بمعاش او و برادران
او نمیکند سیستان را بتصرف در آورده اضافه الکاء او سازد حال آنکه بنابر وصلت بر وصلت مذکور و
اطاعت و انقیاد ملک مملکت سیستان نیز فی الحقیقه ضمیمه قندهار شد مجملا اسباب کلفت میانه برادران
آماده گردید و درین اثنا جمعی از اویماقات قزلباش و اکراد بر مزاج مظفر حسین میرزا راه یافته قصد
حمزه بیک نمودند و چون جناب میرزا از زیادتی اقتدار و استقلال حمزه بیک و بیدخلی خود بتنگ آمده بود

وسخنان

وسخنان آن جماعت را بسمع رضا اصغا نموده تجویز قتل او کرد و حمزه بیک از این معنی آگاه گردیده از قندهار خود را
بزمین داور رسانید و رستم میرزا را برداشته متوجه قندهار شد و از آنجا مظفر حسین میرزا با لشکر آراسته
از قندهار بعزم جنگ استقبال برادر نموده در کنار رود ارغنداب میانه ایشان جنگ عظیم بوقوع پیوست
و در اثنای محاربه جمعی از لشکریان مظفر حسین میرزا که با حمزه بیک متفق بودند از حمله دلیرانه مردم رستم میرزا
روی از جنگ برتافته بصوب فرار شتافتند و از اینجهت تزلزل باحوال سپاه مظفر حسین میرزا که اضعاف
مضاعف لشکر زمین داور بود راه یافته از فوج قلیل شکست خورده بجانب قندهار مراجعت نمودند و
رستم میرزا و حمزه بیک بظاهر شهر آمده دروازه ماشور را لشکرگاه ساختند و جمعی از لشکریان
مظفر حسین میرزا که با حمزه بیک متفق بودند و جمعی از ریش سفیدان اویماقات در مقام رفع کلفت
میرزا و حمزه بیک درآمده غبار وحشت که میانه ایشان ارتفاع یافته بود باب عهود و مواثیق فرو نشاندند
و فیمابین صورت معاهده و پیمان بمیان آمده رستم میرزا طوعا او کرها رضا بمصالحه مذکور داده بالکاء خود
بازگشت و حمزه بیک بشهر رفته بدستور سابق بامر وکالت میرزا و دارایی قندهار مشغول شد و تا
سه سال من حیث الاستقلال بامور ملک و مال و خدمت جناب میرزا اشتغال داشت و دیگر باره جمعی از جهال قزلباش
و مفسدان قندهار خفیه بخدمت میرزا راه آشنایی یافته قاصد قتل حمزه بیک شدند و حمزه بیک نیز پوشیده
و پنهان کس بطلب رستم میرزا فرستاد و رستم میرزا بیخبر صبحی داخل شهر شده جمیع امرا و مردم قندهار
باتفاق حمزه بیک بخدمتش شتافته عروس حکومت قندهار را در نظر او جلوه دادند و بصواب دید ایشان
حکومت قندهار بجناب رستم میرزا تعلق گرفت و محمد بیک بیات را که داماد حمزه بیک و ریش سفید بیات
بود به لله گی مظفر حسین میرزا تعیین نموده بقلعه قلاه که بمتانت و استحکام از قلاع مشهوره
آن ولایت و در میانه هزارجات قندهار است فرستاده و حاصل قلاه و هزارجات را بجهت
معیشت میرزا تعیین نموده قرار دادند که در آن قلعه ساکن بوده بفراغت و عافیت روزگار گذرانند

اما پانصد نفر از مردم بیات همواره موکل میرزا بودند چون شش ماه و تیره گذشت فیمابین میرزا و محمد بیک
مذکور رابطه کلی بهم رسیده طبقه بیات سر بر خط فرمان برداری میرزا نهادند و رای ایشان برین قرار
گرفت که قلعه فلاة را بدولت کس از بیات سپرده سیصد نفر دیگر را رفیق طریق سیستان ساخته
از راه بیابان کوچ بر کوچ عازم سیستان شوند و بدین عزیمت در حرکت آمده بعد از طی مسافت
بحوالی سیستان رسیدند و ملک محمود از توجه جناب میرزا آگاه گشته مراسم استقبال بجای آورد
بلوازم میزبانی و شرایط خدمتکاری پرداخته چند روز اسباب عیش و عشرت سرانجام یافته طویی لایق بظهور
پیوست و صبیه ملک را که قبل ازین بحباله و نکاح درآمده بود باو سپرده مدت شش ماه فیمابین میرزا
و ملک محمود السلام و خصومت بود بالاخره جمعی از میران سیستان که همواره فتنه انگیز و بر هم زن
آتش آشوب بودند مزاج میرزا را منحرف ساختند و روزی ببهانه شکار از منزل ملک گشته بجزیره
زره بقلعه قاغرون که محل توطن عظماء میران و حساد ملک بود رفته در یکهفته تمامی میران و نقیبان
زره دوامرود و سرخیلان احشامات سیستان بر سر ایشان جمعیت نمودند و میرزای نادان که تلون مزاج
و گوش سخن هوش داشت با ملازمان خاصه و سیستانی و جمعی از قزلباش که از فراه و الخد و یکومک
میرزا آمده بودند بخیال استقلال باغوا و اضلال آن جماعت متوجه دفع ملک و استیصال طبقه ملوک گشته
اول بر سر ناصر الدین عم ملک محمود که در موضع واسلک کنار هیرمند توطن داشت و در حین رفتن
میرزا کسی بر سر او نمانده بود بدادن زر و سلاح و اسب و یراق لشکر بسیار فراهم آورده بعزیمت
کومک اقوام خود متوجه قلعه چارونک شد ملک جلال الدین پسر خود را با ملک محمودی و ملک شاه حسین
و عمزادهای خود و جمعی از اقوام پیشتر فرستاده خود با لشکر انبوه متعاقب در حرکت آمد و چاشت روز پنجشنبه
دهم صفر تسعین و تسعمایه بپای قلعه رسیده فیمابین جنگ در پیوست و آخر روز مذکور اتباع میرزا از ستیز
و آویز دست باز داشته با میران بجانب جنگل و جزیره مراجعت نمودند و ملک محمود بظفر و نصرت

اختصاص

اختصاص بعد از یکهفته جمعی از سادات و صلحای خیر اندیش آن دیار را بخدمت میرزا فرستاده عذر ناخوشیهای طرفین
خواسته استدعا نمود که بساط خصومت را در نوردیده بی شایبه دغدغه و دهشت ملاقات
یکدیگر مسرور گردند و جناب میرزا حسب الاستدعا متوجه مقام و منزل گردید و بعد از چند روز
که بجشن و صحبت و عیش و عشرت پرداختند ملک محمود یکی از مردم معتبر سیستان را برسم رسالت نزد حمزه بیک
فرستاده او را از طرز سلوک و بدمعاشی که پسندیده خاطر میرزا نبود منع و نصیحت نمود و از آنجانب
بترکستان آمده فیمابین حمزه بیک دگرباره معاهده و پیمان بمیان آمد و جمعی از ریش سفیدان قزلباش
قندهار باستدعای آمدن میرزا بسیستان آمده رضای جوی خاطر آنجناب گشتند و ملک محمود سه هزار کس
از جنود سیستان با جمعی از اقوام همراه کرده میرزا روانه قندهار نمود و رستم میرزا که از صوابدید حمزه بیک
تجاوز نمیتوانست کرد ملاحظه جانب برادر بزرگتر و مصلحت اندیشی ریش سفیدان کرده باز بجانب
زمین داور رفت و جناب مظفر حسین میرزا بقندهار رسیده مردم سیستان رخصت انصراف یافتند
و چون شش ماه از بودن میرزا در قندهار گذشت از اقتدار حمزه بیک و عدم استقلال خود بتنگ
آمده محمد بیک بیات نوید وکالت و جانشینی حمزه بیک داده بقتل او او را ترغیب نمود و مشار الیه
بفرموده جناب میرزا حمزه بیک را بقتل آورده تکیه بر مسند وکالت زده استقلال کلی در امور ملک
و مال بهم رسانید و رستم میرزا بواسطه قتل حمزه بیک بمجادله برادر دلیر شده لشکری فراهم آورده
بر سر قندهار رفت و بظاهر شهر رسیده در دروازه ماشور نزول نمود تا مدت دو ماه فیمابین
همه روزه جنگ و جدال بود و چون ملک محمود ازین قضیه آگاه گشت باعانت و امداد داماد سه
هزار کس بسرکردگی ملک غریب پسر عم خود از سیستان بکومک قندهار فرستاده روزی که لشکر
سیستان بقندهار رسید لشکر قندهار نیز از قلعه بیرون آمده بین الفریقین جنگ عظیم
بوقوع پیوست چنانچه مردم سیستان اسب رستم میرزا به تیر زدند و میرزا در میان صف پیاده جنگ

مشغول شد و از بام و اقدام سیقر تیر پیام اجل بکوشش برنا و پیر میرسانید و بر قاتلان و ثیر قرمن
محمد صغیره کبیره میریخت تا خر الامر رستم میرزا ملاحظه نمود که لشکر قندهار بکومک سیستانیان قوت و
قدرت پیشتر دارند دست از ستیز بازداشته بی نیل مقصود بر ایشان اورم رجعت نمودند و مدتی بهمین
بجای حمزه بیک صاحب اختیار ملک و مال و زیاده از حد استقلال داشت جانبجه مظفر حسین میرزا از
اختیار نیه ملول شد و چون قدرت بر دفع او نیافت قرار رفتن سیستان بخود داده با چند نفر از
خواص ملازمان عازم سیستان شد و محمد بیک بضبط و ربط مملکت قیام نموده احدی مداخل نمیداد
و چون جناب میرزا بسیستان رسید و بقاعده محمود ملک محمود در مقام خدمتکاری درامده بشرط همان
داری بجای اورده دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذاشت و بمال و اکفایه مضایقه ننداشت غافلش
نشسته جویان سیستان دیگر باره تحریک مادهٔ فساد نموده میرزا بدفع عظمای ملک اقوا نمودند و ابواب
خصومت و نزاع مفتوح ساختند و جناب میرزا از تلون مزاج درین امور بی اختیار بود با ایشان
مردم پیشه رزمه رفته با ایشان بمنوال جمعیت نموده بر سر همان قلعه که دفعه اول رفته بود رفتند
و ملک محمود ولد خویش ملک جلال الدین اقوام خود را بکومک ان قلعه فرستاد و با تباع بهرام جنگ
باستقبال ایشان آمده در قریه وده علی علی پیش الفرقین محاربه بروی نموده اول روز شورشی بر مردم
ملک افتاده و خانهای انموضع را حصار خود کرده بحفظ حال خود مشغول گشتند و نمانیش از ورود ملک
محمود خود با لشکر بسیار رسیده سایه وصول بر سر که انداخت و ملک سیف الدین عم ملک نیز
با پسران خود و یکهزار مرد جلادت شعار مدد او از قلعه جارونک بسر کوچک حاضر گشته لشکر
میرزا را سیستانیان نازا در میان گرفتند و حرب عظیم در پیوست و قریب بصد کس از لشکر ملک و تابکمه از کس
از تابعان میرسیستان بقتل رسیدند بالاخره میران از ستیزه و اویز بستوه آمده میرزا را در جنگ
گذاشته خود را بکوههای صعب و جنگلها کشیده بهزیمت رفتند و ملک محمود در اثنای جنگ کس بمدت میرزا فرستاد

که اهل

که اهل خاندان بین تحریک مادهٔ فساد نموده اند منهزم شده رفتند شما صاحب سر و لشکر و مایید
با همان عهد و وفا سیم که بدست اگر بساط خصومت و نزاع در نوردیده سایه وصول غم از همان
اندازند بکمال انجناب لایقه میدانند میرزا از کرده از خجل و انفعال سر بزیر افکنده مشغول بساط محاربه و نوردیده
با ملازمان خاصه روی بمیان لشکر ملوک آورد و ملک در مقام دوستی و اخلاص درامده باتفاق ان
شب در رواق ملک درامده سر را بجمیع جمیله خود نزول نموده دو ماه دیگر در سیستان بود تا انکه
محمد بیک ببایت جمیع اعیان قزلباش و اکابر قندهار که مایل بطبع خواهان میرزا بودند بعذر خواهی
فرستاده طالب مدن میرزا گشتند جناب میرزا عذر پذیرفته عازم رفتن شد و اسباب جلد حود
سر انجام نموده معه کوچ روانه شد و جناب ملک از مال و اسباب از دست حی آمد و دست رس بود
ایثار نموده چندان تکلف و مردی نمود که میرزا در مقام محبت درآمد و تمامی اقوام و لشکریان
خود را همراه نمود که تا قندهار ملازم رکاب عالی باشند و ازان جانب محمد بیک ببایت تشریف
کردن او دیشه تا حوالی کرمسیر استقبال نمود و جناب میرزا بدولت و اقبال بار دیگر بقندهار رسیده در
حکومت گاه والد بزرگوار متمکن یافت و اگرچه محمد بیک در استرضای خاطر میرزا کوشیده کمار ضا جویی
بتقدیم میرساند و جناب میرزا اسوده حال بعیش و نوشت اشکار و صحبت مشغول بود اما در امر حکومت
زیاده مداخلی نداشت و همواره دفع محمد بیک را پیش نهاد همت ساخته در اندیشه قتل او بود تا انکه بعضی از
رجحان قزلباش را درین امر مرتجوه منقاد خته از هنگام فرصت او را از میان برداشته در امور ملک
و مال استقلال یافت اما رستم میرزا چون از معاملات قندهار مایوس شد خنجر کاه در زمین داور سپر
برد و غبار نقاری که بواسطهٔ یکجهتی مظفر حسین میرزا از ملک سیستان در خاطر داشت از تضاع یافت
و همواره منتظر صدوقت و منتهز فرصت می بود تا انکه تسلط او بر تکیه جانبجه در قضاء هلوس محاربت
مایوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی رحم پذیر کملک ظهور رشد بر اکثر بلاد و حدان واقع شده ساحت

ان دیار لگدکوب حوادث گشت و اهل فراه که قریب بدار السلطنه هرات است از ممر تاخت پی در پی
اوزبک بتنگ آمده و طایفه افشار که در فراه می بودند از ضبط مملکت و دفع شر اوزبکیه
عاجز آمده یکان خان حاکم ایشان بجهة حفظ حال و صیانت اهل و عیال و اموال بصلاح و صواب دید
آقایان افشار کس از عقب رستم میرزا فرستادند و استدعای قدوم او نمودند و میرزا که از هرج
مرج احوال خراسان و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعراق و تزلزل احوال امرای قزلباش آگاه گشته بود
اینمعنی را مغتنم شمرده بی تامل عزیمت فراه نمود و چون داخل فراه شد یکان خان که مرد ترک
ساده دل بود بقدوم استبشار نموده غازیان افشار کمر خدمتش بر میان بستند و جناب میرزا
روز دیگر یکان خان را گرفته بطمع مال بعد از دو روز بقتل آورد و جمیع عظما و اعیان افشار
مواخذه نموده آنچه در سرکار ایشان یافت تصرف شد و آن جماعت باطنا از و رمیده شدند اما بجهة
استیلاء اوزبکیه رو بطرف او آورده چند مرتبه فیمابین و اوزبکیه محاربات قوی واقع شد
و در یکی از حروب با سیصد نفر از شجعان قزلباش مرتکب یکهزار نفر از بهادران نامی اوزبک که از
که بعزم محاربه قزلباش بیرون آمده بودند شده فتح و فیروزی قرین حال او شده از مردم صحیح القول
استماع شد که در آن روز انواع مردانگی از قزلباش بظهور رسید و در آن معرکه هشتصد نفر از
اوزبک بقتل آمده بقیة السیف راه انهزام پیمودند القصه بعد از ایامی میرزا در فراه بسر برد
و بعضی معضوبان حضرت اعلی شاهی ظل الهی که معظم ایشان سلیمان خلیفه ترکمان بود و از طایفه شاملو
اسلام بیک با دیگر بیدولتان از خراسان نزد او رفتند و عروس ملک خراسان را در نظر او جلوه
داده به تسخیر آن ولایت اغوا مینمودند و ملک محمود که سوء مزاج رستم میرزا را نسبت بخود میدانست
از آمدن بفراه و جمعیت قزلباش و قدرت و استقلال او متوهم بود از مسکن بمحکمه که بجب رایت
مشهور است رفته باجماع عموم میخنده نیمروز مشغول شد و تا موازی ده هزار مرد بر سر او جمع
شدند

شدند و مدت هشت ماه در آنجا بودند تا آنکه از عفونت هوا میانه مردم وبایی عظیم پدید آمد بدین سبب
اکثر مردم او متفرق شده باوطان خود رفتند رستم میرزا را هوس حکومت سیستان در خاطر رسوخ
یافت و ملک عبدالله فراهی که نسبت قومی با ملوک سیستان داشت و در خدمت میرزا کمال تقرب
یافته بود متعهد شد که به سیستان آمده جمعی از اقوام ملک محمود را بفریب از و روگردان ساخته
با میرزا متفق سازد و ملک ظریف ولد ملک ناصر الدین عم ملک محمود که از خرد بی بهره و از عقل
تنگدست بود و معه هذا صاحب داعیه بیزیست از وعدها جمیل رستم میرزا فریب خورده با ملک محمود
در مقام غدر در آمد و در اثنای وبا جهة تغیر آب و هوا ملک بقلعه جارونک که محل نزول او بود تکلیف
کرد و ملک جهة استرضاء خاطر او قبول اینمعنی نمود اما ملک جلال الدین ولد مشار الیه و اقوام
او را از صدق مقال عاری یافته باینمعنی همداستان نشده بجانب قلعه فتح رفتند و ملک محمود باتفاق
ملک علی برادرزاده خود و ملک محمودی و ملک شاه حسین بقلعه جارونک بمهمانی اقوام رفت
و در اوایل فصل بهار بسیر باغ و گلزار مشغول که رستم میرزا بسعایت ملک ظریف مذکور و بعضی از
ملازمان معتبر ملک محمود با لشکریان خود از افشار و غیر ذلک که از خراسان بر سر او جمع شده بودند
از فراه بایلغار بسیستان آمده بیک فرسخی قلعه جارونک رسید و ملک ظریف که ملک را در لباس
بمهربانی بمهمانی برده با او در مقام فریب بود از رستم میرزا هراسان شده از جذعه خود پشیمان شده
با مردم خود در مقام قلعه داری شد و ملک محمود که بسخن پسر و اقوام و خویشان نیک اندیش
عمل ننموده از خواب غفلت بیدار شد مجملا رستم میرزا قلعه جارونک را محاصره نموده ملک
ملک ظریف و برادران برخلاف قرار داد تا شانزده روز بمحاربه و قلعه داری مشغول
بودند و رستم میرزا سلیمان خلیفه ترکمان را برسالت بقلعه مذکور فرستاده ملک عبدالله
فراهی همراه آمده ملک ظریف را مرة بعد اخری فریب دادند و او و برادران روز

دیگر بی آنکه با ملک محمود مشوره نمایند بخدمت میرزا شتافتند و ملک محمود چون حال بدینمنوال دید
دروازهای قلعه را باقوام سپرده باتفاق ملک شاه حسین باکراه بخدمت میرزا رفت و میرزا
خبر وصول ملک شنیده ظاهر اکمال ملایمت نموده در تعظیم و تبجیل او دقیقه نامرعی نگذاشت و
بجهة اطمینان خاطر او با ملک ظریف و برادران که با او خصومت ورزیده بودند بی التفاتی آغاز
نهاد و همانروز با قشون و لشکر آراسته سوار شده داخل قلعه شد ملک محمود ابواب مردمی
مفتوح ساخته بشرایط خدمت و میزبانی پرداخت اما جمعی از جاهلان و نادانان قزلباش که
بدمستان باده غفلت و غرور بودند و با جناب میرزا همصحبت در اثنای شرب شراب و غلوی
هستی با میرزا قرار دادند که ملک را با چند نفر از ملکزادگان که لذت حکمرانی سیستان
یافته بدآموز خودسری شده اند و معهذا با مظفر حسین میرزا دم از موالات میزنند
از میان برداشته بولایت رقم اختصاص کشد و میرزا بصواب دید ایشان عمل نموده
در روز دوم ملک محمود را با ملک ناصر الدین و ملک ظریف و سایر ملوک و ابنای ایشان
گرفته بعد از چند روز ملک ناصر الدین و ملک ظریف و برادران و اکثر ملکزادگان را
بقتل آورد اما ملک محمود را که در آنجا اقامت داشت فرستاد تا آنکه شبی ملک شاه حسین
و برادر و ملک علی زنجیر را شکسته از حبس فرار نمودند و از اتفاقات حسنه جمعی از سیستانیان که
بطلب ایشان بآن حوالی آمده بودند پیوسته قدوم در جزایر سیستان نهاده از آنجا بمیان
فرقه زرین رفتند و رستم میرزا چون وحشی صفتان سیستان را که بدانه مردمی و احسان رام
می بایست کرد از خود رمانیده بود قریب ده هزار کس بر سر ایشان جمعیت کرد و یکی را بکومک
ملک جلال الدین ولد ملک محمود بقلعه فتح فرستاد و جمعی از ملازمان رستم میرزا که بمحاصره آن قلعه
مشغولی داشتند و بعد از جنگ شکست یافته فرار نمودند و ملک جلال الدین بمیان اقوام و لشکر زره
درآمده

درآمده باتفاق یکدیگر عزیمت محاربه رستم میرزا نمودند و چون این خبر برستم میرزا رسید بقتل ملک محمود
فرمان آن سعادتمند نیکو اخلاق را از میان برداشت و روز دیگر ملک جلال الدین و ملوک سیستان
با لشکر زره رسیدند و میرزا تاب مقاومت نیاورده از آب هیرمند عبور نموده بجانب سرایان رفت
که از آنجا بزمین داور رود و لشکر از عقب مشار الیه از آب گذشته در حوالی پشت زاده باو رسیدند میرزا
چون قرب وصول لشکر سیستان مشاهده نمود بالضروره عنان از رفتن پیچیده فیمابین حرب در پیوست و
بعد از محاربه بسیار از کثرت مردم سیستان شکست بر لشکر میرزا افتاده بجانب سرایان رفت و سیستانیان
تعاقب نموده روز دیگر باز در سرایان جنگ واقع شد و این دفعه نیز شکست خورده شکسته و بدحال بجانب
زمین داور نهضت نمود و ملک جلال الدین و باقی ملوک بی منازعه اقوام که بجهة اشتراک حکومت که با او
داشتند بحکومت سیستان مشغول شدند و چون مهم میرزا در سیستان تمشیت نیافت اکثر مردم خراسان
که بر سر او جمع آمده او را به تسخیر خراسان ترغیب مینمودند جوهر دانش و همت والا و داعیه فرمان روایی
در او نیافته از او مایوس شده اکثر از او جدا شدند و میرزا فی الجمله خفیف گشته او را در نظرها وقعی نماند لشکر
اوزبک نیز مکرر بتاخت قلعه زمین داور آمدند و از جانب مظفر حسین میرزا باو کومک نرسید قلعه
بجمعی سپرده بجانب قلاة و هزارجات رفت و در قلاة ششماه توقف نموده غازیان بیات که در قلاة
بودند در حینی که میرزا بشکار رفته بود اراده نمودند که بدوستی مظفر حسین میرزا قلعه را تصرف کنند والده
میرزا واقف شده ابواب دخول قلعه را مسدود ساخته با خواجه سرایان و عمله بیوتات نگاهداری قلعه نمود
و درین اثنا یکی از مردم بیات تفنگی بجانب آن ضعیفه انداخت بزخم تفنگ والده ماجده میرزا بعالم بقا
پیوست و در خلال این احوال و اثنای جنگ و جدال میرزا از شکار رسیده بلطایف الحیل خود را بقلعه انداخت
و طایفه بیات که از آمدن میرزا خبر یافتند دست از تلاش قلعه گیری باز داشته اظهار ندامت و پشیمانی کردند
و رستم میرزا بر آن طایفه دست یافته بازاء این بی اندامی و قصاص خون والده اش اکثر طایفه بیات که سر از جیب

میان برآورده بودند به تیغ انتقام گذرانیده اما نظر بر مال حال خود انداخته چون تفرقه و پراکندگی در میان لشکر
او راه یافته کسی جان سر بر نداشت و بنا بر اقتدار او زبکیه اوضاع روزگار را در انولایت برحسب دلخواه یافته
نمینمود و ازجانب مظفرحسین میرزا هیچ دغدغه کلی داشت بالضروره عزیمت دیار هندوستان نمود
اول بولایت بگرفته بامیرزا جانی بیک ارغون والی انجا که بفرمان فرمایی هند اطاعت شایسته نمینمود
در ان حین فوجی از امراء پادشاهی بدو پیوسته او را آماده بودند ملاقات نموده او را هم بانقیاد و اطاعت
نموده باتفاق میرزا جانی روی توجه بجانب هندوستان آورد و بعد از وصول بان دیار بغرض ملازمت
پادشاه کامگار والاجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی گشت و ان پادشاه عالیجاه مقدم او را
گرامی داشته در اول حال صوبه ملتان را بجاگیر او داد و منظور انظار شفقت ان خسرو عالمیان گردیده
چند گاه بحکومت ولای از ممالک هندوستان منصوب بگذشت و بجهت جذب قلوب مظفرحسین میرزا
و بدست اوردن زمین داور و قندهار ان پادشاه خردپرور دانش نشان بخدان مردمی و احسان نسبت
برستم میرزا البطهور آورد که مظفرحسین میرزا را بنیه مایل رفتن هندوستان شد زیرا که او زبکیه
که در خراسان بودند حضور صادین محمد سلطان و یا نحی سلطان اولاد خانی بیک سلطان حوا هر زاده عبید الله خان
والی توران که بحکم یرلغ حکومت و تسخیر انولایت مامور بودند ساحت ان دیار لگدکوب حوادث
ساخته مکرر لشکر بجدود قندهار و ستان فرستاده میانه ایشان و مظفرحسین میرزا امری ثابت قوی بظهور
می پیوست و در اکثر معارک طایفه قزلباش ظفر یافته جنود اوزبکیه منهزم شدند و معهذا لک هیچ وقت حواشی
مملکت از نهب و غارت ان طایفه خالی نبوده و فراغت و اسایش از ان مردم دوری گزیده و اکثر عظما و اعیان
قزلباش و ملازمان معتمد کار امدی سلطنتین میرزا در ین معارک که بتحریر پیوست مقتول شده پرده مردی تمام کمن دولت
ایشان راه یافته بود مظفرحسین میرزا اصلاح حال خود در رفتن هندوستان نگاه نشنوی جوان نیافت اگرچه بعد از رفتن
برستم میرزا عبید الله خان والی توران ایلچی با تحف و هدایا نزد مظفرحسین میرزا فرستاده و استمالت نامه رقم تسلیم
آورد

آورد گرچه هر چند منازعه از زبک و قزلباش و عداوت تورانیان با ایرانیان رسم قدیم است اما سلاطین کرام
ازجانب ما ازین باش که با او جز محبت و دوستی امری در خاطر نهفت خیال رفتن هندوستان از دل بیرون کرده
با خاطر جمع در قندهار باشد و مکن پدر را بتصرف حقانی نه پسندد و چون مکرر ایلچیان لشکر قندهار و اوزبکیه
کاریات واقع شده خونها ریخته شده بود مظفرحسین میرزا ازین سخنان زاحل بر جذبه و فریب نموده
اعتماد بر او زبکیه نکرد و نوهم بر مزاج میرزا غالب گردیده میل خاطر بترکمان نمود اگر طبیعت قندهار
بهمت ایشان بود ای قماش هند و جمعیت زر مصروف بود و مالکلیه طبع میرزا را از مملکت داری
و ضبط ولایت قندهار ملول و مستقر ساختند و ممالک هندوستان را پناه و ارامش خود ساختند و قرای
بیک کورغانی که نوکر قدیم سلطانحسین میرزا بود و قبل ازان از مظفرحسین میرزا اگریخته بجانب هندوستان
رفته زمارت و منصب خوش بیکی یافته بود بخدمت پادشاه عالیجاه مظفرحسین میرزا اگریخته بجانب
هندوستان فرمان فرمای هندوستان تعهد نموده بود که میرزا بخدمت اورده ولایت قندهار را بتصرف
او بدهد ان پادشاه والاجاه درین وقت بقندهار امده شروع در وسوسه کرده و جناب میرزا ابو العید
پادشاه نامه مستظهر گردانیده در لباس نیکوخواهی و سلال نمکی درامده میرزا را باجمعی که در مزاج میرزا راه
یافته بودند باخود متفق ساخت مجلا دمدمه و افسون گریهای او فرید علت شده رفتن هندوستان در
خاطرشان رسوخ یافت و در اول حال والده و پسر کلان خود را فرستاده بالاخره خود نیز بعد از تکرار
مراسله و عهد و پیمان عزیمت هندوستان نمود و پادشاه والاجاه حکومت قندهار را بشاهی بیک خان کابلی
حاکم بنکش که از امراء بزرگ ان دولت و منصب هزاری داشت و در انوقت در حوالی ملتان بود
نامزد نموده بود چون مشارالیه خبر یافت که قرا بیک مهم قندهار را بر حسب دلخواه پرداخته و طبع میرزا
را بجانب هندوستان مایل ساخته باده هزار نفر از لشکر خود و امراء تابین ایلغار نموده بقندهار امده و از جانب
پادشاه تواضعات پیش از پیش نسبت بمیرزا نموده وعدهای جمیل داده جناب میرزا با اتباع خود از قلعه بیرون

امدنشاهی بیک خان و لشکر جغتای تاریخ سنه الف هجری داخل قندهار شدند و جناب میرزا و اتباع چون
خیمه و خرگاه بیرون زده لشکر قزلباش را بنظر درآورده با وجود انکه از تاریخ فوت سلطانحسین میرزا
تا آن غایت که قریب دوازده سال بود انواع فتور بحال ان سپاه راه یافته امرا و مردم کارامدنی بسیار
کم شده بود اردوی ارسته و لشکر بیشمار پیراسته دید همان لحظه از کرده پشیمان شده متاسف گردید و بیو
بغایت دشوار نمود که دل از انولایت و لشکر که رشک چین و خطا و مقطر راس و محمل نشو و نمای بود برداشته از
مرتبه سلطنت و حکمروایی بملازمت و نوکری بیگانگان تنزل نماید چون کار از دست و تیر از شست
بیرون رفته بود پشیمانی سودی نداشت و بفکر دور و اندیشه با اهل اسیاهچالی و خلعتهای فاخره و تکلفات
ذاخره جهة شاهی بیک خان و امرای جغتای سه انجام داده کس فرستاد که بیرون امده یکدیگر را
ببینند باشند که بعضی سخنان ضروری در مواجهه گفته شود و از خفت رای و نقصان خرد خود
اندیشیده بود که چون شاهی بیک خان بیرون امده ادراک عذرخواهی کند بهر نوع که تواند با خود را
بقلعه زنداخته در حصول مقصود سعی نماید او خود مرد کنیاهی کاردان بود دهمی را که پیانی ساخته
ساخته بود در عقد و استواری نهند اخت و دیگر سخن میرزا التفات ننموده عذر امدن خواست
که چون در ساعت نیک داخل قلعه شده ایم بیرون امدن مناسب نیست اگر حرف و حکایت ضروری
نه داشته باشند بیم اسله و مکاتبه کفت و شنید شود میرزا را بایلی تمام دست داده بکام و ناکام
نه دل از حکومت قندهار برداشت و بعد از تکلفات و ارسال و هدایا که از جانبین بظهور امد کوچ
کرده باکروه ابنوه روانه هندوستان شد و چون بخدمت پادشاه رسید منظور انظار عنایت و
اشفاق گشته بخطاب نوازندی و جایگیر های عالی از چندی مایت و اوپشکنهای پادشاه نازکشیده و
جواهر نفیس و مرصع الات انچه داشت بر طبق عرض و اخلاص نهاد اما او فتاح هندوستان و
کل جنینی ازان بوستان میرزا را خوش نیامد و هیچ چیز خورسند نبود با الاخره میانه او و پادشاه

طرح

طرح برداشت و لوازم خدمت و کورنش بدستور سابق بجا نمیاورد رفته رفته دست از جایگیر ها باز
داشته اکراه خاطر او بپادشاه ظاهر گردید و موجب عتاب آن خسرو جاه پناه در مقام استخفاف امد آمد
و روز بروز آثار کدورت نمایان تر میگشت و چندین سال گذرانیده همیشه از روی اندال بارگاه
سلطنت علیه علیات شاهنشاهی صفوی نشان داشت و گاهی اراده حج بیت الحرام مینمود و حضرت
دنیا نمی یافت تا انکه اعراض نفسانی بر وغلبه کرده بهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ سنه ثمان والف
رخت اقامت نموده باجل طبیعی فوت شد و از و سه پسر در هندوستان ماند سلطان حیدر میرزا او
و اسمعیل میرزا و بهرام میرزا چون دنیادار بود بار و زگار درساخته شیوه ملازمت و نوکری پیش
گرفت و با خان خانان ولد بیرام خان ترکمان که جمعی از اقوام در میانه قزلباش بود وصلت و الفت
کرده هر چند گاه بمعاونت او بحکومت و ولایتی منصوب میگشت و بعد از ارتحال اکبر پادشاه و جلوس سلیم
پسر او بهمان دستور معزز و مکرم گردید و برادران کوچک او ابوسعید میرزا در حبس الف بجوار
رحمت ایزدی پیوست در اخر همان سال شیخ میرزا فوت شد و مراد میرزا پسری که داماد خان
خانان است با دو پسر دیگر در آگره الیوم که سنه هجری حسین و عشرین و الف رسیده رستم میرزا
و پسران او و پسران مظفرحسین میرزا با چند نفر از فرزندان دکور و آنات در ولایت هندوستان
و تفتیش احوال ایشان بعد ازین مناسب بسیاق تاریخ وقایع ایران نیست اما احوال سیستان و
ملک جلال الدین انکه بعد از رفتن رستم میرزا تعرض حسنقلی او بکلیه پیشه از پیشه شده اکثر اوقات میانه
او و زبکیه و مردم سیستان محاربه و مجادله بود و ملکان و اقوام او چند گاه در ولایت خود را حفظ
نموده قلعه و مکان خود را قایم نموده بودند و او زبکیه بعضی از مملکت را تصرف شده در مقام
تسخیر قلعه او در امدند بعد از بذل جهد تمام عاقبت کوچ و مردم خود را در قلعه گذاشته
از راه کرمان عزیمت درگاه سدره پناه نموده و در دارالسلطنه اصفهان بغرز ملازمت فایز شده

درمجالس خاص حریم بزم اختصاص گردید چنانچه در قضایا، امسال نوشته شده و نواب کامیاب همیون ما اوقات همایونه
سلوک مینمود و چون ایامی در خدمت اشرف بسر برد هوس رفتن سیستان و دیدن فرزندان نموده
رخصت انصراف یافت و چون بسیستان رسید اولاد و اتباع بیک سلطان که از جانب عبدالله خان بایالت سیستان
و تسخیر ولایت نیمروز مامور بودند اقتدار تمام یافته بودند و ملک جلال الدین مقاومت با ایشان در نمیتوانست
قوت و قدرت خود ندید و متوجه نواب کامیاب شاهی ظل الهی گردیدند چون نواب نیز توانست نمود فرزندان خود را
همراه گذاشته بقندهار رفت و چندگاه در آنجا توقف نموده عزیمت رفتن هندوستان و ملازمت اکبر پادشاه
داشت که طنطنه کوس رعدآهنگ موکب نصرت قرین حضرت اعلی شاهی ظل الهی در خراسان بلند آوازه
گشت و چون ممالک خراسان بحیطه تسخیر آمده دارالسلطنه مشهد بمقدم سراد قات اقبال گردید سید را بدانجا
آمده در مهمات بشرف ملازمت اشرف رسیده بمرتبه ایالت و لقب ایلخانی سربلندی یافت و در ولایت
سیستان با و تفویض و الا غایه دوران ملک بکام و رایی مشغولست و راقم حروف تفصیل قضایا،
مذکور را بنوعی که بتحریر پیوست از زبان ثقه و مردم انولایت استماع نموده و العهدة علی الرواة

موکه محاربه که در از قندهار تشریف بمیانه اقدام تسخیر و تسلیم سلطان اوزبک و برادران و قوع یافت و اخبار آن بزبان شیرین
از جنود اوزبکیه معرکه آرای مضمار قصه پردازی یعنی خامه مشکین طراز شتوید صحیفه را رکرده نوشته بود که
بعضی از امراء خراسان خصوصا سلیمان خلیفه ترکمان و سلطانعلی خلیفه شاملو که در آن اوان اعمال نواب
از توجهات شاهی دور و از عنایات شاهنشاهی مهجور مانده بودند چون شنیدند که رستم میرزا با طوعا
حسین میرزا برادر بزرگتر محاربه نموده بر و ظفر یافته در قندهار لوای سلطنت افراخته خواهد
اخلاص و اعتقاد خود را بدست بی تابی آمیخته و روی از مرشد کامل تافته بجانب او میل نمودند
و سلطانعلی خلیفه با لکای تاین که حسب الحکم اشرف بعلیقلیخان استاجلو تعلق داشت رقمه با و چنگ
کرد و بر و شکست یافته بقتل آورد و بتغلب لکای تاین را متصرف شد اظهار هواخواهی رستم میرزا

نمود

نمود جانبقلی قبل ازین استعاری بدان شده و سلیمان خلیفه با مردم خود بقندهار و زمین داور رفتند و از
ایجان قزلباش بیشه مثل اسلام پک شاملو و هر طبقه که از مردم خراسان از انشوب اوزبک احوال ایشان
اختلال پذیرفته بود از رفتن امرا کاوکشته انجا را تا منی انگاشته روی توجه بانطرف آورده جمعی کثیر نزد
او مجتمع شدند اما تا رفتن ایشان میان برادران صورت صلحی روی نموده قندهار بدستور سابق
بمظفرحسین میرزا متعلق گرفته رستم میرزا بجز از زمین داور و ولایتی دیگر نداشت و در تصرف اولاد ای دیگر
برادر امراء مذکور اور اسیطنت خراسان و امدن انولایت ترغیب مینمودند تا انکه بایستدعای عمات
افشار بفراه آمده زمانی بعزیمت سیستان نمود و مهمات در انولایت بنحوی که در فوق در طی احوال برادر
شده و حالا گزیده یافته تمشیت نپذیرفت بهلوان از امدن خراسان نیز خالی کرده انجماعت از و مایوس
شدند بالاخره سلیمان خلیفه مباشر نامهای از و با امرای خراسان از و گرفته هریک را تفویض ولایتی مخصوص
کرده اینده روی توجه بخراسان آورد و سلیمان خلیفه بولایت و جنابد که الکای او بود رفته و سلطانعلی خلیفه
شاملو تاین را متصرف شده و از ملازمان قدیم ایشان و طبقه قزلباشیه که در خراسان مانده بودند جمعی
کثیر بر سر ایشان جمع شده هریک قشونی ارسته ترتیب داده و مصطفی خان را که حسب الفرمان همیون
اعلی در طبس بود طلب نموده بتسخیر و تصرف بعضی از محال خراسان که تا غایت او زبکیه تصرف تمام در آنجا نموده
قلاع ایشان در تصرف اهالی بود از مقام خود حرکت کرده بترشیز آمدند و در آنجا از امرا و اعیان شاملو
راستاجلو و ترکمان و قاجار و مردم اولاد قیاد خان و غیرهم چهار هزار کس جمعیت نموده از اهالی خراسان
هر که دولتخواه قزلباش بودند جمعی بسیاری از ایشان کمر بسته با تفاق بر سر قلعه کیرات ترشیز رفته سید محمد
سلطان اوزبک را محاصره نمودند و بعد از چهل روز بعهد و پیمان او را بیرون کردند اما بعهد خود وفا
او را تعاقب نموده جمعی کثیر از مردم او بقتل آوردند و او سلامت از معرکه بیرون رفته بتسلیم سلطان و
که حسب الامر عبدالله خان در خراسان بودند پیوست و امرا از آنجا بقصد قلعه از غند که در تصرف میرزا محمد قاسم

از قندی بود و برانطرف حرکت کردند و تلیم سلطان و برادران از وقوع این حالات اگاه گشته دفع و رفع
اینجماعت را وجهت ساخته از میرقلیبا کو کلان شش ماکم مهات استعداد نموده باکرده اینوه برسه
و تزلزلش با این حال یا یکدیگر خالی از نزاع نبودند و بر سر الکاء مملکت که طایفه اوزبکیه کرک اما نه ان
طمع بر و تیز کرده در کمین اوشسته بودند یا یکدیگر کشمکش میبودند القصه چون از امدن اوزبکیه واقف
شدند و عدد لشکریان تلیم سلطان را زیاده از دو سه هزار نشان نمیدادند همگی دل بمحاربه نهاده روی
توجه بطرف جیحون اوزبک آوردند و در ارقندز شیخ تلاقی فریقین روی داده از جانبین صف
سپاه اراسته گردید و برادران اوزبکیه دلیرانه قدم در معرکه کارزار نهاده اتش حرب
مشتعل گردیده جوخیان لشکر قزلباش تاب صدمات اوزبکیه نیاورده لشکر دست حرب
در عین محاربه وگیرودار بودند که دست راست شکست خورده بقول رسیدند و لشکر قول ترس
و هراس بتعلس بخود راه داده در جنگ سستی کرده در مقام مدافعه نتوانستند در امد و ولی
اختیار شکست خورده راه انهزام پیمودند و مردم جیاز انهزام دست راست خبردار شده انها نیز
تزلزل قرار و ثبات پسپت شد مجملا وضعت جنگ و مدافعه نیافته راه انهزام پیش گرفتند و
سلیمان خلیفه که سردار لشکر و مرد قوی جثه نقیل البدن بود در عین اضطرار از وار کرده در کنار
معرکه از اسب افتاده بدست اوزبکیه درامده بقتل رسید و سلطانعلی خلیفه از معرکه بقاس رسید
اما از خوف اوزبکیه در انجا قرار نتوانست گرفت چون اغرق اودر ولایت طبس بود خواست که
باسعدودی از انجا بطبس برود در راه جمعی از اوزبکیه پا و رسیده در حصار قریه اوزبین
ما بین طبس محاربه روی نمود و سلطانعلی خلیفه در ان واقعه بقتل رسیده و دستا همقلی سلطان ترکمان
که یکی از حصاران معرکه بود از جنگ گاه بیرون در هیچ جا توقف ننموده از راه طبس بر
العباده یزد آمد و چون در خراسان مخالفتی چنانه از و بظهور نرسیده از حضرت اعلی شاهی ظل

الهی

الهی خایف بوده در یزد توقف نتوانست نمود و بعزیمت انکه بمایانه اوزبکیه رود باز روی توجه بجانب
نهاد او نیز در راه بجنود اوزبکیه رسیده بقتل رسید و چون محمد قلی سلطان قاویلوی استاجلو
و محمد سلطان برادر سلیمان خلیفه در معرکه بقتل رسید علیقلی سلطان اساسش اغلی بعد از انهزام بجانب
هندوستان رفت و مصطفی خان با اکثر مردم خود بسلامت بطبس رسیدند اما بعد از چند گاه که
در طبس بود و حفظ سرحد سیستان و بتون رفت و چون دست پای دران سرحد نیز و اوزبکیه جاه و در
بودند و تلیم سلطان خبر او را در تون شنیده با چهار هزار اوزبک بسر او امد او در ارشهر بود و بندو فخان
قدر انداز خراسان همراه داشت منقلای لشکر اوزبک بکنخو استند که او را از شهر بند بیرون کشند از حدود
شهر بطریق فرار بازگشتند و مصطفی خان که از کیفیت و کمیت لشکر اوزبک و سردارانش خبری نداشت
از بازگشتن منقلای دلیر شده متعاقب ایشان بیرون آمد و اوزبکیه عطف عنان کرده جنگ در پیوستند و او با
فوج قلیل که همراه داشت مردانه پای ثبات استوار داشت بمحاربه اعدا مشغول بود که رایت تلیم سلطان
بغلبه و ازدحام تمام نمایان شد مجملا مصطفی خان در در پای حرب محفوظ خورده بدست اوزبکیه در آمد
و بفرموده تلیم سلطان بقتل رسید و بسیاری از طبقه قزلباشیه درین معارک که تحریر پیوست بقتل
امرای بعد بی اخلاص طاغی راه عدم پیمودند و این اخبار در دار السلطنه قزوین بسامع جاه و جلال رسید
و چون اینطبقه بی راه رفته بودند تا ئید نیافتند و فی الحقیقه هریک بکفران نعمت گرفتار امده بدست جنود
غیبی بجزا و سزا رسیدند اما حضرت اعلی از قضیه مصطفی خان که مرد دلیر مردانه اخلاص کرین بود و از دفوریت
و کمال مردانگی در ان جنگ رفاقت ان طبقه اختیار نموده بود متاسف گردیده ایالت طبس به تیمور سلطان
گنگر که قوم او که در کاه بعلی بود تفویض فرموده بدانصوب فرستادند اما چون اوزبکیه در ان سرحد و یا تیا
کردند و او از عهده ضبط ان سرحد بیرون نتوانست آمد در ثانی امال الکاء طبس بمحمد ربیخان قاجار که مرد مردانه
و عاقل فرزانه و از شجعان روزگار است تفویض یافته بانصوب فرستادند و او تا حین فتح خراسان ان

سر حد را بواجبی ضبط نموده بود مردانگیها از و دران سر حد سمت ظهور یافت که ارشیاق کلام آینده بوضوح
می پیوندد و رانم حروف حقیقت این قضایا را بنوعی که تشویه یافته از حضاران مجلس که استماع نموده و
درین سال جذر علی سلطانم همیشه موسمی سلطان موصلو که حرم محترم شاه جنت مکان و والده معظمه
نواب سکندر شان و اسمعیل میرزا بود و حضرت اعلی شاهی ظل آلهی با ن جده کرامی بسیار با دب سلوک مینمود
در دولتخانه مبارکه قزوین مریض گشته بعالم بقا رحلت فرمود و بس ازین رحلتش از معتقدات تجاوز نموده در
مراطن هشتادیو د که سفر عقبی اختیار نمود و عورت عابده زاهده صالحه بود و در او اخر شاه جنت مکان توفیق حج
یافت و از آثارش رباط خشک رود که حوالی قزوین است که در زمان سلطنت فرزندارجمندش سلطان محمد
پادشاه بنا نموده باتمام ان موفق گردید و تاریخ وسوانح سالی مجسته مآلی یعنی سیر موافق تسعه مئة و الف هجری که سال
هشتم جلوس همیون اعلی ظل آلهی است ایام دلکرا بانجمن افروزی کرد و سلطان چین جلوه نوروزی کرد چون
فصل شتا بنهایت انجامیده افسردگی جهان بهجت و خرمی تبدیل یافت بهشت روی هوا لخنده آمیز شد
باد بهاری طرب انگیز شد نشاط سیر و شکار گیلان کدفی الواقع در فصل بهار از لطافت و کثرت ازهار
ارث بر ممالک و اقطار امتیاز تمام دارد خاطر شهریار کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل آلهی سر برزد و
با متضاد این عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده عنان توجه بانصوب انعطاف دادند فرهاد خان که در اوقات
حاکم گیلان بود جبهه نهاده بسباب ضیافت و خدمت رخصت یافته در مقدمه روان شد و حضرت اعلی چون
بالکاء طارم نزول اجلال فرموده چند روز در موضع منجیل و خرزویل که دو قریه است از قریهای طارم در دامن
کوه واقع شده و خانها بر زیر یکدیگر ترتیب داده اند و باغات بسیار پیرامون دهکده کشیده و چشمه های
صافی خوشگوار از قله ان کوه بپایان آمده از یک ممر جاری میگردد و در فصل خزان از هم قطعه از باغات
انجا از کثرت شکوفه و ریحان از باغ خزان نشاط میدا و توقف فرموده بعیش و نشاط گذرانیده
و صباح تا بدواج در مجلس بهجت انیس مقربان محفل ارم تمیز پیاپی جام ارغوانی از دست ساقیان زهره جبین

گیرند،

کشیده صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس پوش برسید و مطربان خوشرنگ و مغنیان تیزچنگ
لحظه از کار خود درنگ نمی نمودند و همچنین جمیع مردم که در انوقت ملازم رکاب بطرب انتساب بودند از
خواص و عوام و اقا و غلام بشرب مدام مشغول بوده دران چند روز داد فراغت و خوشدلی دادند و
از انجا رایت جهان گشا برافراخته الکاء کوهدم گیلان از غبار سم ستور شهریار جهان عطرسای گردید و
فرهاد خان با اهالی گیلان سعادت زمین بوس گشته منظور نظر التفات شدند حسینخان والی کوهدم
شرف ملازمت دریافته بقدر امکان بوظایف خدمات قیام نموده و آقامت و ساوری بسیار ایثار کرد
بحضرت شعار کرده علی الصباح که خسرو کواکب دست امید از دامن حوت کوتاه کرده در گردون حمل حمایل
ساخت حضرت اعلی نیز همت گردون خدم را بجانب الکاء کوکر تحریک داده از انجا خطه جنت نشان لاهیجان
از زمین قدوم موکب همیون رشک باغ خلد برین گردیده عموم مردم ان دیار از غبار سم سمت جهان پیمای و شتابی
دیده بینا حاصل کردید و فرهاد خان بوظایف پیشکش و خدمات اقدام نموده و شمیت تمامی امرا و ارکان
دولت قاهره و اعیان حضرت لوازم پذیرائی بتقدیم رسانید اما علیخان حاکم گیلان چه پیش از الکای
فرهاد خان حضرت اعلی مجدد احکومت ان ولایت را با و ارزانی داشته بودند قبل از ورود موکب
مسعود بهمان دستور تمرد و عصیان که جبلی ذات او بود بظهور اورده و جمعی و موالشتی که با فرهاد خان
بمیان اورده بود نابود انگاشته حشری اینوه از متجندگیلان فراهم آورده باموری که دور از طریق
موافقت و متابعت بود اقدام نموده مجملی که جبهه ایصال باج و خراج همراه برده بود بی نیل
مقصود باز گردانیده بود و بعد از وصول موکب فیروزیان ولایت همان شیوه را مرعی داشته خاردار
دامنگیر اوکشت و گیلارکی بساط حقوق حضرت اعلی را از بسیط خاطر در نوردیده روی از آستان سعادت
اشیان برتافت و شرف عتبه بوسی که موجب افتخار سعادت او بود دریافت و در گسکر نیز امیره مظفر
برادر امیره دباوش شیوه تمرد و عصیان پیش گرفته شور انگیز عرصه طغیان بود و از ریخته لجه

شاهانه در تموج آمده جمعی از عسکر فیروزی مآثر که در انوقت در ظل رایت فیروزی ایت مجتمع بودند بدفع ایشان
نامزد فرمودند و فرهاد خان چون در مبادی احوال باعث رستخلاص و کفیل مهمات او شده بود در بنوقت التماس
و استدعا نمود که دفع فتنه ان بخت برگشته ایشان بکفایت او حواله شود حسب الاستدعا مامور گردید لشکر فیروزی مآثر
اختصاص یافته بدانطرف روانه شد و یکهزار پیاده تفنگی که از اصفهان همراه حسب فرمان امده بودند نیز بمعیت
او مامور شدند و حکم شد که پیادگان مذکور نیز صوابی بدایشان پیوسته تا بار دیگر ندهند
و حکم جهانمطاع بنفاذ پیوست که ذوالفقار خان قرامانلو امیر الامراء اذربایجان با تمامی جریک ایولات
از راه استاره و ملوانش در حرکت امده بخت الکاء لشکر را از لوث وجود ارباب تمرد و
عصیان پاک سازند و امیره منظفر را در امیره سیاوش را که برگشتگی و دماغ ملک شور افزا
گشته راه مخالفت می سپرد بدست در اورده بدفع فتنه علیخان بپردازد و حضرت اعلی خود نفیس در
بلده لاهیجان توقف فرموده فصل بهار را در انولایت بسیر و شکار گذرانیدند همت بعشرت و
کامرانی بسری بردند و از اهالی گیلان میرعباس که حاکم گشته نشا بود و حسینخان حاکم کوهدم همراه
فرهادخان به پیشگاه حضور شتافتند و گیدون که مردم راست نیک اعتقاد و کجبت بود در ملازمت اشرف
بوظایف خدمات قیام مینمود و چند روزی سیر دریا کنار رونق طرازی شکار خوک در خاطر همیون جای گرفته
از جنگل گیلان محلیست که خوک بسیار می باشد و همیشه حکام گیلان در فصل بهار بشکار ان کوهپایه
رفته خوک بسیار صید مینموده اند و بشکار زنگول گشته نمارد آرد و فی الواقع تماشای غریست دلکش
چند روز بصید گاه در ملازمت اشرف بود و ملاحظه نموده که حضرت اعلی ده پانزده خوک بزرگ قوی
هیکل که هریک به شال کاوی بودند بتوک ناوک دل دوز شکار فرموده و در انروز تهور و مردانگی
از انحضرت مشاهده افتاد که خرد خرده بین الکنت تحیر بدندان تعجب گزیدند تحسین اینمقال است که
بر عالمیان پوشیده نیست که مردم گیلان بسیار خفیف عقل و تیره رای و بی عاقبت اندیشه و نهال تمام انجا فته

در جویبار

در جویبار خلاف بالا کشیده و از خوان مواهب ازلی خرمایده عذر و پوزشها بی بخشیده اند و بوی محبت
بمشام ایشان نرسیده و عموم مردانجا بمرتبه طالب فتنه و اشوبند که اگر به زیکرزاده دعوی سلطان مستقل
باراده سلطنت و استقلال روی به پیشه مخالفت و اضلال نهند مجموع خلایق پیدرنگ اینک ملازمت
او نموده در روز اول جمعیتی ناخوش دست میدهد و در همانروز بمجرد اندک مهلی و استماع خبری که از خود
بی خبری بدیشان رساند عقد جمعیت ان کرده پریشان عاقبت از یکدیگر پاشیده و بشامت
ان کرفتار میکردند و روز دیگر اگر همین نوع قضیه روی نماید همان حرکت ازیشان بتقدیم
میرسد و با انکه یقین ایشان حاصل باشد که فرد ابشامت ان کرفتار خواهند شد ان روز مقتضم
شمرده و اصلا در عواقب امور اندیشه نمینمایند و چنته یکروزه دولت ناپایدار خود را در عرصه
هلاک می اندازند و دویار داشتن با حقوق نمکخوردگی هرگز عالی از نفاق یکدیگر نبوده اند
و هریک گمان مفرتی بخودی برده اند چه بسیار این قسم اعمال ناهنجار ازان قوم بدکردار صادر
یافته و همانا اب و هوای ان ملک چنین اقتضا مینماید هرچند روزی حاکمی دران دیار دم از
استقلال میزده و اکثر سرداران انجا به تیغ غدر کشته شده سر در نهفته و شورش نهاده اند
از قوی حامی آمد کردن در تمدد ایمه فرد و اجبست بل واجب همه کارشان بپرا پرهیبست
بقوی چنین یکه کردن خطاست القصه چنته یکشکار شهریار کامکار مقرر فرموده بودند که
قریب سه هزار پیاده از مردم گیلان که شمه از صفات ایشان مذکور شد دران کوه جرکه اندازند
بعضی شکار را بمحل معین که از دو جانب بفرسانخه از یکدیگر آمد و شد سپید و کرده بودند رانده بطرفی
دیگر در میان دره پر درخت صید ابادار سفید مهره و تفنگ بزم دهند محملا حضرت شاهنشاه جمجاه بتماشا
الی ما بعد و دی از مقربان درگاه و جمعی کثیر از عظماء مردم گیلان بشکارگاه توجه فرموده شب در موضع
بلاد که در دامنه سلاطین گیلان در انجاست و در دامنه کوه پر درخت واقع شده نازل سپاه در انجا

میباشد و فی الواقع از مواضع لطیفه گیلانست نزول فرمودند و روز دیگر بشکارگاه از مرقدوم
پادشاه جمجاه زینت و زیب بافته چون بساین رسیدند حکم فرمودند که گیلکان بشکار خود مشغول شوند
کوشش کردن از صدای سفید مهره و تفنگ کر گشت و از دود باروط تمام جنگل تیره و تاریک شد
و الحضرت از غایت تهور و شجاعت که از اجداد بزرگوار بایل وصی سید ابرار مادگار دارند صلا از
دحام ان قوم بی باک نداشته و ان عرصه تنگ و تار فرموده ترجیح انه ان قوم بر بیکر فرستند اگرچه
عقلا این رای را دور از اندیشه قویم و احتیاط شمرده اند جهت سلاطین کامگار را ملاحظه خرم و احتیاط
از اهمات کارخانه سلطنت اما حضرت پادشاه علی الاطلاق بموجب صلابت و صهابت
انحضرت را در دلهای دوست و دشمن جای داده که هیچ اندیشه را یارای این نیست که نسبت
بانحضرت مذمومی در خاطر خطور کند و پیداست که افتاب عالم تاب را از تعرض خیل ستارگان
چه نقصان اید و چون غایت پروردگار عالمیان کمال این پادشاه ستوده خصال است
یکسه بر عاطفت ربانی و دولت خداداد کرده همه از ان کروه بیخبر غفله بخاطر عاطر او نرسیده اند و پیوسته
در امثال این امور زبان بحسبه بیان باین مقال گویا کرده اند بیت هزار دشمن ار بکشند قصد
هلاک کرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک و همچنین در کنار دریا بار یاد و ندیم در میان بادی گشته غلبه
ان مدیت جمعی از گیلکان بمعاقبت کشتی بان داده از عقب رود و بانطرف میل فرمودند و در انطرف
که از اعوان و انصار خسرو کامیاب دیار بتود مدتی متمادی سیر میفرمودند تا انکه بعد از زمانی دیر
باز جمعی از مقربان و مخصوصان روز فرجها از گیلکان کشتی بان ستاده عبور نمودند القصه نواب
چند روز از اطراف و جوانب دریاکنار که شایسته سیر و شکار بود سیر فرموده و دیگر باره خطه گیلان
بقدوم سعادت لزوم عزت افزای نسبت برین گردید و در خلال این احوال یکی معتمدان امیر
سیاوش والی لسکر که همنوز مقید و محبوس بود از لسکر بدرگاه جهان پناه آمده روی دلتخواهی

بسامع

بسامع جلال شاهنشاهی رسانید که امیر مذکور مخلص خود را از حبس و قید در مخالفت برادر و اولاد تصور نموده
بوسیله ایشان را بمخالفت و عصیان ترغیب مینماید و مراسلات نهانی از برادرش میرسد و یکی از
کتابات که مبنی بر حکایات مذکور بود بنظر انور رسانیده از این حرکت نابایسته حمیت و عصبیت
شاهانه که در مایه او بزلال مروت و مرحمت انطفا پذیرفته بود دیگر باره باشتعال بافته بقتل او
فرمان دادند و اگرچه ان شخص را اظهار از غرض این حکایت عرض دلتخواهی بود اما انچه مذکور
خاطر و مقتضای طبیعت او بود چنانچه در باب مردم گیلان تمت گذارش یافت بعلل او در شهریار
پاک اعتقاد دینا بر انکه اشخاص حقوق تربیت امیر مذکور را بر طاق نسیان نهاده بنسبت قول
کفران ورزیده باین امر اقدام نمود بقتل او نیز فرمان داد هر دو در یک عرصه در برابر یکدیگر
بدست ساقی اجل شربت فنا چشیدند و فی الحقیقه هر دو را کفران نعمت و اعراض کبر گشته بجزای عمل
خود رسیدند و چون قریب دو ماه از نوروز سلطانی گذشت و گرمارو ی باشتداد اوآورد و را
حضرت ایات عزم مراجعت جزم کرده عظمای گیلان خصوصا کیافر مدون بصنوف نوازش
اختصاص داده بکلیه های فاخره و تاج و کمر مرصع سرافراز و گرامی کرده ایشان را روی مستقر
خود و شرف نهاده و از الموحدین قزوین بین مقدم شهریار ستوده این رستگ علی چلبیان گشت
و عصیان و طغیان علیخان در گیلان و لشکر و شتاون بر سر او و گرفتاری آن مخذول و جمعی دیگر از مفسدان
چون علیخان سبعی در اتمام مرام و تمان بار دیگر بسر بر حکومت گیلان پس همگی گشته زمام استقلال
بدو افراشت همگی سپاهیان انولایت که بکلیارت و شیاعت از سایر مردم گیلان امتیاز دارند
بر سر او جمعیت نموده چون متقلب بود و هوای خودسری در سر داشت در اندک وقتی خلل تمامش
بدماغ او راه یافته زیاده از حد مال و نعمت و عهد با استوار گیلانیان غدار مغرور گشته قدم از
دایره اطاعت بیرون نهاده و عهود و مواثیق که با فرهاد خان در میان اورده بود نابود انگاشته

باظهار کلمه عصیان زبان برگشاد و در انوقت که الکای سیلان پیه پیش بفرقدم همون شهریار سنگو
اندیش برعرضه هستی گرفت از عدم مساعدت بخت برگشتگی اقبال شرف مکبوس این بشد
در نیافت و بخیال محال مقابله با لشکر منصور به تربیت لشکر و ارباب قتال و جدال پرداخت و
در راهها و گذارها جرابه شوارع را مضبوط ساخت ارسینی عاقل افتاد و که صعوه حقیر را
تاب چنگال شاهین نباشد پرداز اوج اقبال منت عاقبت بشامت این جرات و جسارت در عرصه
زوال و نکال آمد القصه چون خبر همون فال شهریار پیمال سایه وصول به دیار کیلان انداخت
و خبر عصیان او بر پیشگاه ضمیر انور تافت امواج بحر غضب پادشاهی متلاطم گشته عساکر گردون
مآثر چنانچه مذکور شد به سرکردگی نوشاد خان بسر او فرستاد چون ارسینه رود عبور نمودند روی بالکای
پیه پس نهادند بمجرد وازده وصول عساکر منصوره تزلزل تمام بکیال مانده عام اوراق مانده مرتبه
مرتبه الی جیت واز دعام روی بتفرقه و پراکندگی نهاد و فوج فوج سرداران ان قوم از ان جا هل
نادان رو بگردان شده بخدمت خانخانان مبادرت مینمودند و اکثر محال پیه پس از عبور لشکر غارت
اثر پایمال حوادث و نوایب گشت و هر کس در آمون تعلل ورزید اموال و جهات و عرضه نهب و
ابد و عیلمان اثار ضعف و انکسار از ناصیه احوال خود مشاهده نموده اکثر اعوان و انصارش راه فرار
پیش گرفته بادلی پرغم همان محنت و ندم روی بالکای نوشن که مسکن قدیم جدود پدر او بود
نهاد مردم انجا نیز از اطاعت او سر باز زده طریق مخالفت پیش گرفتند و از امداد و اعانت
امیر مظفر هر کس از نهیب لشکر او بپایمان حال خود در مانده و مایوس گشته با خود اندیشه نمود که بکام
و ناکام عروس مملکت را طلاق گفته نقود و جواهر و نفایس اموال خود را برکت رودیار برده و
از انجا در کشتی نشسته قیم جانی ازان و رطه هلاکت بل نجات ریابند چون نوشاد خان جمعی از دیه پیه ان
پیشه پیمان را بضبط دریاکنار نامزد فرموده بود ان تدبیر نیز موافق تقدیر نبود

جلشه

چون شد بخت بیدار او جهت خواب بر و بسته شد راه و رای صواب پشیمان شد از هر چه خود کرده بود
ولیکن ندامت بیداشت سود اخر الامر لاعلاج شده موقع زرج از اعمال نومن که مولد و منشا علیخان و
اجداوست پناه برد و اکثر مردم انجا بحراست و امت معروف میدانستند و خدمتش نامعدودی از هوا
خواهان خود مردم زرج بکوههای سخت و دره های پر درخت قریب انجا که از تک اشجار از افتاب بشوارع
ذره ذره بر الفتاده و از بسیاری اغصان و اوراق بامر سبار امجال وزیدن در انجا نبود و تخصن جسته
بشرایط خرم و احتیاط قیام مینمودند و سرداران پیه پس بر حسب تکلیف به تفحص و تجسس او مشغول گشتند
بعد از چند روز بتحقیق پیوست که بموضع زرج رفته و در کوه و پشه انجا که راههای خیلیر بر صعوبت دارد
ارام گرفته بعد از استماع این خبر فرشه هادخان امر فرمود که غازیان شجاعت دثار ان کوه و پشه را
مرکز وار در میان گرفته به دوران محیط گشتند و کروه کروه بپاده سربان کوه و پشه نهاده از
از مقابات صعب المسالک که از کثرت درخت و زمینهای پر کل و لای سخت جنود اندیشه را چه ور انجا
و در مینود بالا رفته اثار جلادت و شجاعت بظهور میرسانیدند و از انجانب علیخان با هواخواهان
خود که سر و قرار ایشان بود پیه مخالفت در روی کشیده بقدر امکان در حفظ جان خود میکوشیدند و اکثر اوقات
در جنگل بیکدیگر رسیده بین الفریقین نیران محاربه و مجادله اشتعال داشت و هر شب یا دو هر لحظه در مکان
قرار و ارام نداشت دیاین و تیره قریب ده ماه روزگار بسر برده کدر بیه و چند مرتبه غازیان در میان بیشه
باو رسیده جنگ در پیوسته بسیاری از ایشان را بقتل اورده او را منهزم ساختند و باز خود را بکوه کشیده
و از جانب او در بایجان ذوالفقار خان ده هزار سوار پیاده انولایت را جمع نموده بر حسب فرمان
روانه گیلان شد و از راه استارا و طوالش بر سر لشکر آمده در یاکنار بر شوارع را مضبوط ساخته
اتش نهب و غارت در انولایت افروخته گشت و امیر مظفر با بردم لشکر و پیران امیر سیاوش
که طوعا و کرها در انوقت با او اتفاق نموده بودند و در بورت خود پای ثبات نشرده بستند نرم

و پیکار گشتند و ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان بر سر ایشان رفته حربی صعب اتفاق افتاد و جمعی نامعدود از
مردم کسکر بقتل رسیده اموال و اسباب ایشان در عرصه تاراج آمد و امیره مذکور باتفاق رفقا طریق انهزام پیش
گرفته از همه جا راه فرار بخود مسدود یافت و سیلاب بلا را بخود محیط دیده حیران و سرگردان قدم در جنگلستان
نهاد و بسیاری از زنان و کودکان کسکر بذل اسیری گرفتار شدند و بقیة السیف جهة محافظت اهل و عیال
دل بر اطاعت و متابعت نهاده به اردوی ذوالفقار خان مجتمع گشتند و بجان و مال امان یافتند و غازیان
شیر شکار بطلب امیر مظفر و برادرزادها قدم در بیشه و کوه نهاده بتفحص مشغول گشتند عاقبت در محلی او را یافته
بر سر او تاخته و مشار الیه را با رفقا در میان گرفتند و ایشان دل از جان برگرفته بقدر طاقت و
توان کوشش مینمودند تا آنکه از ستیز و آویز عاجز گشته راه فرار مسدود یافتند و جز گرفتاری چاره
نجستند غازیان ظفر فرجام امیره مذکور را با برادرزادها گرفته آوردند ذوالفقار خان بعد از
گرفتاری ایشان متوجه اردوی فرهاد خان گشته باو ملحق شد و از اینجانب نیز عساکر ظفر مآثر فرار و نشیب
کوه و بیشه را فرو گرفته در گرفتن علیخان سعی و اهتمام مینمودند چنانچه زمان زمان کار بر وی تنگتر می شد
و بهر جانب توجه مینمود فوجی از شیران بیشه کارزار در آنجا مستعد رزم و پیکار بودند ناچار با کمال
اضطرار در ظلمت لیل بی اطلاع لشکر خیل با چند نفر از هواخواهان مثل کامران و غیر آن که با او یکدل و یکجهت
بودند از بیشه بیرون آمدند و چون قراولان لشکر منصور از نزدیک و دور آن حدود را احاطه نموده راه بیرون
شد مسدود بود روی بآبادانی آن موضع آورد و بمنزل یکی از اوسط الناس در آمده ملتجی شد و صاحب آن
خانه از کمال جوانمردی بخلاف اطوار گیلانیان مقدم ایشان را گرامی داشته روی از مخالفت ایشان برتافت
و بقدر و امکان بخدمات قیام نموده در اخفای ایشان میکوشید و غازیان شیر شکار همچنان در آن بیشه متحصن
بودند و اثری از او نمی یافتند و اصلا این معنی در خاطرها خطور نمیکرد که صدمتش در خانها متواری باشد زیرا
که در اکثر خانها غازیان عظام نزول نموده مسکن و ماوا داشتند و محال مینمود که مردم آن ده باین امر غریب

جرأت

جرأت و جسارت نمایند القصه چون معامله امتداد یافت و بهیچوجه چهره مقصود از نقاب جلوه نمینمود از این رهگذر
عساکر ظفر مآل را کمال ملال دست داده لحظه خواب و آرام نداشتند تا آنکه نسیم مراد از مهب آرزو وزیدن آغاز نهاد
بشارت گرفتاری دشمن بمعسکر ظفر قرین رسید حقیقت گرفتاری او آنست که جمعی از غازیان که در آن حوالی مقام
داشتند بوی از آن حال استشمام نموده در مقام تفحص در آمدند صاحب آن خانه مهمانان خود را از آن حال خبردار
کرد بالضروره ایشان از آنجا بیرون آمده باز روی بجنگل آوردند و فوجی از غازیان خبردار گشته قدم در پی
ایشان نهادند و در کنار بیشه بایشان رسیده از جانبین دست بآلت کارزار برده آتش حرب افروخته
گشت و مخالفان بنوک ناوک دلدوز شر غازیان را از خود کرده جمعی زخم دار شدند و چند نفر بقتل رسیدند
و دلیران رزم آزمای اصلا از کثرت سهام ایشان اندیشه ناکرده سر از دنبال علیخان بر نمیداشتند یکی از
قورچیان ترکمان حیدر بیک لواغلی نام باو رسیده و دو تیر کاری از کامران رفیق علیخان خورده با وجود
آن حال پیاده بر سر او تاخته بنیروی دولت روز افزون دست در کمر او انداخته نگاه داشت و کامران
مذکور بقصد آنکه علیخان را از دست او خلاص نماید با شمشیر برهنه بر سر او دویده چند زخم بر وی زد و مشار الیه
از کمال غیرت و مردانگی دست از او باز نداشت و چون زخمهای مهلک یافته بود و دست از کار رفته قدرت
آن نداشت که علیخان در قید گرفتاری آورد اما چندان نگاه داشت که یکی از غازیان رسید و از پس سر
علیخان را در بغل کشید و دیگری کامران را در آغوش گرفت و همچنین یک یک رفقای او گرفتار گشته تا خبر یافتن عساکر
نصرت مآثر از این حال و هجوم غازیان ظفر فرجام مخالفان در قید سلاسل و اغلال در آمده بخدمت جناب خان
آوردند و ایشان را نیز با امیره مظفر و برادرزادها در بند و زنجیر کشیده حقیقت گرفتاری مخالفان دولت عرضه داشت
بعد از آن ایشان را برداشته روانه پایه سریر خلافت مصیر گشت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی فرهاد خان را
بتلطفات از حد بیرون نوازش نموده شخصی که او را گرفته بخلع فاخره و کمر مرصع و جیقه و پنجهزار دینار کپکی
که پنجاه تومان عراقی باشد سرافراز ساختند و چون حیدر بیک آثار جلادت و شجاعت بظهور آورده بدرجه

شهادت رسیده بود شهریار کامکار باز ماندگان او را نوازش فرموده بین الاقران بغایات
خسروانه وخلع فاخره شاهانه سرافرازی یافتند وحکومت ولایت کسکر بایدال سلطان قاجار شقاقی شد
القصه فرهاد خان حب الوطن شهر کیتی ستان مهمان کیلان را از رعیت ولیام برحسب مرام سرانجام داده
باتفاق ذوالفقارخان وعساکر ظفرقرین وعطای کیلان مظفر ومنصور وکامیاب روی باستان سعادت
آشیان نهادند وچون بحوالی دارالسلطنه قزوین رسیدند حسب الامر الاعلی جمیع مردم شهر از اعاظم واوباش
ومردم مسخره واجلاف ومعرکه گیران باد ایره ودهل وسنج باستقبال علیخان رفته حضرتش را باین حشمت تمام
بشهر آورده در برابر جبل ستون بنظر شهریار کامکار درآوردند فروز کار مضمون این مقال زبان حال او همینود
بیت سپری که کردن ازامرت کشید کردون شتد برآستان تو اینک کشان کشان آورد حضرت پادشاه
موبد کامکار نیز بان لسرنوش وعتاب خطاب فرموده ایشان سرخجالت پیش افکندند وحسب الحکم ایشان را بمنزل
شیخ احمد آقا دارو غه قزوین برده بعد از چند روز مقرر شد که شیخ احمد آقا ایشان را با جمله اثقلوت برده
بمستحفظان قلعه سپارد وایشان را تعقیب برده بمستحفظان قلعه سپرد ودیگر خبری از ایشان نیامد وچون
از زمره کرفتاران که خیر مایف وکیلانیان بود وچون جوان شجاع ودلیری بود بواسطه حمیت وفاداری وبیکو
خدمتیها که از و نسبت بعلیخان ازو ظاهر شده بود حضرت شاهنشاهی جمیع زلات او را حمل بر نمکخواری و احقاق
حقوق ولی نعمت کرده از سرخون او درگذشت ومنظور نظر عاطفت واتفات گشته در همانروز او را از
حلقه زنجیر بیرون آورده سرتا پا بخلعت شاهانه درپوشانیدند ونسبت ملازمت خاصه شریفه موسوم گشت بسیاهی
این مه بوالبعجبهاست که ازپس پرده غیب بخیر وشر ظهور می آید کمان خلایق این بود که چون کامران باعث تمام دودمان
علیخان وبانی فساد کیلان بود وجهه عزت وخشمان بنوعی مورد سیاست وغضب پادشاه کیتی ستان خواهد گشت که منظور نظر
عالیان کردد وجمیع مردم منتظر بودند که از موقف جلال به تیغ حکم سیاست وجزای خواهد شد چون اراده خالق جلال
قرار داد خلایق بود اینصورت روی داد بیت اگر تیغ عالم بجنبد زجای نبرد رگی تا نخواهد خدای

بعد از کرفتاری علیخان فتنه کیلان تسکین یافته ازیاغیان پسر بوسعید وطالشه
کولی که باعث فتنه وفساد کیلان بودند در پیشه ها وجنگلها متواری کشته هر روز در مکانی وهر شب در مقامی
بسر می بردند مکرر از جانب نواب رعلی استمالت نامها بایشان ارسال یافت که هرکاه انکرده نادم بوده
روی ارادت بدین استان نهند تقصیرات ایشان بعفو واغماض مقرون کشته مورد شفقت شاهانه
خواهند شد توفیق این سعادت نیافتند بعد از چندکاه بوسعید بلاهیجان بخانه کیا فریدون آمده توسل
باو جست که او را بپایه سریر اعلی آورده استدعاء عفو تقصیرات او نماید کیا فریدون حقیقت بعرض
اشرف عرض کرد بندکان حضرت اعلی شاهی با الهام علهم غیبی بکیا فریدون پیغام دادند که از قدر او این
وزیری او را بپایه سریر اعلی فرستد بوسعید مذکور چند روز در خانه کیا فریدون مهمان بود وسامان رایه تهیه
اسباب سفر او نموده بجهة اطمینان حالش رایه اراده دانست که خود او را بپایه سریر اعلی رسانیده بخدمت اشرف آورده ودرین
اثنا بمخبر بخاطر الهام پذیر خطور نموده بود یا کیا فریدون غدر نموده اشتهار فرصت کرده علی الغفله در فضای
بیرون خانه حضرت رایه تیغ غدر ونامردی در رو نهاده او را بدرجه شهادت رسانید وباسه چهار نوکر باغی
بی دولت که با او بودند روبه پیشه وجنگل نهاد وچون خبر کشتن کیا فریدون بمسمع جلال رسید
شیخ احمد آقا حاکم قزوین بکیلان فرستادند که مردم کیلان را به پیدا کردن بوسعید وطالشه کولی خبر نمایند
والکا بالکار ضابط آن ملک مجلکاه شتافتند که بهیچکس پناه ندهد ودر خانه او راه ندهد ودر هر جا کمان
در کشته باشند کرفته بجا کم ایشان سپارند وهمچنین قبر بیک کوزی بیوکلو را جمعی از غلامان کرازاه کوبهدم بکرفتن
طالشه کولی نامزد فرموده حکم شد که مردم از بایجان بکسکر وطالش وپیه پس هجوم نموده در هر جا باشد
او را پیدا کشته وفرمان برداری بفرموده عمل نمودند بعد از سعی بسیار بوسعید را غاریان صوفی وفلانیان
حاکم کرانکوه وطالشه کولی را با چند نفر از برادرزاده ها واقوام مردم کوبهدم ملازمان حسینخان کوبه ای
کرفته بنظر اشرف آوردند بوسعید جوان شجاع ودلیری بود وچون نسبت بکیا فریدون غدر نموده نامردی بظهور آورد

مرتکب قتل شنیعی شد و محل اعتماد بنود و شحنه سیاست بقتل پرداخت و کناه طالشه کولی و اقوام او را بکشیدند بعد از چندگاه خیانت او ظاهر شد که بر فقاخ خود نوشته که در باغی کری را صلح نموده اطاعت قزلباش نکنند بعد از صدور این مسعی میرعباس بقتل رسیدند و از امرای گیلان سوی میرعباس صاحب وجودی نماند و بعد ازین قضایا رایه از غایت بیعقلی ستدی سپهسالاری لاهیجان و مهمات گیلان شد و این اراده باعث قتل و کشت بیشماری شد بها که حضرت اعلی در میدان سعادت آباد قزوین بسیر و تماشای چراغان مشغول بودند ملک جهانگیر گیلوری که در آن از مقربان لب باغ بود در مجلس مستی اغاز نموده شیشه از غلاف کشیده کاهی از روی کیفیت و کاهی بنظر اقران کاهران جمله مینمود و درین اثنا خود را امیر عباس رسانیده و زخمهای متعدده او را از پای درآورد و بعد ازان خواجه سلطانخود برادر خواجه جمال الدین و کیل خان احمد خان را که در بدایت حال پاستیول رفته بود بقتل رسانید و دیگر گیلان اندیشه براه عدم فرستاد و همکنان حمل بر بدمستی و دیوانکی او کردند اما خردمندان حوزه بین دانستند که باشد ره ناظمان مناظمان جهانداری بنود بعد ازین میرعباس لب بر گیلانیان بی اعتماد شده صاحب وجودی از سپاهیان گیلان نماند و کسانی که بعد از کرفتار علی و مطاعان گیلان روی عنود جون خاطر خطیر شهریار کشور گیر از مهمات گیلان فراغت یافت چند روزی در دارالسلطنه قزوین کوای عیش و عشرت برافراشته حکم قضا نفاذ پیوست که میدان سعادت آباد را باین بسته چراغان کنند و الپان بیک سپاول صحبت قاجار بدین خدمت مامور شد و دکاکین اطراف میدان بر امرا و ارکان دولت قاهره و یوزباشیان و قورچیان و ملازمان درکاه و مردم شهر و اهل بازار تقسیم رفت و حکم شد که هر کس دکانی را که بر سر اوست دوازده زرع پیش آورده جوبها مستونها استوار چهار طاقها در میانه هر دو مرتبه از مراتب که پیش آمده بنصب نمایند و روی انها را چراغها تعبیه کرده فانوسها اویزند چنانچه در هر دکانی زیاده از هزار چراغ و فانوس تعبیه شود بنصب زنبور شمع و فانوس افروختند و دل پشوتنان فلک سوختند مجملا اطراف میدان سعادت آباد قزوین آرضای باین نوع دکثرت شمع و انواع رنگ سپهرین کشته حضرت اعلی چند روز در آن مکان طرب انکیز و عمارات جهان نما کرد

جانب

جانب شرقی و غربی میدان احداث کرده شهریار جهان کشت بسر برده اوقات شریف بعیش و کامرانی و چوکان بازی و تیق اندازی میکذرانیدند و بعد از انکه از عیش و صحبت میدان دلکیر شدند بمهمات ضروری سلطنت پرداخته چون ولایت لاهیجان و امیر الامرائی کیلان بپیشکش مدبر و پیش محمد خان مرو ملوه عنایت شده و ولایات شیراز در عوض بقرها و خان تعلق کرفت چون اکثر مهمات ممالکی که در حوزه تصرف اولیا قاهره بود اندعا فیصل یافته بود حکم همایون صادر شد که جمعی از ترکمانان جان نثار بحکومت معین شده بودند مهمات کوه کیلویه و خوزستان که در تصرف امرا افشار بود و تا غایت نظام و نسق نیافته بود و حکام ایکه در ایام فتنه و فتور بخود سر بران مملکت مستولی یافته بودند بدستور بحکومت قیام و اشتند و اکر بدنی ایکه یاری کشتی بدرکاه جهان پناه می نمود اما خاطر اشرف از جانب ایشان خصوصا کوتوالی قلعه سلطانیه خوشتر که در رصانت و استحکام شهره افاق و از قلاع ممالک و اقطار طاق جمع نبود و از ارغان او امرا پاشا بهی بنوعی که مرغوب طبع مبارک نباشد نیکذرند و از دیر مبارک والی و ارستان بی ادبیها بمصیبه ظهور میرسید و اراده خاطر خطیر ان بود که چنته نظام و نسق خوزستان و سرحد عربستان و کوه کیلویه بمنضمات همیون باز طرف و اشرع و قبایل افشار که قبایح اطوار خود استه از نه کار خبر یافته بودند بکذکار خود وانهاده بودند و باب بارکاه ازدحام نموده عربستان را منتهی کیذانیدند بنابران مراد بیک جلودار باشی شاملو را که محل اعتماد شاه بود جهت رسانیدن فرزند بمنضمات همیون و تحقیق حالات ان سرحد و بدست اوردن قلعه شوشتر بدانصوب جمعی از کماکان جغتای و خوجه سانی را جنه ممارست قلعه رفیق او ساختند و شاه را به متوجه شوشتر کشته شاهویردی خان افشار که حاکم انجا بود بخلاف رای عیان لشکر از روی دولتخواهی و استقبال پیش آمده مراد بیک را اعزاز و احترام نموده او را قلعه سپرده کلید را باو سپرد و اراده نموده بود که خود از قلعه بیرون رود مراد بیک مانع شد، او را استمالت غایت شاهی کرانید و سایر مردم را از قلعه بیرون کرد اما بمالاحظه ارشط جماعت افشار رسیده شاهویردی خان را که همراه ایشان بود در قلعه بقتل آورد و طایفه افشار را بخود شوراینده

و میانه ایشان فتنه و آشوب بالا گرفت و مراد بیک قلعه را کشیده باتفاق لنگیان بحفظ و حراست قیام مینمود
و اعیان لشکر آثار رشید مبارک مرتب توسل جسته از و استعانت نمودند و سید مبارک با وجود انکه دم
از اخلاص و دولتخواهی این دودمان میزد و سید نامبرده را جده اتابکی مادر پدر علیه او فرستاده در مدت
اشرف بود و با خود او تحریک افشاران از عربستان کشیده و در فول را بخیط تعرف در آورده بر سر
قلعه سوشتر آمده محاصره نمود و چون حقیقت ان حال بعرض جاهان مدار گاه جاه و جلال رسید و
قبل ازان شاهوردی خان عباسی نیز با جمعی از الوار که با او بودند بلرستان آمده بر سلطانعلی
عم زاده اش که حاکم لرستان شده بود ایلغار نموده او را گرفته بقتل آورد و اراده داشت که دیگر پایه
در لرستان محکم بسط و اقتدار افزاید اما از قهر قهرمان بادشاهی اندیشه نکنون خاطر خود را بظهور فتنه و آشوب
و در لرستان حرکت المذبوحی میکرد و رای جهان ارا اقتضا ان نمود که بجهه انتظام این احوال رایات
جلال بدانصوب نهضت فرماید بنگونه ایالت دولت قاهره عرض کردند که اگر مهمات انولایت بعهده اهتمام
یکی از غلامان درگاه شود بکفایت مقرون میگردد و احتیاج بنهضت موکب همایون نیست بنابران رظام و
نسق ان سرحد را از پرویز لرستان تا ارتفاعات عربستان برای و رویت و زیر بنیکورای مقام بیک
و فرهاد خان مفوض فرموده بدانصوب فرستادند و جمعی از امرای عظام خصوصا حسین خان شاملو
و نذرخان صفرآر و غیرهم و یوزباشیان و قورچیان ظفر فرجام را بمرافقت ایشان تعیین فرموده روانه
درگاه خلافت پناه گردانیدند و کام آنها متوجه سیر کاشان و صفاهان گردیده چند گاه در ان حدود بعشرت
بسر بردند و از انجا بدار السلطنه معاودت نموده مهمات لرستان را در قزوین بعرض و کامرانی گذرانیدند و لشکر لرستان
بخورستان و عربستان بسرکردگی مرحله الدوله و فرهاد خان و اعظام مهمات انولایت بر حسب فرمان شهریار دوران
بون اعتماد الدوله و فرهاد خان در قزوین از خدمت اشرف جدا شدند از راه لرستان بمقصد گشته
بخرم آباد رسیده شاهوردی خان عباسی که از کمال خوف و بیم بر ان حدود بسر میبرد چون بکیفیت کار معتمد

بخدمت

بخدمت ایشان و امرای عظام فرستاده و اظهار خلوص و بندگی درگاه جهان پناه و ندامت و پشیمانی از اعمال سابقه نموده دست
دامن عجز و بیچارگی او یخت و بوساطت ایشان و استدعای عفو زلات خود نمود و ایشان نیز جبهه تالیف
قلوب و اطمینان خاطر والی عربستان و حکام کوه کیلویه صلاح دولت دران دانستند که او را بر استمالت و عنایت
شاهی ساخته مجددا بتفویض حکومت لرستان سربلند گردانند لهذا حکم لرستان تا سم او غروصدور یافته خاطر
او را بعواطف ارجمند خسروانه اطمینان بخشیدند و طالب ملاقات گشتند ناچار ایله از قوت و هوسی داشت
جرات ملاقات نکرد و درمیانی امده بعذار نگذارد و امد و شد و اطمینان خاطر او فرهاد خان و اعتماد الدوله
بامعهودی جریده بجزایری آگاه باهل امد که در انحدود دست رفته شاهوردی خان نیز بادویت نفر
حاضر شدند و بایشان ملاقات نمود و از طرف رطلاوبیک اعلیشاهی نموده قسم مغلظ یاد کرد که اگر
بر حمت شاهی رقم عفو بر جریده عصیان این غلام کشد بقیه العمر از جاده خدمتگاری نپیمایم و فرهاد خان و اعتماد الدوله
بر حقیقت پی برده دانستند که کلام او از صدق عاری است بمصلحت وقت عمل نموده او را بعواطف خسروانه امیدوار
مجددا ایالت انولایت را با و تفویض نموده خلعت فاخره شاهی در پوشیدند و خرم اباد را خالی کرده
بتصرف او دادند و مشار الیه نیز بشکرانه تلطف شاهانه یکهزار تومان پیشکش قبول نموده که بدیوان اعلی جواب
و به ارکان دولت خدمات لایقه تقدیم رساند و بعد از فصل معامله او چون خبر محاصره قلعه سوشتر متواتر رسید
کوچ کرده از کوتل کیالان گذشته که راهی است در نهایت صعوبت و در ازمنه سابقه غیر از شکار انجا کمتر واقع
شده بجمله نزدیکی ان را اختیار نموده روانه شدند و به نیروی دولت قاهره بسرعت ازان کوتل عبور نمودند
و قدم بولایت خورستان و عربستان نهادند سید مبارک چون او از ه لشکر قزلباش شنید تزلزل بپایان
ثبات و قرارش راه یافته جمعی که در و در فول بودند بعذارش بده طلیعه لشکر قزلباش قرار نموده بایستادند چون
عساکر منصوره تا دیه لشتر رسیدند سید مبارک قرین یاس و حرمان از پای قلعه کوچ کرده بگریزه و
کمال ابادگه محل امارت او بود رفت و عساکر منصوره بظاهر عطف شوشتر رسیده نزول نمودند و ایالت

انولایت حسب الفرمان قضا جریان بعهده بیقیخان شاملو متعلق گرفت و ارکان دولت قاهره شهر و تلوار
بدو سپرده مهمات انجا را انتظام داده بر سید مبارک واهبه عظیم استیلا یافته کس بخدمت امرا نفرستاده در
مقام اعتذار درامد و اظهار غلامی و اخلاص این دولت کرده فرستادن سید ناصر پیرش را که یکدو سال
قبل ازین بمایه سیر براعلی فرستاده بود دلیل بندگی و حجت و برهان خود ساخت و ارباب امدادرا بر شوشتر
آرزو بسلوکی مراد افتاد، جلودار ولی اعتدالی او نگوه نموده بعذرهای عموما تمسک جست و حضرت اعلی نقارش
فرموده بودند که هرگاه سید مبارک در مقام اعتذار و بندگی باشد جبه سبب سیادت و تشیع نظری زلات
او بعفو مقرون است چون صلاح دران نبود که پرده ازروی کار او برداشته اورا و سلک همراهان
تمرده ازین مایوس گردانند حسب الصفه ان فضا جریان عذرهای اورا پذیرفته او را استمال فرمایشات و التفات
شاهی گردانیدند و پیغام کردند که صدق و قبول او وقتی ظاهر میشود که امده امر اعظام شاهی را ملاقات
نماید سید مبارک دغدغه تمام در امدن داشت بعد از تامل بسیار و امد و شکرانه اعتماد الدوله و
دلاور خان و امرای عظام سطوة قاهره های از حسینو داعراب نبنده رسیده جبه اطمینان خاطر سید مبارک
با معدودی از اردوی قزلباش جدا شده جنبد رسیخ بجانب حویزه رفتند سید مبارک با جشر انبوه
بدانجا آمده با کمال خوف و دهشت بملاقات امر رسید و امرای اویهای امد ابظهور آورده خاطرشان
اوکرده گفتند که حضرت اعلی بجهه سیادت و انتساب بدودمان نبوت و ولایت و تشیع نظری رحم حضور بر
زلات توکشیده اند اگر بر جاده اخلاص مستقیم بوده بتدارک مافات قیام نمایی و بعد الیوم بنوعی سلوک
کنی که آثار اخلاص و یکجهتی و حسن ارادت اخلاص تو بظهور رسد حکومت عربستان بدستور سابق بر تو مسلم خواهد شد
و اگر یکسر مو خلاف ورزی یکی از تو مادر کرده و دریں مرتبه قلع و استیصال دودمان خود را متعین باش شداید
بتقصیر خود مترقب گشته بگزافه قصور تقصیرات مقبول شده که بعد ازین شیوه بندگی پیشه خود سازد و حلقه اطاعت در
گوش کشیده بهیچوجه از رضای خاطر مبارک انحراف نورزد و بادوات این ولات رضا دهد و این دولت دشمن باشد

و بعد بیجله

سمورهای گشته اسوده و فرمان بکمان خود باز گشت و امرای عظام بار دوی خود عود نموده چون خاطر از مهمات
فارغ شد از ظاهر شوشتر کوچ کرده بسمت کوه کیلویه روانه شدند از کثرت بارندگی و طغیان آب رودها
شوشتر قریب یکماه کوچ نتوانستند کرد و اذوقه در اردو تنقیص پذیرفته ماکولات و علیق الدواب میارنه
لشکر منقصور گشت و نقصان بسیار بسپاه راه یافت بعد از انکه بارندگی تخفیف یافت بعضی از امرا و
عساکر رخصت معاودت یافته فرستند فرهاد خان و عتماد الدوله با جمعی دیگر از امرا و قورچیان و ملازمان درگاه
روانه کوه کیلویه گشته چون بدانجا رسیدند حسن خان کوه کیلویه و طوایف افشار باستقبال سبادرت نموده بعد ملاقات
امرا فایه گشتند حسن خان را که در ایام هرج و مرج منفصلا از ولایت سهیلا یاقته بخودسری برامده بودند و در زمان
جلوس همیون سر بدانداخته سر زده اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانیدند از ایالت انولایت
عزل نموده اورا با جند نفر از اتباع که دغدغه خلاف و طغیان بود گیر اورده بموکلان سپردند که بدرگاه
معلی آورند و ایالت انولایت با میرخان افشار که حاکم کازرون بود تفویض یافته الکای کازرون باسمعیل
البلو افشار اختصاص یافت و از قبایل الوار کهیری و رعایا جانکی و خوانکی و بندانی و فهلیده و ممسنی و غیر
ذلک که درین چند سال سر از عتبه تابی باززده با بوزمانشایت ارتکاب نموده بودند تا موازی ده هزار تومان جریمه
و ترجمان یار یافت شد و تنخواه موجب مرسومات قورچیان و ملازمان درگاه شده و مهمات انولایت نیز
حسب المدعا انجام یافته از انجا بخط طیب بشیراز امده امور ضروری فارس را مورد انجام داده و از انجا
مقتضی المرام احرام ملازمت علیه کردون مقام بسته کوچ بر کوچ روانه شده بیاعلی گردیده در دارالسلطنه قزوین
بشرف پابوس اشرف مشرف شدند بیان وقایع متفرقه ایل از سوانح که وقوع یافت فرار نمودن
ملک جاکیر رستمداری پسر ملک سلطانمحمد حاکم کجور و رستمدارست ملک سلطانمحمد پدر او در امور دین بجایت
سیت اعتقاد بود بلکه اعتقادش قوی تر بود و در زمانش جمعیت دکان از بعضی اعمال که خلاف قانون شرع

بود صد و یافته از جمله خواهرزاده خود را که نامزد پسرش کرده بود طلع کرده او را زن کرده مدتها با او مباشرت مینمود و بعد از فوت او ملک جهانگیر پسرش مدخوله پدر خود را خواستگاری نمود چون افعال شنیع از وی و مردم او بسیار سرزد و اقامت صوم و صلوة در الکاء معقود نبود بدین جهة شاه جنت مکان با او در مقام بی التفاتی درآمده امام قلی سلطان استاجلو و لد یدر خان را با لشکر مامور فرمود تا او را یا او کشد و عذر نموده اظهار اطاعت و انقیاد کرده طالب ملاقات جلوه شد و او ترک کرده لوا جابت نمود با او بوعده گاه رفته ملاقات نمود و بدست مردم او کشته شد و لشکر بی اجمال اقامت نمانده پراکنده شدند و چون این خبر بشاه جنت مکان رسید خواستند که بار لشکر بر سر او فرستند از قضای الهی بیماری عارض نواب همیون شده ضعف و نقاهت بدو رو در آرکشید و دیگر قضا یاری نداد که تا دوسال بتدارک او نپرداخت بعد ازان دکر باره در مقام تنبیه و تادیب او درآمده مراد خان استاجلو را که معظم طبقه سلطان حدریان بود بدین خدمت نامزد فرمودند و شاه ایله بدانجا رفته او را در قلعه کوه محاصره کرده بسبب قلعه گیری ترتیب داده تا چهار ماه اوقات صرف نموده چون فتح قلعه نمود یک شد از تقدیرات ایزدی قضیه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامیده مراد خان از پای قلعه برخواسته بکیلان نزد بیره محمد خان رفته در انجا بفرموده اسمعیل میرزا مکحول گردید و در زمان نواب سکندر شان چند ان شورش و فساد وقوع کرد که احدی از ارکان دولت قاهره قدر لباش بکمال ملک سلطانمحمد نپرداخت و او در اوایل جلوس همیون اعلی سفر اقوت اختیار نموده و ملک جهانگیر پسرش باتفاق ملک غازی حاکم نور که او هم ملک جهانگیر نام داشت بنوعی که سبق ذکر یافت از سیدرق لار بدلالت هادی توفیق پایه سریر اعلا آمده در موکب همایون بعراق آمدند و چون نواب اشرف کفایت بشیخ کل دارالمرز انداخته کیلانات را متصرف شده بودند ملک زاده نوراز ته کار خبر یافته دست از حکومت ملک موروث باز داشته استدعا نمود که در عراق محلی مسکنی و مکرمعاشی باو مرحمت فرمایند و در ساوه بوضعی شفقت شد اما ملک زاده کجور بسیار دیوانه و بدمست بود و نواب اشرف بجهة بعضی مصلحتها او را مورد

شفقت

شفقت و التفات شاهانه فرموده در خدمت اشرف ایشان جلیس خاص و حریف بزم اختصاص بودند و دولایت کجور را بستور یادگذاشته بودند و در نیوقت که فرهاد خان و رستم الدوله از سفر عربستان عود نمود تیز رین رسیدند و آنها به بوستیلاق یا ییلاق یا باراده مخالفت و عصیان علی ای التقدیر تیز رین روزی که اعیان اردو باستقبال اعنما الدوله و فرهاد خان نیرفتند شاه ایله نیز باسباب بازی نژاد انجامی نواب اعلی هو ارشد بهانه استقبال راه کجور و رستمدار پیش گرفت بعد از لحظه که خبر فرار او شهرت یافت جمعی متعاقب مامور شدند اما باو نرسیدند و او بکجور رفته دم از عصیان زده قلعه را کشید تا انکه فورچیان عظام سپهر کرد فورچی باشی به تسخیر قلعه او مامور گشته بدانجا رفته او را بدست آوردند و الکاء او صمه ممالک گشت خانجه در محل خود ترجمه کلک بیان خواهد گشت دیگری از سوانح این سال المجال اوس است که از جانب پادشاه ارسپس بخدمت اشرف آمده تحف و هدایا لایق آورده و ایلچی نیکی از امرا معتبر ارس هو دنامه محبت امیز آورده اظهار خصوصیت بسیار کرده بود و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی مقدم او را بوجه اکرم و الطف و لوکانی کا فوکرامی داشته تعظیم و تکریم بسیار نمودند درین سال سلطانمراد پسر سلطان سلیمان پادشاه روم بغرافت اختیار نموده در جمادی الاول ثلث و الف طبل رحیل کوفته او در ایتسل اتنی و ثمانین و تسعمایه پادشاه شد بیک کمال بدولت و اقبال گذرانیده در زمان او بسیاری از ممالک محیطه تسخیر و تصرف رومیه درآمده از پادشاهان ال عثمان بنرمدی شوکت و غلبت و استقلال امتیاز داشت اما از دو در زمان دولت بعضی امور نا شایست بظهور آمد و لا بنقض عهد کرا یق حال سلاطین نیست قدام نموده عهد و پیمان که فیما بین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان بداو بوقوع پیوسته از جانبین با یمان مغلظه تاکید یافته بود و رستم از داشت شکسته بنوعی که در صحیفه اول سبق ذکر یافت فتنه و اشوب در عالم ارامیده انداخته بر حسب عافیت مسلمانان گردید و دیگر اکه ان صبیان مسلمانان که در هیچ زمان وقوع نیافته بود و نه هیچ پادشاه ازو شوکت از سلاطین اسلام تجویز این امر شنیع نموده بودند در زمان او شیع گشته بسیاری از نساء و صبیان مسلمانان در آذربایجان و شیروان اسیر نمود

بکبر دیهو و وزیر سافر و خته شده چنانچه چند نفر از اولاد طیبه سادات در سلک اسارا بمعرض بیع درآوردند
و این فعل مذموم از روم بماوراالنهر سرایت کرده عبد الله خان و پسرش نیز در خراسان همین عمل کردند و این شیوه
نامحمود در زمان ایشان بین السلاطین استمرار یافت و اعظم وبال و نکال اثر اهمانا سلطان روم که بادی
این امر مذموم گشته بود بعالم عقبی برد و عاقبت در دنیا اولاد او نیز بنابت او گرفتار آمده روزگار بوخیم انتقام
ایشان در آمد و بشعشعه تیغ جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل آلهی ظلام ظلم و عدول ایشان بنور عدالت و راستی تاشه
استرداد و بلاد مغصوبه بر وجه احسن میسر مدپرگشت و جمیع انچه در زمان رفتدار ایشان وقوع یافته بود تدارک شده
احمد ندعلی ذلک بالجمله از سلطان مراد خان بیست پسر و چند دختر ماندند پسر بزرگترین سلطان محمد خان در سنجق خود بود و
سایه اولادش در استنبول در سرای پادشاهی می بودند بعد از فوت او جنید شش ساله در روز در میان برف گم شده در اندرون
سرای نگاه داشتند و بسعی بوستانجی باشی سلطنت و پادشاهی بر سلطان محمد خان کرد والد ماجدش ارحوم پادشاه مغفرت
معظم و محترم دهم جب اختیار بود قرار یافته کس بطلب او فرستاده روز یازدهم از سنجق باستنبول رسیده از دروازه
غیر متعارف داخل سرای پادشاهی شد روز دیگر بند قین پادشاه پرداختند بعد از تدفین نوزده پسر او را
در همانشب شربت شهادت چشانیده تخته هلاک کردند و سه عدد هم ماندند کور در پهلوی پدر مدفون شدند
و تاریخ سال وفات او مال قویل ترکی مطابق تسعه ابو و الفاجری کرسال نهم جلوس نواب همیون است
نوروز چو گشت عالم افروز ۹ تاریک شب زمانه شد روز ۹ گیخسرو این جهان ابوالفتح ۹ بر تخت جلال نشست شاه ان ۹ از ارست
زمانه ارکریاد ۹ مشاطه دهر جو ترنج یارد ۹ از بهر قدوم شاه هر کل ۹ شد نعره سرای شوی بلبل ۹ نوروز این سال جهان
را او ورد روز یکشنبه دهم شهر رجب سنه نه کور د اتفاق افتاده خسرو انجم و مسند نشین فلک چهارم او رنگ
جهان را بفر طلعت خود آراست و باد بهاری تر همسکاه جمن را یکسونه کونه ریا حین پیرایست حضرت اعلی شاهی
ظل الهی ذروالسطوه قرین ایوان چهل ستون و دولتخانه خلد این بزم خسروانه و جشن پادشاهانه ارایسته سلاطین
و سلاطین زادهای گرجستان و ایمان ارس و دیر ممالک که در پایه سریر اعلی بودند بمجلس بشت این طاق فیروزه

بهاری

بهاری سال نو و تهنیت قدوم نوروز خجسته روز بلوازم عیش و خرمی پرداختند و بازارهای شهر را
آیین بستند و در میدان سعادت آباد بجوگان بازی و قپق اندازی مشغول نموده قریب ده روز
عموم خلایق بسیر و صحبت و فراغت میگذرانیدند و جون از جشن نوروزی فراغت دست داد بانجاح مطالب
و قضای حاجات مسلمین پرداخته بسط بساط معدلت فرموده بودند که از بیم صولت و بسطوت قاهره
او زه از زهره خاطر ضعف در خیله قوی مجال خطور نداشت و در ایام خجسته آثار بهار و اعتدال لیل و نهار که در
میدان سعادت آباد بساط نشاط گسترده بعد از دلاوری خلایق بامقربان بساط عزت همه روزه بجوگان
بازی و قپق اندازی انتظام بخش عالم نشاط و خرمی بودند میانه اجامره و احلاف قزوین از قدیم الزمان همیشه
دو گروهی و دو هوایی استمرار داشته آن دو از دو طرف سرمست باده جهل و غرور نداده نزاع در میان آمده
آمده لافهای گزاف بابایانه بیکدیگر میزدند حضرت اعلی شاهی جنگ و جدال آن جاهلان فتنه انگیز را بتو
از زبانشان شنوانیده رخصت جنگ بجوب و سنگ دادند و قدغن فرمودند که تیر و تفنگ و اسلحه
مطلقا بمیان نیاورند در روز معهود هر دو گروه بمیدان سعادت آباد آمده آن فرومایگان بازار عقل و تمکین
جنون مستعد جدال ایستادند حضرت اعلی با خاصان درگاه در ایوان جهان نمای میدان تماشا گزاشته
بودند پهلوانان طرفین ساعتی بهم آویخته مردانه بازیها کردند که ملاحانی بیک سه دایشان بودند فائق آمده گاه
گاه بابا محمد سپهدار ایشان بودند گشت خورده انهزام یافتند و تماشای غریبی بود بعد از فراغ ازان نشاط و انعقاد
بزم زینب ماه جبین ارسطو و بزیکیه که معظم ولایات فرنگ را بکلیه تحت تصرف آورده بودند و ایلچیان ینکی دنیای و ایلچیان
هر جایی ان طبقه اعنی الاته بجواشی و ارکنی ممالک میتیا خنند و آثار فرایی ایشان از خراسان گذشته بجوای عراق
میرسید و بجهه هر کونه شاغل عظیمه که پیش می آمد کما ینبغی دفع ان کرده از پس پرده تقدیر بخیر طی نوروزی آمد دین
سال رای جهان ارای حضرت اعلی بدان متعلق گشت که فرهاد خانه که در ان هنگام از امرای عالیمقدار ان دولت
اقتدار داشت و همین تربیت شاهانه صاحب جاه و مکنت و او ازه اعتبارش مسامع دور و نزدیک رسیده سر حلقه ان

ونشستند کرسید بدرخنه کران ملک کردیده دفع شده اوزبکیه پیش نهاد همت ساخته واکرار اراده و
درازی یاجی [illegible] آتش فتنه ایشان را بآب شمشیر تیغ ابدار فرو نشاند و درساعت سعد اورا
بدین خدمت نامزد فرموده ولایت خارزمشان و دهستان و سبطام و فیروزکوه و بیاید و جند و هزار جریب
علاوه الکای سابق او کشت و فرخ خان پناه که حاکم دامغان و سبطام و الخدود بود بجهة انکه در سال گذشته در دفع
شر اوزبکیه که بتاخت آنجا آمده بودند آثار علاوت و مردانکی از و بظهور نیامده بود و از ایالت معزول گشته
قشون و لشکر او بفرهاد خان شفقت شد و زمام رتق و فتق کل مهام خاصه و عامه بکفایت اقتدار او نهادند که
بدانچه صلاح دین و دولت باشد عمل نماید و او مشغول عنایات شاهی از موکب معدلت جدا شده روانه منصوب شد و
بعد از دستاردن او الجیان ارس را حضت انصراف از زانی داشته جلع فاخره و انعامات شفقت فرموده
امام قلی بیک پاکیزه قورچی ترکمان با تحف و هدایا لایقه بایلچیکری پادشاه ارس تعین فرموده همراه الجیان
مذکور روانه فرمودند و ایشان در کیلان بکشتی در آمده از راه دریا روانه شدند و چون روز سه ماه از نوروز
کذشت و قراخان در ییلاق فیروزکوه بود و خبر آمدن عبد المومن خان با جنود از بکیه بر سر قلعه اسفراین کرمی نطقه
میرزا امیر سلطان و جماعت بیات مقرر بود آمده قلعه را محاصره نموده بکدو جهد تمام بلوازم تسخیر قلعه سعی و کوشش
لهذا حضرت اعلیشاهی ظل الهی بمرحمت با جناب رشکر ممالک فرستاده با استعداد او یورش فرمان پذیرفتند

ذکر نهضت رایات ظفر آیات بصوب خراسان و فرار نمودن عبد المومن خان از قلعه اسفراین و سبزوار و مراجعت سپاه موکب نصرت نشان

بعد از تقسیم غنایت خراسان تا یکماه بجهة جمعیت لشکر در دار السلطنه قزوین توقف فرموده بعد از
یکماه پیش خانه همیون سپه روی نهضت فرمودند و ذوالفقار خان با لشکر از بایجان که قریب چهار هزار نفر بودند بموکب همیون
ملحق کشته و چون متواتر از جانب خراسان کسان آمده خبر رسانیدند که عبد المومن خان کاره بر محصوران قلعه اسفراین
تنک نموده اکر موکب همیون درین چند روز بمدد و کومک نرسد بیم آنست که قلعه بدست اوزبکیه در آید
لاجرم حضرت اعلیشاهی ظل الهی معتقد بجمعیت عسکر منصوره نشده با جمعی از امرا و قورچیان و غلامان و یاسایل کر

نصرت

نصرت نشان که در پایه سریر اعلی حاضر بودند عنان اشهب سبک سیر بکباب خراسان تحریک داده انفر
سلطنت در حرکت آمدند و کوچ بکوچ بییلاق فیروزکوه رسیده و در انجا فرخان با قشون و لشکر
ارسته بموکب همیون ملحق شده و از راه علی بلاغی داماغان بجن سبطام رسیده در آن عرصه الکث نزول اجلال
فرمودند و سه روز بجهة سان لشکر ظفر اثر در جن سبطام توقف واقع شد قریب بیست هزار کس بشماره
در آمدند که در موکب همیون حاضر بودند بلاخطه انکه سپاه امیر المومن خان بطریق معهود از او ازه و رود و رات
جاه و جلال قرار بفزار اختیار نماید و مطلب اصلی که تلاقین قریبن است دست ندهد مکتوبی بعبد المومن خان
تعلی فرمودند خلاصه مضمون انکه چند مرتبه شنده که خان زاده عاصی بارادهٔ مملکت کیری بخراسان و حدود ممالک می آید
و رعایا و عجزه را پایمال سم ستوران کرده دزدیده و بلوازم قتل و غارت می پردازد و چون موکب همیون متوجه آوران
شکر و بمقابله در آمده روی بشکست داند و از غارتکران اندیشه ننماید دهلوان محاربه خاکروده میرود در سال
فتح سمع همیون کشت که ان جناب با جنود اوزبکیه باسفراین آمده متوجه تسخیر قلعه انجاست و با مدد ای
ملازمان معتقد بجمعیت عسکر منصوره نشده با اندک مردمی که در پایه سریر اعلی حاضر بودند جلو ریز بعزم ستیز بسطام
رسیده بمشقد رزم و پیکار ان خان کامکار پیم طریق مردانکی السنت که ان خان عالی تبار درین مرتبه
عار فرار قرار نخواهد داد و پای ثبات استوار داشته مردانه قدم در معرکه کارزار نهند که انچه در مشیت
الهی قرار یافته باشد بظهور آید و بندکان خدا از اسیب تیغ و شد سپاه هر دو طرف ایمن کردند
و از طایفه جکنی قطب الدین اقامی حامل مکتوب مذکور کشته روانه شده و موکب همیون متعاقب لشکر بر کاهای
رعد خروش دریا جوش حرکت آمده بسعت منزل قرار یافت که بپای قلعه رسیده و محمد سلطان حاکم اسفراین
نیز اعلام فرمودند که تا مدت سه روز دیکر قلعه را نکاه دارد که ایلچی رسیدیم و چون قطب الدین اقامی بار دوی
عبد المومن خان رسید بوسیله امرا مکتوب شاهی را رسانید آتش غیرتش التهاب یافته لافهای کزاف میزد
اما قلق و اضطراب عظیم در پایه سپاه او زبک افتاد و چون تا غایت اوازه توجه موکب همیون بسمع او زبکیه رسید

بود گمان کردند که این مکتوب ساخته و پرداخته فرهاد خان است که درین سرحد است و بدین تدبیر میخواهد که لشکر از
پای قلعه برخیزد قطب الدین آقا را بهانه اینکه درین قول صادق نیست بقتل آوردند اما عبدالمومن خان در شبکیه اضطراب
افتاده متردد بود که اگر این خبر بیان واقع باشد بمقابله شتافته مستعد رزم و پیکار گردد و دست و پا از محاصره
کشیده خود را بگوشه کشد امرا و اتالیقان اوزبکیه خصوصا شاه محمد ایله جوبان که معظم امرا و بغایت معتبر
و موتمن الدوله عبدالمومن خان بود شق ثانی را اختیار نموده از بیم آنکه مبادا چشم زخمی رسد و امرا در خدمت
عبدالله خان مورد اعتراض کردند اصلا راضی نمی شد که محاربه و مجادله نمایند و بالاخره صلاح در آن دیدند که
کس معتمد بجهة تحقیق این خبر فرستاده خود بدستور بتسخیر قلعه مشغول باشند که بعد از تحقیق بمقتضای وقت عمل نمایند
چند نفر از اعاظم امرا مثل محمد قلی دورمن و جان محمد قراول حاکم بدخشان و سونج محمد بین مشهور بسونج ترکمان حاکم
دابیور را با سیصد نفر از بهادران کار دیده رزم آزمای بجانب بسطام فرستادند که تا حوالی اردوی
قزلباش رفته زبان گیری کرده خبر جزم آورند و جنود اوزبکیه را بتسخیر حصار ترغیب و تحریص نموده بجد و جهد
تمام باسباب قلعه گیری پرداختند و تزلزل در میان مردم حصار راه یافته چون خبر وصول رایات جلال شاهی
در چمن بسطام بمحصوران رسیده بود کس بیرون فرستاد و تا یکهفته مهلت طلب نموده که دست از محاربه و توپ
انداختن نگاه دارند که اهل قلعه کارسازی خود کرده بعد از یکهفته بیرون رفته قلعه را بسپارند و اوزبکیه
بدین معنی راضی شده روز میشمردند اما رایات نصرت آیات شاهی بعد از سه روز که سان لشکر دیده شد از بسطام
کوچ کرده از راه خیک و مغز در حرکت آمده فرهاد خان و ذوالفقار خان را مقرر داشتند که طلیعه لشکر ظفر اثر بوده
بنه فرسخ پیشتر میرفته باشند روز سیم که پیش خانه همایون بقصبه جاجرم رسید شاگردپیشگان قزلباش در کنار آب بنصب
خیمه و اوتاق پیشخانه مشغول شدند و امرا اوزبکیه که بخبرگیری آمده بودند شب در سراب جاجرم فرود آمده صبح از آنجا سوار
شده بجهة احتیاط راه معهود را گذاشته از دامنه کوه تا دو فرسخ پیشتر آمده بودند که گرد سپاه از دور نمایان شد
که از راه مقرر معهود از دنباله یکدیگر روی بجاجرم می آیند از آنجا بازگشته خیمه و اوتاق چند که نصب شده بود بنظر ایشان درآمد

اوزبکیه

اوزبکیه بمیانه جماعت پیش آمدگان درآمده هفت هشت از مردم اردو را برسم زبان گیری گرفته عزم معاودت نمودند
که چند نفر از جماعت چرخچی که بر رفقا سبقت گرفته بودند از عقب قلعه و باغات نمایان شده مشاهده لشکر
اوزبک نمودند از کثرت ایشان نیندیشیده بعزم دست برد بر سر آن گروه تاختند و چون ایشان اندک
مردمی بودند جمعی از اوزبکیه نیز عطف عنان نموده بمحاربه غازیان مشغول شدند و ساعت بساعت فوج فوج
از گروه چرخچیان لشکر قزلباش رسیده بازار محاربه گرم تر میگردید اوزبکیه چون مشاهده نمودند که مرتبه مرتبه لشکر
قزلباش زیاده میشود دیگر توقف مصلحت ندیدند از روی اضطرار جنگی بگریز اختیار نموده خواستند که خود را
از آن مخاطره بکنار کشند غازیان قزلباش و جمعی که همراه پیش خانه آمده بودند دلیر شده بر سر ایشان هجوم آورده
هر یکی با اوزبکی دست و گریبان شده مجملا شکست بر طبقه اوزبک افتاد و چند نفر از مردم اردو را که زنده
گرفته بودند از دست رها کرده چون بخود درمانده بود مجال کشتن و زخم زدن ایشان نیافته در آن صحرا متفرق
و پراکنده شده روی بطرف کوه آوردند و مبارزان لشکر قزلباش دست از تعاقب نداشته از سرداران
محمد قلی دورمن و سونج ترکمان زنده بدست درآمدند و جان محمد قراول حاکم بدخشان بدالغ خان تراکمه شلاق
مشهور گرفتار شده بقتل رسید و اکثر آن طایفه در معرکه کشته شدند گرفتاران را باستقبال موکب همایون آورده
حقیقت معروض داشتند و نواب کامیاب وقوع این حال را مقدمه فتح و ظفر دانسته چون باردوی معلی نزول
فرمودند یکی از گرفتاران را همانشب آزاد کرده کس همراه کردند که او را بسلامت از قراولان گذرانیده
تا حدود اسفراین برند که خبر ورود موکب اقبال بعبدالمومن خان رساند که آماده نبرد بوده باشد و همانشب
کوچ کرده تا قریه سنخواست که هشت فرسخ است رفتند و چنین قرار یافت که از آنجا تا ایره و فریمان که
چهار فرسخی اسفراین است صباح روز سیم از آنجا بعزم رزم جنود ازبک سوار شده بهمعنانی جنود غیبی بظاهر
اسفراین رسیده بنیروی اقبال صف قتال آرایند و چون ایره و فریمان مضرب خیام اردوی ظفرنشان
گردید تا نصف شب ترتیب مقدمات جنگ داده اسب و اسلحه و یراق بملازمان موکب اقبال دادند که میرزا محمد سلطان

بیات کرد در قلعه محصور او زبکیه بود باتفاق قراولان سپاه در همانشب بر دوی همایون رسیده بشرف
بوس اشرف مشرف شد و خبر فرار اوزبکیه رسانید و چنین تقریر کرد که چند نفری از رکیخکان سمرکه جاجرم
که پیاده بکوهها رفته در پیغولها خزیده شب پیرامه آمده بزمین و ابله پابار دو رسیده خبر شکست و انهزام
لشکر و گرفتاری امرا عبد المومن خان رسانیدند اعیان لشکر اوزبکیه بهم برآمده سراسیمگی تمام در میان آنها
پدید آمد و شش روز از موعد مهلت گذشته بود شاهمحمد اردجوبانی پای قلعه آمد کس نزد میرزا محمد سلطان بیات
فرستاد که فردا عده قلعه سپرد دست اول اینست که اخلاص ورزیده یکروز پیشتر قلعه را بسپاری تا بعنایات پادشاهانه
اختصاص یابی میرزا محمد سلطان پیغام فرستاد که فردا امیدواریم که آفتاب بوکیف ظفر قرین شاهی از افق این لایت
طلوع نماید اگر نواب در اینجا تشریف داشته باشند بوعده وفا نموده قلعه را بسپاریم اوزبکیه دانستند که میرزا محمد
سلطان باستظهار ورود پادشاه قزلباش مهلت بکیفه طلبیده بوده و از تسخیر قلعه مایوس شده حقیقت بعبد المومن
خان عرض نمود که مجال توقف نمانده کوچ می باید کرد و همانروز کوچ کرده از راه رادکان بمشهد مقدس معلی
رفتند روز دیگر رایات نصرت آیات شاهی پای قلعه رسیده نزول اجلال فرمودند بعضی از ارباب رای و
تدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبد المومن خان نموده تا مشهد مقدس بروند زیرا که اگر او را قوت مقابله می بود
در اسفراین مقابله مینمود ظاهرست که بمقابله در نیامده معاودت خواهد کرد و احتمال قریب دارد که اوزبکیه
در مشهد مقدس استعداد قلعه داری ندارند و تاب توقف نیاورده سپه مذار روند و فتح مقدس معلی
دست دهد فرهاد خان مخالفت این رای اختیار کرده بدو وجه صلاح در تعاقب نمیدید یکی آنکه مطلب از
یورش استخلاص محصوران اسفراین بود و آن بفعل آمد و گشت باوزبکیه راه یافته اعاظم امرا ایشان گرفتار شدند
و پادشاه ایشان بدنام گریخت چند روز در همین منزل توقف نموده نسق مهمات این ولایت کرده بود و مجددا
کرد دیگر آنکه از پی او رفتن شاید صورت دیگر روی نماید که نقصان دین و دولت باشد و بالفرض که عبد المومن
خان مشهد را خالی کرده از آنجا فرار نماید شهر معموره و اباد ان بقزلباش نخواهد گذاشت و در مشهد قتل و غارت

بسیار

بسیار نموده انواع ازار و اضرار از رفتن با شیعیان مشهد مقدس نپرسید و از نرفتن هیچ نقصی بدین دولت
نرسد و از جانبین دلایل بر رجحان عقیده خود میکشند بالاخره برای فرمان عالیشان ترک تعاقب کردند
چند روز در اسفراین توقف نموده متوجه نسق معاملات آنجا شدند و چون محمد سلطان و طایفه بیات رخت بمحلهای
کشیده استعداد و قلعه داری ندیدند حکومت اسفراین را به بوداق سلطان حکمی شفقت فرموده مهمات آنجا را عهده
اهتمام او نمودند و در استحکام قلعه و حفر خندق کوشیده قریب به ده روز مهمات آنجایی را انتظام و انتظام داده کوچ فرمودند
حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که رفیق موکب همیون بود اراده نمود که بسایه ایل صایین خانی ترکمان که با و منسوب بودند
در حدود استراباد اقامت داشتند رفته از ایشان استمداد نماید و خود را بآستانبوسی حضرت اعلی
هر چند پیغامها دادند که با وجود شط و اقتدار عبد الله خان مطلب او حاصل نمی شود و قت نرفتن او بهتر است بنا
بنا بر مبالغه او رضاجوی گشته مرخص ساختند و از اسباب و یراق پادشاهانه انچه در خور او بود عنایت فرموده
ملتفت را به باتفاق میرزا محمد سلطان و بابا خان روانه ساختند حقیقت رفتن و بازآمدن او دیگر بار بپایه سریر
اعلی در سال آینده مرقوم میگردد و چون علیخان کرایلی از این یورش تخلف نموده بموکب همیون ملحق نشد قرار داد خاطر
مبارک اشرف آن شد که بسیاسه کرایلی رفته اگر علیخان در دعوی اخلاص بصدق انجامد اندازد و ایل و اتباع او را
گردانیده متوجه استراباد شده و انولایت که مدتهاست که از تصرف قزلباش بیرون رفته جمعی از ایل صایین خانی
و ایلور و سیاه پوش انقسام یافته نسق نمایند و اگر از علیخان عصیان و طغیان بظهور رسد نخست بدفع او
پرداخته روانه استراباد گردند بدین عزیمت از اسفراین کوچ فرموده چون دشت بجردان محل نزول اردوی ظفر
نشان گردید متوقف شدند که ام اعظام اغرق و اجمال و اثقال را با جمعی از لشکریان که اسپ یدک دارند بجانب
عراق فرستاده مردم جلیدکار را مدتی چریده و سپاهی در موکب همایون باشند و درین منزل پیش سفیدان کرایلی مایه
سر بالا آمده نمودند که علیخان در قلعهای حصار است و جرات آمدن ننموده بعذرهای بیمعامل تمسک جسته اند
بنا بر حسین خان با طایفه شاملو متوجه قلعهای حصار مامور گشتند متوجه انصوب شده همین اقبال بیزوال پادشاهی قلعهای

حصار بسبی حسینخان مقتوح گشته علیخان بقلعه رفته و عذر گرفت و اراده خاطر اشرف آن بود که کس بسر قلعه نگوزیستن
او را بدست آورده خاطر از مهم او بالکلیه فارغ ساخته متوجه استراباد شوند درین اثنا خبر آمدن عبدالمومن خان
بجانب سبزوار و محاصره نمودن قلعه انجا رسید چون اکثر لشکریان رخصت یافته متوجه عراق شده بودند و اندک
مردمی در رکاب اشرف توقف داشتند و چنین مذکور شد که عدد و کوتک از جانب بلخ و ماوراءالنهر بعبدالمومن
خان رسیده و او باستظهار لشکر تازه زور این جرات نموده و باجی از ارباب رای و تدبیر بحضرت پادشاه
فرستاده و او باستظهار لشکر تازه زور این جرات نموده و باجی از ارباب رای و تدبیر بحضرت پادشاه
قریب بیست وقت و قدرت عبدالمومن خان توجه بموکب همایون را بجانب سبزوار صلاح نمیدیدند تا اگر خبر رسید
که سبزوار را گرفته در شهر قتل عام کرده و میرزا محمد مومن سلطان حاکم انجا به ارک متحصن شده و استعداد قلعه داری
ندارد و از یکیه ارک را محاصره نموده و در تسخیر آن ساعی شده اند و عنقریب ارک نیز مفتوح میگردد حضرت اعلی
که ایلی را نصفی بمنصور خان و نصف بتوکل خان کرایلی تفویض فرموده و رفع علیخان را بعهده اهتمام ایشان نمودند
و لی عادی و چند نفر از اعیان ایل کرایلی را ملازم رکاب ظفر انتساب گردانیدند و عزیمت سبزوار و استخلاص محصوران
ارک را در همت ساخته با آن قدر مردم که در پایه سریر اعلی مانده بودند متوکلا علی الله لوای نصرت اینما بدالله
در حرکت آوردند که انچه مقدر الهی باشد بظهور آید و عبدالمومن خان که از پای قلعه اسفراین فرار نموده بکوشانی
مقدس رفته عازم بلخ بود مسموع او گردید که حضرت اعلی شاهی بمحض ترفیه حال ساکنان مشهد مقدس از
تعاقب او گذشته بجانب استراباد توجه نموده میخواست که خود را از ننگ و عار فرار خلاص سازد و دیدانست که
اسفراین بکمال استحکام یافته بمردم کاری و ذخیره و یراق بسیار مشحون است و استیلا بر آن قلعه در این وقت مقدور او
نیست و کینه اهل سبزوار بجهة تشیع فطری و جرائمی که قبل ازین در گرفتن موسی و رفقا نموده بودند در دل داشت و میرزا اصغر
ولد میرزا محمد کسکنی نیز که از اعیان سبزوار او بکشی شده بود و در خدمت عبدالمومن خان کمر خلاف بسته بود و با میرزا احمد
مومن سلطان حاکم سبزوار و سایر اولاد میرشمس الدین علی سلطان سبزواری عداوت بوردشی داشت محرک شده
سبزوار گشته او را بدان راغب نمودند و توجه موکب همایون گردیده و استراباد بتحقیق پیوسته بود و گمان نداشت که دیگر باره

حضرت

حضرت اعلی از آن عود نماید عزیمت سبزوار نموده به پای علی اصغر مذکور رحل شده به سبزوار المیغار نموده علی الغفله
بظاهر شهر رسیده و از اطراف و جوانب سورش انداخته یورش نمودند و بدان بجهة عدم اطلاع بر آنکه
قلعه قدرت بمدافعه ندانستند میرزا احمد مومن سلطان با جمعی از اعیان بصدد کوشش خود را بارک
انداخته محافظت قلعه ارک و صیانت اهل و عیال خود نموده دست از شهر بانیه داشتند و از یکیه بران
بلده مسلط شده بشهر ریختند و آن قوم از خدا بی خبر بسفک الدماء مسلمین اقدام نمودند و عبدالمومن
خان تدارک غدلت عامه و فرار خود را در قتل جمعی از فقرا و ضعفا سبزوار تصور نموده در شهر قتل عام کرد چنانکه
از کشتن کودکان شیر خواره خود را معاف نداشته بود و رقم حروف که در موکب همایون شاهی بدان بلده
رسید عورات مقتوله بنظر در آورد که اطفال شیر خواره را بر روی سینه مادر نهاده بدو نیم کرده بودند
و بعد از قتل عام و نهب و غارت شهر متوجه تسخیر قلعه ارک شده حوالیها از جوانب و اطراف نصب
کرده بکمال جهد تمام در تسخیر آن سعی می نمودند و یکی از ارکیه را با سه چهار نفر ارکس بر سر قلعه فرستاده خواجه محمد صدر خوی که مرد مردانه دلیر و دولتخواه این دودمان بود پسر مخالفت بر روی کشیده و
قلعه خود را مردانه محافظت نموده کس بحضرت اعلی فرستاده و مجملا از یکیه در عین تسخیر
داویز بودند که چتر فلکسای همیون بفیروزی و اقبال سایه وصول بر دیار سبزوار انداخت و چون خبر ورود موکب سعد و
شاهی به اوزبکیه که از صدمه خود بودند رسید پای قرار شان نماند و در زوال گذشته مقدمات توقف نیافته عبدالمومن
خان ملحق شدند و چون موکب همایون بقریه ازاده وارد رسید عبدالمومن خان دین مرتبه نیز از غار فرار نمود شبیخون
بطریق معهود و طلل ارتحال کوفته شاه محمد اره جوبان را بقلعه نیشابور فرستاد و که ان قلعه را محافظت نماید و خود از
راه تربت جام بجانب بلخ نهضت نمود و در هیچ منزل زمانی از حرکت نیاسود و بسرعت و استعجال بسیار رفت و رایات
منصوره در ظاهر شهر سبزوار نزول نموده بتفقد حال بازماندگان اهل سبزوار و کفن و دفن کشتگان پرداخته انتقام
ان ستم رسیدگان را به منتقم حقیقی حواله نمودند و عنقریب ایلچی از طرف مظلومان سبزوار بدرگاه آفریدگار آمده از عدم رعایت

جانبه و محل سمت گذارش خواهد یافت تلقی نیافت بالجمله حضرت نواب اعلی حکومت آن بلده را به بوداق سلطان قاجار
حاکم قلعه استغفار ارزان کرده صیانت نموده بود تفویض فرمودند و از انجا بجانب نیشابور درحرکت آمده و
بجوار دامن اعمال مشارالیه نزول فرمودند و در انجا رفتن عبدالمومن بطریق الیغار بوضوح پیوست چون اثری بر
تعاقب او مرتب نمیشد و رستمان نزدیک شده بود بجهة شدت شتاب و قلت اذوقه توقف جایز ندانسته
و محاصره قلعه نیشابور را بصندوح دولت قاهره نمی نمود حضرت اعلا عزم مراجعت جزم فرموده انتظام مهام آذربایجان
را بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها بوقت خود حواله نموده عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشتند
مع هذا بجهة نقدان علیق اسبان و کمی اذوقه ارس بغراسب و استر و شتر بسیار ضایع شد و رایات جاه و
جلال بقزوین و اقبال بدارالسلطنة قزوین رسیده لشکر محمدالهی بجای آوردند ذکر برگشتن ذوالفقارخان
بایلچی گری روم و احوال آن در دهم چون قبل از توجه رایات اجلال در پیش محمدخان روملو حاکم لاهیجان را بایلچیگری روم تعیین
فرموده مکتوب صداقت اسلوب مشعر بر پرسش پادشاه مرحوم سلطانم ادخان و تهنیت جلوس سلطان محمد
خان بپرسش قلمی فرموده تحف و هدایا لایقه ارسال داشته بودند همسنور نشار الیه بسامان و سرانجام این پیرایه
بود که حضرت اعلا بسفر ولی اختیار خراسان روی نموده و رخش نشار الیه در عقده تعویق ماند در این وقت
که از سفر خیر اثر معاودت فرموده در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال واقع شد متوجه روانه شدن
ایلچی شدند فرهاد خان الماس بنو که چون در زمان شاه جنت مکان ایلچیگری به پسکلر پسکی سرحد رجوعی میشد
حالا نیز بهمان قاعده در انظار داشته این خدمت را بذوالفقارخان رجوع شد و نشار الیه باین شایسته دار آشتی تمام متوجه روم گشت الحق
این خدمت را بوجه لایق بتقدیم رسانید موازی سیصد نفر از ملازمان خود که زبده و خلاصه لشکر بودند
بنهایت زینت تمام همراه برده در آن سفر دادودهش از و بخیر ظهور آمد چنانچه بعضی از دون همتان رومیه
او را بسخاوت و اسراف منسوب ساخته اند پادشاه روم و وزرا و پادشایان رومیه او را تعظیم و تکریم

بسیار

بسیار کرده زیاده از ایلچیان زمان شاه جنت مکان اعزاز و احترام او بجای آوردند و چون در این سال
سلاطین فرنگیه که از دیرباز محمد علیه از رومیه بودند سلطان محمدخان بنفس نفیس بدان طرف نهضت فرموده بود و در توقف
ذوالفقارخان باستنبول رسید خواندکار در آن سفر بود تا مدتی خواندکار در استنبول توقف نمود و بالجمله
میانه پادشاه روم و سلاطین فرنگیه مقابله واقع شد در اول حال شکست بلشکر رومیه افتاده بنوعی
فرنگیه تسلط یافتند که کروه کروه بارودی اعظم ریخته غارت مینمودند میانه ایم بابا که خلیفه ملت عیسی علیه
نبینا و علیه السلام و مطاع پادشاهان فرنگیه است و بابا پادشاه مجاریه بر سر خزانه خواندکار واقع شد
که هر یک خود را در تصرف آن اولی و برحق میدانستند در این حال لشکر غنایات الهی بر رایات اسلام
در رزیدن امده علم کفر و ظلام نکونسار گشت و عوام الناس اردوی رومیه هجوم نموده بضرب سطراق و چاق
ارباب نفاق را از اردو رانده بفتح و ظفر اختصاص یافتند و جمعی کثیر از آن سیه بختان تیره رای
بدار البوار شتافتند پادشاهان انهزام یافته سلک جمعیتشان از هم پاشیده هر دو طایفه بولایت خود
رفتند سلطانمحمدخان مظفر و منصور باستنبول امده ذوالفقارخان بعز ملازمت پادشاه فایز گردید و
حضرت خواندکار حقیقت ان فتح مبین را به بندگان حضرت اعلی قلمی نموده مثل از ورود ذوالفقارخان
ارسال داشته بود و از جانب نیز جواب کتابت از فرط دوستی و محبت مرقوم کشته ارسال یافت ذوالفقار
خان قرین اعزاز و احترام مرخص گردید با تحف و هدایا لایقه معاودت نموده در سال ایده رسید و
مکتوب محبت اسلوب که از جانب خواندکار بحضرت اعلا بالقاب مناسب و اداب شایسته مرقوم شده بود
بنظر انور رسانیده تحف و هدایا گذرانید ذکر یاغی گری جوانان کیلان لاهجان و دفع محمد میرزا تسلط
او با بعضی از سید و لشان از اتفاقات زمان از سوانح ایام عصیان و طغیان جمعی از پست رایان خفیف عقل و
فتنه جویان سراسر جهل کیلانی است و بی عقلی خود را در ورطه هلاک انداختن سمت این مقال و مفصل
این اجمال انکه در حینی که رایات نصرت آیات متوجه سفر خراسان کشته بدفع فتنه عبدالمومن خان مشغول بودند

ملک جهانگیر حاکم کوبر که در سال گذشته روی ازین دولتخانه سالک طریق فرار و عصیان شده و با فوجی از
دوصفتان رستمدار بکجور و تنکابن آمده دست درازی بر رعایا و عجزه مینمود در پیش محمدخان حاکم
لاهیجان جهته دفع او با قشون از راسته روانه جانب رستمدار شده بود حمزه نامی از رشید حک اقوام غیرس
بمجرد اینکه بندگان حضرت اعلا چند روز از متعرسلطنت دور افتاده اخبار مختلف میرسیده و بلده
لاهیجان که پای تخت گیلان است از حاکم خالی مانده بود دولت دو روزه مغتنم دانسته چشم از عواقب
امور پوشیده خود را سلطان حمزه نام نهاده رم از خروج و عصیان زده و جمعی از بیدولتان شته لشار
سراو جمعیت نموده بلاهیجان آمدند و از اطراف و جوانب لاهیجان بسیما سیسران کما حال که معظم قرای اتولات
مردم فتنه انگیز بی عاقبت با او همراهی کرده علی الغفله بشهر درآمدند بخت بکار و السرا ها ریخته دست بغارت
اموال تجار و مردم بیرونی دراز کردند و خانهای ملازمان درویش محمد خان را غارت نموده جوابی بسیار نمودند
و خسر کلی از ایشان در لاهیجان وقوع یافت و بهبات مجموعی بپای قلعه آمده همت بتسخیر او گماشته محاصره نمودند
از ملازمان درویش محمد خان معدودی که بر سر خانه و متعلقان او مانده بودند سر اسیمه ابواب قلعه را مسدود ساخته
سپر مخالفت در روی کشیدند و قاصدی بمحال بجهته اعلام این حال بجانب تنکابن فرستادند چند
روز که قلعه لاهیجان محصور بود اهل قلعه با انکه استعداد قلعه داری نداشتند بمدافعه و مقابله پرداخته محاصران
را بقلعه راه ندادند و یاغیان مذکور از یی استعدادی اهل قلعه خبر یافته بجد و جهد تمام در تسخیر ان میکوشیدند
اما این خبر چون به پیرپس رسید حسن و بیک جمار یاز غلام خاصه شریفه که داروغه رشت بود و اغور لو سلطان
چبنی حاکم فومن با جمعی از مردم ایلغار نموده بلاهیجان آمدند و بین الجانبین محاربه قوی اتفاق افتاد بپیروی
دولت قاهره شکست بجانب یاغیان افتاد و حمزه مذکور با جمعی بقتل رسیده بقیة السیف پراکنده شدند
و درویش محمد خان که در حدود رستمدار بود این خبر شنیده بر سبیل ایلغار بلاهیجان آمد و چون مهم حمزه مذکور
دو روز پیشتر از رسیدن بکفایت مقرون شده بود و تفحص و تجسس حال یاغیان پرداخته هر کس از ان طایفه

در هر جانب بدست آورد بر اه عدم فرستاد و سر حمزه بداختر را با عریضه مشعر بر اعلام این حال باستقبال موکب
همیون فرستاده در وقتی که رایات جلال بساوج بلاغ رسیده بود بنظر اشرف درآمد حسن و بیک جمار یاز
که باین خدمت قیام نموده بود مورد تحسین و افرین گشت و نامه قهرمان غضب پادشاهی که نمونه السخط
الهی است درباره مردم فتنه انگیز لشته لشا که محل شورش و غوغا بود و بحرکت درآمده حکم بقتل ایشان فرمود
درویش محمد خان حسب الفرمان قضا جریان متوجه لشته لشا گشته طایفه رو ماه دست بقتل و غارت دراز کردند
اکثر بیگناهان بارتش گناه کاران سوختند و با انکه درویش محمد خان که مرد خدا آگاه مال اندیش بود ملاحظه بسیار کرد
کر قتل با فراط واقع شد و جمعی کثیر درین قضیه راه عدم پیمودند اما باعث ان شد که دیگر کسی ازان طبقه بعصیان
و طغیان اهیه ی نکرد و وقایع منسوبه درین سال بتغیر حالی عباد روی داد بعد از سکین آتش فتنه حمزه بیک و قتل عام
لشته لشا یالت اتولات با غور لو سلطان چبنی حاکم فومن منشفقت شده بود تمامی الکاء بیه پس
بفرهاد خان شفقت شد و الکاء شیر از از و تغییر یافت و حکومت ولایت مازندران بکل به امدویردی خان قللر اقاسی
مفوض و مرجوع گشته رتق و فتق مهمات و معاملات دیوانی فارس بعهده اهتمام شایسته فرار یافت و مقرر شد
که هر ساله سیصد نفر از غلمان خاصه شریفه بفارس برده جمعی از ایشان را بولایت مامور سازد که از منافع ان
یراق و اسباب لباق سرانجام نمایند درین سال جمعی از مردم سعدو قاص من اعمال نهاوند به ویران یاغی شده
قلعه در سعدو قاص ساخته بودند تصرف درآورده خراب کردند و اجامره و احلاف انولایت از الوار و اکراد و غیره
باثبات ان اتفاق نموده بر سر قلعه تاختند کس بخدمت اشرف نرستاده ازین حال خبر کردند و حسنعلی خان جگنی را که دران حین
حاکم همدان بود محرک این شورش دانسته از و شکایت نمودند حضرت اعلی شاهی ظل آلهی بنا بر درست پیمانی در
غایت شرایط صلح تورجان فرستاده اجامره و احلاف را منع و تنبیه نمودند و جذفقراز معفد اثر انقیل آورده سرهای
ایشان را به بغداد فرستادند و حسنعلی خان را از ایالت همدان معزول ساختند دیگری از سوانح انکه میرقلیا با کوکشاش
حاکم هرات که از تربیت یافتهای عبداللهخان و خدویان او بود بر ای خودپایان سر ره و صلاح خان علی ای الصدرین

باحضرت اعلی الفت و آشنایی نموده ایلچیان معتمد با تحف و هدایای لایقه بپایه سریر اعلی فرستاده بعد از اظهار
مراسم اخلاص عرض نموده بود که سالهاست که مردم ماوراءالنهر بحجته خصومت و نزاع که از طرفین واقع است از
سعادت زیارت حرمین محروسین و از خوف بیم بغرمیت حج بیت الله الحرام قدم بولایت ایران که سمت
راه حجازست نمیتوانند نهاد و التماس نموده بود که رحمت که طبقه اوزبکیه و مردم ماوراءالنهر که اراده
حج داشته باشند بی خوف و هراس آمد و شد نمایند که مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید گردد و ایلچیان
در دارالسلطنه قزوین سعادت بساط بوسی دریافته لوازم کورنش بتقدیم رسانیدند و مشمول انعام و احسان بازگشته
اسلام بیک یوزباشی شاملو را همراه ایشان روانه درگاه فلک اشتباه گردانید و مکتوب مشعر بر عنایت و التفات
در قلم آمده در باب رخصت حج اوزبکیه و ماوراءالنهر حسب المسئول حکم مطاع عز اصدار یافت و یکی از سوانح
امسال آنکه شاعر شیرین کلام مولانا شانی که در عجم مرتبه سخنوری دارد از دور اخلاص اعتقاد و نظر بنظم
این گروه انداخته و از نامجویان محفل ارم تزئین بود چند بیت مثنوی در مدح منقبت شاه ولایت پناه در سلک نظم
آورده بخدمت میگذراند چون بدین بیت رسید اگر ثمن کشد ساغر و کردوست بطاق ابروی مردانه اوست
مزاج اشرف را غریب کیفیتی طاری شده این طرح مداحی و ایضون در میزان طبع وقاد و نهایت پسندیده
و پسندیده افتاد و همت بجوخاصیت در باره مولانا متوجه در آمد امر فرمود که زر بسیار در کفه ترازو ریخته
در کفه دیگر مولانا را بوزن درآورد و آن نقود وافره را بصله این شعر با و عطا فرمودند و شعرای عصر را بسوء
امیدواری گشته همگی بنده ایضون مترنم بوده زبان بمدح و ثنای شهریار جهان گشادند

شاعر که نجاک ره برابر شده بود برداشتی و زر برابر کردی اما چون طبقه شعرا سراسر سرامد ارباب حقد
و حسدند این عطیه والا کینه او در دل گرفته مدتها این حکایت زبان زد انجمن ارایان محافل نفاق بود
مولانا حسن و مهم الدین که مرد هزال شیرین سخنست و اشعار هزل آمیز منمک میگوید در قطعه که بجهته وزیر رقم گشته
این بیت درج نموده بیت حسن و همه دین چنین مفلس پادشه میکند بزر رشوه اما بعرض اشرف رسید که مولانا

عجزی تبریزی که مرد بلند مایه قوی جثه بود و در شیوه غزل خود را بابی بدل میشمرد بتقریب دو سه بیت عاشقانه
بوساطت خواجه مولانا علی رضا خوشنویس چند روزی در مجلس همیون راه یافته سخنان گستاخانه که اعتقاد لطایف
و ظرایف دانست و لیری میکرد و بدین جهته از بساط عزت و در دولتسرای سعادت ممالست مهجور گردید روزی در محفل
طویله قزوین در اثنای حکایات بی تقریبی مناسب حرف باز کشیدن ملا شانی بمیان آورده گستاخانه گفت
که چرا اینگونه التفاتها شامل حال من نمیکرد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی از روی مطایبه فرمودند که چون در طویله
واقعیم اگر صلاح باشد تمار اسبه کهن بگشیم فریاد از نهاد حاضران بزم برامده موجب انبساط خاطر گشت
شعرای گلشن ساز و ظرفای نکته پرداز تاخ و برگی بران افزوده نعل الجمهنا ساختند و مولانا را که داشته
باو پرداختند و کرواقعه ناگزیر نواب سکندر نشان درین سال وحشتی که نهضت همیون بجانب اصفهان واقع شده
بود نواب سکندر نشان را در دولتخانه همیون قزوین بیماری عارض گشته منجر بانسهال گردید و چون اجل
بقدر رسیده بود معالجات حکما مفید نیفتاد و بجوار رحمت ملک غفور پیوستند و در استانه امامزاده واجب
التعظیم امامزاده حسین علیه التحیه مدفون گردیده از انجا نقل عتبات عالیات سدره مرتبات شد انا لله و انا
الیه راجعون اگر صد سال مانی در یکی روز بباید رفت ازین کاخ دل افروز چو اندکی از اوصاف حمیده
آن پادشاه عالیجاه در دل فقیر اولی رقم تحریر یافته در مقام قلم عنبر نام زبان در کام کشید اغاز سال یحیوی و فال تحیل
ترکی مطابق سنه خمس و الف که سال دهم شاهیست چون شد نوزده شه سلطانی کیتی ارای جش شد از ریاض عنبر اسای مهار عالم
را جلوه گر کشت اساس ظلم زین زیرو زبر گشت طراوت یافت از نو باغ و بستان شد آراسته هوا عالم گلستان
نوروز عالم ارای این سال میمنت مال در روز شنبه بیست و یکم شهر رجب سنه مذکوره اتفاق افتاد بهار دلگشای عشم
فربای خاطر سرو بر ما گردید نوعروسان جمله خاک سراچه حبیب مغاک برادرده انجمن ارای بزم عشرت و شادکامی
گشتند نسیم بهاری از شمیم ریاحین عطر سایی اغاز نهاده افسرده دلان کنج خمول چون غنچه لبیان در گلشن
جهان بر فرمه و نغمه سرایی در آمدند بندگان حضرت شاهی ظل الهی بدستور معهود در ایوان جبل ستون اردو تمانه

مبارکه قزوین بلوازم جشن نوروزی پرداخته بزم ملوکانه و محفل خسروانه اراسته چند روز بسیار کی سال نو
وتهنیت قدوم نوروز فیروز بغشرت وشادکامی گذرانیدند بعد از لوازم سور و سه در هوای شیرودشکار
گیلان و نزول اتاج اقدس خاطر جهانمطاع بصوب سرزده ازدار السلطنه قزوین روانه شد نخست از راه
کوهدم بخطه رشت تشریف برده از آنجا خرمن دسکر محل ورودود سهمیار والاگهر گردیده در علیا یار خرمن
بلوازم شکار و تکون کبر اینجا بشرحی که از آن اندتابع گذشته سبق ذکر یافت قیام نموده از آنجا عرصه
نزول اتاج انجمن سرای ترازند تخت و تاج گردید چند روز راحت و ریلک در محل نزول موکب اقبال بود
بعد از فراغ از شیرودشکار الکدوند بدار الملک رشت در بیل تشریف برده بتجارت استان ملایک اشتیان
سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفوی قیام نموده غاشیه عزیمت بصوب تارم جهت انتظام آن ولایت و دیگر
دار السلطنه قزوین محل نزول خسرو تعدلت این که وحید ذکر ولایت مازندران بهجت افزای سمع و بصر
عالمیان و تنویر مکرمت و دار اسرار آن دیار بحضرت بخش خلاوت نشان نوازندگان جون ولایت طبرستان که عبارت از مازندران
بثت زمان است ملک طلق شرعی موروث اولاد امجاد میر عبد الله خان جد ماوری حضرت اعلی ظل الهی
که نسبت او سید توام الدین مشهور بمیر بزرگ است که در طبرستان خروج بسیف کرده مالک آن مملکت
گردید در صحیفه اول رقم بستطیر یافته و در بن عهد و اوان از آن سلسله رفیعه اولاد ذکور که نسبا سته تصرف
ملک موروث باشند نبود لاجرم انعرصه ارم ترین ارماکن مأنوسه تصرف شهریار سعادت قرین
و حشمه علی سلطان بادا و دین است که در میانه جمعی امرا و سرداران آن ولایت بتخصیص سید مظفر مرتضی
والوند دیو و ملک بهمن لارجانی انتظام یافته بود و مکرر از ایشان نسبت بسلسله میر بزرگ بی ادبها و نکوهش
نعت ظهور رسیده هر کدام بر ولایتی رقم اختصاص کشیده و منقلب متصرف بودند و کاهی تقبلی که بجنبه باج
خراج دیوان اعلی مینمودند بیهانهای بمعنی موقوف داشته همیشه از اطوار ایشان حیله و تذویر و آثار نفاق و
شقاق بظهور میرسید و همواره فتح و تسخیر آن ملک و انتزاع از ید متقبله مکنون خاطر انور و ضمیر منیر معدلت گستر

بود

بود تا انکه در ین سال رای جهان ارای بدان متعلق گشت که دست تقلب انجماعت را از ملک موروثی کوتاه ساخته
ضمیمه ممالک محروسه گرداند حسب الاستدعای فرهاد خان لشخر انولایت برای ورویت و حسن دیرت
او رجوع شده ایالت انولایت با و تفویض یافت مشارالیه با تفویض و نشکر ارسته روانه مقصد گردید
و استمالت نامهها بامرا و سرداران فرستاد و همکی بایلی و انقیاد دعوت نمود و مردم انولایت حضوصا
سید مظفر که بودای خود سری و مباغ او داشتند غایبانه اظهار متابعت مینمودند اما وحشتی صفت
نزد فرهاد خان تامل داشتند بود و صلدرام نمی شد بعد از انکه ازم اسلم و امد و شد سفرا و مردم جرب
نسبان راضی علامات کشته ابو و جمعی دیکر از سرداران و اعیان نزد فرهاد خان امدند خان سید را
تعظیم و تکریم بسیار نموده و اتاج باز کشتن کشته تکلیف رفتن پایه سریر اعلی نمود سید مظفر بدین کشته راضی شد که فرهاد خان با او در رفاقت و همراهی کرده در خدمت اشرف تقدیم تقدیمات ادبوده باشد
در باب مهمات مازندران انچه بالمشافهه ازلفظ کهربار استماع یابد بعمل آورد و مطلب ادبان بود که شاید
بطریقی هربار متعهد باج و تقبل خراج مهم مازندران صورت داده خود بدستور حاکم و فرمان روا باشد
فرهاد خان بنا بر صلاح وقت ملتمس او را بذول داشته سید را مصحوب خود کرده پایه سریر اعلا
آوردند و سید در دار السلطنه قزوین شرف یاطبوسی دریافت و حضرت اعلی مصلحتهای ظاهر که چندین
مصالح ملک و دولت دران مطلوبست بعضی تلطفات درباره او بظهور آوردند اما باطنا او که با سلسله
ولی نعمت کیوان وطغیان ورزیده بود و بی ادبها از و بظهور نواده میر بزرگ وقوع یافته بود التفاتی ندا شتند
و او در منزل فرهاد خان می بود و بمقتضای ایام خایف در کمال بیم و هراس بسر می برد و خاطرشان آسوده
کرهت و الای شاهنشاهی ظل الهی معروف برانست که رحمت ایملک را از خس و خاشاک شیطه و اقذار ایکونه خود سران
منقلب پاک گرداند تا بصفوره از حکومت مازندران مایوس شده قرار داد که درین مرتبه ان دیار را مطیع
و منقاد کرداند و از انجا باکوچ و مردم خود بعراق نقل نموده بقیه عمر را در رضاجویی خاطر اشرف مصروف دارد

را ماديو هوس وسودای حکم نه جان درجوف نمانش جای کرفته بود که دلش از انچه میکفت خبر نداشت
القصه ازخدمت اشرف رخصت یافته برفاقت فرهادخان روانه مازندران کشت وجناب خان بجهة
تالیف قلوب وحشی صفتان مازندران باارو بدارا سلوک نموده بهمخان معزز ومحترم بطریق مهمان رفیق
خان بود وچون بشهر امل که از بلاد قدیمه طبرستان است درحرف ملک بهمن بود درسیدند ملازمان قلعه
قلعه امل را باستحکام وآذوقه درمقام قلعه داری درامدند فرهادخان شروع درلوازم قلعه کیری کرده ملک
بهمن درلاریجان بود ازغایت مکر وخدیعت که جبلی اوبود بظاهر بندکی وراطاعت وانقیاد مینمود
ودرباب قلعه پیغام داد که مرا اختیاری نیست جماعت سرکش املی که بالطبع حکومت قبول نمیکنند راکمار ایشان
برای خود عمل نموده درقلعه داری میکوشند اما باطنا سالک خلافت وطغیان نبوده وبا اهل قلعه که اکثر ملازمان
معتمد او بودند استمالت نامه دلکشه ترغیب مینمود که درقلعه داری مردانه بوده فرصت بدست ندهند مجملا توقف
نموده بولایت ساری که درحرف او بود رسیدند وکماشتکان او قلعه ازدارة کلیه راستحکام وآذوقه دران قلعه
رحل اقامت انداخته آثار خلافت وعصیان بظهور رسانیدند چندنفر دیکر ازغطای مازندران کمر نزد فرهاد
خان امده بودند آقتدا ایسید مظفر کرده هریک بحکومت کاه خود شتافتند وامدوشد مازندرانی بمابنه
قزلباش منقطع شد جناب خان مطلقا ازین وقایع متزلزل باحوال خود راه نداده پیشتر ازپیشتر درتسخیر قلعه
ساعی کشت وبجد سعی وتدبیر وداد ودهش وحشی صفتان املی را بجودرام ودانه انعام واحسان ازاین
دریغ نداشت تاانکه بمیامن تائیدات الهی وبیزوی اقبال شاهی بر قلعه مستولی کردید ومعدان قلعه را
ازمیان برداشته دراهل حاکم تعین نموده متوجه تسخیر سایر حصار کشت عطفا واعیان که فرارنموده بودند یکیک
امده بتمهید معذرت می پرداختند وجناب خان ازانعطاف ایشان اغماض نموده عذر پذیر بود چون

ازروی

ازروی قدرت واقتدار بتسخیر اردوار قلعه کلای بنساری رفت برسید مظفر هراس عباس غالب کشته قدرت
قلعه داری نیافت مضطرب وخونناک کشته بپیروسامان ازقلعه بیرون امده بجبل کریخت برسید مظفر ترا کیب
انیون وارمعتاد بود ونیم مثقال انیون خالص بکار می برد وملازمانش ازغایت اضطراب حقه ترکیب معتاد
با خود نرسانیده بودند درشب درجبل ازفقدان ترا کیب معتاد وکیفیت انیون بعد تشویش بسیار میسر نکشته
بیماری عارض ذات او کشت باین حال درجبل نمیتوانست بود وبا بضرورة درنهایت ضعف وبیماری خفیف و
ثقیل بخدمت خان پیوست واعراض نفسانی که بوغلبه کرده بود ضعیفان کوشت کشته سررشته ناتوانی نهاد
ومعالجه ومداوا مفید نیفتاده روزبروز مرض شهال اشتداد یافته بانی درکذشت بعد ازفوت او
کماشتکان فرهادخان ومازندران بقدر استقلالی یافته اکثر محال بحیطه ضبط درآوردند وفرهادخان الوند
سلطان برادرخود را ومازندران بنیابت کذاشته خود بخدمت اشرف امده حقایق حالات عرض کرد
رایالوند دیو که حاکم سواده کوه بود خبر فوت سیدمظفر راشنیده بتصور انکه او معتمدان ازمیان
برداشته اند بی اعتماد کشته موجب زیادتی وحشت ووحشت او کردیده وملک بهمن که مرد فتنه انکیز آشوب
طلب بود مازندرانیان را برالوند سلطان شورانیده تحریک داده فیما بینهو ونیخواست که الوند
دیو وعطای مازندران بالشکر قزلباش نیرش نمایند والوند دیو که جانشینی حکومت در مدنظرش جای کرفته بود
اسان استفاده ترک ان برود وشوار نمینمود بنابر اوفساد ملک بهمن پیرایخبر اطاعت درنمی اورد وباجمعی بر غیر نیر
پرتو ظهور اندراخت که تادفع ملک بهمن نشود ممالک طبرستان دربد آمد اراولیاء دولت ابد پیوند استقرار
نمی یابد واوترک بدنهادی رانصفت دانسته لاجرم رای عقده کشای بدفع اوجازم کشته فرهادخان را برسر ملک بهمن
رفتن فرهادخان بلاریجان وکرفتاری ملک بهمن بیزوی اقبال کیتی ستان ملک بهمن ولد ملک کیومرث بن
کاوس سالها ازاحفاد کیومرث بن سنوش بن کشتهم که درعهد امیر تیمور کورکان والی کل رستمدار وکوتوال قلعه
نور بوده وبعد ازفوت او ولایت رستمدار میانه دو پسر او جهانکیر واسکندر قسمت شده بود یکصد نور

[illegible] بکهه بکور ومضافات اوست همیشه ان قسمت جانه اولاد ایشان معتبر بوده اما در زمان شاه
جنت مکان رطبقه ازیشان که بنی اعمام یکدیگر بودند بحکومت ودارایی قیام داشتند ملک عنبر
والی نور وملک سلطانمحمد جهانگیر والی بکور وملک بهمن مذکور والی لاریجان بود که در عهد قدیم ازمضافات
کور بوده احوال ملکان نور وکجور در طی داستان تسخیر رستمدار مرقوم قلم بدایع نگار خواهد شد
ملک بهمن اگرچه بحسب الکاه وولایت ازیشان کمتر بود اما بوفور عقل ودانش ورشد وکیاست از همه ایشان
زمان حکومت صاحبقران جنت مکانی بود وحضرت اعلیت هی ظل الهی بجهت انکه در همین ایام
توجه عراق ومستقبال موکب جلال امده بود ویکدو مرتبه دیگر در ییلاق لار سعادت استلام بوسی
مشرف شده اظهار اخلاص مینمود نهایت شفقت درباره او بظهور می آوردند امارت آله
مرد جلل نشسته اندورا شوب طلب بود ودر شیوه حیل وتدویر از امثال واقران پیش ازهمه درین
حضرت اعلی مکرر اودر مقام تجربه وامتحان بود دوسه مرتبه نقد اخلاصش از محک امتحان تمام آمد
همیشه در طبرستان بهیچ فتنه نکرده هرکس از مردم انولایت بدرگاه معلی بازگشت مینمود
ملک بهمن باو عداوت آغاز نهاده در قلع واستیصال او میکوشید ازجمله ملک سلطان حسین
لواسانی که باو نسبت قرابت داشت بالفرض اگر بجهت اشراف وتسلط جسته اظهار اخلاص مینمود
وملک سلطانحسین برادرش بحرمت وملازمت اشرف سرافراز نشده بود باو عناد ورزیده
بر سر او بقلعه لواسان رفت واورا مدبر است اورده بتعقیبش پرداخت واطفال وعورات
اورا بلاریجان برده وانواع فضیحت بمردم اورد واداشت وقریب بهمین مقام منتقم حقیقی گرفتار
فی الحقیقه انچه کرده باخود کرده حضرت اعلی ملک دارکیس فرستاده بازماندگان ملک سلطان حسین
را طلب فرمودند تغافل ورزیده بفرستاد مردم مازندران که طریق مردم طوایف بدانجا
گرفته هریک ولایتی را مخصوص خود کرده اینده ملک بهمن را بجهت قرب جوار حاجی خود

ولایت

ولایت اهل را که از بلاد مشهوره طبرستان است وبالکا او اقرب بلاد بود باو گذاشته بودند درین اوقات که حضرت اعلی کمر
همت بر تسخیر ممالک مورونی مازندران زده اختند ملک بهمن بطمع اهل وزیاده عقل وصواب منصرف
گشته جانبه در فوق تجدید بیعت با ولیای دولت زده از فرمان بیرون نکرد وچیل سلوک نموده اعمال نفاق انیرا از وظاهر
شدن نگرفت با انکه نامه عنایت شاهانه درباره او الهتاب یافته متحیر بدان شد که ولایت مورونی را
بطمع خام امل بباید داد خواست تا نان شکر الاید بعد ازین نهد باشکفاید در هر سبب دولتش راحت
عاقبت بکف حیله کارش ساخت دولت وبخت روی از او بزمانت که جای عمل نیکیی یافت طمع
خام بخت حقه او زد کرفتند نان بکیه او العقصه چون قلب زر اندود او یعنی سخنان کذب انیز نفاق
الود او در محک طبع وقاد همیون کم عیار نمود فرهاد خانرا بسر او فرستادند واو حسب الفرمان قضا
جریان متوجه لاریجان گشته بترتیب اسباب قلعه گیری پرداخت واز درگاه معلی اوجیان وتفنگچیان زیاده
شده توپهای قلعه کوب ترتیب دادند ودر لوازم قلعه گیری وتضیق محصوران سعی تمام مینمودند
جماعت امیری که معظم سپاهیان لاریجان بودند با فرهاد یکزبان ویکدل گشته نزد او اغاز تهدید نمودند و
ملک بهمن بان جماعت بی اعتماد گشته وردان امیرنمایی که ریش سفید الجماعت بود کرفته سیاه جامه زد
با ناخره بقتل آورد وان طایفه در مخالفت ملک بهمن یکجهت گشته وسیل راههای مخفی قلعه گشتند ودر اندک
روزی سیبها بزیر دیوار قلعه رسانیدند ملک بهمن مضطرب شده اظهار اطاعت وانقیاد کرد فرهاد
خان اورا نیز مستمال عنایت شاهی گردانیده طالب ملاقات شد ملک بهمن بعد از اخذ عهود ومواثیق
بیرون امده خواست بطریق معتاد وبلطایف الحیل وجوب زبانیها سر قزلباش را زخود دفع نموده بتوافقات
دلدارانه ووعدهای که هرگز وفا نکرده قزلباش را از پای قلعه کسیل کرداند فرهاد خان را تکلیف امدن
قلعه ومنعا کرد فرهاد اجابت نکرد وصیدی که بدام افتاده بود رها نکرده بتکلیف رفتن درگاه معلی
ملازمت اشرف نمود ملک بهمن از شنیدن این نادم وپشیمان گشته جون هیچ سخن او در نگرفت ناگزیر تمام

راضی بامدن نشد فرمان خان بمصلحت وقت قلعه را بخان درنصرف کماشتگان او گذاشته تکلیف قلعه بیرون
واورا مصوب خویش گردانیده بپایه سریر اعلی آورد و در دارالسلطنه اصفهان در مجمعی که طبقات خلایق
ازاطراف وجوانب درمجلس بهشت آیین جمع آمده بودند بنظر مجسته اثر رسانید حضرت اعلیت ایی ظل الهی
بزبان عتاب وسرزنش باو تکلم آغاز نهاده یکیک تقصیرات وخیانتهای که در دولت ابد قرین
ازو بظهور آمده بود بشمردن گرفته ملک بهمن سرندانست وجمالت پیش انداخته ازافروختگی شعله غضب و
عتاب بخطاب دست ازحیات بمستعار شست اما حضرت اعلی چند روزی بجهة تعهدات که فرهاد خان باو
کرده بود وتغافل درکار او ورزیده بدستور درخانه فرمان می بود تا انکه درسال تخاقوی ییل ست والف که رایات
جاه وجلال از اصفهان مدارالسلطنه قزوین نهضت نمود اورا بعمارت نو ودلگشا خانه مبارکه طلب فرموده درین
تکلم وعتاب وخطاب بدت ملک سلطانحسین لواسانی داوند که بقصاص آورد وعوض خون برادرش
باتمام کارش پرداخت مال حال اولادش رابه وتسخیر قلاع اوبگونه مقرر شد درسال ایندهء مرقوم کلک رقم
میکرد وانشاء الله تعالی ذکر احوال حاجی محمدخان والی خوارزم واولادی او که در ولایت خوارزم وقوع یوبت والجا اورده
برنه تسیم درگاه مهر پایه جهان در طی سوانح حالات سابقه مرقوم قلم وقایع نگار گردید که درسال گذشته که رایات جهان
رایات بجهة دفع فتنه عبدالمومن خان بزبان توجه نمود حاجم خان والی خوارزم وعرب محمد سلطان پسر او با
برادرزاده اش ازخدمت اشرف مرخص گشته بجانب مملکت خویش رفتند ونخست بمحاله ایل واویماقات
ترکمان صاین خانی رفته جمی ازانطایفه مرافقت سلاطین مذکور اختیار نموده داخل ولایات خوارزم شدند
مردم ان ولایت بقدوم ایشان بنشاط وخرمی بخطه آورده درمقام اطاعت وانقیاد درامدند کماشتگان
عبدالله خان ودار وغگان شهر یک محل اقامت خود را خالی گذاشته بجانب نهر رفتند وولایت خوارزم
ازشر کرپچاق خالی گشت حاجی محمدخان فی الجمله استقلال یافته اما جمی که برسر او جمعیت نموده بودند اکثر
ومردم اضافات بودند زیرا که عبدالله خان بعد ازتسخیر انولایت اکثر قبایل اوزبکیه را که لشکریان حاجم خان

بودند

بودند کوچانیده بولایت دیگر فرستاده بود ازاعیان واعضاء او صاحب وجودی درخوارزم نمانده بود باجمله عبدالله خان
بعد ازاستماع این خبر ورود حاجم خان بعضی ازامراء معتبر خود را با لشکر عظیم برسر او بخوارزم فرستاد وبان اکتفا
ننمودند خود نیز متعاقب مرایشان بصوب مملکت آمد حاجم خان چون ازورود لشکر عبدالله خان خبر یافت بتجدید ان
ولایت راجع آورده بمقابله ایشان شتافت وبین الفریقین محاربه عظیم اتفاق افتاد وحاجم خان منهزم گشته
مجال توقف درانولایت نیافت وناچار است که خود را درقلاع محصور گردانند بالضروره باتفاق عرب محمد سلطان
پسرش منهزم وپریشان حال خود را ازخوارزم بیرون انداخته بروی بجانب استراباد آوردند وانجا بمدد
ومعاونت یقه ترکمان صاین خانی خود را بسرحد مملکت قزلباش رسانیدند حضرت اعلیت ایی ظل الهی ازامدن او
خبر یافته کس بستقبال او فرستاده بدرگاه معلا طلب فرمودند او یکبارگی بگذفت اشرف آمده در دارالسلطنه
قزوین بشرف ملازمات همایون فایز گردید واز جانب اشرف لوازم تفقد ودلجویی پادشاهانه بظهور پیوست
اما باجان برادرزاده اش که درشهر وزیر بود قلعه انجا را تا یم کرده توقف نمود هرچند میدانست که هرگاه محصور گردد
ازهیچ طرفی باو مددی متصور نیست وعاقبت کرفتار اعادی خواهد شد از عالم غیرت ومردانگی بیک
نای کشته شدن را بر حیاتی که بذلت گذرد راجح دانسته مردانه دران قلعه اقامت نمود لشکر عبدالله خان
قلعه را محاصره نموده قریب چهار ماه باسپاه بیشمار عبدالله خان تلاش کرده قلعه را نگاه داشت عاقبت
لشکریان ومردم شهر از محاصرات قلعه داری واهمال نموده باو بیوفایی کرده میل بجانب عبدالله خان کردند
باباجان ایمنی را دریافته با معدودی جدی ازارباب حمیت ووفا دروازه کشوده خود را فدایی مدار
بمخالفان زده در دریای حرب غوطه خورد آنجنان عبدالله خانی بدو ورا محیط گشتند والیوم حرف
شجاعت وولاوری باباجان درخوارزم مذکور السنه وافواه است عبدالله خان را مجدد افتح خوارزم میسر
پذیرفته بهیچکس ازمردم انولایت گمان خلاف نداشت ازمیان برداشت وقلاع را استحکام داده عازم الهور
مراجعت نمود ذکر مبارزه که درین سال میانه معتمد تعلیخان شاملو حاکم کوشک وطایفه افشار دیه مبارک والی بوسبان ودیوزه بظهور آمده

ازقتل الله ویردی خان حرب الوفان قصاجیان بکره کیلویه ومال حاجی نجف برگشتگان فشار

کوه کیلویه خصوصا جماعت ارشلو وکمه وار با امیرخان حاکم اقولایت یاغی شده در راهها مزاحم قصابات
کوه کیلویه جمعیت نموده ابوالفتح بیک نواده خلیل خان زاد در میانه خونخوانی برخاسته در مقام عصیان وخلاف
درآمدند مهدیقلیخان شاملو حاکم سنوشتر از اخلاص وصمیمیکری بدین شیوه ناپسند انکار نموده بنابر رفت
جوار در مقام دفع فتنه ایشان شد وبا معدودی از غازیان شاملو بسر ایشان رفته در ناپل شتر
در اهر میانه ایشان حرب اتفاق افتاده طایفه افشار از فوج قلیل شاملو منهزم گشته پناه بسید مبارک
والی عربستان بردند مهدیقلیخان همیشه سید مبارک را از مخالفان دولت قاهره شمرده متعرض احوال
عرب خویزه می شد وارسید مبارک زیاده حساب میگرفت وباو غالبا بسلوک میکرد وسید مبارک از
بدسلوکی مهدیقلیخان متشکی بود ومکرر اعرایض بدرگاه معلی فرستاده از زورگفتاریت ملتمس وخواست
مهدیقلیخان را کوتاهی داده او را از پهونشی باده نخوت وغرور بهوش آورد واز عتاب وخطاب
شاهانه اندیشه میکرد درینوقت جماعت افشار مرتحک ان باده کشته اورا بمحاربه مهدیقلیخان ترغیب نمودند
او در مقام مقاومت جماعت افشار درآمده باجمعی از جنود عرب بسر مهدیقلیخان امد در وقتی که راه مهر
مسدود نموده بشوشتر می امد اعراب سر راه بر گرفتند بین الفریقین اندک محاربه واقع شد وچون
اعراب اضعاف مضاعف لشکر مهدیقلیخان بودند او را مغلوب ومنهزم ساخته خود در اکباری که دران
حوالی بود انداخت واعراب امده حصار را محاصره کردند چون حصار مذکور زیاده استحکامی نداشت وذخیره در انجا
نبود ناچار بالضروره باسید مبارک طرح صلحی انداخت سید مبارک همیشه چون از حضرت اعلیشاهی ظل الهی خوف بسیار
داشت بطمع راغب گشته میانه ایشان صلح گونه شده قرار یافت که سید مبارک کوچ کرده بطرف خویزه
رود ومهدیقلیخان از حصار بیرون امده که بشوشتر مراجعت نماید از حضرت مسموع شد که سید مبارک نسبت
بمهدیقلیخان غدری در دل داشته وبا اعراب قرار داده که چون مهدیقلیخان از حصار بیرون آید عطفه

خان نموده بر سر او تاخته وبتادیب برپردازند سید بدر ولد سید مبارک را اظهار ارادت واخلاص بدین
استیمان کردن خاص میفرستد مهدیقلیخان از اکید وعدر اعراب خبردار کرده دو سه روز خود را در حصار
محافظت کرده بیرون سید مبارک معلوم کرد که از استشمام رایحه غدر نموده خرم واحتیاط مرعی میدارد توقف
نموده بجانب خویزه رفت شاه بویردی خان عباسی در لرستان اینمقدمات را استماع نموده اظهار دولتخواهی
بجاوت مهدیقلیخان متوجه انصوب شد تا رسیدن او میانه او وسلیح اتفاق افتاده بود باجمله چون
مهدیقلیخان خاطر از کید اعراب جمع کرد از حصار بیرون امده متوجه شوشتر گردید وحقیقت حالات را
عرضه داشت نموده پایه سریر اعلی فرستاد چون حضرت اعلی تمنا میخواستند که سید مبارک را ازین دولت
مایوس گردانند واعمال سابق او را بعفو واغماض مقرون گردانیده بودند مهدیقلیخان احکام مطاعه فرستادند
که با سید مبارک من بعد سلوک مستحسن کرده اصلا دست درازی بالکاء مملکت او نکند وباغتنا بر قبایل
اعراب او کاری نداشته باشد اما نایره غضب الهی بر بنیاد عدوان افشار اشتعال یافته حکومت
کوه کیلویه را علاوه مهمات فارس کرده بابویردی خان مفوض گردانیدند وتنبیه وتادیب مفتنان
افشار وقلع وقمع بیدولتان ان طبقه بخشم استمام او منوط فرمودند وخان مشارالیه بدانولایت
رفته جمعی کثیری از عقدان افشار سیما ارشلو وکندرلو که خمیرمایه فساد بودند بقتل رسانید خرمن عمر بسیاری
از قبایل شرکش از جانکی وخوانکی وبندائی وغیره الوار که همیشه در انولایت اتش فتنه وفسادی افروخته
باد داده بر سایر الناس تحیلات نموده بیدولتان بخت افشار والوار انجنان کوتمالی یافتند که بعد ازین خیال
فساد بر اطوار خاطرشان نگذشت ومهمات انولایت را حسب المدعا انجام داده از غلامان خاصه شریفه
حاکم در کوه کیلویه تعین نموده مراجعت کرده حقایق حالات را بپایه سریر اعلی عرض کرده خدمات ایشان
استحسان یافت ومشمول نوازش وانعامات شاهانه گردید [illegible]

علیقلیخان ملو احاطه و دستبازشیه و مغلوب شدن ازبکیه درین سال جمعی از جنود اوزبکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده
باراده تاخت و غارت دارالعباده یزد از راه طبس بساط مغازه و حدق امد علیقلیخان شاملو قورچی باشی حاکم
یزد بود و صحراب خان قاجار حاکم طبس کس فرستاده او را از امدن جنود اوزبکیه اگاه گردانیدند او شهر را
مضبوط کرده خود با چهار صد نفر از جنود قزلباش و یکچیان ان حدود را فراهم آورده بعزم جنگ استقبال او در
نود جنود اوزبک از راه دیگر امده بحوالی شهر رسیدند علیقلیخان هشت فرسخ راه طی نموده بود بازگشته بحوالی
شهر رسید روز دیگر سپاه مخالف که یکهزار و دویست نفر بودند و سیاهی ایشان دو سه هزار مینمود نمایان
شد و بظاهر شهر رسیدند در کمال قدرت و اقتدار در حوالی شهر فرود امدند و بهر جا دست ایشان رسید نهب
و غارت نموده رنجه در هر جا بنظر ایشان در امد رقم تملک و تصرف بر ان کشیده اموال بینهایت جمع اوردند
و علیقلی خان در اول حال حسب الصلاح مردمان سالک طریق خرم و احتیاط گشته بمحافظت شهر و قلعه و دروازه
پرداخت و اما لی نیز دیگه بسیاری او زبک تجویز جنگ نمیکردند اما خان مشارالیه با انکه از کیفیت احوال
و کثرت لشکر خصمان مال اطلاع یافته بود دیگه بر اقبال بی زوال شاهی کرده با فوجی قلیل از غازیان شاملو
و یکچیان و غیر ذلک که حاضر بودند پای بجرگه مردانگی نهاده طرح جنگ انداخت و لاوران جنود قزلباش و
یکچیان و غیر ذلک مردانه کمر بر اعدا بستند جنود اوزبکیه را عرض ازین امدن تاخت و غارت اموال بود
خواستند که بازگشته اموالی که فراهم آورده اند بیرون ببرند با غازیان شاملو جلو ریز برسر ایشان
تاخته نهایت جنگ در پیوست و غازیان شاملو بتجلدات دلیرانه سلک جمعیت ایشان را از هم فرو ریخته تا
سوازی سیصد نفر قتیل و جمعی دیگر دستگیر شدند بقیه السیف اوزبکیه شکسته و پریشان حال روی بواری
فرار آوردند و قطع نظر از اموال کرده سلامتی را غنیمت شمردند و علیقلیخان بفتح و ظفر اختصاص یافته
غازیان چند فرسخ اوزبکیه را تعاقب کرده جمعی را با اموال بدست آورده مظفر و منصور بازگشتند صحراب خان
با فوجی از جوانان کارامدن از عقب ایشان بدارالعباده یزدی امد در رباط خرانق که بازگشته بودند رسیده جنگ

در

در پیوسته و دریغ تر شکست خویش بحال انجماعت راه یافته جمعی کثیر بقتل درامده بقیه السیف پراکنده گشته
بهر کوه و بیابان بی اب نهادند مولانا احمد بافقی با جمعی از لشکریان بافق و بهاباد سه در پی ایشان نهاده
بسیاری ازان طبقه را بدست در اوردند و جمعی که از اهوال جان بهر کوه و بیابان نهاده بودند از تشنگی
هلاک شده ازان مهلکه جان بیرون نبردند القصه از جمعی که امده بودند کمتر کسی نجات یافت و هم درین
سال جمعی از اوزبکیه بسرکردگی عبدالمومن خان پسر علیخان که ایلی رفته جمعی از مردم اورا بقتل در اورده بودند داد
بقلعه روند امده ان قلعه را بامن خود ساخته در کمال مذلت پیشیمانی بسری برد عاقبت نعمت گرفتار امد

ذکر اوردن نعش عفران نشان مغفور بغفران مصاحب کل حضرت شاه جنت مکانی از مشهد مقدس بدارالسلطنه صفاهان و نقل نمودن لعنهات عالیات
در صدر صحیفه اول رقم نگارش یافت که اسمعیل میرزا در زمان سلطنت خود نعش مبارک شاه جنت مکان را
نقل مشهد مقدس معلی نموده مرتضی قلیخان بپاک حاکم مشهد بدین خدمت با نفاق علی قلیخان شاملو مکلف
هرات مامور گشت و او در روضه مقدسه حضرت امام ثامن الائمه در سه چهار موضع حفر قبور نموده
و خدام هر کدام انسب و بصیانت ازاعدا اقرب باشد مدفون سازد چند روز قبور منفوره
مستور خلایق بود تا انکه در شبی که اراده دفن باتفاق میرسید عالم فضل استرابادی با امیر سید علی
شوشتری و شیخ حسن خطاط مشهدی در روضه مقدسه رفته در جوار ضریح مبارک محل یکه حفر نموده ان در
گزا بایه را در صدفان خاک مخزون ساخته و قبور دیگر را یکسان ابنا شته در صفه پایین پای پاک
علامت قبر کذاشته شد و حفاظ سر قبر مبارک همیشه در ان مکان عبادت مینمودند و خادمی که بخدمات سر
قبر شاه جنت مکان مامور بود در ان مکان معتکف شده بخدمت میکرد و قبر شاه جنت پناه الجمهور
در همان صفه و مکان اشتهار یافته بود در حینی که عبدالمومن مشهد مقدس را تسخیر نموده وان بقعه شریفه
بدست اوزبکیه در امد ان جاهل بی عاقبت از غایت تعصب اراده نمود که اجساد شاه جنت مکان و
شاهزادگان صفویه را که در ان صفه مدفون بودند بیرون آورده ملوازم هیچ منی بظهور آورد ان قبور را

حفر نموده استخوانی چند از عظام رمیم بیرون آوردند و بعد از چند سال ارامل ضلال بعرض عبد الله خان
و عبد المومن خان رسانید که نعش شاه جنت مکان در مکان دیگر مدفونست و من اطلاع دارم ایشان باغوا
ارباب تعصب و ستم بهادر نامی او را بر یک از فرستادند که ان مکان را حفر نموده نعش را بیرون آورده
به بخارا رسانند که هر گونه استظهاری که در خاطر ایشان رسوخ یافته باشد بظهور آورند و ستم بهادر حسب الامر
با تفاق ان محذول نعش را از مکان بیرون آورده در کجاوه نهاده سر کجاوه را خدای نظر علی حاکم مشهد مقدس مهر
کرد چند گاه در حادث نام موضعی از مواضع مشهد مقدس معطل بود که از انجا نعش را بر داشته راه ماوراء النهر پیش گیرند
رضا قلی بیک ولد پهلوان شاه علی انبار دار سرکار فیض آثار که اصفهانی الاصل است در انموضع بود دوستم بهادر را
او مهمان شد و او از بردن نعش مذکور اطلاع یافته چند روز دوستم بهادر را نگاه داشته تواضعات او مینماید
یا او بجای اورد و در آنمیان محاوره با او بر سبیل مطایبه گفت که اگر این نعش را از راه تون و طبس ببرند
تزلیلش بری دهش از عبد الله خان و عبد المومن خان در برابر این توقع داشته باشی بتو میرسد دوستم بهادر
که حرف انعام و احسان شنید اظهار کرد اظهار کرد که مرا در ماوراء النهر املی نیست و جدان تعلقی در انجا ندارم اگر
راست میگویی و متعهد میشوی که انچه میگویی بعمل می آید چنین میکنم او تعهدات کرده با تفاق یکدیگر نعش را
بر داشته بر سبیل الیغار به طبس آوردند اما دوستم بهادر میگفت که من خواب میدیدم که مرا از بردن نعش
بماوراء النهر نهی کرده یا در دن ایران رهنمایی کردند و این واقعه را با رضا قلی بیک در میان نهاده از تو
استعانت جست و با تفاق نعش را بر داشته متوجه شدند الحاصل چون بطبس رسیدند محراب خان حاکم
طبس ایشان را تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت عرض اشرف رسانید حضرت اعلی شاهی ظل الهی از این خبر
بهجت اثر مسرور و شادمان شده حکم همایون عز صدور یافت که از طبس بار دار السلطنه اصفهان استقبال
کرده نعش را در کمال توقیر و احترام بدار السلطنه مذکور رسانند و حسب الامر بهمه ولایت رسیدند خلایق
باستقبال بیرون آمده پیاده نعش را بدوش کشیده بمنزلی میرسیدند و نسبت بر ضا قلی بیک و دوستم بهادر

که حامل

که حامل ان جسد مطهر بودند خدمات لایقه بجای می آوردند و چون بدین نهج بحوالی اصفهان رسیدند حضرت
اعلی با جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت پیاده باستقبال شتافته ان جنازه مغفرت اندازه را بر
دوش کشیده بشهر رسانیده در بقعه شریفه منوره بامام الساجدین و قبله العارفین امام علی زین العابدین علیه السلام
که مدفن دو امام زاده عالیقدرست گذاشتند و خلایق بشرایط زیارت ان جنازه قیام مینمودند و این خبر جسته
در اطراف و اکناف ممالک شهرت یافت هر چند این قصه احتمال صدق و کذب داشت اما بمصلحت وقت
و شهرت پیش الاعادی جانب تصدیق راجح نمود و بالفرض که صورت وقوع نداشته باشد چون در اول حال
عبد المومن خان بر مشهد مقدس مستولی شد در استخوانی چند از عظام رمیم مدفونین حضه پایین پای
مبارک ایمه که استخوان شاه جنت مکان و شاهزاده هاست بیرون آورده مورد اسخطاف ساخته بود اراده
ازلی بدان متعلق گشت که سبب ان بدنامی از حضرت مطهر انحضرت شود بهر امری که خلاف توقیر و احترام باشد
نسبت بان پادشاه رسیدین دار پاکیزه اعتقاد پسندیده درگاه نبود نیرنگ ساز اجل چنین نیرنگی نمود تا
بر عالیان ظاهر شود که ان جسد مبارک شایسته استخلاف و سزاوار سوی ادب نیست بالجمله دوستم بهادر
و رضا قلی بیک هر دو در سلک ملازمان درگاه انتظام یافته زیاده از مامول بانعامات و انوار شاهانه
و حکم شد که امرا و اعیان قزلباش و هواخواهان این سلسله علیه در رعایت ایشان تقصیر ننمایند و مطابق
امال ایشان بانواع عطایا کامیاب گردیده و ان نعش مطهر را بجانب عتبات عالیات نقل فرموده در یکی
از امکن شریفه که بمصلحتهای پنهانی تصریح ان نبود مدفون گشت اما بعد از فتح خراسان راجم حروف ارشیح حزین
حقیر شنیدم که میگفت دست ناحرم بر حریم قبر مبارک شاه جنت مکان نرسیده بهمان مرو دفن ثابت که بود
و ان نعش که آورده اند یکی از سادات روضه مقدسه مطهر معطر بود که ببرکت روح مطهر حضرت شاه جنت
مکان از شر اعادی مصون مانده در جوار مکان شتر نعش مدفون گشت زهی سعادت دنیا و دین زهی کوشش
حال وقایع متوقعه که در سال تسعین و مایه و الف هجری واقع شد در ذیل اجمال از اطراف و جوانب عالم بدرگاه

عالم پناه امد و بعضی در قزوین و بعضی در اصفهان سعادت ایاب بوسی دریافتند و درگاهی ازایلچیان
و مهمانان مجمعی دست داد که در سنوات مافیه کمتر وقوع یافته و از هر دیار تحف و هدایا بنظر کیمیا اثار
رسانیدند از جمله ایلچیان مذکور میرزا صفیا الدین کاشی و ابونصر خوافی بودند که از جانب پادشاه والاجاه
ذیدون بارگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای ممالک هندوستان همراه یادگار سلطان روملو
که چهار سال بود بایلچیگری هند رفته بود بر سم رسالت امده و در دارالسلطنه مذکور سعادت ایاب بوسی دریافتند
میرزا صفیا الدین مذکور و له میر رفیع تمامیتی کاشان است که قریب پنجاه سال بود که بولایت هند
رفته در سلک ملازمان ان پادشاه ذیجاه درامده و اعتبار تمام یافته بود و ابونصر از مردم رعیت خوانست
است که درین اوقات بهر دو باتفاق یادگار سلطان روملو برسالت ایروان نامور شده از راه کیچ و مکران
بکرمان و از انجا بدرگاه سعادت پناه امدند خطب نفرمان قضا جریان بازارها اذین بستند حضرت اعلی
روز ایلچیان مذکور را در میدان طوی داده قرین اعزاز و احترام گردانیدند و ایشان بعد از تسلیم عتبه
اقبال و قواعد کورنسلیم مکتوب بلاغت اسلوب که از فرط محبت و دوستی مرقوم خامه بدایع نگار گشته
از منشات شیخ ابوالفضل و له شیخ مبارک مشحون بمبالغات دلپذیر بود بنظر اشرف درآوردند و تحف و هدایا که
آورده بودند یا گذشته ان گروه همچنان بایار در میدان سعادت اباد از نظر همایون گذرانیدند
و بعد از فراغ از سیر و صحبت میدان هوای سیر صفاهان و عشرت سرای نقش جهان ارخاطر خطیر سرده
بعشرت و کامرانی متوجه انصوب گشتند و دران خطه فردوس نشان یکیک از ایلچیان که با طرف
فرستاده بود امده بعز عتبه بوسی مشرف شدند و یکی از ایشان اسد بیک گرجی تبریزی است که چندسال
قبل ازین بر سم رسالت نزد سلاطین عظام هند و کن رفته بود و در سال مراجعت نموده بارخانها از هدایا
و امتعه نفیسه هند آورده پیشکشهای لایق گذرانید اسلام بیک نوه یا نبی ثانی ملو که بر سم رسالت
میرقلیا باکو کلتاش حاکم هرات فرستاده شده بود امده ایلچیان را به که درکبارده طاقت او

نخمت

بکذف اشرف فرستاده بود با تحف و هدایا بنظر انور درآمده بنوازشات شاهانه سرافراز گشتند و چون ایام
بود که الفت و اشنائی میرقلیا با حضرت اعلی روی داده بود عبد الله خان وفات چون او منقرض ابواب شده
بود حضرت اعلی هیچ نوع بر مصلحت و صلاح وقت با عبد الله خان ابواب مراسله مفتوح داشته محمد قلی بیک
ایشک اقاسی عربکه لو را با پیشکشی تعین فرموده باتفاق فرستادگان میرقلیا باروانه نمودند و همچنین
ایلچیان سلاطین عظام کرجستان رسیده مشمول نوازش و الطاف پیکران شاهانه شده معاودت نمودند و یکی
از سوانح ایام سال اینکه از جانب پیکلربیکی دارالسلام تبداد رسولان سخندان رسیده بعد از عبودیت و اخلاص
فوت خان احمد والی گیلان رسانیدند که در استقبال با جل طبیعی درگذشت امیر تاجیر نجلبتاری که ابا عن جد میرزاده
نجابتاری بود تا غایت ماندند و حشمی صفتان بادیه خلاف باهیچکس رام نشده بود از وفور عقیدت و اخلاص
بدرگاه ملک مناصل امده پیشکشهای لایق گذرانیدند و بعد رتقصیرات ایام ماضی متقبل خدمات کلی گشته بخلاع
فاخره سرفراز و ممتاز گردیده منقضی المرام رخصت انصراف یافت دیگری از سوانح امدن ملک جلال الدین خان
ولد ملک محمود والی سیستان است که ازاستطاعت ملتجیان اوزبک در سیستان محال امانت نیافته
بورازروی اخلاص و ارادت مورونی احرام عتبه اقبال بسته از راه کرمان بدارالسلطنه رسیده در ایام
بشرف مجالست مجالس خلد اساس سرافراز شد حضرت اعلی شاهی بقدوم او استبشار نموده اعزاز و احترام
تمام فرمودند و در مجالس خاص قرین بزم عشرت و اختصاص بود دیگری از سوانح ایام سال مقتول شدن
طایفه تکلو بود عموما و قتل ایشان بسبب انکه حضرت اعلی قطع نظر از اعمال سیئه سابقه ایشان که اولا
دعازکنان و در زمان شاه جنت مکان ازین دولت روگردان شده بودند خواستند و با محمد خان ترکمان
الدین اغلی حاکم خوی مخالفت نموده ولایت عراق عرب و بغداد را بسلیمان سلطان خواندگار روم دادند
چون با مخالفت و نزاع ایشان نواب جهانبانی سلطان خرم و میرزا تو جهی نداشتند و دران سال که فرزاد
خان شنجر مامور گشته بود بعرض اشرف رسید که چند نفر از طایفه تکلو سلاح برهم زده

قلعه امل را ایشان نگاه میدارند یعنی موجب اشعال نایره غضب شاه گشته قتل این طایفه فرمودند و مقرر شد که هر کس
از این طایفه در هر جا باشد حاکم انجا او را بقتل آورده بتملکاتش رقم مملک شده چون اکثر در همدان و قلعه و علیشکر
اقامت داشتند حکام باسم حسن علیخان جکلی غرامت دریافت و او بسیاری از ایشان را بواه عدم فرستاده
و از عطای این طبقه که درین قضیه راه عدم پیمودند مصطفی خان ولد یوسف خان شرف الدین اغلی است و دلی
بیک یوزباشی ولد الیاس بیک بعد از الطاف نایره غضب به بقیه السیف ترحم فرموده جمعی از قورچیان
عظام تکلو که مانده بودند بدستور قورچی شدند ازنواحی ابتال که درین سال روی داد تو
سلطان حیدر میرزا بن حمزه میرزا است که بنا بر ترفیه حال سکنه این دیار ضرور یا مستنبول
فرستاده شده بود و چون حال چنان دولت پوشیده نمانده که از سید زاده شیعه یک
اعتقاد و از شاهزادگان صوفی نژاد در بلاد روم در میانه مخالفان مذهب بود صاحب اولاد و
اعقاب گردد و از مآثر الطاف قادر لم یزل و اقبال شهریار بی مثل پیشتر از انکه شایسته او باشد عقب
شود در استنبول بمرض طاعون در گذشت و هواخواهان این دودمان فرخنده نشان ملک کافه اهل ایمان
وقوع این قضیه را از نتایج دولت اقبال این خاندان کرامت نشان دانسته از دغدغه زوال
حال آن شهزاده مغفرت مآل تاریخ شدند و دیگری از وقایع این سال انکه علیبیار خان الموره
در حدود استراباد فوت پسرش محمد یار جوانی صبیح الوجه از طایفه کوکلن داود از جنود سپاه پشتون
استراباد طایفه کشته بواسطت میرزا یک صدر شکی ولد میرزا بیک که از زمره سادات عظیم القدر
استراباد بود و بتحواهی بهبودی این دودمان ولایت نشان مفوز و ممتاز بود و روی ارادت
بدرگاه سپهر بساط آورده در دار السلطنه اصفهان بعبارت طلبی نایل گشت و در صحیفه اول در طی وقایع
زمان شاه جنت مکان رقم تسطیر یافته که جماعت ترکمان صاین خانی که بسلاطین خوارزم متعلق اند
در حدود استراباد مابین اب ارک و ترکمان اقامت دارند از زمره این طبقه طایفه الموار

اگرچه بسبب

اگرچه بسبب سایر قبایل و عشایر صاین خانی کمترند اما علیبیار خان در میانه انجماعت بعقل و دانش و رشد و
کاردانی ترقی کرده سایر قبایل بزرگی او را پذیرفته بودند جمعی ازین طایفه در زمان شاه جنت مکان
بکنار رود گرکان امده زراعت بسیار کرده بعضی اوقات مطیع حکام استراباد بوده مال زراعت
میدادند و بعضی اوقات عصیان و طغیان ورزیده از جبلاو اوباش ایشان دست درازی بحوالی و
حواشی مملکت واقع میشد بعد از فوت شاه جنت مکان که اختلال در احوال قزلباش راه یافت
از حکام قزلباش کسی در استراباد اقامت نتوانست نمود و در هر بلوکی یکی از اعیان رسم سیاه پوشی
بنیاد نهادند بجهة دفع شر ترکمانان صاین خانی بحفظ مال خود قلعه ترتیب داده لشکری و کماندار بسیار
بهم رسانیده در ان ملوک بندای اعالا و غیر بکوشش هوشش دیگران میرسانیدند علیبیار مذکور با ان طایفه عاقلانه
امیزشی کرده باندک هدیه و تکلفی قناعت نموده زیاده در مقام معارضت درنمی امد در زمان
خجسته نشان همیون اعلی جون او زبکیه در خراسان لوای اقتدار افراخته ولایت خوارزم و بلخ را
و درون که بولایت استراباد متصل است بتصرف اوزبکیه ماوراالنهر درامده بود حضرت اعلی بنابر
رعایت حزم و احتیاط و ملاحظه انکه مبادا طایفه ترکمان مذکور که با اوزبکیه همکیش و مذهب اند
مطیع ای مقهور گشته اوزبکیه استراباد را تصرف نمایند با علیبیار مذکور که بوسیله میرزا بیک بدرگاه معلی بار گشته
بمصلحت وقت تلطف اغاز نهاده حکم ایالت باسم او فرستاد و با او مدارایی فرمودند و
او بهمان خورسند گشته دار و غه بشهر فرستاد و خود بکدود گرکان اقامت نموده با سیاه
بیدار ازبکان میکرد و بوسیله او اهل استراباد از شر سایر قبایل صاین خانی محفوظ بودند و
چند سال بدین نهج گذشت و این تدبیر بجهة حفظ حال سکنه استراباد که عموما اهل تقوی و اهل
اهل طاعت و عبادت اند بغایت صایب و از مشمول عاطفت نسبت بخلق الله شایسته بود
اتفاق درین اوقات که علیبیار خان فوت شده پسرش بدرگاه معلی توسل جست جون هنوز

هنوز آن ملاحظه و احتیاط باقی بود بدستور والد حکم ایالت استراباد باسم محمد یار خان پسر او عز صدور
یافت او را نوازش و الطاف بیکران روانه آن صوب فرمودند دیگر از موافقات این سال مرحومی آقا شاه علی
دولت آبادی اصفهانی که مستوفی الممالک بود در ایامی که رایات جلال در دار السلطنه اصفهان نزول
اجلال داشت در آنجا مریض گشته بمرض ذات الجنب و ذات الصدر از عالم فنا رحلت نمود مشار الیه
مرد آدمی پرهیزکار نیک نفس بود در ایام عمل با خلاق سلوک پسندیده مینمود و در علم سیاق و
نویسندگی بی بدل و استاد المحاسبین بود مستعدان اصفهان این قطعه در تاریخ فوت او گفته اند
مستوفی پادشاه ایران از دهر بجای راستان رفت زین واقعه شیون خلایق از غصه بهفتم آسمان رفت
دل مطلب سال فوتش در بحر عمق بفکر آن رفت یکنقطه ز قاف سر زد و گفت قانون حساب از
میان رفت مراد از اسقاط یک نقطه قاف آنست که قاف شود و بیست از عدد کم شده خمس و الف
موافق تاریخ آمد نواب اشرف بازماندگان او را نواخته منصب استیفاء او را با آقا میرزا علی برادر او مرحمت
فرمودند آغاز سال بهجت مآل تخاقوی ئیل ترکی مطابق سنه ست و الف که سال یازدهم جلوس همایون اعلیحضرت
ظل اللهی است نوروز طرب افروز این سال همایون فال روز جمعه دوم شهر شعبان اتفاق افتاده شهریار
کامکار فلک اقتدار اعنی حضرت اعلی شاهی در دار السلطنه قزوین اقامت داشتند هوا برخلاف طبع بهار
مانند تیره بختان روزگار درهم کشیده چشم سحاب از قطره فشانی خالی نبود برودت هوا به امثال
شتا اشتداد پذیرفته از کثرت برف و باران که از آسمان متواتر و متقاطر بود چند روز بلوازم
جشن نوروز قیام نتوانستند نمود بعد از آنکه جنود برودت سرما انهزام یافته امواج قاهره ریاحین
بدار الملک عشرت آیین بهار خرامید و فرمانروای اقلیم شادمانی گشتند فرمان بران حسب الفرمان
شهریار گیتی ستان در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه بهشت نشان آراسته سلاطین و سلاطین
زادهای اطراف و اکناف و ایلچیان که در پایه سریر اعلی بودند بمحفل ارم تزئین در آمده صحبت پادشاهانه

انعقاد

انعقاد یافت و طبقات انام بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته بتهنیت نوروزی اقدام نمودند
و در خلال این حال و اوایل این سال فرخنده فال اختر تابان و کوکب درخشان از مشرق سعادت طالع از مطلع
اقبال لامع گردیده یعنی بخشنده بی منت و عطابخش بی صفت شاه جمجاه را از عطیه خانه لم یلد و لم یولد فرزند
ارجمند عطا فرمودند آن مولود مسعود بمیرزا سلطان محمد میرزا موسوم گشت و جهة تبلیغ این خبر مسرت
از منهیان باطراف و جوانب فرستاد چند روز نقارهای شادمانی بنوازش آورده صغیر و کبیر و برنا و پیر بشکرانه
این موهبت عظمی و تهنیت قدوم سعادت لزوم آن مولود خجسته ورود بعیش و سرور مشغولی داشتند و
حضرت اعلی همه روز در میدان سعادت آباد بچوگان بازی و قپق اندازی اوقات شریف صرف نموده چند روز
مقیم طربخانه فراغت و وفور سد بنا بودند و چون از آن امور فراغت دست داد برای صایب و فکر
دوربین ناظم امور دین و دولت و باسط بساط ملک و ملت گردیده بمهمات ضروری سلطنت پرداختند
در اوایل این سال جماعت اوزبکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده از دو سه طرف بحدود ممالک تاخت آورده
آسیب غارت و یغمای ایشان از خراسان بعراق رسید و جمعی از پردلان اوزبک به بسطام و دامغان آمده
بعضی جهة غارت و تاراج اموال مسلمانان بمواضع و محال پراکنده شدند و بعضی دیگر در کمین مددکاری نشستند
حسن علیخان چگنی که بعد از معزولی از ایالت همدان حاکم بسطام شده بود و میرزا علی بیک عرب عامری مستحفظ شوارع
که در آن وقت بود سررشته حزم و احتیاط از دست داده بعد از اطلاع وصول لشکر غارتگر اوزبک مقید بجمعیت
لشکر نشده نامعدودی بقصد مدافعه آن گروه سوار شده اسب جلادت پیش راندند و از جنود اوزبکیه جمعی از
کمینگاه بیرون آمدند و جلوریز بر ایشان تاختند و سلک جمعیت ایشان را از هم پاشیده رخنه در بنیاد
حیات جمعی کثیر انداختند حسن علیخان و میرزا علی بیک عرب بعد از محاربه بسیار شربت ناگوار ممات چشیده راه
عدم پیمودند فوجی دیگر از آن فتنه غارتگران ترشیز راه بیابان کوه زرمن اعمال دامغان پیش گرفته سر از
الکاء خوار بر آوردند و اثر تاخت ایشان تا از آن و بید گل کاشان که یکطرف آن بیابان پیوسته است رسید

دار و قه سمنان بطریق حسن علی خان زیاده حسابی ازان طبقه نگرفته بعزم دست برد با معدودی که اکثر تازیک سمنان بودند متعاقب ایشان سوار شده بهادیه رفتند و از بکیه بهادیه به رسیده عنان بازکشیده بین الحرمین مجاوره بسخت افتاد دار و قه کاری نساخته سمنانیان منهزم گشته بدحال بازگشتند اما شاه علیخان پیر جنگ کرد الکاء خوار ازین حال آگاه گشته باجمعی از غازیان جنگ آزمای متعاقب انجماعت در حرکت آمده در بادیه بگنود او زبک رسیده جنگ در پیوست و چند نفر از بهادران او زبکیه را از پای در آورده بر خاک هلاک انداختند جماعت او زبکه تاب مقاومت نیاورده شکسته و پریشان حال دست از اموال برداشته راه فرار پیمودند و علیخان استرداد غنایم ایشان نموده منظفر و منصور بازگشت سرهای قتیلان و گرفتاران بدرگاه عالم پناه آورند بعد از واقعه مذکور او زبکیه پای در دامن کشیده دست درازی بهیچ طرف نتوانستند کرد اما خرم و احتیاط اقتضای آن بود که بجهة دست درازی او زبکیه و ظهور عصیان و طغیان گرایلی که در آن سه حدود بشورش و فساد مشغول بودند جمعی از جنود ظفر ورود تعین ایشان را بطرف اسطام فرستند که از حدود خراسان خبردار بوده دفع فتنه علیخان پرداختند ایالت اسطام به برادر امام علیخان برادر حسنعلی خان جکنی شفقت شده و امارت ایل گرایلی بدرویش علی خلیفه کیومرثزاده قدیم ایالت تفویض یافت حسنخان شاملو حاکم قم و ولیخان پیرزانواده درویش خان شاملو و حسین خان مصاحب جا جارحاکم زیرآباد با فشون و لشکر ارسته بسطام فرستادند و مقرر شد که تا حصاد غلات خراسان در حین اسطام اقامت نموده از جانب او زبکیه رست درازی واقع نشود بعد از فتنه قیام نمایند و از اطراف و جوانب سرحد خراسان خبردار باشند و بعد از انکه محصولات رفع شد ذخیره بقلعها کشیده شود و خاطر از خرخالفان فارغ کرده حسین خان تاجار با لکاء خود معاودت نموده حسین خان حاکم قم با جنود شاملو بمیانه گرایلی رفته قلعه های حصار را تصرف علیخان پیرودل او رند درویش خلیفه را بسمند حکومت انولایت متمکن سازند و امراء عظام حسب الفرموده عمل نموده چون خاطر ازان محرر فراغت یافت حسین خان تاجار بازگشته حسین خان شاملو حسب الفرموده قضاء مان متوجه قلعه های حصار شده بنیروی دولت قاهره قلعه های حصار را گرفته بدرویش علی خلیفه سپرده و مقضی

المراد

المراد بپایه سریر اعلی عود نموده مشمول نوازش شاهانه گردید علیخان گرایلی در حین اضطرار دست از قلعه باز داشته در آن حدود بسر و سامان میگردید اکثر اوان بگیهان و ورش سفیدان گرایلی شاهی بتصرف نمودند و از و جدا شده بدست درویش علی خلیفه افتادند و از مخالفت این دولت پشیمان شده عاجزانه بعنود اما چون سررشته اخلاص از دست داده بود و او باز بدو روی آورده حرام نمکی دامن گیر او شده بمکافات آن گرفتار آمد هر چند از اوان جلوس همیون الی الان یومًا فیومًا تاثیرات نامتناهی آلهی درین حال همیمنت مآل گشته ابواب فتوحات بر چهره امالی و امال اولیاء دولت ابدی الاتصال مفتوح گردید اما در درین سال مبارک جنبذ فتح عظیم روی داد و زیاده ازین سابقه تسالم اطاف نامتناهی دران آمده کل ولایت طبرستان و قلاع سپهر ارتفاع مازندران و الکاء استرآباد بحیطه تسخیر و تصرف اولیاء قاهره درآمده ارباب طغیان خصوصا علیخان و ملکان گجور و لاریجان دست بهوریدی خان حاکم استرآباد بنانچه در ذکر وقایع ان سال مرقوم قلم وقایع نگار میگردد

ذکر تسخیر ولایت رستمدار و بدست آمدن قلاع و ملوک انولایت بعنایت حضرت آفریدگار

ولایت رستمدار در میانه گیلان و مازندران واقع شده مشتمل بر دست و جبال طوس از حدود امل مازندران تا تنگابن گیلان عرضش از کوه دماوند تا کنار دریای خزر و در عهد خلفای عباسی کل ولایت رستمدار سوه مضافات در تصرف اولاد و احفاد ملک گیومرث بن مستوکل مستهم ماضی بوده که نسبت بجاماسب بن گشتاسب میرسانیده اند و بتقاریف زمان خرابی بعضی محال خصوصا شهروان که در زمانه سابقه حاکم نشین ملک رستمدار بوده راه یافته بعضی دیگر از ولایت مذکور بتصرف سلاطین ایران درآمده در حیز تصرف عراق عجم شده و انچه در تصرف رستمداریان بوده لاریجان و تورکجور بوده که میانه اولاد ملوک انقسام یافته چنانچه سبق ذکر یافت و در عهد شاه جنت مکان طبقه ازینان بحکومت و دارایی قیام داشتند ملک بهمن والی لاریجان که در عهد قدم از توابع گجور بوده و ملک عزیز والی نور و ملک سلطانمحمد والی گجور بوده در زمان جلوس همیمنت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی ملک سلطانمحمد و ملک عزیز فوت شده پسران ایشان که هر دو ملک جهانگیر نام داشتند هر یک متصرف

متصرف

ملک سورونت بودند در وقتی که موکب همیون در ییلاق لار بود هر دو سپاه سپر باعلی آمده ملازمت سنه پادشاهی
را غنیمت شمردند و الی نورمز در رکاب همیون عافیت دوست بود الکاء خود را بپیشکش کرده حسب الالتماس عمل را
ساده باقطاع او مقرر گشته بود در انجا بامیل طبیعی درگذشت و ملک جهانگیر حاکم گجور در سلک
ممالیان و مقربان خاص کشته محصول امثال و اقران و متصرف ملک موروث بود مال حال او بعد از اولا
اولاد ملک بهمن مرقوم قلم سوانح نگار میگردد ان شاء الله تعالی القصه چون ملک بهمن سوءعاقبتی که در
فوق تحریر پیوست بجزای اعمال ناصواب رسید ارشد اولاد او ملک کیخسرو کردسی مغدب سالکی بود
با برادران و اهل بیت در قلعه فرانکوه و اوخزاین و دفاین خود را بانجا نقل نموده اقامت نمود
ایکه تا ان قلعه بدست او و اولادش باشد اسیبی بانخواهد رسید اما ملک کیخسرو بعد از واقعه پدر
از غضب پادشاهی اندیشید قدرت ان نداشت که رو از مخالفت زند ملازمانی و اتباع ملک
اسفندیار اعمال ناشایست ظلم ازرده بودند که عدم اورا موجب آسایش خود دانسته در مقام حفظ
و حراست قلعه و حمایت فرزندان او در نیامده بانجمله ملک کیخسرو چاره کار خود بپایه سریر اعلا زاسته
باخذ کس از پیش سفیدان ان سلسله بدرگاه جهان پناه آمد و سعادت بساط بوسی دریافت و متصل شد
که قلاع خود را تسلیم گماشتگان دیوان اعلی نماید محمد بیک پکدلی که از غلامان طایفه شاملو و مقربان
بساط عزت بود بضبط اموال همیون و مدت اورون قلاع و فرزندان او مامور گردیده روانه
انصوب شد و بنیروی دولت قاهره قلعه لارجان فرانکوه را که در حصانت و محکمی شهره آفاقست
متصرف در اورده به اولاد و اتباع بدار السلطنه قزوین آورده چون بندگان حضرت اعلی
با ملک سلطانحسین وعده فرموده بودند که هرگاه بعنایت الهی حسن تائیدات ملک بهمن بدست
درایند و استیلای او و اتباع و فرزندان او بسیر بذرد تمامت فرزندان او بدست او بهند و اورا
بدین متعلق گشته بود که قبل تقریب مکافات اعمال بانتوابی ملک بهمن باو و فرزندان او عاید گردد

بنصف

بغضب پادشاهی که تموجی از غضب الهیست گرفتار امده اینزمان بدست ملک سلطانحسین آمدند
و او برحسب مقتضای عقل و دانش و انچه کرده و الکاء اوطان ملک سلطانحسین شفقت شده لاریجان متعلق او قائم
قرارش مقرر گشته دولت ان سلسله سپری شد و ممکنات سوی اعمال خانواده او بادبی نیازی
رفت مشارالیه قشونی عظیم داشت و بفکر و مایه دلیر بود و باندک جریمه عقوبت بسیار میکرد
و در زندان جمعی بودند که بیست سال و سی سال باندک خطایی محبوس بودند العهده علی الراوی شخصی
نقل نمود که عورتی را بانتقام پدر و برادر گرفته چند سال در زندان او بود و عمرش در زندان بسر آمد

ذکر فتح و تسخیر قلعه لارجان و گرفتاری ملک جهانگیر قبل ازین بتحریر پیوست که ملک جهانگیر در ملازمت اشرف
مفوز و محترم بود حضرت اعلی ظل الهی او را دیوانه نسبت داده لوحی یافته کمال شفقت با و داشت حیات و
جنون بر و غلبه کرده برادر عمط و دیوانگیها با کمال عزت و اعتبار روی از استان سدره نشان شاهی
تافته از پایه سریر اعلی فرار نموده و بکجور رفت و قلاع خود را استحکام داد و سالک طریق عصیان گردید چون
خاطر حقیقت مهیون از فتح و تسخیر قلاع لاریجان و بدست امدن بدمست بیعاقبت جمع گشته تور جیان
سلطان را بسرکردگی الله قلی بیک تورچی باشی بدین خدمت مامور فرمودند ایشان از اردوی سلطنت قزوین
متوجه انصوب شده ملک جهانگیر بقلعه کجور که بقلعه مارانکوه اشتهار دارد متحصن شدند و تورچیان
سلطان قلعه را محاصره نموده در لوازم قلعه گیری اهتمام مینمودند و تورچیان خاصه تبریغه در پای قلعه توپ
بزرگ ریخته بقلعه نصب نمودند همه روز بین الطرفین جنگ و جدال بود و تا چهار ده مدت محاصره
امتداد یافته درین اثنا واقعه قریب روی داده رستمداریان در مقام غدر در آمدند بمقتضای خبر خاصه
رفع منسه ثمامت غدر بانجاعت لایق گردید سنین اینقال انکه جمعی از ملکان قلعه ای قلعه از مقدرج انجا
با یکدیگر موافقه نموده بخیال انکه تورچی باشی را که سردار لشکر است مسخ غدر از پای در اورده مجموعا بی
قلعه را مارانکوه را از تضییق محاصره خلاصی دهند اظهار اطاعت بندگی و شاه پرستی کرده قریب پنجاه

ازغم دم متعین از قلعه خود بیرون آمده نزد توپرچیباشی آمدند و شخیر قلعه مارانکوه تعهدات نموده توپرچی
جانب بیرون آمدن ایشان را بپایه سریر اعلی عرض نمود و قلاع فاخره بدیشان عنایت فرمود مشغول بنوازشات
شاهانه شدند اما نواب حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی سفارش فرمودند که از مکر و کید رستمدار ان ایمن نبوده
احتیاط خود را از دست ندهند و اجتماعت پیلپیکر با لباس و تجهوازی در آمده جشنگاه در اردوی معلی
خدمات تقدیم میرسانیدند و همه روزه بنجرگاه توپرچیباشی در تفصیل مهمات پیشرفت میکردند و انتظار فرصت
میکشیدند و توپرچیباشی باکمال عقل و دانش بر قول ایشان اعتماد نموده بود در روزی که توپرچیباشی
بحمام رفته بود اجتماعت به بهانه انکه درباب قلعه حکایت ضروری دارند با اسلحه دیراق بر سر حمام آمده
بودند شخصی از ارباب مواضعه بهمانساعت بحمام رفته اورا ازین حال آگاه ساخته قبل از پیرون آمدن
کس بطلب پوزباشیان فرستاده یکدفعتی اجتماعت اشاره نمود یکطرفة العینی سکی را گرفته بتقید
سلاسل و اغلال درآوردند بعد از تحقیق حال همگی بخیال تباهی که با خود اندیشیده بودند متوقف شدند
غازیان عظام تیغ تیز بران قوم غدار حکم ساخته وجود نفاق آلودشان از لوح هستی سترده
کشت بعد از قتل ان کروه بیدست درآمدن قلعه جهانگیر از قلعه داری به تنگ آمده برادران را
در قلعه گذاشته خود بشبی از قلعه مارانکوه بیرون آمده بقلعه دیگر رفت و درانجا نیز اقامت
نتوانست نمود به بیشه و جنگل درآمده هر روز در مکانی و هر شب در مقامی بسری برد بعد از چند روز
قورچیان اطلاع یافتند که ملک جهانگیر در قلعه نیشت چون در میان دیوار قلعه جوب بسیار کشیده بودند
و تنب بسیار نرده خشت و کل برج تاریخه جوبها نمایان شده بود سه نفر از قورچیان در
جوف لیل پوشیده و پنهان بپای برج قلعه رفته نقط و آتش همراه برده بران جوبها آتش
زده جستند و چند برج سوخته محصوران سیندوار از تاب آتش مضطرب درآمدند و از مصادره و
قلعه داری عاجز آمده فریاد الامان الامان برآوردند و ابواب قلعه برروی دولتخواه گشوده

کشت

کشت و قورچیان بقلعه درآمدند از برادران ملک جهانگیر ملک کاوس را که در قلعه بود بدست آورده
برادر دیگرش ملک اشرف که در قلعه هرسین بود و چهل تن قورچیان قیروز جنگ که در انوقت حاکم آنجا بود
او را نیز بدست آورده نزد توپرچیباشی معظم سپاهیان گیورکجا و سزا رسیدند سایر الناس در سلک رعایا
منتظم گشتند بعد از فتح قلعه مذکور غازیان عظام کروه کروه در پشته ها پراکنده شده بتفحص و تجسس ملک جهانگیر
مشغول گشتند از قضای الهی جمعی از طایفه صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم رانکوه کیلان که حسب الحکم
اشرف بمدد و کومک توپرچیباشی می آمدند در راه ملک جهانگیر ایشان را دیده شناخته صوفیان
خود در میان پشته مکان گرفته چون صوفیان مذکور را دیدند ملک جهانگیر جمعی از رفقای خود را
بمحاربه و مدافعه صوفیان مشغول ساخته خود فرار نمود و صوفیان اثاث را مغلوب ساخته یکی ملک جهانگیر را شناخته
رفقا را آگاه کرد که این ملک جهانگیر است دست از تعاقب باز ندارند و بنیروی دولت اجلال و قیروزی
تا بد اقبال در تنگنای یاد رسیدند و از اسپان پیاده شده و راه او گرفتند محلی در قضا کرپاس رسید
و صوفیان شب او را از اردوی قورچیباشی گذرانیده بار دوی معلی بردند و قورچیباشی حقیقت این فتح
پیش پایه سریر اعلی عرضه داشت نموده در وقتی که رایات نصرت آیات از ارستان عود نمود شاهزاده
عباسی را بدستبوسی دریافته بودند این خبر مسرت و فرح اثر بسمع همایون رسید حضرت اعلی کوارم همه و سپاس
حضرت مفتح الابواب بتقدیم رسانیدند چون از احوال خان و مردم او در ولایت گرد خدمات لایقه بظهور
آمده بود در اول حال الکاء کجور بایزه و جلد دیگر بشرف شد بعد از فتح خراسان بکجور از و تغیر یافته الکاء
سرخس بایدو ارزانی فرمودند و کجور بقورچیباشی مرحمت شد و قورچیباشی برادران ملک جهانگیر و
سایر کرفتاران را مصحوب خود کرده آینده سه ماهه در کاهسلی کردید و در سانح بلاغ حسب الفرمان قضاجریان
نفس وجود ملکان و اتباع به تیغ قهر پادشاهی صحیفه حیات سترده کشت و دولت هر سه طبقه ملوک
رستمدار باقتضای قضا سپری کشته کل الولایت را امراء عظام قزلباش بتصرف درآوردند

ذکر ایلغار نمودن حضرت اعلی شاهرخ بر سر شهوردی خان حاکم لرستان و بدست آوردن او و تفویض ایالت ولایت بختیاری
بخان پسر خال او

صحیفه سه دار حوادث روزگار را صفی کلک بدایع نگار در صحیفه کمتن سرای چنین نگاشته بود که چون قره دخان و جناب اتصاف صفات اعتماد الدوله حسب الفرمان شهریار جهان از راه خرم اباد لرستان متوجه عربستان بودند شاهوردی خان عباسی لوتسل حبته از اعمال سابق در مقام اعتذار درامده تعهدات و تقبلات کرده بوسائط ایشان رشته های عفو تقصیرات خود را بانامه مصلحت وقت متوسل غایت تمنا می کردانیده مجدد اتفویض الکاء لرستان نمودند اگرچه در برابر جرات کمتن اغور اوسلطان بیات و دیگر اعمال که بعد ازین بظهور امده عجب تادیب او در خمیر اندر جای کمیته شیعه غایت تمنا نه باین اغماض و مسامحه نمیداد اما بحکمه تصلاح اندیشی ساخته و پرداخته و اعتماد الدوله قره دخان را دو نفر فرمودند و چند گاه در کنار او نشسته در زیدند اما از اطوار او اصلا بوی اخلاص بمشام دولتخواهان نرسید جنانچه شیوه زمین داران جنانست رعایت دو طرف کرده با عساکر روسیه و حکام بغداد ترک آمد و شد و حیله نگذاشته اند در بعضی بر مزاج اشرف گران آمده پسندیده خاطر انور نبود و از نیز نظر بر احوال و اعمال سابق و لاحق خود کرده همیشه متوهم و نشان و از ایلغار حضرت شاهی خوفناک بود بدینجهته نجوم اباد که نزدیک به بروجرد سیلاخور نزدیک است نمی امد در سال گذشته اراده کرد بارگشته اصفهان نماید نجوم اباد امدند درین اثنا سید بدر ولد سید مبارک بخدمت آثار ردوی صلی متوجه عربستان شده و در حدود لرستان بدست شاهوردی خان در آمد حضرت اعلی ابوالقاسم بیک توپچی را بجهته اوردن او فرستاده چند گاه توپچی مذکور را بخرج و صوت نگاه داشته و در فرستادن تاخیر مینمود و بحیله و تدویر میگذرانید جنانچه میانه او و ابوالقاسم بیک سخنان درشت امد و شنید شد اخر خرج فرستادن علاجی نیافت باکراه و اجبار فرستاد و اما توپچی مذکور اطوار متکبرانه و بیدماغی در وی داشت یعنی علاوه انحراف مزاج اشرف گشته بدفع او جازم شدند و او هم شه نیز اظهار میفرمود

که

که حضرت شاه بر سر من ایلغاری آورد بهیچ شب بفراغت نمی غنود و منهیان تعین کرده بود که هر گاه کوکب همیون از دار السلطنه قزوین در حرکت اید منزل بمنزل با و خبر رسانند درین اثنا بمسامع جلال رسید که شاهوردی خان در خرم اباد خیمه اقامت نصب نموده ایلغار نمودن بر سر او از خاطر خطیر نزدود با خواص و مقربان مشورت نمودن را سایر لشکریان اطلاعی نداشتند از مکنون خاطر اشرف اگهی و بعقل دور اندیش میدانستند که شاهوردی خان مردی بارای و هوشیار است از محافظت حال خود غافل نیست بجهته اشتباه اظهار رفتن اصفهان فرموده بانصوب در حرکت آمده تا به بلده ساوه رفتند از ساوه بآوه تشریف بردند و از انجا عطفه عنان بجانب لرستان فرمود ایلغار کرده تا قصبه بروجرد که قریب به بیست و شش فرسخ است در شبانه روزی طی کرده لحظه مانند فلک الافلاک از حرکت نیاسود و رسیهای اکثر از ملازمان رکاب اقدس از کار مانده در حوالی بروجرد پس از پا افتادند پس زیاده در موکب همیون نمانده بود و در انجا بجهته جمعی از خیول ظفر وروداند ک توقفی نموده باز سوار شد تا هخت فرسخ راه بهمود و جاشتگاه بظاهر قصبه خرم اباد رسیدند دران چنین زیاده از جبل بیاده نفر از قورچیان و غلامان و مقربان همراه نبود و القصه از کنار متوجه منازلی که در جنب قلعه است گردیدند که به دور خانه او محیط گشته بتوفیق رب العزت او را بدست آوردند اما از منهیان هر روز قاصدی میرسید و توجه رایات جاه و جلال باصفهان میگفت معهذا او اعتماد نمیکرده و میگفته که بلده ساوه ممکنست که عطفه عنان بدستان نماید و خرم و احتیاط مرعی داشته در کنار رودخانه که بر بست راه صدره خیله لری که بلای مردان مشهور است زده در انجا می بوده و چند اسب دونده را از خاصی بیرون آورده بازین و لگام در پهلوی خود بسته بود تا انکه قاصدی دیگر از ساوه رسید که گفت که تا اوه همراه موکب همیون بودم که متوجه اصفهان گشته درین مرتبه فی الجمله خاطری جمع کرده بود اما در روزی که حضرت اعلی جاشتگاه بخرم اباد رسید صبحی سحقی آمد و گفت که در طرف بروجرد

سواران دیدم که بایلغار می آمدند مشار الیه از بیم و خوف الوار که مبادا بجهة عافیت طلبی با او
غدر و بیوفایی نمایند حزم و احتیاط مرعی داشته بی اطلاع خیل و سپاه فی الفور مستعد سواری
شده فرزندان و عورات را سوار کرده نقود و جواهر و مرصع آلات خود را بار کرده با چند نفر
از خدمتکاران معتمد روانه جانب صدمره نموده لحظه در درلای مردان ایستاده بود چند نفر از
غلامان خاصه شریفه که از عقب می آمدند در کنار باغات راه غلط کرده بطرف رودخانه که محل اقامت
شاهوردی خان بود افتادند شاهوردی خان چون از دور سواران را بدید دانست که بیگانه اند
راه فرار پیش گرفت غلامان تا نیم فرسخ تعاقب او کردند چون از عقب کومک و مدد نرسید لاعلاج
بازگشتند اما چون حضرت اعلی بمنازل او رسید مشخص شد که او در خیمه بوده تا از میان باغات بیرون
رفتند او نیم فرسخ رفته بود لحظه توقف فرمودند که جمعی که از عقب می آیند برسند چون اسبان
ملازمان خاصه شریفه که در رکاب ظفر انتساب بودند از کار مانده بودند قدرت پیش رفتن نداشتند
و چون تعاقب او بنفس همیون در آنوقت مقتضای عقل دوراندیش نبود از حزم و احتیاط دور
مینمود تا سه روز در خرم آباد رحل اقامت انداخته توقف فرمودند اکثر قبایل الوار که در آنجا اقامت
داشتند بملازمت اشرف مشرف شدند حضرت اعلی حسین خان و منصور بیک سلویزی پدر او را
که خال شاهوردی خان بود بمحافظت ایل و الوس مامور ساختند و چون درین سال دو کس از مخالفان
دولت و ارباب عصیان و طغیان که علیخان کرایلی و ملک جهانگیر والی کجور بدست دولتخواهان
اخلاص شعار گرفتار شده بود حضرت اعلی بموادی کلام مجرب لا تنثنی شیء الا قد بتلت همت و لا نگرفت
رای شاهوردی خان نیز مصروف داشته باوثایق الطاف الهی و همعنانی فاید اقبال بدین عزیمت
بطرف صدمره توجه فرمودند و در آنجا مشخص شد که شاهوردیخان در صدمره و الحدود توقف
ننموده خود را از لرستان بیرون انداخته بندگان حضرت اعلی در صدمره توقف فرمودند غلامان

خاصه شریفه

خاصه شریفه بسرکردگی الله ویردی خان قوللر آقاسی و جمعی دیگر از ملازمان رکاب اقدس را همعنان
قنبر بیک سلحدار باشی استاجلو بطلب او فرستادند ایشان هر یک بطرفی که مظنه رفتن او بود رفته
شاهوردی خان بشاهرخ نامی که از اقوام خود که از جانب رومیان سنجق قلعه جنگله توابع بغداد بود
پناه برده باعتماد آنکه قزلباش پای بسنور رومیه نخواهد نهاد در آن قلعه توقف نموده بود چون ادبار
باردوی آورده فایدان اقبال راه طلب کاری او پیمودند از جنود ظفر ورود الله ویردی خان
و غلامان را از اقتضای ربانی صبحی بر سمت آن قلعه عبور افتاد و از شخصی که کاویاری میکرده خبر
گرفتند که شاهوردی خان با کوچ و فرزندان باین قلعه آمده همان لحظه از گرد راه بپای قلعه تاختند
و جمعی از شجعان جنگ دیده کار آزموده از روی تخته پل بقلعه شتافتند و مردم قلعه آگاهی یافته بیرج و
باره برآمدند و بمدافعه مشغول شدند و از جانبین سفیر تیر و تفنگ آمد و شد آغاز نهاد و غلامانی
که بدروازه رسیده بودند از بیم بازخواست پادشاهی و ضبط سردار لشکر قدرت بازگشتن نداشتند
آتش بدر قلعه زده سپرها در سر و درع و خفتان دلاوری در بر از میان آتش بقلعه دویده داخل
حصار شدند و اهل قلعه بعضی بر باروی حصار و بعضی دیگر ببام خانها برآمده بجنگ مشغول شدند
شاهوردی خان بر بام خانه خود برآمده تفنگی در دست داشته هر چند خواست که بجانب غلامان
اندازد آتش نگرفت از وفور غیرت و تندمزاجی اعراضی شده تفنگ را از دست بینداخت
تیر و کمان برداشته صحیح القولی از و نقل نمود که چون تیر اول انداختم زه کمان گسیخت دانستم که رشته
که رشته دولت من گسیخته شده بخت روی از من برتافته ادبار غالبست و اقبال محارب کمان را
دور انداخته دست از محاربه باز داشتم و فریاد زدم که از طرفین دست از جنگ بدارید
بیت
که با قضا بر نمیتوان آمد با قدر در نمیتوان آویخت
و کس فرستاده از الله وردی خان
التماس نمودم که حکم کند که احدی باولیای متعرض احوال اهل قلعه نگردد با جمعی غلامان متعاقب یکدیگر سمندر وار

از آتش عبور نموده بقلعه درآمدند چون الوار رست از جنگ کشیده بودند غلامان بر حسب الفرمود
الله ویردی خان متعرض حال کسی نشده شاهوردی خانرا بیرون آوردند الله ویردی خان با اولوازم
مردمی بجای اورده جمعی را بمحافظت و حراست اهل حرم و فرزندانش تعین نمود و شایع مذکور که
میر سنبق رومی بود و حاکم قلعه جون در میان زخم مهلک یافته بود او را همراه بارده اورند که جراحان
بمعالجه او پردازند چون بارده رسید از هم گذشت و معدودی که با شاهوردی خان بآن قلعه الله
بودند بعضی در جنگ کشته شده و بعضی گرفتار و بیرحمی برگشته شده الله ویردی او را با فرزندان
و متعلقان و گرفتاران مصحوب خویش گردانیده بارده آورد و در کنار آب صدمره زنجیر بر گردن
او نهاده سه زنجیر را خود بدست گرفته بدروازه تیمخانه بمیدون آورده زبان حال منهیان قبال
بدین مقال ترنم بود بیت سری کز طوق تو جوید صدایی نه مبادا در بندت بند آدش رهایی شاهوردی
چون خویش را میان بیگانگان یافت و اقعاتی که در چنین وقتها بکار می آید بکار داشت احتمال پیش
داشت که مفرتی یابد نرسید اما او در کمال نخوت و عجب و تکبر که در همه وقتی خصوصا در هنگام بخت برگشتگی
و حضور اهل مجلس مذموم است سلوک کرد و از ناصیه احوالش نفاق و شقاق نمایان بود در نیران خرد
غدرش بر وجود شنیده تر آمد و او با چند نفر از هواخواهان در همانجا بیاسا رسیدند قنبر بیک
استاجلو و جمعی از عرب که منصوره که سیه کردکی او بطلب شاهوردی خان رفته بودند در انجا دست
درازی چند به رعایا، توابع الکاء بغداد نموده دواب و اغنام بسیار از ایشان تاراج کرده بودند چون
بارگشته بارده آمدند انیعنی مرضی خاطر اشرف بود که مال رعایا بتاراج رود و غارت ندیده را
جمع نموده مصحوب یکی از قورچیان عظام نزد حاکم بغداد فرستاد که بصاحبان باز دهند و از صدمه
کوچ کرده بجسر امام آمدند و حسینخان ولد منصور بیک سلوزی را تربیت نموده سوی صدمره و
نهدین و محال قریبه بغداد که طمعه سلطان ایمانلو شفقت شده بود حسین مذکور تفویض یافت چون

حاکم

ث را به یا چند نفر از ملازمان خود بجانب او امده خواست که بحیله و تدویر او را با خود متفق ساخته بمملکت
یکدیگر در ولایت بفتنه و فساد قیام نمایند و منصور خان بیک چون همیشه از فتنه و فساد مجتنب بود
سخنان نفاق آلوده او بسمع نشنود و ملاحظه عاقبت کار خود و اهل و عشرت که ایلی کرده از بیم سیاست
و غضب شاهانه او را از دست نتوانست داد گرفته مقید و محبوس ساخت و حقیقت مایه بسریر اعلی عرض
کرد حضرت اعلی حسین خان بیک الکش را فرستاد که علیخان را با پسر بر اعلی آورد ش را به بیانه گرا
رفته علیخان را کشته و دوش خه کرده در وقتی که رایات نصرت ایات از سقر مقرون بظفر لرستان معاو
نموده به بروجرد رسیده بود آورده بنظر سیارک اشرف گذرانیده چون نایره غضب شاهانه در باره او اشتعال
داشت و فی الواقع قدر شقه های شاهی ندانسته بکفران نعمت که بدترین ذمایم است اقدام نموده مستوجب
انواع سیاست شده بود خشمه غضب تاب دیو او پرداخته همانجا بدید بصیر تیش ارش به صنایع الطاف
پادشاهی پوشیده گشته بود چشم جهان بینش از قدقه بیرون آورده از نعمت دیدن عاطل ساختند و قلع
بعضی از اعضای جوارح او کرده عبرت الناظرین بدین بیانات دران بیابان انداخته و ارد و کوچ
کرده از بیم سخط پادشاهی احدی از رعیت و سپاهی قدرت آن نداشت که بقصد ثواب اخرت بمرهمت
او بپردازد یکا و نفتی کردید مشهور بسختی کردجان از کالبد دور خوشا حال بازیافتگان
بساط قرب و منزلت که دیده عبرت بین گشوده نظر بر مال حال و احوال عاقبت اندازند و قدر
عافیت شناخته خود را بدنام نمک حرامی و خذلان و بیحاصلی نسازند اما کوش سنس شنوا کی
دیده اعتبار کو ذکر فتح و تسخیر اولاد مازندران که از قلاع مشهوره عرصه جهان بهست در طبرستان

ذکر سوانح احوال

که درین سال خجسته مال بظهور آمد فتح قلعه اولاداست از قلاع مشهوره مازندران شنین این مقال و
بتفصیل این اجمال انکه در سال گذشته که فرهادخان بمازندران رفته بود اکثر محال مازندران
بحیطه تسخیر در آورده الوند سلطان برادر خود در مازندران گذاشته بود قلعه اولاد که از

آثار

آثار تدبیر پادشاهان درس و محکمترین قلاع طبرستان است در تصرف الوند بود و او سر
بجز اطاعت درنمی آورد و بعضی از مازندرانیان دیو اساس بتحریک الوند دیو و بفسدان
ولایت که جاشنی حکومت در مذاق ایشان جای گیر شده دل ازان برنمیداشتند با الوند سلطان
یاری شده اطاعت شایسته تقدیم نمیرسانیدند و الوند سلطان بمصلحت وقت با الوند دیو مدارا
میکرد و جنابجه بعضی از ارباب غرض او را بمخالفت برادر موافقت با خان مازندران متهم ساختند
اگرچه مشار الیه اندک بهره از جنون و رشت و اعمال و افعالش موافق نبود اما بمعنی که خیر تحقیقی چنون
کامل نتواند بود ازو دور مینمود و با همه جنون رایات جلال از سفر لرستان عود نموده بمقر سلطنت نزول فرمود
فرهادخان را رخصت رفتن مازندران دادند که الوند دیو و قلعه اولاد را بتصرف در اورند شاه
ولایت را از ارباب عصیان و طغیان پاک سازد فرهادخان بکیه بر اقبال پیروزان شاهی
کرده روانه منصوب شد سخت برادر خود را که بقیم یا غیکری شده بود گرفته بپایه سریر اعلی
فرستاد و جنون بر ضمیر اشرف ظاهر بود که یعنی با وجود قدرت و اقتدار و اکر ارتکاب بعضی امور خلاف
امیز کرده باشد سفاهت و بی عقلی نشاء جهل و جنون است و یا تواند بود که بحسب ضرورت با
دشمن مدارا می کرده باشد بهر تقدیر او را مطلق العنان ساختند و فرهادخان در کمال شوکت و
اقتدار متوجه انتظام مهام کل طبرستان شده میانه او و الوند سخت مراسلات بوقوع پیوست و
او از حال ملک بهمن قیاس حال خود نموده اصلا از خوف جان راهی بملاقات فرهادخان
نمی شد فرهادخان از اطاعت او مایوس گشته متوجه محاصره قلعه اولاد شد و الوند دیو جون
بالفعل معین و ذخیری که او را مضیق محاصره لشکر قزلباش خلاص سازد نداشت خود را
محصور ساخت اولاد و اتباع و فرزندان را در قلعه گذاشته خود با معدودی از موافقان
روی بجنگستان نهاد و فرهادخان بمحاصره قلعه پرداخت بجنبش سعی و تدبیر کار بر محصوران تنگ

ساخت وجمعی از اهل قلعه را بدار رحمان و انعام رام ساخته جاره بجزیرون امدن و قلعه سپردن نشانه
رهین اقبال پیروزال شاهی فتح قلعه سرپذیر قلعه تمامت اموال و اسباب و متملکات ارالوند دیو و اتباع
او بدست آورده حقیقت این فتح مبین را بحضرت اشرف عرض کردند در وقتی که رایات جلال از
قزوین بر سم سیر و صحبت باصفهان توجه فرموده بکاشان رسیده بودند خبر فتح قلعه اولاد رسید و فرهاد خان
بخلع فاخره و جایزه و جلدوی مکافاته سرافراز گشت و الوند دیو بمسرو سامان در جنگل میگردید هر روز
در جایی و هر شب در مقامی در کمال بی ارامی مقام و زیست باقی احوال او و دلایل اینده مرقوم قلم بیان میگردد
انشاء الله تعالی و کره فایح گرداکون که ماجعای شهر یلقرن در سال نظیر پوست در اوایل این سال که ذوالفقار
خان بالمیگری رفته بود مقتضی المراد معاودت نمود و مکتوب محبت ایز محتوی بر استحکام بنیان صلح از
حضرت خواند کار آورد و هم درین سال سریر سنبلیدین کاشی و خواجه ابونصر خوافی الملجان حضرت جلال الله محمد
اکبر پادشاه فرمان روای هندوستان را حضرت اشراف ارزانی داشته بانعامات و خلع فاخره و زر
سرافراز فرمودند منوچهر بیک اشیک آقاسی قلم خاصه شریفه بالمیگری هند مامور گشته برفاقت میرضیاالدین روانه
روانه شد و تحف و هدایا، لایقه و تشوقات فایقه فرستاده از جمله یکصد اسب خانه زاد یک نژاد بود که
هریک بعالمی برابر بودند و سایر تحف و هدایا، نفیسه ایران علی هذا القیاس و مکتوب محبت انیز در جواب مکتوب
الحضرت بر قلم امده و دران نامه نامی بقلم صداقت رقم نگارش یافته که چون همت والا بتسخیر خراسان و استرداد
ملک موروث مقصور است درین سال که جلوس سلطنت و فرمان روایی ایران روی داده بجهت تناصل عطفیه که
در دفع دشمنان خانگی پیش آمده بود دفع بیگانه نپرداختیم و یکدو مرتبه که سفر خراسان واقع شد از حوادث روزگار
انتزاع انولایت از ید متقلب او نگذشته همان پیش نهاد همت والا بود دیر یا زود گذشته و اکنون که ازین امور فراغت
روی داده و فرمان روای روم در مقام محبت و دوستی درامده از جانبین ایواب خلت و اتحاد مسلوک
گردانیده بنخالفت اعداء او زبکیه بسته اراده داریم که بمقتضای ربانی جنود ظفرورود قرلباش تا حدود سال

روانه

روانه انولایت کردیم و بسیر وی نجت و مدد کاری قبال ملک موروث را بالکلیه نفرمایم معاودت بمقر سلطنت ننمایم همت پادشاهانه و امداد انشقاق پدرانه دریغ ندارشته بهمت یار و بتوجه باطنی مدد کار باشد
هرچه کنند همت مردان کند ایلچیان را قرین اعزاز و احترام از راه کیج مکران روانه فرمودند و چون
تا غایت دارالسلطنه قزوین مقر دولت ابد قرین بود و کاهی بجهة انبساط خاطر بسبیل سیر و نشاط بدارالسلطنه
اصفهان که سیاحان اقالیم دلکش و تمیز از غایت خوبی نصف جهان گفته اند اصفهان نیمه جهان گفته
نیمی از وصف اصفهان گفته تشریف برده و در منزلات ان عرصه دلگشا بهجت افزا خاطر انوری بودند خصوصیات
ان بلده جنت نشان از استعداد امکان و اب رودخانه زاینده رود و جویهای کونه مثال که از رودخانه مذکور
منشعب گشته همیشه خاطر اشرف بدان متعلق بود که دران بلده شریفه رحل اقامت انداخته توجه خاطر به نشر
و تعمیر ان مصروف دارند لهذا درین سال که مطابق ست و الف هجری است رای جهان ارا بدان قرار
گرفت که دارالسلطنه مذبور را مقر دولت ابد مقرون ساخته عمارات عالی طرح نماید بدین نیت صادق
صادق توجه انصوب گشته رمستان را انجا [illegible] و بسته بساط عشرت گسترانیده می شد و ایام بهار
بسیر و شکار صرف میفرمودند [illegible]
عمارات عالی و نقش جهان طرح انداخته معماران و هنرمندان در اتمام ان میکوشیدند و از در و بام شهر
یکدروازه در حریم باغ نقش جهان واقع و بدر دولت موسوم ست از انجا تا کنار زاینده رود
خیابانی احداث فرمودند چهار باغها در هر دو طرف خیابان و عمارات عالیه در دکاه هر باغ [illegible]
واز کنار رودخانه تا پای کوه جنوبی شهر انتهای خیابان قرار داده اطراف انرا بامراء اعیان دولت قسمت
فرمودند که هرکدام باغی طرح انداخته در درکاه هر باغ عمارتی مناسب درکاه مشتمل بر درکاه ساباط رفیع و ایوان
و بالاخانها و منظره ها در کمال زیب و زینت و نقاشی طلا و لاجورد ترتیب دهند و در جهت ی خیابان باغی بزرگ
و بلند پست و بلند نه طبقه جهة حرم پادشاهی طرح انداخته بباغ عباسی [illegible] موسوم کردانیدند و پل عالی مشتمل بر

جهل چشمه بطرز خاص میان کشاده که درمقام طغیان اب درکل بچشمه بنظر درمی آید قرار دادند و بزرگ بسته شده در دو خیابان بر یکدیگر اتصال یابد تا عباس بگنیابان باشد تخمیناً یکفرسخ شرعی واز دو طرف خیابان جوی اب جاری کرده و درختان چنار و کاج و سرو و عرعر وغیره کاشته درمیان خیابان نهری سنگ بست ترتیب داده شود که درمیان خیابان اب نیز جاری باشد و در برابر هر عمارت در باغ حوضی بزرگ بر مثال دریاچه ساخته شود والقصه هرکس ازامرا و اعیان و سرکاران عمارت بوقوف معماران و مهندسان شروع درکار کرده در انجام ساعی گشتند و ازان تاریخ تا حال که سنه هجری بحسب و عشرین و الف رسید دیوان شکرفشانه تحریر میابد عمارات باصفا و باغات دلکشا بنوعی که طراح کارخانه ابداع در عرصه ضمیر مبارک اشرف طرح افکنده بود بکمال لطافت و نهایت خوبی تمام یافت و درختان چنار سر بفلک کشیده اشجار میوه دار سرشار بطوبی جنان پیوند و آر و اکثر هر باغی ازان رشک فرمای جنان و عمارات نفیسش که بفرشش بدیع مذهب و مزین و بصور مصوران نادره کار آراسته گی دارد سر بر دوحور ین ازان نشان نیست بلکه در عرصه گیتی نظیر و عدیل ان محض خیال و گمانی بعد ازان شهر عباس اباد پنه در جانب غربی چهار باغ جنه مسکن نبیرزبان بنوعی که در محل خود تحریر یافت طرح انداخته اتمام دادند مجملا معمار والای همت شاهی ظل الهی چند سال تربیت و تزیین خطه فرح افزای اصفهان ساخته و ان بلده طیبه را از کثرت بناءات و عمارات و منازل مرغوب دلکشا و رواقها و منظرهای بهجت افزا و قیصریه و چهار بازار و مساجد و حمامات و خانات عالی و مسجد جامع ساختند الیوم خلد برین داع بندگیش برچین دارد امروز جا بجا کمال اسعیل گفته بیت اصفهان خرمست و مردم دی ایچنین عهد کس ندارد یاد در تاریخ طرح چهار باغ گفته شده بود بیت افتاد عجب چار باغیست عشرت فزا کرش ثانی خلد گویند شاید جون تاریخ ان دل طلب کرد گفتم نهالش نکام دل تشنه برساید از سوانح انکه از جانب الکندر خان و سیمون خان سلاطین گرجستان بلکیان و از ناوران پایه سریر امده اظهار اخلاص و بندگی نموده پسران یوسف لقا و دختران حورنشت

ما سیما از اولاد عظای گرجستان که سزاوار بندگی حریم اقبال شهریار جهان و قابل مکین بخش این بارگاه بودند ارسال داشتند ازاخلاص و یکجهتی بجا آوردند و الیمان مذکور قرین اعزاز و احترام بگرانمایه انعام و احسان معاودت نمودند و کارکنان قضا پیوسته ارسباب عشرت الحضرت را سرانجام میدادند دیگر وقایع این سال انکه محمد خان ولد علیار خان ایور که بعد از فوت والد که برتبه ایالت و قائمی سرافراز شد حکومت استراباد بدو تعلق داشت والد بدو شفقت شده بود و بدست طایفه اخلو بقتل آمد و قلیچ بیک برادر کوچک تر بعد از قضیه کشته شدن برادر از استراباد احرام ملازمت بسده سنیه ملک بنیاد بسته روی ارادت بدین استان آورد حضرت اعلی شاهی ورا در کنف مرحمت و الطاف خسروانه جای داده بتفویض ایالت استراباد نوازشات ارجمند مغرز و سربلند گردانیده روانه فرمودند و زمستان را دران بلد جنت نهاد در کمال فراغت و کامرانی بپایان رسانید هیچ وقت از تدبیر امور دولت غافل نبود و همواره نقش استرآباد و مملکت خراسان از پیشه خیالان در صفحه خیال میگاشتند و استدعای حصول ان مطلب از درگاه واهب العطایا نموده همواره از روح مقدس امام الجن والانس استمداد مینمودند و عاقبت بنیت صادق و رجاء واثق رسیده بنهایه مطلب رسید و از اول سال میمنت مال ایل شتر کی ابواب فتح و فیروزی بر چهره امال و امال کاشیش ما فته شایم نصرت و فیروزی وزیدن گرفت شرح این سال رطی وقایع سنه مذکور بتوفیق ملک منان رقمزده کلک بیان میگردد و منشا الاعانه و التوفیق

ذکر سوانح ایام سعادت فرجام سال مبارک ایت بیل ترکی طغانی مطابق سیصد و الف که سال دوازدهم جلوس نواب نامدار اشرف همیون اعلیت

بازملک انجمن ازنو زشد نوبتی خسرو نوروز شد کوکبه خسرو گردون سمند غلغله درگنبد گردون فکند صبح چمن باز جوهن نهشت تازه شد از نقدم اردی بهشت خسرو کل کشت ربیعین سپاه زد بعد آیین بجن بارگاه نوروز دولت افروز این سال خجسته اغاز فرخنده انجام که در روز شنبه نهم شعبان المعظم اتفاق افتاد حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دارالسلطنه اصفهان

عشرت فزا بود و در فصل بهار که دماغ روزگار از نسیم عنبر شمیم شکوفه و اظهار عنبر آگین بود در کمال مسرت
و شادکامی و فراغت و خوشدلی بسیر و صحبت مشغولی داشتند در اوایل این سال محمد قلی بیک ایشیک آقاسی
عربکرلو که برسم رسالت بمیانه ازبکیه فرستاده شده بود در هرات بعبدالله خان ملاقات نمودند با تالق بهادر
از جانب عبدالله خان همراه او بایلچیگری آمده مفتح الابواب الفت و آشنایی شده و نیز میر قلیبابا کوکلتاش عریضه
اخلاص آیین بخدمت اشرف نوشته میکرد طوی الوشی الوش طوی بزبان ترک بخش عروسی ارسال داشته بود و
میرزا بیک نامی از اعاظم نقباء ماوراءالنهر و خواجهای سلسله نقشبند کوچ خود را که از بنات مکرمه سلاطین کاشغر
بودند بقصد گذاردن حجة الاسلام همراه محمد قلی بیک و اتالق بهادر بدین ولایت آمدند و حضرت اعلی شاهی
اعزاز و احترام بسیار نمود و بمقتضی المرام روانه سفر مبارک بیت الله الحرام فرمودند اما در راه باجل موعود در
درگذشتند و بمقصد نرسیدند و چون از اقتضای زمان اعظم بلاد خراسان که ممدوح سخنوران روزگار است
بدست اوزبکیه درآمده بود حضرت اعلی شاهی همواره استرداد آن را پیش نهاد همت ساخته هرگز از اندیشه
و فکر آن غافل نبودند علی الخصوص مشهد مقدس معلی و آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس که زینت
افزای ممالک ایران و دیباچه سلطنت این دودمان ولایت نشان است و دار السلطنه هرات که مولد و منشاء
محل نشو و نمای آنحضرت اما بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها صورت این مدعا در پرده خفا مستور بود درین
اوقات فی الجمله فراغی از مهام ضروری حاصل گشته عرصه ممالک از خس و خاشاک ارباب طغیان و گردنکشان اطراف
پاک گردیده بود و متواتر اخبار کدورت و نزاع عبدالمومن خان باین در میرسید که بخاطر غیبی سرایر اشرف
خطور نمود که چون امیر قلیبابا کوکلتاش حاکم هرات که از تربیت یافتگان عبدالله خان و معتمد الدوله
اوست بجهة خوفی که از عبدالمومن خان دارد بدرگاه جهان پناه بازگشت نموده دعوی اخلاص مینماید
و عبدالله خان را بجهة الفت او آشنایی واقع شده ایلچی بجهت اظهار محبت و دوستی بپایه سریر اعلی
فرستاده درین وقت که میانه او و پسرش اسباب وحشت آماده گشته کار بنزاع و جدال انجامیده ما نیز

بمصلحت

بمصلحت روزگار ازین طرف با عبدالله خان طرح آشنایی انداخت و همراه ایلچی او ایلچی فرستاده
پسر ناخلف او را که نسبت به پدر جرات و جسارت و بی ادبی نموده بود و مینماید نکوهش نماییم و بقصد
مشهد مقدس معلی و محالی که در تصرف عبدالمومن خان است روی توجه بخراسان آوریم درین هنگام که پدر
بیکدیگر مشغولند و عبدالله که بجهة عقوق و عصیان که از پسرش سر میزند در کسر شوکت و قدرت او
میکوشد متوجه امداد پسر نخواهد شد بتوفیق الله تعالی محتمل است که تسخیر آن محال باسانی دست دهد و از
فرستادن ایلچی قصوری به بنیاد قصر دولت نمیرسد لهذا محمد قلی بیک را که مرد جرب زبان سخن دانی
بود برسالت تعیین فرموده تحف و هدایا مرتب داشته آماده فرستادن ساختند بتهیه اسباب سفر
خراسان پرداخته ده هزار تفنگچی مقرر شد که در ممالک محروسه سرانجام نموده در موکب همایون باشند و قرار
داد خاطر اشرف آن بود که بعد از رفتن ایلچی مذکور میر قلیبابا کوکلتاش را از توجه موکب همایون خبر داده روی
بتسخیر مشهد مقدس آورند درین اثنا قاصدان از اطراف و جوانب خراسان رسیده خبر رسانیدند که عبدالله خان
عالم فانی را وداع کرده رخت بعالم عقبی کشید و اکثر امرای اوزبکیه مثل محمد باقی بی که دیوان بیگی و عمدة
الملک دولت عبدالله خان بود و طوعا و کرها بسلطنت و پادشاهی عبدالمومن خان پسر او اتفاق نموده
او را طلب داشته زمام مهام ملک و دولت را بکف اختیار و قبضه اقتدار او نهادند اما هرازه سلطان
برادرزاده عبدالله خان و رستم سلطان و ... سلطان اقربا و بنی اعمام او که در سمرقند و تاشکنت
بودند بجهة آنکه اعتمادی باو نداشتند بالخیال استقلال ازینمعنی سر باز زده باتفاق یکدیگر خاطر
بمخالفت عبدالمومن خان قرار دادند و از امرا و اعیان اوزبکیه هر کس از عبدالمومن خان خوفی
داشت بر سر ایشان جمعیت نموده عبدالمومن خان متوجه دفع ایشان شده و در میان اوزبکیه شورش
و آشوب و رهجانست بعد از تحقیق این خبر رفتن خراسان بیشتر از پیشتر در خاطر اشرف رسوخ یافته
همت والانهمت باقتضای این عزیمت مصروف داشته چون در صدر صحیفه اول ایما شده که

بعضی از احوال او نگاشته و رقمیه که در طی فضاو سوانح احوال ایران و وقایع ایام سلطنت شهریار
کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی روی داده بنابر اثبات مقام در رشته تحریر می آورد درین وقت ناگزیر است
دیباچی از احوال عبد الله خان و عبد المومن خان و سبب وحشت و نزاعی که میانه ایشان پدید آمده
و تصفیه نوبت عبد الله خان و جلوس پسرش عبد المومن خان و اختتام احوال او که در طی حالات سفر
خراسان ازان جاره نیست بسبیل اجمال رقمزده کلک نکته پرداز گردانیده بر سر مدعا رود و بنا
برین عنان گیبت خوشخرام قلم را در میدان قضا زنگور بجولان در آورد
الهر دو میان احوال عبد الله خان و سلاطین ازبکیه شاهد این سه و اخبار بدست یاری کلک بدایع نگار عرصه ضمیر پرنور
را بیان طرفه نگارخانه ای بدین جلوه مینماید که عبد الله خان پسر سن که یگانه والد بود و محبت بسیار داشت و
او را بیای بسکفت و در تربیت او مبالغه مینمود و در توره سلاطین جنگیزی پادشاه را خان
مینامند و عادت چنان جاری شده که پسر بسلطنت سلطان میگویند اما عبد المومن خان در زمان
حیوة پدر بلقب ارجند خانی مفتخر و گرامی بود چنانچه ماوراء النهر و از بکیه عبد الله خان را خان کلان
و او را خان خورد میگفتند و حکومت ولایت بلخ و توابع را باو داده بود و بسعی خود و امداد او بدر
ولایت بدخشان نیز از تصرف سلاطین زادهای حصای پسر اوزبک آورده حاکم بلخ و بدخشان بود
و در سال هشتصد و زیل اربع و ثمانین و ثمانمایه که عبد الله بلده فاخره هرات را از داماد پادشاه
بنوعی که در فصل قضایا و اقدار این سال تحریر یافته تسخیر نمود و چون عبد المومن خان در تسخیر آن بلده و قتل
فرزندش سعی بسیار نموده بود و بلخ و توابع که الکای او بود قرب جوار داشت چشم داشت که پدرش
هرات را باو دهد و عبد الله خان بجهة صداقت سن و قلت تجربه روزگار دلیل او را بمذول ندانسته بمیر
قلبا با که از رکشیدگان دولت او بود و مردها بیای کار نموده بود ارزانی داشت و آنچه از
ممالک خراسان کبیطه تصرف او در آمده بود براوران در خراسان الکا در آنجا گذاشت و از ولایت

مفتوح

مفتوحه خراسان چیزی بپسرش نداد و او را باین سخن تسلی مینمود که تو ولی عهد منی بتو هم تعلق دارد اگر چه اعمام
از روی کبر پسر کردید اما در آنوقت قدرت اظهار آن نداشت بعد از رسوخ ال از پدر التماس نمود که من
آنچه از ممالک خراسان بسعی او مفتوح کرده ام باو تعلق داشته باشد این ملتمس مبذول گشت در سنه اربع و تسع
از بلخ لشکر بمشهد مقدس کشیده محاصره نموده در اثنای تصفیه تسلیم سلطان و امراء عبد الله خان که در
خراسان بودند حسب الامر بابداد او امدند بعد از انکه ان بلده شریفه بحیطه تصرف و تسخیر او در آمد از جانب خود
حاکم تعین نمود و همچنین نیشابور و ترشیز و انجا را محال خراسان بتدریج تسخیر نموده از جانب خود حکام تعین میکرد
و بعد ازین قضایا بکرمت به تسخیر نسا و ابیورد و درون و باخرز و سایر محال که ملک مورروث نور محمد خان
ابن ابو المحمد خان ابن دین محمد خان و طایفه اورنگه تایمان حسب الته اولایت را انجا نیز بسمت تحریر
یافت بقبضه تصرف در آورد و نور محمد خانرا از ملک مورروثی بیرون کرده ازین فتوحات که او را
دست داد طرح سلطنت انداخته شوکت و قدرت او روی در ازدیاد نهاد و چون عبد الله خان
یکدله پسر داشت و میخواست که در ایام حیوة او صاحب قدرت و شوکت بوده باشد که بعد از فوت او بهی اعمام
و سلاطین اوزبکیه کار الیوم کردن بطوق فرمان بر در آری دارند با پسرش نتوانند نمود و در تربیت او
میکوشید تا انکه بهت بهزار جوان کارآمدنی در ظل موکب او جمع شده کمال استقلال یافت و بخار نخوت
و غرور بکاخ دماغش راه یافته نسبت بپدر بمقام عصیان در آمد و پای از دایره ادب بیرون نهاد
چون در وقتی که عبد الله خان در بلده بخارا استولا شد سلطنت بسید اسکندر خان پدرش در حیات بود
و او بتوره و یاسای چنگیزی اسم سلطنت بر پدر اطلاق نمود و خطبه و سکه بنام او کرد اما نسبت
کتخدا مور در قبضه اختیار عبد الله خان بود و اسکندر خان از پادشاهی خبر تامی نداشت و او نیز کاهی از
جهل و غرور میکفت پدرم پیشه اولی است که بطریق اسکندر خان در کوشه نشسته مهمات سلطنت را
بمن گذارد و چون معلم بلاد خراسان بتصرف او در آمده بود میخواست که کل الکای خراسان تابخ و کنار

الف بودم ز
دال کشم محمد

چون او را منافی گردد مکرر طلب هرات از پدر میکرد مقبول نیفتاد از ازردگی که پدرم هرات را بمن
نمیدهد خود بر سر میر قلبابا رفته بقهر و فتنه میگیرم و این سخنان بعبدالله خان رسیده نسبت به پسر سوی مزاجی
بهم رسانید و هر چند چون همان یک پسر داشت و ولی عهد خود میدانست اما از غرور جهل او اندیشه و ملاحظه
داشت که مبادا بیصبری کرده اراده نماید که پدر بی اختیار کرده خود پادشاه شود و او در زمان
حیوت قطع نظر از پادشاهی نماید بدین جهت در مقام کسر شوکت و اقتدار پسر در آمد و از ترددات
ملک گیری منع کرد و بامرای خراسان پیغام داد که دیگر بامر و نهی او التفات ننموده بهر طرف لشکر کشد
رفاقت ننمایند و لهذا چند مرتبه که عبدالمومن خان بتسخیر سبزوار و بعضی محال خراسان که در تصرف
قزلباش بود آمد و از عراق حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمدافعه او توجه میفرمودند تلیم سلطان و برادران
و امرا عبدالله خان که در خراسان بودند همراهی او نکردند چون مقرون برضای پدر نبود او نیز دیگر
کاری نتوانست ساخت و پدرش باو پیغام کرده بود که ترک زیاده روی نموده در بلخ بحال خود باش
و بالکاء که باو داده شده قناعت نموده پای در دامن ادب پیچد و نظر بحال من و پدرم اسکندر خان کند
که او همچون من نمیتواند بود و من همچون اسکندر خان نیستم اما عبدالمومن خان دل از آرزوی هرات
بر نمیداشت و همواره در باب میر قلبابا عرایض شکایت به پدر میفرستاد و عبدالله خان پسر را درین
باب صاحب غرض دانسته التفاتی بسخنان او نمینمود و ازین سبب میانه پدر و پسر غبار نقاری ارتفاع
یافت اما از جانبین در پرداخته امری که مشعر بر خلاف باشد بظهور در نمی آمد تا آنکه در سنه تخاقوی ییل
ست و الف عبدالله خان با امرا خواص و مقربان و ندما از راه چهارجو بمرو آمده بسیر و شکار مشغول بود
میر قلبابا کوکلتاش از هرات آمده خان را تکلیف مینمود بآمدن هرات که درین اثنا عبدالمومن خان
از بلخ با دو سه هزار کس بملاقات پدر بمرو آمد هر چند امرا عرض کردند که با خان اندک مردمی همراهند و
اعتمادی بجانب عبدالمومن نیست در ارک مرو نزول می باید نمود و لشکریان او را از دخول ارک مانع آمده

او را با معدودی

او را با معدودی در ارک رخصت کرنش دهند خان چندان حسابی از و نگرفته این معنی را قبول ننمود در باغ
شاهی نزول نموده با پسر در آنجا ملاقات کرده عبدالمومن خان نیز بمصلحت وقت در اطاعت و انقیاد پدر دانسته
در مقام تواضع و ادب بوده عذر تقصیرات خواست و باتفاق یکدیگر چند روز در مرو بسیر و شکار پرداختند
و میر قلبابا حسب الامر خان عبدالمومن خان را تکلیف هرات نمود پدر و پسر هر دو بهرات آمدند و میر قلبابا
بلوازم خدمت پرداخته طویهای بزرگ سرانجام داده بخان بزرگ و بخان خرد پیشکشهای لایق کشید اما
عبدالمومن خان از میر قلبابا همچنان آزرده بود و سخنان خشونت انگیز نسبت باو بزبان می آورد و او را
بتقلب و تصرف اموال دیوانی متهم داشته محمد باقی دیوان بیگی و جمعی که در مزاج عبدالله خان راه سخنی داشتند
تحریک مینمود که در باب او دوستی که با قراین میکند سخنان بعرض رسانیدند اما عبدالله از غایت اعتمادی که
بمیر قلبابا داشت اصلا گوش بسخنان ارباب غرض نکرد القصه عبدالمومن خان در هرات از پدر التماس
نمود که مراجعت بمقر سلطنت از راه بلخ نموده چند روز در بلخ مهمان او باشد عبدالله ملتمس پسر را مبذول
داشته رخصت داد که به بلخ رفته بتهیه اسباب ضیافت پردازد که اینک رسیدیم جمعی از نقلات نقل
نمودند که عبدالمومن خان تختی مرصع از طلا و جواهر که در خراسان و بدخشان بدست آورده بود و نردبان
سرپایه از نقره که از آن نردبان به تخت بر آید ساخته میگفت جهت پدرم ساخته ام و چون بمهمانی من آید
برای او نصب نموده خود در پای تخت بخدمت ایستم و آنرا با سایر اموال و اسبابی که دارم پیشکش کنم اما
جمعی از و خایف بودند خصوصا میر قلبابا میگفتند که حیله اندوزی مینماید و سخنان فروغی لمذ صدق ندارد
و غرضش آنست که پادشاه بی وحشت بمنزل او در آید و او پادشاه در ارک بلخ نگاه داشته بی اختیار سازد
و بر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بدخشان و بلخ و خراسان رقم اختصاص کشد مجملا عبدالله خان بتحریک
میر قلبابا و امرا بر مقدمه که مذکور شد ببلخ نرفته از همان راه چهارجوی بسرعت و استعجال تمام عود نموده
داخل بخارا شد و این خبر بعبدالمومن خان رسیده و رو مشخص شد که پدر بر وی بی اعتماد شده این مقدمات را

ساخته و پرداخته میر قلیبابا دانسته اراده تسخیر هرات نمود و با لشکر عظیم بخراسان آمده اول ببهانه زیارت
بمشهد مقدس معلی آمد و از راه هرات عود نمود و چون بحوالی هرات رسید کس نزد میر قلیبابا فرستاد
و او را طلب داشت خواست که بلطایف الحیل او را بدست آورد و هرات را متصرف گردد میر قلیبابا
که مرد عاقلی روزگار دیده بود این معنی دریافته ملاقات را ابا نمود و محقر پیشکشی بیرون فرستاد و دروب
قلعه شهر را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شد عبد المومن خان هر چند خواست که بملایمت و حیله و تزویر
دست در دامن مقصود زند مفید نیفتاد خود روزی با پنج شش نفر از مقربان بپای حصار آمده خواست
بی واسطه با میر قلیبابا مکالمه نموده او را فریب دهد میسر نشد و چون قلعه هرات بآسانی تیر پذیر نبود عبد المومن
خان صلاح در محاصره ندید قرین یاس و حرمان ببلخ بازگشت و میر قلیبابا کس ببخارا فرستاده حقیقت حال بعبد الله خان
عرض کرد و عبد الله خان او را درین باب تحسین کرد جهة او جایزه و خلعت فرستاد و بین الجمهور مشهور است که
عبد الله خان یکدسته تیر و کمان فرستاده که هر گاه عبد المومن خان بخود سر بهرات آمده بپای حصار آید چشم
او را نشان کرده این تیرها را یک بیک بجانب او اندازد و این مقدمات زیاده باعث کلفت پسر و پدر گشت
روز بروز میانه ایشان اسباب وحشت آماده تر میگشت تا آنکه شنید که عبد الله خان با معدودی از
میر شکاران و قوشچیان و ندما و مقربان و ارباب طرب از بخارا بسیر و شکار بیرون رفته در باغ
بزرگ حوالی قرشی طرح جشن و صحبت انداخته اکثر اوقات بعد از سیر و شکار در آن باغ بفراغت
و عشرت مشغول است با خود قرار داد که از بلخ ایلغار نموده چون برق و باد خود را بدانجا رسانیده
آن باغ را که عشرتگاه خان و مقربانست احاطه نموده بمطلب خود فایز گردد و با شاه محمد ایله که از
مخصوصان و امرای معتمد و مشیر او بود این راز در میان نهاده بهانه یورش جانب بدخشان لشکر
جمع نموده پنج هزار کس بکار آمدنی انتخاب کرد و از مقر سرحد عبور نمود و بسرعت برق و باد روی بانطرف نهاد
و شاه محمد ایله همیشه بخدمت عبد الله خان بدوستی و بدآموزی پسرش مصعون بود میگفت که بتحریک و اغوای او

این اعمال

این اعمال از پسرم بظهور میرسد درینوقت شاه محمد مذکور بجهة رفع مظنه نمک حلالی خان کلان را منظور
داشته معتمدی فرستاد و او را از ما فی الضمیر پسرش آگاهی داد عبد الله در وقتی که بزم پادشاهانه آراسته
با ندما و مطربان بصحبت و شادکامی مشغول بود خبر آمدن پسر بایلغار باو رسید چون با معدودی بعزم سیر
و صحبت آمده لشکری همراه نداشت بمحاربه و مدافعه پیش نتوانست آمد یراق و اسباب و خیمه و خرگاه را
بر جا گذاشته با سپاهیان باد رفتار روی توجه ببخارا آورد سه فرسخ مسافت کرده بود که عبد المومن
خان بباغ مذکور رسید اصلا ملتفت اسباب و یراق نشده از عقب خان ایلغار کرد که شاید در راه
او را بدست آورد اما بگرد او نرسید عبد الله خان بسرعت برق و باد خود را به بخارا و دروب
شهر را مسدود ساخت عبد المومن خان چون دانست که پدر همعنان باد شمال و صباطی مسافت
نموده باو رسیدن ممکن نیست عنان از ایلغار باز کشید باهستگی ببخارا آمد چون تیر مدعای او
بر هدف مراد نیامد در بیرون شهر نشسته کس بخدمت پدر فرستاد که چون شوق ملازمت غالب بود بحدود
قرشی تشریف آورده ببلخ نزدیکتر شده بودند مقید برخصت نشده بعزم پای بوس آمدم اکنون
التماس دارم که دخول شهر و کورنش ارزانی دارند همه روز شعبده ها انگیخته استدعای کورنش میکرد
عبد الله خان اعتماد نمینمود و رخصت نمیداد از صحیح القول شنیدم که درین قضیه عبد الله خان بنوعی
شعله غضب درباره او اشتعال یافته بود که مکرر اظهار میکرد که ای عبد المومن اگر از عمر امان یابم چنان
که تو اسب خود را زین میکرده باشی مرد نباشم و اعراض برو مستولی شده دست بر سر میگفت
و با خود خطاب میکرد که ای عبد الله بعد از پنجاه شصت سال که گوی مردانگی از عرصه جهان ربودی آخر
از شاتنه خود گریخته بدنام عالم شدی و یرلیغ بجانب سمرقند و تاشکنت و اطراف ممالک فرستاده لشکرها طلب
داشت و عبد المومن خان هر چند سعی نمود و قسم نامها بخدمت پدر فرستاد که مظنه خان باین پسر غلط
است خان التفاتی نمیکرد مجملا چون عبد المومن خان بمطلب خود نرسید و برو ظاهر شد که شاه محمد ایله

افشای راز او نموده بوده اورا در همانجا سیاست سیاست رسانید و بتحقیق پیوست که چون عبدالله
خان از همه جا روی به بخارا آورند خوف و هراس بر وی مستولی شده روی بطرف بلخ آورده بعد از رفتن
اولشکرها از اطراف و جوانب به بخارا رسیده در موکب خانی جمع شدند عبدالله خان در کمال قدرت و استقلال
بعزم ثابت و کوشمال پسر از بخارا بسر اون آمده روانه طرف بلخ شد و عبدالمومن خان مضطرب حال
بکنار اب رسیده میخواست که عبور نماید درین اثنا شاهم بیگ که حاکم مرو بود از عبدالله خان رنجش داشت از
مرو قصد ملازمت عبدالمومن خان نموده رسید و اورا از رفتن بلخ منع نموده اغوا کرد که لشکرهای خود را
که در بلخ متوطن اند جمع نموده و در کنار اب مستعد قتال و جدال گردد عبدالمومن خان بجواب دیده او عمل نموده
در کنار اب پای ثبات استوار داشته توقف نمود عبدالله خان که کوچ بر کوچ برسر او می آمد توقف
او را بقصد محاربه شنیده در اندک متامل شد ریش سفیدان و مشایخ ماوراالنهر پای در دامن اصلاح نهاده
هر دو را بسخنان موعظه امیز ازین اراده منصرف ساختند عبدالله خان شاهم بیگ را باو دسر کرده مادر خود
میدانست طلب داشت عبدالمومن خان بجماعت را پیش پدر فرستاد عبدالله خان ایشان را سیاست نموده
باز گشت و هر دو بسعادت بقدمبوس مادر خود مراجعت نمودند از صحیح القولی مسموع شد که او از عبدالله خان
نقل میکرد که بکیفیت در مدت عمر در معارک و محاربت عظیم فیروزبخت امده هرگز پشت بدشمن ننمودم عبدالمومن
که از عمر و دولت تمتع میبیند و در اخر عمر کردگار فرار بر روی روزگار من بخت و چون عقوق و عصیان
نسبت به پدر ظاهر میساخت اخر بفرزند پدر گرفتار امده از عمر و دولت تمتعی ندید چنانچه از کلام سیده
بوضوح می پیوندد و با همه چون اخبار مخالفت نزاع پدر و پسر در ترکستان شیوع یافت سلاطین
قزاق از صولت و سطوت او خراب زنده کانی میکردند سه سلطانان برآوردند ازان جمله توکل سلطان
قزاق اسم خانی بر خود اطلاق کرده با لشکر عظیم سیر تاشکنت آمد و عبدالله خان او را استقبال نموده
خواندید که سلطان اقرباوام ای ثغور ممالک و لشکریان خود را بمدافعه نامزد فرموده در تاشکنت

تاشکنت و سمرقند میانه این دو کرده حربی عظیم اتفاق افتاد و لشکر عبدالله خان که از بدایت
الی غایه در جمیع معارک فیروزجنگ بودند درین معرکه شکست خورده اکثر امراء و معارف سپاه
عبدالله خان و چند نفر از سلطانان اقربای او بقتل امده بقیه السیف شکسته و پریشان حال بخارا آمده
یعنی علاوه کدورت و پریشانی خاطر او از اطوار پسر داشت کرده همت بتدارک ان گماشت و کس
بطلب میر قلیبابا که کفایتش بهرات فرستاده همیشه درین فکر بود که لشکرها جمع کرده جبران شکستگی
نماید بعد از امدن میر قلیبابا و اجتماع عساکر متوجه دفع فتنه و انتقام توکل خان گشته بجانب سمرقند
نهضت نموده و در انجا در غایت اعزاز من که از مخالفت و نفاق پسر و غیره کی لشکر فراق داشت نزاعش از جاده اعتدال
منحرف گشته پهلو بر بستر مرگ و ناتوانی نهاده و عاقبت و دیعت حیات بمقتضای اجل سپرده

در اواخر تحاوی قلم

ست و الف که عبدالله خان در خط سمرقند بیمار گشته صاحب فراش گردید هرچند اطبا در معالجه و مداوا
کوشیدند مفید نیفتاد و محمد باقی اتالیق دیوان بیگی که از سایه امراء عبدالله خان بمرتبه شوکت و اعتبار
امتیازی داشت اگرچه از عبدالمومن خان خایف و هراسان بود و اعتمادی بکلمات او نداشت اما چون
میدانست که با وجود سلبی سیطنت برادر زادگان اتفاق نمودن خلاف عقیده مردم و شیمت
پذیرنیست طوعا او کرها بسیطنت او راضی شده و در مقام دولت درامده در خفیه کس فرستاده
او را از بیماری پدر و اینکه علاج پذیرنیست خبر داده و مادن سمرقند نرغیب کرده و دران هنگام میر قلیبابا
در سمرقند بود و چون در اثنای گذارش قضایای خراسان و ماوراالنهر اسم میر قلیبابا مکرر اندکورشد ازانم
نمودکه برخی از احوال او نیز بایه و اختتام حال او نوعی که از اتفاق انولایت مسموع شده در رشته تحریر کشد
شاه رالله سمرقندی الاصل مادرش دایه عبدالله خان شده او را شیر داده بود بهرخاندیگر و حقتعالی برادر
رضاعی را کوکلتاش میگویند بدین جهته او کوکلتاش عبدالله خان بود و بقدر کسب فضایل و کمالات بود بنظم

اشعار زبان میکشود و در بدایت که عبدالله خان در ماوراالنهر لوای سلطنت و جهانداری برافراخت از پیر قلیا
انواع خدمات و جان سپاری بمصیبه ظهور رسید تا انکه از آثار رشد و کاردانی و حقوق خدمات نوازش مآثیه یوما
فیوما اعتبارش می افزود بجائی که منصب صدارت باو مارت جمع داشت و چند سال در کمال عظمت و اقتدار بکلوت هرات
قیام نموده با مردم اولایت معاش سنجیده و سلوک پسندیده کرد و همیشه باتباعت جناب ثانی محسود جمیع امرا و ارکان دولت
بود با الجمله چون عبدالله خان در ای همپاری از صحت خود مایوس گشته بود از غایت اشفاق و التفات که بپیر قلیا
داشت و میدانست که عداوت عبدالمومن خان با او در چه مرتبه است رخصت انصراف باو ارزانی داشت و گفت
هنوز که قطع رشته حیات من نشده خود را بقلعه هرات رسان که از اسیب عبدالمومن خان ایمن گردی و در انجا
و در انجا بهر چه مصلحت دانی جنبان کنی مشارالیه از خدمت پادشاه مرخص گشته اظهار کرد که خان مرا بگذشتی مامور ساخته
و با پیران و ملازمان که همراه داشت سوار شد که روانه شود محمد باقی آقالیق کویوان بیکی که از قضیه اگاه
بمظنه اینکه مبادا عبدالمومن خان پیر قلیا را بر اه خذه نماید در مقام ممانعت در آمد پیر قلیا چون دید که در پیوقت
مردم تمامی از حیات خان مایوس شده اند ستیزه با او نمیتواند کرد اول بدست خان رفت که از اسهالت
جوید چون پسر بالین خان آمد حال خان را دگرگون یافت وشاهد و نمود که اطبا دست از معالجه خان در کشیده اند
و او را شعوری نمانده با لضروره با محمد باقی آقالیق ملایمت اغاز نهاده و بگرمی و زبانی و سخنان عاقلانه او را
از ممانعت باز آورده خاطرش او کرده صلاح ما و تو در اینست که عبدالمومن خان بمجانبه باین بی التفاتی
با تو هم دست ما و تو هر دو گریبان بدست داون از عقل دور است و تا من در قلعه هرات باشم مانی النفیر خود
را نسبت بتو و هیچ یک از دو تنوانان عبدالله خان بظهور نمیتوانند آورد چون اینمعنی در عالم معامله داری راه
بجایی داشت محمد باقی دیوان بیکی بر فتن او راضی شده با یکدیگر عهد و پیمان بجای آورده با هم شرطی
چند کرده اند و بیرون اماده سوار شد و در وقت رفتن او عبدالله خان ودیعت حیوات بمقتضای اجل سپرد
بود اما او در پیرون اظهار نکرد و از ملازمان اصلا خبر نداشت اما در غایت اعتمادی که بمولانا قرا که از

مراه تا پیش پیر قلیا با و تربیت یافتگان او بود داشت فوت خانرا با او در میان نهاده بود چون بکنار
اب چیحون رسیدند لحظه نجهته او در ون کشتیها توقف نمودند و کس از کشتی تابان بر و سلام کرده تفحص
حال خان کرده پیر قلیا با بی اختیار شروع در گریه کرد حقیقت حال بر همگنان ظاهر شد مولانا قرا بعضی از
ملازمان دیگر مواضعه نموده گفت که این مرد از پادشاه و نیکوزیده و بهمان قزلباش و جغتای میرود
با او بکجا رویم رد وقتی که پیر قلیا با خواست که بکشتی در اید مولانا قرا گفت که عبدالله خان از عالم رفته
و حالا پادشاه او نیک عبدالمومن خان است شما تا او را ملازمت نکنید و از جانب بکلوت هرات
منصوب نشوید و منشور او در دست نداشته باشید شما را بقلعه هرات نخواهند گذاشت اولی آنست
که بهمت راه بنج روانه شده بکورنش پادشاه مشرف شویم پیر قلیا با خوانین دل فریب خاطر
نشان او نماید که در پیوقت دیدن او مصلحت نیست معلوم کرد که جمیع ملازمان با یکدیگر اتفاق نموده
همین سخن میگویند مولانا قرا اصریکا گفت که اگر شما خلاف این رای خواهید کرد و انجماعت شما را گرفته
بخدمت خان خواهند برد پیر قلیا ماچون علوی مردم درین باب دیده هر چند دست و پا زد نایده
نکرد و انجماعت او را بر فتن محبوس ساخته روی بدرگاه عبدالمومن خان نهادند و پیر قلیا با یکنفر
قطع تعلق از ملک و مال بلکه از حیات کرده محبوس و ار روانه النصوب گردید و در وقتی که عبدالمومن
خان از بنج بیرون امده روانه سمرقند که پیر قلیا با را ببرند و او در ان حال از امدن ش رایه اظهار
نشانست که به انواع التفات کرد و پیر قلیا با معروض داشت که تقصیری که تا حال در مواد خدمتکاری واقع
شده بجهة خاطر نگهداری و پاس حقوق ولی نعمت بود و بعد الیوم حضرت خان ولی نعمت اند و انجه از
دست اید در خدمتکاری و جان نثاری تقصیری نخواهد شد فا ما مولانا قرا حسن خدمت خود اظهار
ساخته عرض کردند که او میخواست بهرات رود و قلعه را استحکام و اده لوای مخالفت افراز د و ما او را
بعنف و اکراه اورده پیش عبدالمومن خان بالا و در مقام انتقام در اید و پیر اید اول بتفحص احوال و

اسباب او پرداخت از مردم خراسان استماع شده که اموال میرقلیا با پنجاه هزار تومان در خراسان و ماوراءالنهر بحصول
پیوست و بعد از تفصیل اموال در مقام سیاست درآمده فرمود که هر دو پسر او را در برابر پدر بطریق
گوسفند ذبح کردند و بمیرقلیا گفت قتل پسران در مذاق پدر تلخ می باشد یا نه پس تو چگونه در میان من
و پدرم فساد کرده میخواستی که پدرم را ضایع کرده از پا درآورد و بعد از قتل پسران چنین مسموع شد که
خود تیر بر سینه او زد و با تمام کارش بساخت و بعقوبت تمام کشته شد و در آن اول سلیمان یساول
را بحراست هرات فرستاده بعد از آن حکومت آن ولایت را بحاجی بی که از ملازمان دولتخواه او بود
داده روانه نموده او بسرعت و استعجال تمام بهرات رسیده بچهار بالش حکومت تکیه زد و اکنون بر سر احوال
عبدالمومن خان باز گردیم در وقتی که فرستادهای محمد باقی اتالیق متعاقب یکدیگر ببلخ رسیدند او را
از بیماری پدر و خرابی احوال خبر دادند از مبالغه که محمد باقی اتالیق در آمدن او بزودی کرده بود بفکرهای
دور افتاده چون بامر عبدالله خان بجهة مخالفتی که با او کرده بودند بی اعتماد بود و در رفتن سمرقند
عاجلا تاخیر مینمود بالجمله با حضار عساکر خود فرمان داده با غلبه و ازدحام تمام از بلخ بیرون آمده بتانی مسافت
مینمود و کسان پیش فرستاده منزل بمنزل مترصد اخبار بود و شهرت داده بود که چون پدرم بیمار است
بعیادت او میروم همان روز که فوت عبدالله خان در سمرقند شیوع یافت چند کس جهة رسانیدن
این خبر روانه اردوی عبدالمومن خان شدند که بمژدگانی بهره مند گردند کسی که اول رسیده مژده داد
دانست که وقوع و اعتماد نکرده آن شخص را گیرانید فرمود که زبان او را از کام بیرون آورند
اما بفعل نیامد شخص دویم که رسید و مژده داد دانست وقوع دارد با او هم اعراض کرده بود
که خبر فوت پدر را آسان آسان به پسران نمیتوان گفت چرا شما بی تامل بمن خبر داده خاطر مرا
محزون می سازید و گریهای شادکامی میکرد اما از بشاشت و خرمی در پوست نمیگنجید شخص سیم آمده
خبر رسانید و اتفاق محمد باقی دیوان بیگی و سایر امرا بسلطنت خود نشسته ترک خودرایی کرده مجلس عالی

پادشاهانه

پادشاهانه آراسته بر تخت سلطنت جلوس کرده نقارهای شادکامی بنوازش درآوردند اما همچنان بتانی
میرفت روز بروز امرا و عساکر اوزبکیه از اطراف و جوانب باستقبال می آمدند و کورنش مینمودند
در اثنای طریق شنید که هزاره سلطان برادرزاده عبدالله خان که در حدود سمرقند و تاشکنت بود لقب
خانی بر خود نهاده مخالفت عبدالمومن خان اظهار مینماید و دوستم سلطان و اوزبک سلطان که از
اقربای اویند اطاعت و انقیاد هزاره خان نموده لشکر تاشکنت و سمرقند در ظلال اعلام دولت او
مجتمعند عبدالمومن خان پادشاهزاده سفاک خونریز و بقساوت قلب موصوف بود و به اقربا و بنی
اعمام توجهی نداشت و ایشان را خار دولت خود میدانست هزاره خان و اقربا و خویشان چون از
اطوار او اطلاع داشتند و از آنچه میانه او و پدرش واقع شده قیاس حال خود میکردند بجهة حفظ
جان خود و فرزندان در مقام خلاف او شده بودند بالجمله عبدالمومن خان در کمال عظمت و اقتدار
بسمرقند آمده پای بر مسند جهانبانی نهاده با لشکرهای بلخ و بخارا و قرشی و سمرقند و آن حدود دفع فتنه
هزاره خان را وجهه همت خود ساخته بجانب تاشکنت رفت و ایشان بمحاربه پیش آمده بین الفریقین حربی
صعب اتفاق افتاد و چون اکثر خلایق میل بجانب عبدالمومن خان کرده بودند ایشان منهزم گشته بدست
درآمدند و عبدالمومن خان ایشان را با فرزندان ذکور از پای درآورده در قطع صله رحم دقیقه فرو گذاشت
نکرد و حکومت سمرقند را بمحمد باقی دیوان بیگی داده بر هر محل حاکم تعین کرده مظفر و منصور ببخارا مراجعت
نمود و سلاطین زادهای قزاق و حکام اطراف کس بخدمت او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند
و در بخارا نیز از اقربا و بنی اعمام و خویشان بهر کس بدمظنه شد و قابلیت و شایستگی امور دنیا داشت تمامی
را از پای درآورد مجملا دود از دودمان خود برآورده سوای میر محمد سلطان نامی که مرد کوکناری درویشی بود
و همیشه از کمال فقر و نامرادی در کوکنارخانها بسر می برد او را قابل کشتن نمیدانست و دو سه طفل دیگر هیچ
صاحب وجودی از اقربای عبدالله خان نگذاشت و از بخارا با لشکر عظیم باراده یورش خراسان روانه بلخ گردید

ذکر کشته شدن عبدالمومن خان و جلوس پیر محمد خان در بخارا و عبدالامین خان در بلخ و سوانح آن ایام از گردش چرخ مینا فام

عبدالمومن خان چون در امر سلطنت استقلال یافت بعضی اوقات عموما با امرا عبدالله
خانی مخاطبات عتاب آمیز نمود و سخنان کنایت آمیز میگفت جمعی که گمان عداوت او بخود گمان داشتند
بفکر خود افتاده گمان بردند که او چون ببلخ میرسد نسبت بایشان مکنون خاطر خود را بفعل خواهد آورد
عبدالصمد بهادر امیراخور عبدالله خان و محمد قلی بهادر سخت کمان که از پله جوانان شجاع بودند متقبل قتل او
گشته با یکدیگر مواضعه نموده در کمین فرصت نشستند عبدالمومن خان بجهة اشتداد گرمی هوا شب کوچ
میکرد و در وقت سواری ایشک آقاسیان و یساولان و اهل خدمت و مقربان یک تیر پرتاب پیشتر و امرا
و سایر لشکریان یک تیر پرتاب از پس سر میرفتند و او با چند نفر از ندما و ظرفا و مطربان و جلوداران
و خدمتکاران در میانه طی مسافت مینمود شبی از شبها از کنار دهی دهی میگذشتند عبدالصمد بهادر و محمد قلی بهادر
بر دیواریست درآمده در کنار راه در پس دیوار نشسته کمانها در سر جنگ آورده انتظار ورود او داشتند
بعد از آنکه مردمی که میروند از پیش ایشان گذشتند عبدالمومن خان با چند نفری که همراه او بودند بمحاذی کمین
گاه رسیدند هر دو در روشنایی مشعل شصت گشادند قضای الهی تیر هر دو بر هدف مراد رسیده
از اسب در غلطید ایشان با شمشیرهای آخته بر سر او رسیدند مشعلداران مشعلها را ریخته روی بگریز نهادند
ندما و مطربان که مردمان تازیک بودند از وهم شمشیر سر خود گرفته هر کدام بجانبی گریختند ایشان فی الفور
سر او را جدا انگلیس از جهراه بر سر او ایستاده بود او را نیز پاره پاره کردند و سوار شده روی بخارا
آوردند بعد از لحظه که مردم از عقب رسیدند او را بر سر راه کشته دیدند و بعضی امرا مثل عبدالسمیع بهادر
میراخور و دیگران که از مقدمه واقف بودند همانشب روانه بخارا شدند اما اکثر مردم در آن شب
اطلاعی نداشتند صباح که بار دو رسیدند از خان اثری ظاهر نشد تصور مردم آنکه خان صبح بشکار رفته تا
آنکه مردمان از عقب رسیدند صورت حال باز نمودند و فترت عظیم در میانه اهل اردو پدید آمد امرا و

و لشکریان

و لشکریان دو گروه شدند ملازمان عبدالمومن خان و امرا بلخ از خزاین و اجمال و اثقال آنچه توانستند بر
داشتند و روی توجه ببلخ آوردند و امرا عبدالله خان و لشکر بخارا اکثر بیوتات او را غارت نمودند
و به بخارا بازگشتند و چون کسی که شایسته سلطنت بوده باشد در بخارا نبود ناچار سلطنت بر محمد سلطان
که افراط نشاء کوکنار او را بکار آمده از تلاطم امواج بحر غضب عبدالمومن خان بکنار افتاده بود راضی
شده اسم سلطنت بر او اطلاق کرده خطبه و سکه بنام او نمودند و صورت حال بمحمد باقی دیوان بیگی که
در سمرقند بود اعلام دادند امرا عبدالمومن به بلخ رسیده بعضی اراده نمودند که پسر عبدالمومن خان که طفل
دو ساله ایست بجای پدر در بلخ پادشاه کرده الکا و مملکتی که در تصرف عبدالمومن خان بود از کنار آب جیحون
تا سرحد قزلباش ضبط نموده از کشندگان او انتقام کشند بعضی دیگر خلاف این رای اختیار نموده گفتند
طفل دو ساله شایسته سلطنت ما نیست ما را جوان کار آموزده می باید که با اعادی مقاومت تواند نمود
جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان که پدر دین محمد خان و باقی خان است عبدالمومن خان او را
گرفته محبوس بود چون پسران او در خراسان حاکم بعضی محال بودند اراده کردند که او را بیرون آورده
زمام سلطنت بلخ و خراسان را در قبضه اقتدار او نهند و همگی بدین کنکاش عمل نموده در خاطرشان رسوخ
نموده بود از تقدیرات ایزدی زوجه عباد الله سلطان برادر عبدالله خان که بعد از فوت او بحباله عبدالله خان
درآمده بود و یکدختر از عباد الله سلطان که در حباله عبدالمومن خان بود در خانه او فوت شد به بلخ آمده عادل
بی و یار محمد میرزا و بعضی ریش سفیدان بدیدن او رفتند و او را از قرار داد خود آگاه کردند او انکار
اینمعنی نمود ریش سفیدان عرض کردند که چون پسر عبدالمومن خان طفل است و دیگری از دودمان
سلطنت نیست لاعلاج بسلطنت او بجهة خواهرزادگی عبدالله خان راضی شده ایم آن بانوی عظمی گفت
که از دودمان پادشاهی شاهزاده قابل و سزاوار سلطنت است ایشان استفسار نمودند گفت شوهرم عباد الله سلطان
پسری از باریه داشت عبدالامین نام و بعد از شوهرم چون مادرش فوت شد من او را محافظت نمودم

از خوف عبد المومن خان که کمر بقتل او و بنی اعمام بسته بودند او را تا غایت در لباس فقیران پرورده
نگاه داشته ام اینان را تعجب دست داد و جوهر کز نشنیده بودند که عباد الله سلطان از پسری باشد بعد ازان
اینان را قسم داد که باو عذر ننمایند همان ساعت او را ملبس بلباس پادشاهان پیروس آورده بدیشان
نمود بر حیرت بیدا شدند که این حکایت از صدق فروغی ندارد و اما چون جوان قابل رسید بخاطر آمد
و اسم برادر زادگی عبد الله در شیبت امور سلطنت بسیار دخیل بود و راضی بانیعنی شدند و همانروز
او را بجام برده موی سرش تراشیدند و بلباس شاهی ملبس ساختند و اسم خانی بر او اطلاق نموده بر مسند
سلطنت نشاندند جمیع امرا و اعیان بلخ کورنش نمودند و از خزاین و اسباب سلطنت پادشاهی عبد المومن خان
انچه در بلخ موجود بود بقبضه تصرف او در آمده ان بانوی عظمی زمام رتق و فتق امور را در قبضه اقتدار خود
گرفت و امور ریش بی صلاح و مشوره او هیچ مهمی را فیصل نمی دادند سبحان الله این چه بوالعجبهات کار
شعبده باز نیا فلک لعبت باز از پس پرده غیب بعرصه ظهوری آید الحاصل چون اخبار بخارا و جلوس پسر محمد
سلطان مسموع ازینکه بلخ گردید برای اصلاح عفیفه مذکوره با امرای بخارا ابواب مخالفت را در نوردیده ارجاب
عبد الامین خان مکتوب اخلاص این بپسر محمد سلطان نوشته او را تهنیت و جار کباد جلوس خانی گفتن و التماس
نمودند که عبد الامین خانزادگان خود را نزد عبد الله خان هریک در مقر دولت متمکن بوده بمعاونت
یکدیگر بدایه ایی مملکت مشغول باشند که بیگانگان را مجال مداخلت نبوده باشد امرای بخارا از محذرات اغاز سلطنت
ان دودمان تحقیق حال نمودند همگی متفق اللفظ گفتند که عباد الله سلطان را هرگز پسر نبوده و المعنی
یسمع همچکس از مردم بیرون و اندرون و محرم و نامحرم نرسیده و این مکر و تدبیریست که از زرده عبد الله
خان بظهور آمده اما عقلا و ریش سفیدان بجهة انکه مردم را بخود رام سازند بتصدیق مینمودند و بمقتضی وقت
انکار را صلاح نمیکردند و از جانب پسر محمد خان پر تنبیخ باو نوشته فرستادند خطاب کردند و شکر این عطیه کفشه اطهار
بشاشت و خوشی کردند و مملکت عبد المومن خان را بدست

نرسند

نرسند و در خطبه اسم پسر محمد خان را بر اسم او مقدم دارند چون منشور دولت انان بر قسم [illegible]
ارایش نیافته بود مهم بهیچکدام تمشیت نپذیرفت در همان چند روز بساط دولت ایشان درهم نوردیده گشت
چنانچه از سیاق کلام اینده بظهور می پیوندد انشاء الله تعالی [illegible]
حوالی او و ارتفاع صدای دولت باقی خان برادرش در ماوراء النهر از سابقا گذارش یافت که تعلیم سلطان
این جانی بیک سلطان خواهرزاده عبد الله خان با برادران در بعضی محال خراسان بحکم بر لبغ حکومت مینمودند
و نامیانه عبد الله خان و عبد المومن خان وحشت و نزاع بدیدامده بود و الشیان بواسطه حقوق تربیت عبد الله خان
اطاعت عبد المومن خان نمیکردند و با مر و نهی او التفاتی نمینمودند بعد از فوت عبد الله که عبد المومن خان در
سلطنت و پادشاهی استقلال یافت و قطع و صیده رحم و اقربا و بنی اعمام نمودند جانی بیک سلطان پدر ایشان را
گرفته محبوس ساخت خوف و وحشت بر ایشان مستولی یافته التجا بدولتخانه شاهی غلل آورده بوسیله
شجیعلیخان حاکم کرمان دست در فتراک امداد او و معاونت قزلباش زده یوسف سهاد قوش بیگی
خود را بجهة عرض اخلاص بخدمت اشرف فرستاد باستظهار و معاونت و همراهی شیبانیان دولت قاهره
شاهی در خراسان کوس مخالفت عبد المومن خان کوفته خواست بلطایف الحیل قلعه هرات را که پایتخت
خراسان است و بین عزیمت با اندک مردمی بحوالی هرات امد و امراء اوزبکیه در هرات بود باوجود
کثرت جنود قدرت بیرون امدن ننمودند قلعه را کشیده در مقام مخالفت شدند و او چون راه بقلعه
نیافت اطراف و جوانب هرات را غارت نموده باز گشت و همان ایام مرتبه دیگر با دو هزار کس بقراول
امد قلعه را بتصرف در آورد و همچنین اسفرار را تحت تصرف در آورده غرمت هرات کرد حاجی
علی حاکم هرات در شهر توقف نموده ملا قرا و سید محمد سلطان را با دو هزار کس بمقابله او فرستادند
سر پل مالان امدند کس نزد تیلم سلطان که در اسفرار بود فرستاده پیغام دادند که ترک ملاقته اگی
بگذرد و الا محاربه را اماده باشد تا بایشان ملحق نشده از اسفرار ایلغار نموده

بایزنگاه هرات رسیده و مستعد محاربه باینجماعت شده و ملاقرا و سید محمد سلطان صف
سپاه آراسته در مقابله او ایستاده هنوز از جانبین دست بتعمال آلت قتال برده بودند که از
جانب بلخ و بخارا قاصدان معتمد رسیدند و خبر کشته شدن عبدالمومن خان بهرات رسانیدند حاجی بی
به تجربه تحریر و اندیشه ضوطه خورده چون او ازه توجه موکب همیون حضرت اعلی شاهی ظل الهی و حرکت عساکر
منصوره قزلباشیه بخراسان رسیده بود و در ماوراء النهر از نژاد سلاطین کسی که شایسته پادشاهی
باشد گمان نداشت و با این حال با یتیم سلطان مقاومت نمیتوانست نمود اعیان او زبکیه هرات
مضطرب گشته قرار دادند که تعلیم سلطان را که بشجاعت و دلاوری اتصاف دارد بهرات آورده
آورده او را ملقب بارجنده خانی ملقب سازند و امرا خراسان همگی بر سر او جمعیت نموده بکرات مملکت
مشغول گردند همگی بصلاح در اطاعت و انقیاد او دانسته حاجی بی همانروز کس نزد او فرستاده از این حال خبر
داد تعلیم سلطان که بعد ازین بدین محمد سلطان تغیر خواهد یافت بعد از تحقیق این خبر مسرت اثر گلاه
شادمانی بر تارک اقبال نهاده و بخارا نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته قرار سلطنت و پادشاهی
بخود داد و ملاقرا و سید محمد سلطان که با او اظهار عناد و بی اندامی مینمودند از و ابهه فرار نموده بکابل
بلخ رفتند و لشکریان یا و پیوستند و حاجی بی با اشراف و اعیان شهر و غلمان او زبکیه که در هرات بودند یلی
اسلو و یراق باستقبال او شتافته در پل مالان ملازمت او رسیدند و پیش او نوذره کورنش نمودند
و در رکاب عالی او بشهر آمدند اما در اندرون ساعت بساعت و دقیقه بدقیقه محترقه بود و دین محمد خان از خوف آنکه
مبادا صورتی دیگر روی نماید مقید به یک دیده ساعت نشده در همان ساعت داخل شهر شده و در باغ
که محل نزول سلاطین است نزول کرده طرح سلطنت انداخته و بر لیغها باسمات سادات و ارباب و الای
باطراف و جانب خراسان و فرستاده و مستحفظان قلاع ولایت را بنوازشات شاهانه امیدوار ساخت و چه
پدر کلان او از سفر حج آمده بود لوحه جهانگیری را منظور داشته اسم پادشاهی او اطلاق نموده خطبه و سکه بنام

کردند امرا خراسان بقدم اطاعت و انقیاد پیش او آمده بر سر او جمعیت کردند و او طرح آشنایی که با
حضرت اعلی شاهی ظل الهی نموده بود بر طاق نسیان گذاشته در مقام ضبط مملکت خراسان درآمد و هر یک
از امرا و اعیان او زبک را قاصد احوال خود حال بنامه علیه اختصاص داده فارغ البال بر جهار باش سلطنت تکیه
زد خوش گرفتند حریفان سرزلف ساقی گرفتن تا بکدام کرشمه قرار گیرند در اول حال که خبر جلوس
و او ازه توجه لشکر قزلباشیه بخراسان رسید هنوز اعیان ازبکیه خود را استمالتی ساخته بودند که همگی راه صواب
گم کرده اندیشهای تباه و فکرهای بیجا حاصل نموده حفظ حال خود را بدان تصور مینمودند از جمله سلیمان لیاول که
معتبر او زبکیه بود و در آنوقت حسب الفرمان عبدالمومن خان حاکم مرو شاهیجان بود حاتم سلطان نامی را که
که منسوبند از نژاد چاپکی خان و از اقربای عبدالله خان است در لباس فقر و درویشی در آنولایت بنام و نشان
بسری بر و بدست آورده اسم سلطنت بر و اطلاق کرده بولایت مرو شاهیجان و جاجرم جوین و ابیورد
دران حدود رقم اختصاص کشید و بعد از انکه خبر جلوس دین محمد خان در خراسان مسموع گردیده آزاد
جرات نادم و پشیمان گشته عرضه داشتی مبنی بر اخلاص بدولتخواهی نجدمت او نوشت و حاتم سلطان
که در ملک و مال مدخلی نداشت و در سلطنت نامی از طوار سلیمان لیاول آثار ندامت و پشیمانی
نموده در مقام انکه او را دفع نموده دم از استقلال و استبداد زنند و چون دین محمد خان از احوال مزاج اطلاع
یافته عرایض اخلاص ارتجاف سلیمان لیاول رسید ولی محمد سلطان برادر کهتر خود را بمرو و ابیورد
منشور استمالت با سم سلیمان لیاول ارسال داشت و نیک و بد مهمات الولایت و رقبقه اقتدار او نهاد
که بهر جرای او اقتضا نماید بعمل آورد و در سکه بنام پدر محمد خان پدر کلان او نشته ولی محمد سلطان بمرو
رسیده سلیمان لیاول باستقبال او شتافت و حاتم سلطان را نیز باستقبال برد اما باکراه و قتی که
بدروازه رسیدند بعضوی از کلام که ده در رکابش در کمین نشستند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند عمل
نموده ملازمان پادشاه در سر تخته مل کردن او بیچاره یکدیگر را گردن زدند و ولی محمد سلطان قرین اعزاز

واحترام بشهر آورده بلوازم خدمتکاری قیام و اقدام نمود و هنوز ولی محمد سلطان در مرو آرامی نگرفته
بود که طنطنه رایات نصرت آیات حضرت اعلی ظل الهی بخراسان و آمدن نور محمد خان که آبا عن جد وارث ملک
مرو شاهیجان و آن حدود بود در آن ولایت بلند آوازه شد و ایشان مجال توقف نیافته چنانچه در ذیل این
دفتر سمت گذارش خواهد یافت دل از ملک و مال برداشته از چهارجو بجانب ماوراءالنهر رفتند و ولی محمد
که حاکم مشهد مقدس بود از آمدن لشکر قزلباش و بدست در آمدن نیشابور خبردار شده در فکر یراق قلعه و ضروریات
بود که همان شب خبر کشته شدن عبدالمومن خان رسیده بتحقیق انجامید ابوالمحمد بی چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده
آراده نمود که اگر ارباب و اهالی مملکت در مقام دولتخواهی بوده در لوازم قلعه داری مدد نمایند و شهر را
محافظت نمایند تا وقتی که مشخص شود که پادشاهی جنود اوزبک بچه کس قرار یافته درین اندیشه بود که از
قلعه دستجرد رادکان خبر رسید که فرهاد خان با دوازده هزار کس از لشکر قزلباش بدستجرد رسیدند ابوالمحمد بی
ازین اخبار سراسیمه گشته مجال توقف قلعه داری نیافته و اوزبکیه عموما مضطرب الاحوال گشته گفتند که از اقتضای
فلکی دولت از دودمان اوزبکیه کناره جسته ادبار روی باین طایفه آورده است و پادشاه مستقل نیست و
با چنین حال بر سر مملکتی که الکاء صد ساله قزلباش است و تازه بتصرف ما در آمده تلاش نمودن از عقل دور است
تا فرصتی هست و محصور نشده ایم از تلاطم امواج بحر محن اهل و عیال خود را بساحل نجات و بمامنی رسانیم بعضی
از جهلاء اوزبک گفتند که چنین شهر معموری را بقزلباش گذاریم شهر را غارت نموده محجر طلا ضریح مبارک
حضرت امام الجن والانس و میل مرصع سر گنبد مبارک و آنچه از حلی و زیور در آستانه موجود باشد تصرف نموده
روانه میشویم جمعی از سادات و عقلا که در مشهد مقدس بودند ازین اندیشه اطلاع یافته ابوالمحمد بی را از بیم فتنه اوباش
و خوف دیدنامی و بازخواست تنگ چشمان اوزبک و از اراده متصرف ساختن مال و اموال سرکار فیض آثار خبردار
نمودند ابوالمحمد بی جهلاء اوزبک را طلب فرموده بدلایل معقول ممنوع ساخت و جهلا ترک این اراده نموده
گفتند که چون ده سال است که نمک این ملک خورده اید حق نمکخوردگی را منظور داشته در هتک عرض ناموس

وغارت

غارت و اموال مردم این شهر که احتمال عظیم دارد مکوشید و بصحت و سلامت شوید و عظماء شهر را طلب فرموده
گفت متوقع از شما اینست که بریش سفیدان محلات تنبیه نمایند که اجامره و اجلاف متعرض احدی از اوزبکیه
و اهل و عیال ایشان نشوند و تا سه روز کس بمیانه قزلباش نفرستند و ازین حال خبر ندهند تا اوزبکیه از بیم
آفت و مس مخافت ایمن بوده خود را بمامنی رسانند و همان شب ندای کوچ در دادند و تمامی اوزبکیه از پیاده
و سواره مستعد بیرون رفتن شده از دروازه میر علی امو بیرون رفته روانه سرخس شدند بعد از رفتن
اوزبکیه در همان روز سادات و ارباب و اهالی مشهد مقدس کس نزد فرهاد خان فرستاده ازین حال خبر
دادند فرهاد در ساعت کوچ کرده بمشهد مقدس آمده داخل شهر شد و بسعادت زیارت آستان ملایک
آشیان حضرت امام الجن والانس مشرف شده عرضه داشتی مشتمل بر عرض این احوال و فتح مشهد مقدس
با زیارت نامه بخدمت نواب اشرف فرستاد و در وقتی که موکب همایون شاهی بموضع اسباجی شقان جرید رسیده
بود کس فرهاد خان و مردم مشهد مقدس رسیده این اخبار مسرت آمیز رسانیدند و بعد از آنکه ابوالمحمد بی و اتباع او
از سرخس گذشته بزوراباد آمدند شنیدند که دین محمد خان در دارالسلطنه هرات بر مسند سلطنت جلوس
نموده و امراء خراسان بدرگاه او شتافته طوق فرمان برداری او بر گردن نهاده اند و دین محمد خان که از قضیه
بیرون آمدن او از دست دادن مشهد مقدس خبر یافت کس فرستاده او را با لشکریان و اتباع او را
طلب فرمود و چون ابوالمحمد بی داخل هرات شد او را در معرض یرغو و عتاب و خطاب در آورده مواخذه
مینمود که چرا ولایت مشهد مقدس را از دست گذاشته بیرون آمده و او عذرهای معقول میگفت اما
عذر او را مسموع نداشته تا سه روز او را رخصت کورنش نداد بعد از سه روز ارکان دولت شفیع شده
رخصت کورنش او حاصل نمودند و دین محمد خان سید محمد سلطان که از بنی اعمام او بود فی الفور بحکومت
مشهد مقدس تعیین نمود و چهارصد کس از بهادران کارآمدنی بر جناح استعجال بایلغار فرستاد که پیش
از لشکر قزلباش بمشهد مقدس خود را رسانند و آن بلده مبارکه را ضبط نمایند و شاهم کلته را با جمعی بمحافظت

قلعه غوریان فرستاد و او بقلعه درآمده بضبط آن ولایت پرداخت اما چون سید محمد سلطان و رفقا بتربت
جام رسیدند و از وصول قزلباش بمشهد مقدس خبر نداشتند کلانتر جام قاصدی صبا رفتاری بمشهد فرستاده
فرهاد خان را از آمدن آن جماعت خبر داد چون این بسمع فرهاد خان رسید ذوالفقار خان برادر خود را با
جمعی از امرا بدفع ایشان نامزد فرمود و ایشان ایلغار نموده چون بجام رسیدند در وقتی سواری اوزبکیه
طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شد اوزبکیه را بی دست و پا کرده مجال محاربه و صف آرایی نیافته فرار اختیار
اختیار کردند لشکر قزلباش بدیشان رسیده اکثری را بقتل آوردند و قریب هشتاد نفر اسیر و دستگیر
کرده بمشهد مقدس مراجعت نمودند سید محمد سلطان شکسته و پریشان حال رسیده دین محمد خان را از ورود
لشکر قزلباش خبر داد در میان اوزبکیه چنین شهرت یافت که فرهاد خان و کنجعلی خان حاکم کرمان خبر فوت
عبدالمومن خان را شنیده بخراسان آمده اند بوداق خان و امراء قزلباشیه که در بعضی محال خراسان
مانده بودند و بایشان ملحق شده در مقام ضبط خراسان درآمده اند و از توجه رایات منصوره شاهی خبر
نداشتند از فصول این اخبار دین محمد خان اظهار قدرت و اقتدار کرده بعزم دفع لشکر قزلباش از
شهر بیرون آمده در باغچه خواجه نور نزول کرد اما امرا و ریش سفیدان و اتالیقان در محاربه قزلباش
تامل داشتند مکرر قرعه مشورت در میان انداخته مجالس کنکاش انعقاد یافت بعضی عقلا و ریش
سفیدان خصوصا میر عبدالله منقط که از سلاطین زادهای منقط بود و مرد روزگار دیده با رای و تدبیر
بود و حاجی ابو المحمد گفتند که ولایت خراسان یورت و مسکن صد ساله قزلباش است و رمح زمام اوزبکیه در
خراسان استقامتی تمام نیافته اند و یورت و مسکن قدیم ماوراءالنهر است یورت قدیم خود را گذاشتن و
بر سر خراسان تلاش نمودن مصلحت نیست و چون در ماوراءالنهر کسی که شایسته سلطنت باشد نیست اولی
آنست که روی توجه بدان صوب نهاده کمر همت بر ضبط آن ولایت بندند اگر خواهند که بالکلیه دست از
خراسان کوتاه نکنند باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار کس و ذخیره یکساله در قلعه هرات

بگذارید

بگذارید و قلاع و قاین و سیستان و محال اینطرف را بمعتمدان سپارند و چون با پادشاه ذیجاه قزلباش
اظهار دوستی و اخلاص کرده کس فرستاده اند مجددا مکتوب محبت اسلوب قلمی نموده اعلام نمایند که
بعون الله تعالی و بحسن موافقت حضرت و بیمن همت ایشان از تسلط و استیلای عبدالمومن خان فراغت
حاصل شده و امراء اوزبکیه طوق فرمان برداری ای محب بر گردن جان نهاده اند اکنون سخن همانست
که عرض شده و خراسان تعلق بملازمان دارد و ما روی بماوراءالنهر که مرکز دولت این سلسله است داریم
و مشهد مقدس و نیشابور و بعضی محال را خالی کرده بملازمان سپردیم و چون درینوقت بردن خانه کوچ متعذر
بود تکیه بر عنایت و الطاف شهریاری و مروت جبلی ایشان کرده فرزندان و اهل و عیال خود و امرا
و اعیان اوزبکیه را که با برادرم باقی در قلعه گذاشته ناموس خود را بملازمان آنحضرت سپردیم همت دریغ
نفرمایند که انشاء الله تعالی چون یورت اصلی بتصرف درآید و بنیان سلطنت استحکامی پذیرد در بیرون هرات
و سایر محال خراسان از فرمان آنحضرت تخلفی نخواهد بود و ظن غالب آنست که پادشاه قزلباش شیوه
فتوت مسلوک داشته این رجاء مخلصان را اصغا نموده روی موافقت و دوستی را بناخن مخالفت
نخراشد و درین نهضت بفتح مشهد مقدس و محالی که از اوزبک خالی شده راضی گشته متعرض هرات
و توابع نگردد و بعد از آنکه ماوراءالنهر و ترکستان و بلخ و بدخشان حسب المدعا صورت یافته امور سلطنت انتظام
یابد اگر میل خراسان داشته باشند از روی اقتدار و استظهار بخراسان آمده بتسخیر و تظلم آن پردازیم و الا
بمقتضاء وقت عمل کنیم اکثر عقلا و ریش سفیدان این رای را پسندیده دانسته قرار تامه کوشش و تهیه اسباب
قلعه داری بخود دادند و جمعی از اهل هرات و سرخیلان قبایل که مظنه خلاف بایشان بود گرفته مقید ساختند
اما بعضی جهلا و جنگجویان بآن صلاح اندیشی راضی نشده گفتند حالا از پادشاه قزلباش خبری و اثری نیست
و جمعی که پیش آمده اند از ده دوازده هزار قزلباش که قریب بما شده اند خوف نموده پشت بایشان دادن
نوعی از ضعف و هزیمت است و هرگاه باینطریق بماوراءالنهر رفته خراسان را از دست بگذاریم بدنام فرار و مورد طعن

بهادران شجاعت شعار خواهیم شد و در اینصورت پیداست که چه مهم از پیش خواهد رفت چون مسیو از
اوضاع ماوراءالنهر و قرارداد خاطر امراء انجا اطلاعی نداریم دست از مالک خویش داشتن و نقد را به نسیه دادن
مقتضی عقل و مردانگی نیست کمر محاربه اینجماعت بر میان جان بسته مردانه وار روی همت بدفع ایشان آوردیم
که مظفر و منصور گردیم او ازه اقتدار خانی بلندی یافته کل مهام حسب المرام تمشیت خواهد یافت و اگر
عیاذا بالله مهم بنوعی دیگر صورت بندد باری نزد همگنان معذور باشیم دین محمد خان بسخن ثانی راغب
شد اکثر جهلای پرخاشجوی که لذت حکومت خراسان از مذاق ایشان نمیرفت این کمکش را مترجح نهاده
وچون دین محمد خان را ایام حیات عبد الله خان و مرج و مرج خراسان به بعضی امرای بی تدبیر قزلباش
جنگ کرده غالب آمده بود محاربه قزلباش را سهل و آسان انگاشته از غروری که داشت قرار محاربه
با خود داد و جمعی که حرف رفتن میگفتند در نوبت خود را کمر نخین و بی دلی منسوب نکردند و ازان حکایت
ساکت شدند ابو المحمدی که مرد عاقل و کاردان بود محاربه او را با قزلباش صلاح نمیدانست و
اوضاع او را بر وفق دلخواه مشاهده نمینمود شبی با جمعی از اوزبکیه جدا شده راه فرار پیمودن گرفت
چون دین محمد خان از یمینی واقف شده جمعی را فرستاد که او را برگردانند چون مسافت قطع کرده بودند
علاجی نتوانستند کرد دیگری از ایشان ظاهر نشد درین اثنا خبر بازگشتن قزلباش رسید که بجهة اخبار بعضی
که از جانب عراق بدیشان رسیده بازگشتند بالکلیه اندیشه قلعه داری از خاطر بیرون کرده بعزم تعاقب
از باغچه خواجه نور کوچ کرده پیش آمدند و بمحاربه قزلباش دلیر تر شدند با آنکه میانه او و حضرت اعلی شاهی
در رباط پریان هرات مقابله واقع شده شرح آن مفصلا در طی داستان فتح خراسان و تضیع احوال دین
محمد خان و باقی احوال ماوراءالنهر بعد از تحریر این داستان رقمزده کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و هو
العزیز اعاذه الله من شرور الفتن و البیان حالاتی که در خلال این احوال باراده [illegible] یافته بعنایت الله

قبل ازین نگاشته کلک نکته پرداز شد که درین ولا حضرت اعلی شاهی را لویش خراسان در

الهام

الهام پذیر تضمیم یافته و در بیست و یکم سبب آن سفر بود که خبر فوت عبد الله خان اوزبک رسیده ازان
اندوه در خاطر خطیر از زیاد پذیرفته بعزم درست و طالع میمون در پنجم ماه رمضان المبارک ست و الف که
ساعت سعد بود از دار السلطنة اصفهان بیرون فرموده چند روزی در بلده المومنین کاشان بعیت
نخواه موکب عساکر منصوره و انجام مهمات و ضروریات آن نفر توقف فرموده اردوی معلی را مقرر
فرمودند که از راه خوار و سمنان و فیروزکوه بگذرد بسطام رفته توقف نمایند و چون خاطر خطیر بسیر و شکار مازندران
بهجت نشان حضرت اعلی شاهی مایل بود و تا املاک بحبیطه تسخیر درنیامده بود ندیده بودند در نوبت که
فرهاد خان در انجا بود بنفس نفیس جریده از راه سیاه کوه روانه مازندران شدند که چند روزی
عرصه دلکشای عشرت سرای بوده بعد از فراغ از سیر و شکار بخش بسطام آمدند و احکام مطاعه باحضار امراء و
قلمرو همیون فرستاده مقرر فرمودند که توپچی باشی با توپچیان عظام که در طهران بودند روی توجه بسطام
آورده و ایشان چون بارد وی ظفر قرین پیوندند اله ویردی خان با غلامان و لشکر فارس و کهنیلی خان با لشکر
کرمان از راه دیه رود و بیابانک بخراسان آمده در هر محل رایات جاه و جلال بوده باشند بموکب همیون ملحق شوند
مجلد امراء عظام کرتیلاش حسب الفرمان قضا جریان فوج فوج روی توجه بسفر خراسان آورده در
بسطام جمعیت نمودند و حضرت اعلی چند روزی در شکارات مازندران بهشت نشان بسیر و شکار پرداخته
بعد ازان اجتماع عساکر با تفاق فرهاد خان از راه ساوه رود جاروده (؟) آبادیده ملحق شدند و حاجی محمد
خان پادشاه خوارزم و عرب سلطان ولد او نذر محمد خان ابن ابو المحمد خان والی مرو شاهیجان و پسر او
ایشور و جانچه سبق ذکر یافته از صولت پادشاه عبد الله خان از ملک خود برون برآمده بسایه ذوالجلال همایون
استظلال جسته بودند و در رکاب اشرف بودند و چند روز در بسطام بملاحظه معسکر سپاه ظفر فرجام
و عساکر نصرت مآثر پرداخته بودند که لشکر فارس و کرمان که نیامده بودند سمت ارکس منظر درآمدند در
خلال این احوال اخبار متواتر رسید که عبد المومن خان میرقتلباش که کلکش حاکم هرات را چنانچه گذشت

بسیاست رسانیده واز بلخ وبخارا وتاشکند لشکر کشیده با نهزاره خان واوزبک خان جانیخه از حال احوال
ماوراالنهرست کذارش یافت محاربه نموده بریشان ظفر یافت واثیار ا با هرکس از سلاطین زاده ها که منظمه نشسته واز
زیر بیان برداشته تمامی اوزبکیه طوق فرمان برداری او بر کردن کرفته در کمال شکوه واستقلال وغلبه جوش و
ازدحام لشکر متوجه بلخ وخراسانیست بعضی از کوته اندیشان زحمت دریشان فتن خراسانرا مصلحت وقت نمی
دیدند وصلاح دران دانستند که دریش یورش متوجه نظم ونسق استرابادکشته خاطر از ضبط ان مملکت جمع نموده
خانان غربیت مدالقلوب الیعطاف دهند که قرار وآرا طرعیدالمومن خان معلوم کشته سال دیکر بمقتضای وقت
عمل شود وچون حضرت اعلی شاهی ظل الهی شاهباز بلند پرواز همت را بصید عقاب مملکت خراسان دریرده
آورده بودند اتفاقی خان بسخنان پست همتان خطا اندیش نفرمودند بالجمله چند روز در چرس سلطانیه اردو
وبارکاه باوج مهر وماه برافراخته بودند متوجه نظام ونسق استراباد شدند وچون حکومت مازندران بفرزند
خان تعلق داشت بحجه قرب استراباد را علاوه مازندران فرموده بمومی الیه تفویض فرمودند واحکام استمالت
باسم اهالی واعیان وسرکردهای سپاه پوشان استراباد که هریک سکوکی از بلوکات رقم اختصاص کشیده
بجو سری برامده بودند ورخم اورده ورستادند وفرهاد خان قرامان بیک نامی از اقوام خود را بدارو نکی انجا نصب
باسید نفر قرامانلو وغیره فرستاده وسرداران سپاه پوشان چون هیکدیکر خصومت داشتند دار دوی همدیکر
درچرس سلطانیه نزول اجلال افتاد انجماعت بجز اطاعت والقیاد چاره نیافته تمکین داده دوطبقه کرد درآمدند ودر خلال
این احوال یوسف قوشبیکی نامی بنوعی که درفوق ایماء شده از جانب تیمم سلطان که بمنصور رتبه خانی
نیافته وعبدالمومن خان درحیوت بود بسم رسالت رسید خلاصه پیغام انکه این دولتخواه وبرادران که
تربیت یافته وپرورده دولت عبدالله خان بودیم بمحض ازجاجویی او از موافقت پرهیز سرباز زده
باو اتفاق ننمودیم واو بدبجهت کینه ما در دل کرفته اظهار عداوت میکرد حالا که درمسند سلطنت
استقلال یافته باجمعی که در زمان پدر باو متفق بودند درمقام انتقام است درینصورت بنده چرا ستاند

ملایک

ملایک آستان پناهی ندارم وهرکاه موکب همایون بر تو وصول بخراسان انداز در سلک هواخواهان درآید
خاشیه اطاعت وبندکی بر دوش میکیرم حضرت اعلی ازین خبر مسرور کشته مکتوب محبت اسلوب پرانه براو نکاشته
باو نوشته نوید عطوفت والطاف بی نهایت دادند محمد قلی بیک آشیک آقاسی عرضبکلو را که ارسال کذشته یافته
رفته بود همراه یوسف قوشبیکی مشارالیه فرستاده چند راس اسب تازی نژاد وکفت دهایاء لایقه بحضرت
او ارسال داشته القصه درچرس سلطانیه بعد از اجتماع عساکر نصرت فرجام سلطنت پناه حاجی محمد خان را از راه
استراباد بمازندران فرستاده وبقایل بیقه ترکمان صاین خانی که قدیما تابع امر ونهی سلاطین خوارزم بوده
ودر کنار رود کرکان واترک اقامت داشتند بیاشیر استمالت فرستاده با طاعت وانقیاد ومرافقت حاجی محمد
خان ترغیب فرمودند ومشارالیه برندق سلطان ووالیه بیزد اپسرزادهای خود را در ملازمت اشرف کذاشت
همیشه ملازم رکاب اقدس باشند وخود با عرب محمد سلطان پسر بزرکتر وسایر فرزندان روانه کشت و
حضرت اعلی بفیروزی واقبال از سلطانیه کوچ فرموده ازراه جاجرم روانه شدند وفرهاد خان وددالفقار
خان هیکدیکی وزیربایجان بعضی امرا را که عدد لشکریان ایشان بده هزار میرسید چرخچی ومقدمه جیش فرموده یک
منزل پیشتر فرستادند ودر خلال این احوال بخاطر انور خطور نموده که یکی از علازمان رکاب اقدس را بایلچیکری
نزد عبدالمومن خان فرستاده کتابتی مشتمل بر نصایح مشفقانه ودستخطی دلپذیر دوستانه ووعده ووعید باو
نماید وروح الله بیک پایول صحبت ذوالقدر متقبل این خدمت شده مکتوب مذکور در تسلم آمده خلاصه مضمون
انکه چند سال است که بعزم ملک ستانی هرساله بطرف خراسان نهضت مینمایند بحمده تعالی مارا در عراق ودارالمرز یعنی
رفتار ریا بود او در همکام فرصت مشهد مقدس وبعضی از محال خراسان را متصرف شده ودر تسخیر سایر محال تک ودو
مینمود وهر مرتبه که مایازروی ملاقات او از عراق متوجه خراسان شده راه دور ودراز طی مینمودیم
عایل عساکر منصوره در نیامده قرار برین اختیار مینمود وبدین مستمسک بود که پدرم که پادشاهیت رحمت
بپادشاه قزلباش نداده درین آمد شد ولایت وایشان از عبور لشکر طرفین پایمال سم ستور وغارت

وزیر دستان اداره ولی خان دامان شده اند حالا پدر بزرگوار عالم خانی را وداع نموده سلطنت ماوراء النهر و
ترکستان و تاج و تخت یان والا نژاد قرار گرفته و اضداد دنی اعمار ا دفع نموده اورا منازعی نمانده و بکمال
تمکن و استقلال یافته و تمام سپاه اوزبکیه مطیع و فرمان بردارند اما بجهة استخلاص ملک موروث بکرات ایلچی
گرمذمت بتسخیر ان بسته ایم و اشته ، الله تعالی درین مرتبه تمام استیصال دادان دست تعدی معاودت بمرکز دولت
ممکن نیست که دست از ملک خراسان که قدمها و اصل ایران و موروثی یکصد ساله این دودمان بازداشته
اگر بصایح شفقانه را بسمع رضا اصغا نماید اولی ایست که دست از ملک بازداشته قدم بمقام اتحاد و اتفاق و اعتذار
بوده باشد و ما نیز حسب حسب اوزبکان و اسود کی همچار کان دیار خراسان بمضمون الصلح خیر لا تذکر علل نموده
بساط منازعه و انتقام را در نوردیده با او در مقام محبت و دوستی و الفت باشیم و در استحکامات امور دولت او
سعی نموده بمال و لشکر معاون و مدد کار باشیم و اگر بنیه غفلت در کوشش مصلحت نمودش نهاده ابواب دوستی مسدود
کرده اند و در مخالفت عناد لجاج و اصرار نماید بطریق سابقه گذشته در مقام مکر و حیله بوده باشد و از غدار
فرار که در هنگام استقلال و اقتدار پسندیده عاقلان نیست پی اندیشه و بای تامل پای در رهی که مردانگی نهند که دیگر
کنجایش بهانه نمانده و در هر محل معلق و مانده تلافی و تدارکی که ممکن است بعمل آید و در هر دو تقدیر
والا در استه باشند که ما ملتفت بوده بانه قلعهای خراسان نشده و بر نیفتیم ایذ و متعال اندیشه اشتباه نیز
کام را بعزم رزم ان عالی نژاد در حرکت اورده تا بلخ و بخارا عنان یکران باز نکشیم و خدای داند که از
رسیب لشکر و غایت اثر و ان دیار چه طوفان بلا خیزد و این ابیات بر ان نامه قدوح گردید

که این دودمه خاندان کهن زبن کوش کن عاقلانه سخن
ندارم تمنای ان مرز و بوم که ارم بلخ و بخارا بهوم
گر این کینه و لشکر بیشمار کذار آورد جانب ان دیار
شود مال تاراج و مردم اسیر وبال چنین را بگردن مگیر
سخن بشنو از گفت و از بن مپیچ بدین پا جر انبش از بن مسیچ
اگر ملک موروث خویش ری خود را بدانش نگهداری
بخدام ماده خراسان زمین مکن تنگ برخود جهان چنین
که تابلخ باینده ماند بتو جهان ملک فرخنده ماند

دروح الله بیک سیاول صحبت ذوالقدر که حامل مکتوب مذکور بود روانه فرموده موکب فیروزی شمال باد
بجانب مشهد مقدس ارجوحت چون حضرت اعلی شاهی امری عظیم و کار بزرگ پیش نهاد همت و ان
ساخته قدم توکل در وادی مخاطرات عظیمه نهاده بودند رای جهان ارای مصلحتهای نهانی که در عرصه
ضمیر پادشاهی و بزرگانی درگاه الهی جلوه ظهور دارد و دیگر از اخبری ازان بیت اقتضا فرمود که در ین
سفر شهزاده کامکار محمد باقر میرزا خورد سال بود همراه نموده از مهارک خطرناک بر کنار ه باشد از همان
منزل اورا بشیخ احمد بیک ایشک آقاسی حرم سپرده روانه دار السلطنه اصفهان فرمودند و از روی
بعد از عید اضحی کوچ نموده چون کالپوش محل نزول سپاه دریا خروش گردید رایات فتح و نصرت و ری
و علامات نصرت و بهروزی ظاهر شدن گرفت و اختر همایون فال از مطلع اقبال درخشیدن
اغاز نهاد و تخت نیشابور بتصرف اولیاء قاهره در آمد تلپین اینحال حکومت انولایت با حمد سلطان مرحوم
که از نژاد سلاطین اوزبک بود تعلق داشت چون خبر قرب وصول موکب همایون فال شاهی با حمد سلطان
رسید آثار هوا خواهی و فرمانبرداری در ناصیه احوال عامه خلق ان دیار دریافته قدرت حراست و نگهداری
در خود ندیده و از خوف سیاست عبد المومن خان به از انکه نتوانست رفت و ملاحظه دانست که در وقت
فرو خ ارجامرده و اورا بیش نشابور دست بغارت و نهب اموال او و اذ بکیه برادرند بارا ده حج پیش
احرام سپرده ان آمده احرام ملازمت درگاه پناهی بسته با معدودی چند روانه مقصد گردید و از نیشابور
متفرق شدند بعضی بمشهد مقدس و بعضی بهرات رفتند و احمد سلطان احمد ستور از دروازه سپرده نیامده
بود که اهل نیشابور نقارهای شادیانه باسم حضرت همایون اعلی زدند که از سادات عالیمکان و کلانتر و مطاع
الملک بود و از تاریخ قوت او زبکیه بنابر ظهور دولتخواهی بعراق آمده در رکاب ظفر انتساب می بود
چون بضبط ان ملک روانه گردید و حکومت ان ملک را بامیر محمد سلطان مباشت که در انوقت حاکم سبزه وار
تفویض یافت و احمد سلطان او زبک رخصت حج یافته روانه شد و حقیقت حالش معلوم نشد و ریاست

اقبال از کالپوش کوچ فرموده از راه شقان وجورید متعاقب فرهاد خان وامراء که مقدم الجیش بودند
بجانب مشهد مقدس در حرکت آمده چون موضع اسباخی من اعمال شقان محل نزول موکب ظفر قرین گردید
منهیان از جانب فرهاد خان واما لی مشهد مقدس رسیده خبر کشته شدن عبدالمومن خان وبشارت فتح
مشهد مقدس رسید بنوعی که در طی احوال او ذکر یافت رسانیدند وحضرت اعلیحضرت ظل الهی
از ورود وخبر بهجت اثر که از عطایای ایزدی بوقوع پیوسته بود وشوق سعادت ادراک طواف زیارت
استان ملایک اشیان امام الجن والانس مقصد اصلی وعلت غایی این یورش خیر مال همیون بود سجدات
شکر الهی بتقدیم رسانیده عموم سپاه کلاه کوشه شادمانی بر تارک خورشید شکوه خلعه بشارت وشادمانی
وسبارکباد بمهر وماه رسانیدند واز انجا کوچ فرموده بتاریخ بیست وچهارم شهر رمضان المبارک سنه
شهد طوس نزول اجلال واقع شد وفرهاد خان وامراء واعیان مشهد مقدس باستقبال موکب
همیون آمده در طوس بسجده اشرف مشرف شده ولوازم دعا وثنا وتهنیت بجای آوردند وحکم شد که
فرهاد خان وامراء چرخچی بعزم تسخیر هرات متوجه شوند وان بلده فاخره را بتصرف درآورند وهمنور اخبار
سلطنت دین محمد خان وجمعیت اوزبکیه وقرار داد خاطر او جنانچه واقع بود بتحقیق نپیوسته بود روز
دیگر که بیست وپنجم شهر مذکور بود احرام طواف مرقد منیر حضرت امام ثامن ضامن که مطاف سجان ملا
اعلی وقبله گاه کروبیان عالم بالاست بر دوش گرفتند وشعشعه عالم افروز کنیه مبارک که مهبط تجلیات
انوار الهی است خورشید شعاع در خشیدن آغاز نهاد وروشنی بخش دیده نظارگیان شوق گردید حضرت
اعلیحضرت ظل الهی پیاده گردیده بشکرانه این عطیه ایزدی عتبه شاهانه مسکنت بخاک نیاز سودند وبوسه
شادمانی از دیده بار بدین گرفت واز انجا با جهان جهان اخلاص وعالم عالم نیازمندی بر سنه پای دشمنی
کشاده طی مسافت فرموده زبان حال شاه وسپاه بدینمقال مترنم بود شکر خدا که آمد دولت بکام ما
کامی که خواستم ز خدا شد میسرم ان دولتی که مطلبیدم سالها اینست از عنایت حق بر ابرم کافه

خلایق

خلایق بدین این قدم در راه نهاده کفهای پا از اسیب خار مقیلان کل کل شکفت وکویا کل ها کمان بی پیر غازیان
اخلاصمند بود مجلا او در کمال شوق بر وضه مطهر رسیده بعد از تلثیم عتبه علیه چهره اخلاص بدان خاک پاک شوند
وبلوازم دعا وزیارات پرداخته استانه مقدسه را بنهایت بی سامان واز قنادیل طلا ونقره خالی یافتند
واز علی وزیور ایام قزلباش سوی محمر طلا چیزی نمانده بود ودر همانجا بود اق خان چکنی را بگلوی مشهد مقدس
سه انر کردانیدند واز استانه مقدسه بجهار باغ تشریف برده ودر انجا سیر ان اوزبکیه را که در جام کرفتار غازیان
خون اشام شده بودند بنظر اشرف رسانیدند واز اقوال ایشان وفرستادن سید محمد سلطان بتحقیق پیوست
که دین محمد خان در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر جمع است ولایت خراسان قرار داده وعده لشکریان اورا
تا بیست هزار مذکور میساختند اما از اهل خراسان تکمله نیست بقول ایشان کرده زیاده از شش هفت هزار نشان نمیدادند
وعقلا این قول را تصدیق می نمودند با الجمله حضرت اعلی فرهاد خانرا با امراء چرخچی بعزم تسخیر هرات رخصت فرمودند
که تا مصنود اوزبکیه استقامتی نیافته اند واسباب قلعه داری مرتب نساخته اند انولایت را از ایشان خالی نمایند
واز اسیران چند نفر که از ملازمان دین محمد خان بودند در مشهد مقدس سپرده فرمودند که چون باما دعوی اخلاص کرده
کسی فرستاده بود اگر بر قول خود صادق باشد ملازمان او را خلعت ویراق داده هر جا باشند نزد او بفرستیم وتمته
بیاسار رسیدند بالجمله موکب نواب همایون اعلی چند روز در مشهد مقدس بجهته نظم ونسق سرکار فیض آثار توقف
فرموده تولیت آن سرکار را بقاضی سلطان تربتی که از سادات تربت حیدریه بود ودر قرب اوزبکیه
بعراقی رفته دران اوقات دار وغه دارالسلطنه اصفهان بود عنایت فرموده تربت حیدریه را بتول او مرحمت
کردانیدند وبوداق چکنی وشاه قلی سلطان بیات را با پانصد نفر از قورچیان عظام وملازمان رکاب اقبال همراه
نور محمد خان بکابل فرستادند که مملکت موروث او را بدست درآورده بمشار الیه سپارند ودر بیست وهشتم
شهر ذی الحجه احرام از مشهد مقدس بیرون فرموده چون فرهاد خان بجام رسید در انمنزل محمود بیک ملو برادر
بزرگ اسلام بیک نوربیشی که در فرقت هرات بهند رفته بود از هند بازگشته بهرات رسیده بود واز جمیع

احوال انجا واقف بود رسید واز کماهی حالات خبر وآوده عرض کرد که دین محمد خان بنوعی دل از سلطنت خراسان بسته که
انسان انسان دست ازان نمیدارد والحال دوازده هزار اوزبک جرار و دو سه هزار از هزارجات و قبایل
رسیده رجعند اما از رسیدن موکب همایون نشانهی بدینمقام اطلاع ندارد و گمان دارند که همنوز در حدود
بسطام باشند و قرار مقام و مقابله فرهاد خان و امرا عظام که پیش رفته اند و آرند بعد از انکه وصول موکب
همیون نزد ایشان محقق کرد و اگر قدرت مقابله ندارند باقی سلطان برادرش را با دو سه هزار کس
در قلعه هرات گذاشته خود بماوراالنهر میرود که لشکر جمع نموده بخراسان اید و بهیچوجه قطع تعلق از خراسان
نمینماید و باسانی مملکت از دست نمیدهد چون به قول او و ثوق و اعتماد بود حضرت اعلی متردد و خاطر او
متفکر گشتند که چه تدبیر اندیشند که مبتنی حصول مقصود باشد از الهام ربانی تدبیری بخاطر اشرف رسید که
سوانح قلب صحیفه تقدیر آمده صورت مطلوب بوجه مدعا جهره کشود و تبیین این مقال انکه بعد از اطلاع بر احوال
هرات ارکان دولت قاهره را طلب فرمودند و بزبان الهام بیان گذرانیدند که جمعی کثیر از لشکر اوزبک
در هراتند اگر فرهاد خان و امرا که پیش رفته اند پشت روند و اوزبکیه را به ایشان محاربه مینماید و البته
لایق دولت قاهره نیست زیرا که پادشاه ایشان در همراهت و محاربه لشکر و ثبات قدم ایشان در معرکه که پادشاه
همراه باشد نسبتی بمحاربه امرا ندارد و محتمل است که چشم زخمی بسپاه قزلباش رسد و موجب دلیری اعدا گردد
وان گروه را تا رسیدن رایات نصرت ایات بتوقف امر فرمایند اوزبکیه بتصور اینکه قزلباش قلعه داری نروانخته لشکر
جرار گذاشته خود بماوراالنهر روند و هرگاه مهم محاربه قلعه رسید بنا بر استحکام قلعه و استعداد قلعه داری کمتیل که معامله
بدو نزدیک و دراز کشد بخاطر چنین خطور مینماید که کس نزد فرهاد خان فرستیم که بکیفیت بازگشته او و اندازه در اندازد
که از جانب عراق و آذربایجان خبر موحش رسید که روسپیان بی حیا زوجت کرده کمالک محروسه آمده اند و موکب همایون شاهی
ازین خبر مضطرب الاحوال بجانب عراق بازگردید و هرگاه خبر برگشتن قزلباش بدینها مطرار باوزبکیه رسد از اندیشه
قلعه داری باز آمده تنگ نیست که بکیفیه را بعزم ستیزه و تعاقب امرا دوخته شهید مقدس را ان حدود و عاجلا از هرات

بیرون

بیرون ایند و مارا در وسط اغراق را با جمعی که اسب یدک دارند گذاشته و فوجی سپاهی که اسب کوتل دارند ایلغار
نموده بفرهاد خان ملحق گردیم و مقید بتنگ فارس و کرمان نشده با یلغار بسر ایشان رسیم و فرصت قلعه بندی و قلعه
داری ندهیم و ان شاء الله تعالی اگر خدای تعالی خواسته باشد و تدبیر موافق تقدیر افتد محتمل است که مهم حسب الدعا
تمشیت پذیرد جمعی عقلا و ارباب رای این مقدمه را پسندیده داشتند و علی الفور رقمی بفرهاد خان نوشته فرستادند
که بقاعده که مذکور شد یکمنزل بازگشته مترصد موکب همایون باشد ایشان حسب الفرموده عمل نموده یکمنزل بازگشتند
و کس نزد الله ویردی خان و کیخسرو خان فرستادند که با لشکر فارس و کرمان که از راه طبس امده و داخل لشکر ایشان
شده بودند فرستاده که مقید بتنگ نشده خود با جمعی که اسب یدک دارند ایلغار نموده بسرعت هرچه تمامتر ایلغار نموده
در حدود نوغور بایان خود را بموکب همیون رسانند و جناب اقتدار الدولة خاتم بیک ذریدر را با شاه علی سلطان و امیر بیگ
و سایر لشکریان را در اوردن اغراق گذاشتند که اهستگی را عقب می آمده باشند و در وقت پسین روز پنجشنبه غره
شهر محرم الحرام از فرهاد جرد و سه جام سوار شده بهمنوالی قاید اقبال همعنان فیروزی و اجلال ملازم رکاب
روانگشتند و در راه فرهاد خان و امرا که یکمنزل پس آمده بودند بموکب همایون پیوستند و الله ویردی خان و
کیخسرو خان نیز از روی اندانخت با جمعی که اسب یدک داشته بودند ایلغار کرده در تیر پل هرات رو بموکب
پیوستند مجملا موکب همایون مسافت ده روزه را بچهار روز نیم طی فرموده روز پنجشنبه نهم محرم الحرام در حوالی پل
سالار هرات که چهار فرسخی شهر است بمخالفان رسیدند صباح روز ششم صف قتال آراسته گشتند فیمابین در رابط
بدیان محاربه اتفاق افتاد **ذکر محاربت موکب همایون با دین محمد خان اوزبک مظفر یافتن بعنایت الله** در رفوق رقم پذیر
کلک سوانح نگار رشد که دین محمد خان از وصول موکب همایون شاهی خبر نداشت او امدن فرهاد خان و امرا را شنیده
از شهر بیرون آمده بود خبر بازگشتن امرا از قزلباش نه کورشد و در میانه او زبکیه شایع گشت و او را از فکر قلعه و
ترتیب قلعه داری ایاده اخته بعزم استیصال ایشان پیش امده بحوالی پل سالار فرود امده بود یکی از اعراب ایشان
که حضرت اعلی شاهی را می شناخت و حضرت اعلا را در سر تیر پل دیده بود از وصول موکب همایون شاهی خبر داد و گفت

وکیت لشکر پرسیدند گفت اندک مردی ما انحضرت بودند اما لشکر قزلباش از غیرت بلا فاصله می ایند امراورپش سفیدان کسکاشن بیان آورده راضی بمحاربه قزلباش نمی شدند و صلاح دیدند که بازگشته بهرات روند و ناگاه اوذبک بنوعی که تمهید یافته بود بخدمت اشرف نوشته کس زبان دانی فرستاده گفتگوی صلح درمیان اوریم و باقی غازیان درشهر گذاشته روانه ماوراالنهر گردیم و محاربه با پادشاه قزلباش اصلا لایق نبیند اینهم دین محمد خان درجواب امراورپش سفیدان گفته بود که اگرچه این رای پسندیده است اما وقت بسیار تنگ شده و قزلباش بزودی رسید اگر امشب کوچ کرده روی بشهر اوریم نصف این لشکر پراکنده میشود و درشهر انقدر توقف نخواهد شد که اسباب قلعه داری اماده ساخته روانه شویم دیگر جنگ و جدل گرفتار عاقبت اندیشی گردیم بهتر است که مردانه روی بمعرکه اوریم اگر غالب گردیم فهوالمطلوب و اگر مغلوب گردیم شکست باینش از پادشاه عالمیان عیب نیست و بهادران اوزبکیه بخته انکه بچنین وبد دلی منسوب نگردند تا بالاخره متن محاربه درمیان آوردند مجلا دین محمد خان از غایت جهل و غرور محاربه قزلباش اسان پنداشته بنوعی تغافل ورزید که تا کنون خبر شش زبانه نکشیده بود که خبر برگشته تیغ ابدار التفاتی پذیرفت صباح ازروز که هجدهم شهر محرم الحرام بود طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شده دین محمد خان چرچی وجوانقار و برانقار ارسنه باقی سلطان برادرش با امراعبدالله منغط وحاجی بی حاکم هرات در دست راست و بعضی امرا در دست چپ قول گذاشته و مقرر کرده که هرگاه از جانب قزلباش غلبه لشکر ملاحظه نمایند بی تاخیر بالشکر قول حمله انداخته بانهزام لشکر قزلباش کارند و خود یکهزار نفر ازیکه جوانان گزیده و معتمدی همراه گرفته در دست چپ ایستاده و مقرر کرده که اگر لشکر اوزبک غالب گردند و اگر مغلوب این یکهزار کس از وجه انشوند در ایام جدال چون به پیل سالار رسیدند حرارت هوا و شدت انبار اکثر اسبها مانده بودند از ملازمان رکاب اقبالش زیاده ازسه چهار هزار کس بوکب همیون نرسیده بودند و با قشون فرهاد خان و امراء چرچی بده هزار نمیرسیدند تکیه بر عنایت الهی و اقبال پادشاهی کرده فرهاد خان و ذوالفقار خان و امراء چرچی را با چهار پنجهزار کس پشت بر زین نشانده و قول همایون بفر وجود اقدس رایش یافته و امراء و قورچیان و غلامان دست راست و دست چپ هریک در محل خود قرار گرفته

وچون

چون در رباط بریان تلاقین فریقین روی داده چرچیان هردو گروه بیکدیگر آمیختند غازیان علیه غنائی کرده یکبار بصورت اجتماع خود را بمخالفان زده چرچی اوزبک را منهزم ساختند و تمامی لشکر بهوس مردانگی و اوزبک سرداختن در رسیده روبمخالفان آورده چنانچه بر سر فرهاد خان کسی نمانده بود باقی سلطان چون انهزام لشکر و چرچی مشاهده نمود با لشکر جوانقار و برانقار حمله انداخت چون چرچی قزلباش تاب صدمه ان لشکر نیاورده بازگشتند و چون فرهاد خان ملتی که علامت سه دار لشکر باشند همراه نداشت لشکریان چرچی در معرکه فرهاد خان را نیافتند که بر سر او بیکجا جمع شوند و اوزبک هجوم آورده بود راه انهزام نموده شکست فاحش خوردند چنانچه شکست لشکر قزلباش بقول همایون رسیده نزدیک بود که موجب بیحوصلگی او گردد و فرهاد خان تنها و فرد در میان معرکه مانده بود خود مباشر حرب شد و درین اثنار خمدار شده طریق انهزام پیمود و همین الاقران تهمت زده گریزه و بدنام گشته غبار عار فرار بر چهره روزگار او نشست چون حضرت اعلی مشاهده نمودند که فرهاد خان و امراء چرچی منهزم شده شکست بر لشکر او بایکبار افتاد اسد ویردی خان و تورچی باشی و امراء عظام و قورچیان و غلامان دست و دست چپ را رخصت محاربه داده جناب الامر الاعلی بمجرد انقه عدا اشتا نشتند و از انطرف لشکر جوانقار و برانقار بمجرد که گاردز ارشتا نشته هردو سپاه بیکدیگر امیختند کرد معرکه نبرد بفلک اثیر رسید اگرچه اوزبکیه درانروز از وصول سوکب ظفرقرین شاهی واقف نشده دل از دست داده بودند اما بثبات قدم و مصابرت ورزیده جنگهای مردانه کردند اخر الامر از صدمات رستمانه دلاورانی که از قول همیون در رکاب اقدس بجنگ مامور شده بودند متزلزل یا حوال او زبکیه راه یافته از ستیز و اویزه عاجز امده روی بانهزام نهادند و نسیم فتح و ظفر وفیروزی بر ناصیه احوال غازیان جان نثار وزیدن گرفت و دین محمد خان که شکست لشکر اوزبک شاهد منور یا یکهزار نفر از مهابران ماوراالنهر که همراه داشت از طرف دست چپ که مقابل دست راست همایون بود باراده انکه خود را بقول همایون رسانده پیش راند و از کثرت گرد و غبار مشاهده غازیان نکرد و حضرت اعلی با بعضی از مقربان و ملتزمان رکاب اشرف که گاهی از ولیت نفر بودند و در معرکه ایستاده بودند که سلطانعلی سلطان جکنی ولد بوداق خان

با بعضی دلاوران که پیشتر در موکب همایون بودند ملاحظه نمودند که ازبکیان نی زاری که دران حوالی بود طلیعه لشکر
شده و برق کلاه و رمح و خود و خفتان درخشیدن گرفت بحضرت اعلی خبر آوردند ملازمان رکاب ایمدش از کثرت لشکر
مخالف و قلت جنود و مسعود اندیشیده بقدر پریشان خاطر گشتند حضرت اعلا که ازین حال اطلاع یافتند بهمراهان فرمودند
دانستند که دین محمد خان است که بعزم رزم همیون آمده در کمال تهور و مردانگی بملازمان رکاب ظفر انتساب
خطاب کردند که چه ایستاده اید از عار فرار اندیشیده مردانه قدم در کارزار نهید که بمردی کشته شدن بهتر از
زندگانی وحیوتی است که بنا موس شده باشیم بیا تا همه تن بکشتن دهیم مبادا که رخصت بدشمن دهیم
چنین مسموع شد که اول کسی که از جوانان قزلباش سبب جنبانیده بهادری از بهادران اوزبک انداخت علی بیک
میرشکار ولد احمد آقا که آن پای استدلجو بود و همچنین یکیک از جوانان نصیری که در پیش موکب همایون بودند
استیصال آن طایفه کردند چه اگر کمی از ضعف لفاظ اکه اب جلادت پیش رانده بودند از ضعف زبون نبوده تا چنین پایه نفر
بهادران را بر خاک نیانداختند چون اقتضا کرد یار بر قرق روزگار دین محمد خان بچشه بود غان یکدان کشیده
بپیش آمدن دلیری نتوانست کرد خوف و دهشت بدان گروه راه یافته روی از معرکه برتافتند حضرت
خواستند که بنفس نفیس بسایر حرب گشته بادین محمد خان درآویزند و بنیروی اقبال او را بدست آورند ملازم
کبخیعلیخان رسید از جانب او پیغام آورد که قول دین محمد خان همنوز در عقب است از انجمله حضرت نامه ازان
راه منحرف گشته امیر کرد که بقول او خود را برسانند غازیان دست از تعاقب باز نداشته بسیاری از بهادران
نامی که هلاک انداختند و دین محمد خان زخم سنان یافته از معرکه بدر رفت کلول بیک که کوچی تومان غلامان
خاصه انتظام داشت میگفت من بدین محمد خان زخم زده ام طاقیه اش افتاد دیدم که یکی از بهادران طاقیه از سر خود
برداشته بر سر او نهاد و خود بسر او نهاده بیرفت و دانستم که سردار لشکر اوست و آن طاقیه را یکی از غازیان
برداشته بود از او زبکان یکدو نفر تصدیق کردند که این طاقیه خانست و چند نفر دیگر قبول نمیکردند و این دعوی
را از کلول بیک کسی قبول نمیکرد و پسر زاده طالش اهل بیک نام با او منازع بود و میگفت دین محمد خان را من

زخم

زخم زدم سود اوراق از مولانا ابراهیم شهدی که سابقا از منسوبان سلسله میرزا ابو طالب شهدی بود
و در رفاقت او زبکیه بهرات افتاده پیش مرقلبا با کوکتاش و بعد ازان پیش دین محمد خان در میل کنکاش
راه یافته بود خصوصیات احوال دین محمد خان و شرح جنگ نوبر نوئی که بتحریر پیوست از و استماع نموده او نیز
در رکاب همراه خان بود م در وقتی که بقصد قول همیون رانده از میان نی زار پیرون امده شاه بده نمود که اندک
مردمی ایستاده اند و از دور سیاهی دیگر بنظر آمد بهادران اوزبک را متصور شد که رایت همایون شاهی است که
از دور سیاهی مینماید از جمله دلیرانه بجماعت و شاهده آن سیاهی رعب و هراسی در دلها افتاده اعیان اوزبک و ایلچیان
که همراه بودند خان او را گرفته عرض کردند که مردم ما شکست خورده لشکر شکسته قریب بشهر رسیده اند پس و پیش ما سپاه
قزلباش فرو گرفته اگر ما خود را بجنگ این فوج قلیل مشغول سازیم رایت شاهی که از دور سیاهی میکشد پیشتر امده ما را درمیان
میگیرند و یک کس ما را نجات نمیکند کار را نسنجیده و کوشش گذشته تا وجود حضرت خان سلامت ما را اسبی نمیرسد و هنوز
جون کار صعوبت نشده و بوجود حضرت خان اسبی نرسیده بسیه رون می باید رفت و جون خان آثار کراهیت حرب و خوف در
ناصیه ان مردم مشاهده کرده دانست که ان مردم دل از دست داده اند خان روی از معرکه برتافت اما جون غازیان
کمر داشته و ده کام پس نهادند بنوعی تفرقه و پراکندگی در میانه انجماعت بهم رسید که بادین محمد خان زیاده از پنج کس نماند
بود و قزلباش از عقب می آمد دو سه مرتبه داخل شدند و سر نیزه در جین فرار یکان رسیده بود اما از رقاب همیان
و در جوالی جل فتراک شده او شد که خون بسیار جیب و بغل او در فوران آمده در انجا بمن رخصت داد
و کفت تو اهل و عیال داری بکجا می ایی باز گرد من از انجا باز گشته خود را بشهر اندختم و مختفی گشته تا استقامتی در شهر
پیدا شد و باقی سلطان با سی چهل نفر از معرکه بسیه رون رفته بطرف کمدستان افتاده راه بشهر غان و اندخوی پیش
گرفته روی بجانب بخارا نهاد و بر حسب تقدیر الهی او را و ماوراء النهر را بقیات عظیم روی داد چنانچه عنقریب
سمت گزارش خواهد یافت القصه دران جنگ بسیار از معارف سپاه کشته شد اکثری ام او از یکه حضور خا
حاجی بی حاکم هرات و قاجولی بهادر و میرزا عبد الله منقط و محمد مراد و محمد یار اغلان و سایر امرا البعضی در

معرکه بقتل رسید، بعضی گرفتار شدند و از سرداران معتبر کسی بیرون نرفت غازیان جلادت شعار تا سر خیابان و حوالی کارزگاه تاکید پستان مخالفان متعاقب نموده قتلی باز آمد کردند و عدد قتیلان بهمارهزار کس رسید اما از تندت ایلغار جمعی روزه و بسیاری تک و تاز در معرکه نبرد و حرارت هوا اکثر اسبهای گریان از حرکت باز مانده از انجا پشته نتوانستند رفت و شب نیز طایل شد و از جماعت اوزبکیه که از معرکه جان بدر برده بیرون بردند هر کس اهل و عیالی و علاقه که در شهر داشت روی بشهر آورده رخت عیالیان گرفته از متملکات آنچه توانستند برگرفتند و راه مدینه و فاریاب پیش گرفتند و جمعی که علاقه در شهر نداشتند از جنگگاه راه فرار پیمودند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بتعقیب و اقبال بکار و السرای پریان سوار و بهرات رسیده شکرانه این موهبت عظمی که از عطایای ایزدی قرین حال گشت بتلافی اقبال بقیة السیف که اکثر ضعفا و عورات و اطفال همراه گذاشته شده اند زر بسیار و لشکریان در سر خیابان فرود آمدند و درین معرکه کسی که نام و نشانی داشته باشد بغیر از دلی بیک یوز باشی رستم جلاد و قاسم بیک جلوداری شاملو ضایع نشده و عدد کشتگان قزلباش بعد نظر نرسید و اردوی اغرق با اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر بود بقیه لشکر متعاقب آمدند بکار ریز باقوز رسیده بودند که شاهوردی بیک ولد صحبت با پیر دلو از جانب اشرف رسیده مژده فتح و فیروزی رسانیدند کوچ بر کوچ رفته در سر خیابان اردوی بیکدیگر ملحق شدند و بران قبایل اعالی هرات دهزارعیات و قپچاق و چوتوری و طاهری و جمشیدی مکمل بمکرمت اشرف سرافراز شدند و بتلطفات شاهی مفتخر گشتند و از اعالی خوابه جلال الدین اکبر غوریانی بجمعی با خود متفق ساخته پشته از وصول موکب همایون بر سر قلعه غوریان آمده شاهم کلته حاکم انجا را مجبور نمود و جمعی از ملازمان کیخسرو خان نیز حسب الامر بتعاقب ایشان مامور شده بودند شاهم کلته و بهادران رکاب او چون از حقایق حالات هرات خبر نداشتند عابره بکذار یافته خود را بمرکز مردم کثر بودند پیرون اندا خته راه فرار پیمودند پیرونیان خبردار شده تعاقب نموده جمعی کثیر از اوزبکیه مقتول و گرفتار شدند شاهم کلته با جمعی بدر رفت اما چون ادبار روی بطایفه اوزبکیه آورده بود شاهم کلته در حدود روزاباد بسر غازیان رسیده

بخواست

بخواست فی الجمله خود را از تلخکامی شرین کام گردانده دشتبانی رسیده مطراقی بر سر او زد که از اسب در غلطیده بر خاک مذلت افتاد یکدو ساعت بیهوش افتاده بود و جان غازیان رسیده او را شناخته دستگیر کرده آوردند و بهرات آورده بنظر اقدس رسانیدند درین اثنا خبر کشته شدن بیرمحمد خان رسید بتحقیق پیوست اما طریق کشته شدن او بر وجهی واقع شده معلوم نبود جمعی گفتند که در معرکه بقتل رسیده چندان در میان کشتگان بوده که در آن نزار افتاده بود اما تقریر مولانا ابراهیم منشی که بتحریر پیوست و گفته بود که تا جمل و خمران همراه بود هم منافی آن قولست و الحق صحبت پیوست آنست که چون بحوالی مارو چای میانه ایل قاچی رسیده حوصله اری از ورطه ضعف بر و غالب شده بود چند نفر گویا او همراه بودند او را در کوشه فرود آورده بودند که لحظه استراحت نماید و خود بمیانه ایل قاچی رفتند که خدایی بحمیت او بهرسانند جماعت مذکور از احوال او خبر نداشته او را مرده پنداشته کار او را باتمام رسانیدند القصه در همانجا رخت بسرای اخرت کشید رفقا جسد او را در آن بیابان گذاشته رفته اند و قولی آنست که جماعت قاچی جسد او را در آب مرغاب انداخته اند الحال حضرت اعلی حضرت اعلا حینه روزه در بیرون شهر اوقات شریف صرف سیر و اخبار نموده بمرور ایامی هر کس باز پیر رسید و چون در عراق نوید حکومت هرات بفرهاد خان قرار داده بودند اگرچه درین جنگ شکستی که از سوی یدتر خورده بود باطن آندس از زنگار الوده بود اما بوعده وفا فرموده زمام ایالت و دارایی هرات و امیرالامرایی خراسان را بکف کفایت و قبضه اقتدار او نهادند و کلاه در مقام ضبط و نسق مملکت درامده اکثر مردم او در شهر جا گرفته بودند که درین اثنا از قضا، قضا و تقدیر اسمانی قضیه عجیبه فرهاد خان بوقوع پیوست حکومت دارالسلطنه هرات و امیرالامرایی کل خراسان بحسین خان قورچی شیرشاملو قرار گرفت

ذکر قتل فرهاد خان و بیان بعضی قضایا که دران اوان

درست داده و استقامت مهمات خراسان بتوفیق ملک منان

بر عقلای دهر روشن و مبرهن است که عنصر معنوی قرب سلاطین مانجون سرشته شده و عرصه ضمیر پادشاهان عالم دیگرست حکیم پیدا دل هشیار مغز باندک نشانه باده جاه و بزرگی سرمست نکرده و در جولانگاه قرب سلاطین پای اندیشه اش نلغزد

بسی عقلا صایب رای در خدمت سلاطین بمراتب عالیه رسیده و در عالم قرب از شاهراه اخلاص منحرف گشته
سبیل رو زکار خورده اند و انش قرب بادا بش بدانشی افروخته عاقبت دران سوخته اند خوشا سعادتمندی
که دران حال توفیق الهی یافته مضمون این رباعی که از منظومات راقم حروف است سرمایه قرب و مقرن خود
سازد ایدل ز شراب قرب بیهوش مشو وز باده وصل مست و مدهوش مشو هر چند ز دور بیشتر پیمانه
در عرض نیند گوش خواهش مشو ما صدق این مقال احوال نذلان فرهاد خان است که چندین سال بتوجهات شهریار
کامکار مورد عنایات گوناگون بوده کوی تفوق و برتری از اقران و امثال برده بود و عاقبت نفس
سرکش سررشته اخلاص را از دست داده عاقبت بادر سید انچه رسید سبب ظاهری قتل فرهاد خان انکه
همیشه در خدمت اشرف لاف کزاف میزد و میگفت ازدو دارم که در معرکه حضرت نواب همایون تشریف حضور
داشته باشند جان خود را نثار رکاب همایون سازم چون بچانه تحوت و غرورش از باده پندار لبریز گشته
بود دست باده غفلت شده در جنگ دین محمد خان شکست خورده از شکست او نزدیک بود که خیشم زخمی
بدولت ابد پیوند و ذات اقدس فیروزمند رسید بدیهیست مستحق عقوبت بود تا من بعد تربیت یافتگان
درگاه معلا در معارک کارزار جان خود را در راه ولی نعمت نثار نموده کران رکابی نگیرند و سبب دیگر
که بتدریج ظاهر شد آن بود که حضرت اعلا گمان قدری با و برده بودند در مقام امتحان در آمده رفته رفته
از اطوار او گمان سیه صدقین رسید و خود بر استمام این رایحه نموده بود یعنی از روی کبر مردمایی و هوس
و صاحب خرد بود و مکر را مشاهده فراز و نشیب حوادث نموده لطمه روزگار خورده بود و بغایت ناپسند افتاد
و با وجود اینهمه تربیت و جاه و بزرگی بدولت اشرف یافته بود و قدر خفقتهای پادشاهی ندانسته بوساوس
شیطانی از راه رفته طریق قدرگذاری نسپرد اما چون بدلایل واضحه نقد ایمانی در دارالقرب طبع همایون
سکه قبول یافته بود پرتو شعور بر بیعنی نیافته دیگر اعتماد را نمی شاید بمجلا بتحریک کارفرمایان قضا و
قدر ان بران قدر اسباب تتمثل او اماده گشته امده و یروی خان و بعضی از امرا و غلامان بدین خدمت مامور

شدند

مامور شدند و ایشان بمنزل او رفته با تمام مهم او پرداختند در وقتی که امده و یروی خان دست بیمان او زده
خنجر او را از غلاف کشید او دانست که حال چگونه است بمقدار بعبارت ترکی گفته بود که بیله می اولدمنی کار
امپتن شد و ذوالفقار خان برادرش که امیرالامرای آذربایجان بود در کمال اضطرار خود را بدولتی نمیتوان
رسانیده مترصد قتل بود چون گمان نداشت که باد جود قتل جان برادری او را زنده گذارند اما حضرت اعلی را با
او بضمون ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا عملنوده بخر لطف و شفقت امری بظهور نیامد و بهانه او را بخلاع فاخره
سرافرازانه فرموده خاطر پریشان او را باطمینان بخشیدند و شاید که از خلوص عقیدت و صفوسیرتی رضای
خاطر جادبک مرشد کامل جسته عرض کرد که چون برادرم مستحق عقوبت و مستوجب قتل شده بود چرا
این خدمت بدین غلام مرجوع نشد اما حضرت اعلی بعد از وقوع این واقعه همیشه از این حال ازرده و جهت اظهار
ملال میفرمودند یکی انکه بر توجهات نشانها که در عرض چندین سال در تربیت او بظهور اورده بدین مرتبه رسانیده بود
حیف میخوردند دیگر ها انکه در دستان عزت که خبری از اطوار نزدیکان ندارند با مور دیگر حل نمایند بالجمله
بعد از کشته شدن او حکومت هرات را بحسین خان تورچی شیرشاملو تفویض فرموده از زره اقبالیان
بکمش سلطانی راستا جلو برتبه امارت سرافراز فرموده بقلعه مارو جاق و ضبط مرغاب فرستادند و رایه
تلو مارو جاق را تغیر نموده از بالا مرغاب بحیطه ضبط در آورده در ابادانی انها سعی نمودن گرفت و حکومت
هر ولایتی از ولایات خراسان بیکی از امراء اخلاص پیشه عنایت شده درین اثنا ملک جلال الدین خان
سیستانی که از خدمات شکراوزبک و دست برد مردم تیلیم سلطان و برادران ترک ولایت سیستان کرده
بدرگاه جهان پناه امده بود و از خدمت اشرف حضرت یافته درین هنگام از قندهار بود و بملازمت اشرف رسیده
حکومت سیستان که بکنجعلی خان نامزد شده بود با و اختصاص یافت محراب خان تاجار که حاکم طبس بود
از ان راه غربت اردوی همایون نموده در تون امده باعلان حاکم انجا را همراه نموده و کرمکاه روز کرغازیان
از ترشه و باز امده استراحتی نموده بودند او از شهر بیرون امده با فوجی از اوزبکیه که در تون بودند روی بتوا

قرار اورده بودند محراب خان واقف شده تعاقب نموده اورا بدست آورده وسایر اوزبکیه را بتبع
انتقام گذرانیدند واورا در هرات بپایه سریر اعلی آورد و غایت الطاف یافته حکومت خواف و باوز
باو تعلق گرفت رفتن نور محمد خان باجیوند و قرلباشیه بمرو و متمکن بودن جانی خان در جای ازادم بر سریر حکومت ملک مرو و بدست آمدن
بمرو محمد ابراهیم گیرنده اقبال سایه شاهنشاهی در رجعت موکب ظفر نشان بصوب عراق وارد غازیان استیلای فتح و نشان
بمرو رسیدن که بوداق و فوجی از قورچیان عظام را همراه نور محمد خان بمرو و شاهجهان فرستادند ایشان و
باینها شایسته بانطرف رفته جون بیاغباد رسیدند محمد ابراهیم سلطان ولد ارشد محمد سلطان که از بنی اعمام
عبد الله خان و خالوزاده عبد المومن خان بود جوان صبیح الوجه هیژده ساله بود در باغباد بحکومت قیام
داشت از اخبار پیشروی او باورالنهر واوازه وصول موکب ظفر قرین شاهی و رسیدن نور محمد خان با
لشکر قزلباش که تقارن یکدیگر بوقوع پیوست تزلزل باحوال اوراه یافته تاب توقف نیاورده اراده
نموده بود که فورا خود را بمرو رسانیده ازراه جاجرم بورود قورچیان عظام و غازیان ظفر فرجام
چکنی کا ابرق الخاطف بطلب او شتافته کاهلانه بالبداو را دریافتند اوزبکیه که در ملازمت او
بودند تاب صدمه قزلباش نیاورده بعد از محاربه براه انهزام پیمودند محمد ابراهیم سلطان بدست غازیان
ظفر نشان درآمد و همچنین ولایت نساو ابیورد را بتصرف درآورده روی توجه بمرو شاهجان نهادند و سلیمان سایه
دولی محمد خان براو دین محمد خان که در مرو بودند اوازه وصول موکب همیون و ورود نور محمد خان پریشان خاطر
گشتند اکثر قبایل که در مرو اقامت داشتند بل عامه ابدر ابجانب نور محمد خان که وارث املاک بود رغبت یافتند
لاجرم توقف را محال انگاشته در کمال یاس و حرمان دل از ملک و مال برداشته طلب امانی گشتند و بتحقیق پیوست که
رایات نصرت ایات شاهی از مشهد مقدس بجانب هرات توجه نموده و لشکر قیامت اثر قزلباش اطراف و جوانب مرو را
فرو گرفته اندازین جمله نتوانستند که بهرات رفته بدین محمد خان ملحق گردند ناچار یضرورة ارزاه جاجرم بیخارا شتافتند
واهالی مرو شاهجان و نخواهی نور محمد خان را ظاهر ساخته و باستقبال روشتافتند و اهالی و سه خیلان قبایل

جلایر

جلایر و علی ایلی لو و سایر ترکمانان ارکند و جمعی کثیر بسر نور محمد خان جمع شده همعنان ظفر و اقبال بخط مرو آمدند
و مقارن این حال فتح هرات و استیصال لشکر اوزبک بدیشان رسیده نقاره های شادمانی بنوازش درآوردند
و در انولایت خطبه و سکه باسم سامی ولقب همیون ارایش یافت و بوداق خان و امرا و قورچیان بمراسم دولت
ابد پیوندشاهی نور محمد خان را بر مسند سلطنت ملک مورونثی متمکن ساخته محمد ابراهیم سلطان را مصحوب
فوجی از غازیان قزلباش بخدمت اشرف فرستادند و در دار السلطنه هرات بقیه حمایلست محفل
ارم تزئین مغز گشته منظور انظار عواطف والطاف شاهی گردیده و حضرت اعلی خاطر اورا بتوجهات
خسروانه اطمینان داده نوید عاطفت پیش از پیش یافت و او را بالطباب قلی بیک کورچی غلام خاصه
شریفه سپردند که معزز و محترم نگاه دارند و همچنین از جانب حاجی محمد خان هم عرایض اخلاص این رسید
که همین توجه والطاف شاهی ممالک خوارزم بتصرف درآمده عرصه این ولایت از غازه و خاشاک
ارباب خلاف پاک گردید و دیگر باره این دلتخواه بر سریر غرور جاه تمکن یافت و همواره زبان حال بدین مقال
گویاست اگر هر موی من گردد زبانی شود هر یک بر تسبیح خوانی هنوز از پیر بانی خفته باشم ز شکر
یکی انگفته باشم بالجمله بعد از قضاء رکوز حشمت روزی باغ شهر محل نزول حشمت و بهرام قهر گردیده در اینباب
ام مهام خراسان و انجاح مطالب و مدعیات ارباب حاجات و دولتخواهان پرداختند و جمعی از اهل خراسان
که در زمان اوزبکیه اخلاص و دولتخواهی بظهور آورده در راه دین و دولت سعی و کوشش کرده مصلح خود را
حافظت نموده بودند و فوجی را که ترک اوطان نموده بعراق آمده بودند بانعامات سنیه و عنایات جلیه
فاخره نوخته بین الاقران سمت امتیاز بخشیدند و بعد از فراغ از مهمات مملکت و ارتظام احوال رعیت
رعیت غ حضرت فرموده موکب فیض قرین کامیاب مشهد مقدس معلی در حرکت آمد و در نزدیکی آن خطه جنت نشان توقف
فرموده بواجبی نظم و نسق سرکار فیض آثار آستانه متبرکه پرداختند و خدام و مدرسان و حفاظ و سایر عمله و خدمتکاران و اطعام فقرا
و رابته خواران بدستور شاه جنت مکان تعیین یافت از قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان و قالیهای تکلف

کرمانی وجوشقانی واوانی وظروف وانجم ضروری سه کار فیض ثمار بود سرانجام یافته در زریت وزیارت روضه
مقدسه کوشیدند وتا در مشهد مقدس نزول اجلال داشتند هر صبح وشام بسعادت زیارت فایض گشته
از غایت ارادت وحسن اعتقاد اکثر اوقات بنفس نفیس بکنس خادمی وفراشی حرم محترم وسایر خدمات
قیام واقدام نموده بدان مفتخر ومباهی بودند وچون در خراسان امری که باعث توقف باشد نماند رخصت سه را
وداع فرموده رایات نصرت آیات از رادکان وجوشان بعزیمت استراباد بجانب دشت بریان در حرکت آمد

ذکر بشکار کردن خاقان بلند مکان در صحرای دشت سر رادکان چون رادکان محل نزول موکب ظفر نشان گردید شاه
شکار ارخاطر خطیر همون سر زده طرح قمرغه یعنی شکار جرگه انداخته عزم فرمود چون نشان جانوران شکاری را
چند روزه راه در مکان معین جمع آورده دایره مثال دایره بهم راه چند ان جانور بجرگه درآمده بود
که حساب بهم از تعداد ان بعجز قصور اعتراف مینمود وسمور عرصه جرگه مفرخ بود که حضرت اعلی بیمن جرگه
درآمده چند گور خر بنظر درآورده اشهب صیارفتار فلک چهار اگه بهر گامی بر شهب سریع السیر فلک پیش ذکر نهی
دران عرصه تنگ طا افزا بجولان درآورده خاقان کامگار بجانب گورخران انعطاف داده بعد از تگ وتاز بسیار
بقرب تیر وتیغ ابدار همه را از پای درآورده ومانع پیش که عرصه جولان فراخی داشت باز انداخته و
صید انداختن پرداختند ویکدفعه از قمرغان لساط عزت از رکاب اشرف تگ دوینیدند اما حضرت صید
انگنی نیافته بودند وان حضرت کمان بهرای بر سر جبک اورده جلوه اران سیه ای خدنگ آشته چون عقابان
تیز پر بپرسانیدند واز جبک انحضرت بال کشاده بصید اهوان وجانوران دریه وازی آمد وهر صیدی که
بنوک ناوک دلدوز خسته وپیکی اندوز از پای درآمدی نزدیکان رکاب اقدس حسب الشاره ان نگاه بدانستند پرارزد تر
یکصد وشصت دو جانور بقرب تیر شهاب اسا حضرت اعلی بر خاک هلاک انداخته بود چون حلقه شکار دایره کوتاه تر
شد بعضی ازامرا وقمرغان رخصت یافته بجرگه درامدند بعد از لحظه اکثر ملازمان رکاب اقدس وخواص قمرغان وغلامان
مرخص گشته شکار انداز گردیدند بالاخره عموم سپاه رخصت یافته کار بجایی رسید که اهوان تیز تگ از تگ دوبار

مانده قدرت حرکت نداشتند پیاده انجرگه درآمده اهو بازاید است میکردیستند از بسیاری جانوران عدد ان
بشمار درنیامده اما کسی نماند که صیدی نیانداشش در دام همتوانواری دوسه زار اهو دریان جرگه
متحیر وسرگردان بهرطرف میشتافتند خود را پابسته دام عنا دیده راه بجایی نمیدیدند از نوادر وغرایب
حالات امری غریب ازان حیوان جند شاهده شد که ان شکاریان جاره دیگر نیافته بالهام ملهم عینی روی
بجایی که حضرت اعلی سواره ایستاده بودند آورده انجا را مامن یافتند وبدور حضرت اعلی محیط گشتند
ازانکه دوسه مرتبه بسبیل طاپیان گردیدند همگی پناه بقرو جاه آورده درانجا بیزانو درامده خواهیدند
وان مقام برتال یاتاق گوشند بنظر درمی آمد حضرت اعلی بعد ازمشاهده این حال مردم رانهی فرموده
حکم شد که دیگر کسی متعرض جانوران نشوند بعد ازان زمانی ممتد که غروب افتاب بود واهوان نفسی راحت یابند
رقم ارادی بر صحیفه حال انشان کشیده امر فرمودند که طرف دشت وکوه را کشوده راه دهند وصبح امیدوار
یارای ان نبود که بیرامن جانوران نازیده گرد وتخمینا دوسه مزار جانور از غرقاب بلا نجات یافته بکنار
یافته بکنار دشت شتافتند روز دیگر حکم شد که هرکه شکاری داشته باشد بنظر انور رساند همگی را
جمع نموده درمیانه عسکر منصوره قسمت یافت وانجا شکارگنان ارزاه خویشان وسلمغان گذشت
ز بریان نزول اجلال فرمودند وعزم توجه استراباد ونظم ونسق انولایت وشیه وتادیب متمردان
و مشرکتان اغلو وکوکلن وسایر الوس مایین خالی که همیشه متعرض احوال رعایا انولایت میشدند

ازخاطر خطیر برزده خاقان غفران مرتبت بجانب معطوف ساختند ذکر توجه موکب همایون شاهی بصوب استراباد
وشیه متمردان بنهاد وتغیر مکلوز منسوخ بنهاد وجارک اباد هر چند در صحیفه اول وطی وقایع سال بمناسب مقام بخی از
احوال استراباد رفتن وهنوز ان ملک مرقوم قلم واسطی رقم گشته دیگر بار به تحریر ان پرداختن مراسم شایسته
تکرار موجب اطناب است وتجدید ندکار انست اما دریں مقام مناسب نمود که مجملی از احوال انولایت مرقوم صحیفه بیان
گرداند که طالبان سیر واخبار را اطلاع تمام براغاز وانجام ان حاصل آید القصه دار الملک استراباد از

نزهات عرصه ایران و صحاری و لکشای آن که یکطرف بدریای خزر پیوسته بترائمت و خرمی در ربیع و
خریف یکسان و قطعه ایست ارزنده نسمه جنان مردم انجا بکلیه ایمان اراسته و زهد و تقوی در جوعالی
و آرند اما فالی از اجامره و اوباش نیستند و بدستور سایر محال طبرستان گاهی هوای عصیان و طغیان در سر
این ایالت و این طبقه را سیاه پوش نمی نامند و در زمان حضرت شاه جنت مکان که امنیت و استقامت ملک ایران
بدرجات کمال بود از ضبط حکام هوای سیاه پوشی از سر بیرون کرده در کمال هواری رعیتی مینمودند اما
قبایل وحشی یراوس چاپن خانی از اخلو و کوکلن و ایلدرسولور و غیرذلک که از اتباع والی خوارزم و بقیه ترکمان
مشهورند در کنار اب ارتک که میان ولایت جرجان و خوارزم فاصله ایست آمادگی داشتند تا کنار رود
گرگان آمده ذرات عبث بباد دران صحرای بی پایان نموده مال فراوانی بکلهم جرجان میدادند و حکام نیز
بجهة آبادی مملکت مانع نمی شدند تا انکه رفته رفته ان طبقه سر بطغیان برآورده همیشه دست بتاراجی
بمملکت استراباد میکردند و حکام استراباد بدفع فتنه انقوم پرداخته اکثر اوقات حدود استراباد فتنه آشوب
خالی نبوده و شاه جنت مکان بجهة دفع فتنه ایشان قلعه مبارک اباد در کنار اب گرگان ترتیب داده
مقرر کرده بود که حکام استراباد بقلعه نقل نموده و در انجا اقامت کرده کرات مملکت قیام نمایند که از
طایفه بقیه ترکمان مضرت بحال رعایا نرسانند و تفصیل قضایای ان ایام در صحیفه دیگر احوال شاه
جنت مکان رقمزده کلک بیان گردیده بعد از رحلت شاه جنت اشیان که نواب سکندر شان و لشکر عراق
دار و باینجانی رفته بدفع سپاه روم شاغل دست داد که چند سال بضبط استراباد نپرداخته و ان مملکت
از حاکم مستقل خالی ماند جماعت بقه ترکمان خصوصا علیبار ایلو و لرسنده تا اخر خانه و قلعه مبارک اباد
و سنه و سنخی شهر آمده رحل اقامت انداخته و قلعه را ویران کرده فارغ البال نشستند و اهالی استراباد و مضافات
دفع مضرت انقوم یکچند بحفظ مال خود پرداخته احوال ایشان نیز بالاخره بتمرد و عصیان سرایت کرده و
هر یک متغلبی سر بطغیان برآورده رسم سیاه پوشی تازه کردند و دران بدک قلعه ترتیب داده لنگی رکاب
بسیار

بسیار جمع کرده سر بدیگری فرو نمی آوردند و بمرور ایام هوای حکومت و خودسری از سر متغلبان و سرداران ایل
بیرون افتاده باستظهار ضیق طرق و صعوبت راه و پشته و جنگل بالکلیه گردن از اطاعت و انقیاد قرلباش نمیچیدند و محال گرگان
را داشت و صحرا واقع لوه بقیه ترکمان بارگذاشتند ان طایفه همان راهی گشته بفراغ بال در صحرای لکشای جرجان سیاق
قشلاق مینمودند و از بیم سیاه پوشان بشهر نمی آمدند و چنگل و محال صعب العبور که امنیتو استند درامد و بعضی اوقات نیز با یکدیگر
مدارایی میکردند چندین سال احوال ایشان بدین وتیره گذران بود تا در اوایل دولت نواب سکندر شاه
خدای بیامرزنده اثار اراده برانه و اوایل جلوس اعلیحضرت ظل الهی بعضی اوقات مرتضی قلیخان پرناک و ایامی بدرخان افشار
برادر اسکندر خان بحکومت ایالات منصوب گشته بشهر استرا باد رفتند سرداران سیاه پوشان که هر کدام دیگی از دیگر کات
دم از حکومت و استقلال میزدند و طایفه بقیه ترکمان راهای خود ساخته مرد و عصیان و زیده بجا کم نمیکردند و ملازمان
یکفرسخ بیشتر از شهر نتوانستند رفت و نعمتی از انولا نمی یافتند بالاخره از خوف بقیه ترکمان و طغیان سیاه پوشان
در ایالت جمال آقامت نیافتند با تیغ و جبه بیرون رفتند و از سرداران سیاه پوش حضوصا از عوایه شهر ولدین
بی اندازه بسیار حد و بافت جمیع اموال و اسباب مرتضی قلیخان را که همراه داشت غارت کرده و اب و یراق غارتیان
را گرفته بر سنه سر میدادند تا انکه در خراسان طغیان او بکلیه واقع شده نیا و ابیورد و درون و نیشاپور که بولایت
کبوده جامه و استراباد انتقال داده بتصرف امرای او در یک قرار گرفت و عبدالله خان اوزبک ولایت خوارزم را تسخیر
نموده حاجی محمد خان والی ایالت بسیرون کرد حضرت اعلی بملاحظه انکه مبادا شر جلایر و ان الوس چاپن خانی
اطاعت او بکیه نموده بوساطت و اغوای ایشان و او بکیه بولایت استراباد دست تعدی دراز نمایند و نشانه ایشان عازم دران
سرایت نماید باقتضای زمان و حسن تدبیر بال طبقه تلطف اغاز نهادند و از زمره ان کرده علیبار ایلو که از
دیگر سرخیلان قبایل چاپن خانی بمزید اعتبار سپاهیگری داشت و در حوالی مبارک اباد می بود بوساطت میرزا ابراهیم له
میر سید الدین فندرسکی که مرد دولتخواه صلاح اندیش بود بخدام آستان خلافت مکان شاهی اظهار اخلاص و دولتخواهی نموده
و حضرت اعلیحضرت صلاح دولت قاهره او را بر تبه عالی سرافرازی داده بامر او نشاندند اما سرداران

سیاه پوش زیاده بتکین اوبیکر رند داد با ایشان مدارا سلوک کرده بهمین قدر راضی بود که در شهر نشسته بست
حکومت داشته باشد و خود در کنار رود کرکان و میانه ایل خود بسر میبرد بعد از فوت او محمد یار خان پسرش بدرگاه
جهان پناه آمده بجای پدر منصوب گردید و طبقهٔ اخلو با او در مقام خلاف در آمده بالاخره بدست جماعت از اخلو بقتل
رسید تسلیح خان برادر کوچکتر بپایه سریر اعلی آمد منشور ایالت شهر ابار حاصل کرد و نیشه از طغیان دیگر اهالی و اتباع
تمشیت نپذیرفت تا در سال که رایات نصرت آیات شاهی بشکوه خرمان در حرکت آمده در حوالی سلطانیه نزول اجلال
شده موجبه ضبط ولایت حوجان شده حکومت انولایت بفرهاد خان که حاکم مازندران بود تفویض نمایند و او
دارد و عهده جانکه سابقا نگورشد بان ملک دستاد چون طنطنه و صول رایات نصرت آیات شاهی در اکناف و اطراف
اوازه گشت تزلزل در بنیاد ثبات و قرار آنحدود خانه خود ساخته افکنده بود و حکام مازندران که بولایت استرآباد
پیوسته بتصرف قزلباش در آمده بود سر از ربقهٔ اطاعت بر نمیتافتند و بدرگاه جهان پناه
در سفر خیر اثر خرمان مراسم خدمت چنانچه باید بجا نمیاوردند بعد از قتل فرهاد خان حکومت انولایت بحسین خان زیاد اغلی قاجار مفوض
شد چون بجهة دفع فتنه او خلو و ستمکاران یقه ترکمان و نظم و نسق استرآباد توجه موکب همایون بدان صوب پیش نهاد
همت عالی بود در بنوقت که دشت کهربان محل نزول اردوی معادت نشان گردید اکثر اغراق اردو و سپاهی لشکر
را از راه بسطام بعراق فرستاده با خاصه شریفه و امراء عظام روی توجه بان صوب آوردند جهة اطمینان
قلوب طایفه یقه ترکمان محمد قلی بیک ایشیک آقاسی باشی حاجی را که از مقربان درگاه عزت بود با قاسم خان میر آخور که در
سمت راه اقامت داشت فرستاده احکام استمالت باسم قبایل ترکمان صادر و در یافت که چون ایشان از قدیم الایام
سلاطین خوارزم تعلق دارند و اکنون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و اولاد او که از حوادث روزگار پناه
باین دولت شاهی آورده اند مدتی در ظلال اقبال همایون بسر میبرند بین معاونت و معاضدت همایون با محمد او
بمملکت موروث استیلی یافته خود را از ملتزمان همیشه میدانند و فی الحقیقه ملتزمان حاجی محمد خان بما تعلق
دارند باید که با تفاق محمد قلی بیک باستقبال موکب همایون آمده بعرض رسانند که بموجب اشارت گردون اقتدار و صول

موکب

موکب همایون ما دغدغه بخود راه ندهند که هرگاه ایشان در مقام قدیمی خود ساکن گشته پای ادب و داش بمیدند
خبر لطف و شفقت امری دیگر در باره ایشان بظهور نمیرسد بقلاوزی اقبال و رهنمایی سران سپاه پیروز متعاقب او
از راه دره کبود جامه در حرکت آمد قاضی خان او طلوکنت محمد قلی بیک را اعزاز و احترام نموده قرار داد که
با سایه میران و درویش بیغدان الوس مشوره نموده همگی را باطاعت و انقیاد همایون راغب ترغیب نموده در مراقبت
مثار الیه تقاعد نمایند اما جهلای القوم که چندین سال بود که از خوارزم خود را بکنار کشیده در میانه
نخوده سری برآورده بودند و درین اوقات اطاعت و اخلاص خود نیز نمیکردند از قرب وصول موکب اجلال آشفته
کمال سراسیمگی بحال ایشان راه یافته از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیده در مقام فرار شدند و بجانب ارنک کوچ کرده
جمعی از بی باکان آن طبقه که با لها باکوش خود سری در باده تمرد و عصیان تنگ و تاز نموده بودند بی محابا بر لشکر گاه
محمد قلی بیک آمدند و ملازمان بداغه قیام نموده بین ایدی بین جنگ و صدال واقع شد محمد قلی بیک را چند
زخم هالک زده چند نفر از ملازمان درجه شهادت یافتند و اموال و اغنام را غارت کرده از عقب قوم شتافتند و بعد
از دو روز این خبر بحضرت اعلی همایون رسیده از کوه جامه بیرون آمده منعاقبان بی عاقبتشان ایلغار نمودند
شب بهورت ایشان رسیده دیدند که خیمه و آله جوق بر جا گذاشته فرار نموده اند و آن شبی مظلم و تاریک
که از جاوید نشان نمیداد و هوا تیره گشته هیچ سحاب از تاریک خانهٔ بازی ایستاده شبی تیره گی چون جیحه کاکل
شبهای تاریکتر از جاده بابل هوای قیر گون آن شب تاز سبق برده ز جیحه سنبل بیاد جبان شبه بدان شب تاسوکاه
نبرد همگی همت بر دنبال راه حضرت اعلی شاهی ظل آلهی اراده نمودند که تا بقاری خان نرسند و اورا بدست نیاورند خان
از ایلغار نکشند و در پرتو امکان فرصت ندهند و بنحوا از نیک اندیش که بتجربه روزگار رسیده بودند عرض کردند
که در شب ظلمانی یاد شاه اقبال بنفس خود یاغی را تعاقب نکنند اگر حضرت اعلی که بموجب رای ثاقب جوانبینی را در آینه حال شاه
مینمودند همیشه رای صواب نمای ایشان بموجب قضا و قدر تقارن افتاده کار نهاد که در امور سلطنت و فرمان روایی ازان
حضرت صدور یافته دستور العمل سلاطین روزگار است تصدق قول بیکاندیشان فرموده در بورت ایشان زده اند

وجون مطلب اصل ازامدن استر اباد آن بود که ایلات افشار را از خمسه خان کرایاب طهماسبی پاک سازد اردوی اعزق را
در اینجا گذاشته برخورد ار پیک امین توجی باشی را جمعی از قپچاق بمحافظت اعزق تعین فرموده چون طلیعه صبح صادق تمام
شد با انکه هوا اجمان تر شیح وابر قطره فشان بود بفیروزی و اقبال سوار شده و در کنار ناترک بکوچ قبایل اغلو رسیدند
قاری خان باصطرار اجیل وحشم عدا نه و با معدودی سپاهی از اردو آمده بک عبور نموده راه دشت پیمود و جیل وحشم
در پی سرعسکر نصرت فرجام ماندند و متمردان طلیعه شمشیر ابدار دشت و صبیان اسیر و کرفتار و اموال و اسباب و مواشی و انعام
بیاد غارت و تاراج رفت و چون معلوم شد که قاری خان بکدام طرف رفته خان از ترک تعاقب پوی ان جانب باز کشیده
مراجعت نمودند و در کنار رود کرکان رحوالی کنبدی که مدفن شمس المعالی قابوس بن وشمکیر بود بار دو ملی شدند و از آن
مرحله کوچ واقع شده در پای قلعه بیارک اباد نزول اجلال فرمودند و پیش بینیدان سایر قبایل همایش خانا زامور
کوکان سالور و غیرهم از قهرمان غضب شمشیر های اندیشه باک کشته بپایه سریر اعلی آمده نوازش یافتند و برای صوابنمای اعلی تعمیر
قلعه بیارک اباد متعلق کشته اطراف و جوانب قلعه را برام اوعد کرشمت نموده شروع در کار کردند در عرض دو از روز حصار قلعه
که در نهایت وسعت و بزرکی بود اتمام یافت و بخاطر اشرف رسید که چون در میانه سر داران سپاه پیش کسی که ایام التیام حکام ولایات
ملک رقابه رعیتی قبایش نخوابیده نمانده و جوانانی که درین عهد بسر صد رسانده اند قریب بسی سال زیادت که حاکم تند
خود را حاکم تصور نموده اند و غرور و پندار در دماغ شان جایکیر شده جزم و حتیاط مقتضی انست که ایطایفه را فی الجمله از خواب
غفلت بیدار سازند لاجرم بعد از اتمام قلعه روزی جمیع سر داران سپاه پیش را طلب فرموده بلفظ کهربار شان خوطاب فرمودند که
چند سال است که مملکت از حاکم نشینان نالی و از جاده ضبط و نسق عاری بود و در شهر هر یک بقدر حفظ حال خود طریق رعیتی عزول
نموده قدم در عرصه سپاهیکری نهاده اید و از خوف یکدیکر سپاه طایفه ترکمان سیاه پوشان را جمع کرده بی اندازه
از شما بامراء قزلباش وقوع یافته اکنون که از اعمال سابق نادم کشته در مقام اعتذار و انقیاد در آمده اید ما نیز از اعمال سابقه
شما که در زمان عرج و مرج واقع شده اغماض عین فرموده کان لم یکن انکاشته ایم امای دان چون عنایت الهی و
سطوت قاهره پادشاهی حواشی مملکت مهبط انوار امال کشته بازستان و جریان دوران تا کوی رایت مرغوب در تصرف اولیای

دولت قاهره است و سلاطین خوارزم و اوزبک طریق اطاعت و انقیاد می سپرند و متمردان الوس صایر خانا
بجزای خود رسیده بقیة السیف هر کدام بقبضه بندکی در آورده اند و حاکم متوابط بدایای مملکت قیام و آرزو مند
بعد از تعدی ارباب حل و عقد اینای جنس امید امنی است در تصور ایشان نیز القصه نکاه دارش احتیاجی
نماید که قتلغ خود را مهندم ساخته اسلحه و یراقی که دارند بسر کار حاکم دهند که در قلعه بیارک اباد بکار اید و خود خانه کوچ
بقلعه آورده در اینجا اقامت نموده بدستور قدیم بزراعت عمارت و رعیتی مشغول کشته رسم سیاه پوشی متروک
کردانیدند که هم حاکم ازین ظن نماند حاکم ایمن بوده مهمل اعتماد کردند چون انجماعت بکیر از اطاعت و انقیاد چاره
نداشتند منقبل استعفی شدند و حضرت اعلی مهم هر یک را بیکی از معتبران قزلباش حواله نموده در کرکان یراق
بوشی مبالغه فرمودند که اکر من بعد بکمتر قبضه شمشیر بلکه بکمتر دیته در خانه احدی ظاهر شود خون او هدر شد مجملا طایفه
سیاه پوشی که تا امروز در ولایت استر اباد هر کدام در یوکی خود کوس انا ولا غیر میزدند خود را در ورطه عجمی میدیدند
که هرکز تصور نکرده بودند و ندیده با کراه تمام کردن بطوق فرمان نهادند و از غایت تعقل یکدیکر از انقیادی
که بجنب ظاهر نموده بودند نکوهش نموده آثار خلاف و علامات نفاق از اطوار ایشان مشاهده می افتاد القصه بقاعده
که قرار یافته بود قلعهای ایشان اندام یافته چندین هزار تومان کمک و کمیش و کمان بقلعه بیارک اباد جمع امد و کوهیان
سر داران نقل شد و در خلال این حال روزی حضرت اعلی شاهی ظل الهی بشهر تشریف برده بودند ناله و نفیر عورات
و بیچارکان از تظلم و داد خواهی بکوش مبارک رسید که سپاه پوشان بکره اثیر رسیده جور و ایذا بمرتبه نسبت میکنند
شهر استر اباد که اکثر از زهاد و عباد و صلحا بودند بی اعتدالی بسیار بظهور آمده هر کس ادنی کمان تمولی داشتند
شب یا فوجی از فوج شیطان بر سر خانه ایشان رفته همه چیز بقتل و آزار مایحتاج ایشان را از نقد و جنس میکرفتند
و از تهمت مرض ارباب هوس اندیشه نکرده بی ناموسیها بظهور می آوردند بتخصیص خواجه شرف الدین ساوجی
که دو مرتبه یکروه انبوه سیاه پوشان بدر حمام آمده مادران را با بدرون نفرستاد که عورات بر هنه را
بنفیر بیرون می آورند بطریقی ایشان را بکیر و فرو کذاشت بوده بعد از ایامی کمک را بجانب مغرور خشنده خراسان

جزای بدکاران ندادن هرچند در ایام هرج و مرج باشد در میزان عدالت و تقیاس دارای سلاطین کم طلال
ربوبیت انه سنجیده و پسندیده نمیبود و خاطر ضعفا و ستمدیدگان بی سیاست بدکاران و ظالمان طپیدن نمی یافت و
ساحت مملکت از اغیار وجود ایکونه بی باکان اولی نبود چون بدکردی بیش این آفات که خواهی نرسی زکرده خود
مکافات باجمله رای جهان پرای و خاطر خطیر انتمای بجزای ستمکاران خود رای قرار گرفته در روزی که متوجه حال
سادات عظام و ارباب عمایم صحاب سور غالات بودند سرداران سیاه پوش بتقریب تحقیق حال بطریقه تجسس همایون حاضر شدند
که ظاهر شود که از نجابت و اولاد و اعقاب ایشان بجز اهل نسلی باقی مانده یا در سلک اوباش و اجامره درآمده و دخل سیاه پوشان
شده اند بعد از فراغ از این امر حضرت اعلی از خواجه شرف الدین ساوری تحقیق امد و رفت مقتفی قلیخان پناک
سفیر مودند که بچه کیفیت به استراباد امد و چگونه رفت خواجه نادان در طغیان احوال بمیدواری انکه حضرت اعلی
زلات ایشان را که در زمان فتور و هرج واقع شده عفو فرموده زند انه کمال بعقلی و بی اعتدالهای خود
و خفت و بی اموسی که مردم اوباغازیان قرایلش کرده بودند نقل نموده جابلوسی جسته کرد که شاید از این سخنان
از تلاطم امواج بحر غضب شاه زمین کرده اما چون تیراه مظلومان و دعای مستمندان بهیچ باب اجابت اقتران یافته بود
و سیاست این که نه ظلمه در صحیفه تقدیر ایزدی ثبت گشته این جابلوسی و شیرین زبانیها دافع قضا نگشت همکی را گرفته شحنه
قهر مهتمان بسیاستشان پرداخت خواجه شرف الدین ساوری را از میان قطعه قطعه کرده هر قطعه را در هر محله
از دروازه جام اویختند و بعضی دیگر را بعقوبت تمام بقتل اورده و خشته اش را عبرة الناظرین از دروازه
شهر سنگون ساختند و چند نفر دیگر را چه عبرت خلایق خشم کنده از دست گذاشتند مجملا هر یک از ستمکاران
مذکور را بعقوبتی که غلامان خاص علی ابن ابی طالب میسزید و جزای عمل یافتند غلغله فرح و نهب و خلایق و ضعف
و سرورشان بایوان کیوان رسیده و در از دیاد دعای دولت روز افزون کوشیدند دلهای ناامیده ازاش
دیگر یافت و جراحت ناسور دل خستگان التیام تام پذیرفت و بعد از انکه رایات جاه و جلال متوجه عراق شد
حسین خان حاکم استراباد جلالا یشاره همایون بتفحص حال ارباب طغیان پرداخته از هر کس مظنه پیدا و اثری داشت از

میان

کلاه شاه‌نشانی بآسمان انداخت حیات چند روزه را غنیمت شمرده با فرزندان و متعلقان بعراق آمده متوطن در دار الملک شیراز رغبت نموده بدانطرف نقل فرمود و خاطر اشرف از دغدغه طغیان فراغت یافته چند روزی بسیر و شکار مازندران مشغول فرمودند و هر کس را فتنه انگیزی و طغیان بود بعضی بسیاست یافته بعراق کوچ نمودند مجملا ساحت ملک مازندران بهشت نشان که ارثا و اکتسابا بحضرت اعلی اختصاص داشت بدستور جرجان ارجمند و خاک ارباب طغیان پاک گردیده کل ممالک ارالمرز و طبرستان و جرجان و مازندران و استمداد و گیلانیات و گرد و اطراف تا سرحد شیروان که در قرون ماضیه میان ملوک و حکام ذوی الاحشام انقسام یافته بود و مدتی گذشته عرصه اغوایات گرمسیر از شورش و فساد و نزاع حکام جون زلف بتان برهم زده و پریشان بود بسطوت قاهره شاهی رشک دار الامان گشته خاطر عجزه و ذریه و دهقانان جون دلهای ارامیده اطمینان یافت و رایات همایون فال بعنان ظفر و اقبال از راه دامنه کوه روان شدند که راهست بغایت صعب و غایت استمرار محتاج بشرح و بیان نیست و همانا ماصدق این بیت افتاده **بیت** فراوانش جون قدرت بلند و شیبش ز رنجم نکوتر بگفتن مرا تب و در اکثر نقاط زیاده از یک نیزه برف داشت روانه عراق گردیدند و شکر ظفر اثر در آن راه تشویش و تعب بسیار کشیدند خانجه حضرت اعلی پیاده شده و جلو اسب خود را بدست مبارک گرفته قریب یکفرسنج که برف را کوفته راه باریکی بهم رسیده بود و عبور از آن راه بجز یکنفر میسر نبود پیاده گشتند و از انجا بسعادت و اقبال بقصبه دماوند رسیده از انجا بدار السلطنه قزوین روانه شدند مقرر شد که ابدبنیاد از ورود موکب ظفر انتساب زاحت و فری از سر کرفت و خلایق استقبال موکب همایون نموده نقارهای شادمانی بلند آوازه گردید صیت فسخ خراسان و فتح جهانبانی و ملک ستانی شهریار گیتی ستان باطراف و اکناف رسیده و در آن خطه عشرت بنیان معموری خراب آباد دلبستگی کوشیده بدرجه عالم شادمانی گردیدند و عساکر منصوره را مرخص کردند و اولطان رخصت داده از قزوین عنان عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان انعطاف داده در ساوجی که نزهتی را با کواکب سعدین مقارنه اتفاق افتاده از نیر تیغ و مهتابه بر کنار بودند باغ جهان ارای نقش جهان از غبار رسم سند جهان بهمابتازگی عطر سایی اغاز نهاد و زمستان را در کمال بهجت و سرور

دران بلده جنت نشان بپایان رسانیدند **ذکر وقایع بعضی از نقایا که در سفر خیر اثر خراسان باراده و تقدیر ملک منان بوقوع و ظهور پیوست** از سوانح امسال که در سفر خراسان بوقوع پیوست در دار السلطنه مهرات یکی از ایلچیهای کرامیلو را که در سلک یورشیان نامبرد انتظام داشت بسمت رسالت بکابل نزد پادشاه آنجا فرستاده مکتوب صداقت اسلوب محتوی بر حقیقت فتح خراسان و بیان حماریه یادبن محمدخان بحضرت پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه مرقوم قلم تنزین رقم مشکبیان عطارشان کردیده و همچنین محمدقلی بیک اشیک آقاسی عریضه را برسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت نشان بسلطان محمدخان بن سلطان مراد فرمان فرمای ممالک قیصری نوشته از فتوحاتی که روی نموده بود اعلام دادند از عواطف و الطاف شاهانه که درین سفر خیر اثر نسبت بعموم رعایا و زیردستان عراق سمت ظهور یافت است که تا موازی یکصد هزار تومان تبریزی اشرفی عطایای آلهی که قرین حال خیر مال گشته بود اکثر بقید همه ساله بر عایا و عجزه تخفیف و تصدق فرمودند و آن تخفیف وجوه جوبان یکی است که از شماره کوسفندان باز یافت می شد و قریب بیست هزار تومان عراق هر ساله ازان وجه بحصول می پیوست چون از سمت خراسان الی یومنا هذا اهل عراق بمال و جان امداد عساکر نصرت نشان و خراسانیان و هر طایفه مهمانان کرده بتعب و تشویش بسیار کشیده بودند حضرت اعلی در ازاء ان تکوخدمتها وجوه جوبان یکی را بابت تخفیف مقرر داشته تصدق فرمودند که من بعد یکدینار بدین علت از احدی باز یافت نشود و دیگر تخفیف دینار پنجدینار عمل کرده حکام است که بمرور ایام در عراق معمول شده بود که اصل مال نقدی را با منافع تولیداری و داروغکی یکی رانج از رعایا میگرفتند چون خلاف قانون قدیم و دستور العمل زمان شاه جنت مکان بود بر طرف شده مقرر گشته که همان اصل مال را با فروعات تابعه بدستور شاه جنت مکان باز یافت نموده رسم محدث که معمول ساخته بودند منظور ندارند و آن وجه زیاده از پنجاه شصت هزار تومان می شد دیگر تخفیف مال دیوانی یکساله کل اصفهان بود که قریب بیست هزار تومان می شد در ازاء خدمات و نیکوبندگیهاکه از اهل صفاهان بظهور آمده بود بابواب دعایا بخشیدند و الحق عطایای عظمی بود که از کمال مراقبت در رعیت پروری و نهایت شفقت و مرحمت گستری بظهور آمد اسیدکه

ذات خجسته صفات این پادشاه والاجاه همایون یافته درگاه آله از آفات وعاهات مصون بوده پرتو
انوار سعدش بر مفارق عجیزه وزیردستان تابنده و پاینده باد بحق محمد وآله الامجاد سائله دیگر که در اثنای سفر
روی داد کشته شدن ولیمان میرزا ولد علیقلیخان نواده درویش خان ثانی لواست که پس لاقوان معاهد
این دودمان اختیار درشت بدست صالح نام جوان تبریزی که از پیش خدمتان محفل لهبت این بود و نعمتی بر
عقلای روزگار پوشیده نیست که بر دست همت نمک سرورد ان هر سلسله بدلایل وبراهین قاطعه پاس
حقوق امادی ونعیم ولی نعمت یکی انیست که بستیان آقای خود را که از خواجه تاشان یکدیگر اند فرزند و یار و برادر
دانسته در حفظ ناموس یکدیگر کوشند هر کدام بخشم خیانت بدیگری نگردند ایران غیرت مستوجب نجوه
عقوبت است ولیمان میرزا مذکور از غایت جهل وعدم فطانت وشعور همانا تکیه و مرتبه بصالح مذکور اظهار محبت
وهمزبانی خاص نموده و بوده و در اثنای سفر خراسان شبی در حوالی جاجرم ولیمان میرزا در مجلس بشرت این در حالت کیفیت
باده وعدم شعور بیرون آمده صالح از عقب او رفته به تیغ تیز و شعشه خونینا او را از پای در آورده همان
ناکشته بعرض اشرف رسانید در عالم غیرت چون پسندیده طبع اشرف نبود و نخستین کردیده او تا صبح در همان
مکان افتاده برادر و دلارامش را یارا نبود که بتدفین او بپردازند صبحی دلارامش رخصت بدفن او حاصل کرده قشون
دلشکر او را چنانچه میرزا برادر کوچکتر او که با برادر هم داماد بود شفقت شد ساخته دیگر انکه در اوایل این سال
جماعت اغلو یقه ترکمان یا محمد یار خان ولد علیار خان ایموری که بعد از پدر بحکومت استرآباد منصوب شده بود در مقام
غدر و خلاف در آمده ملطایف الحیل با دوست یافته در اغاز جوانی که هنوز بیست مرحله از منزل زندگانی طی نکرده بود
نهال عمرش را ببصر صرصر تیغ تیز از پای در آورد و کوچکتر او پناه بایه غرو جاه آورده اشرف ب
بوسی دریافت و بدستور برادر مورد الطاف شاهانه گشته بر تبه حکومت استرآباد سربلند شد اما جنانکه باید
وشاید بلوازم حکومت نتوانست پرداخت و زیاده تمکین نیافت تا انکه رایات نصرت ایات از سفر خراسان عود
نموده متوجه نظم ونسق استرآباد کردیدند وطایفه اغلو جنانچه گذشت بجزای اعمال ناصواب رسیدند قلیچ خان امیر الامر

اعلی

اعلی کوچ ومتعلقان پدر و برادر را بر داشته بعراق آمد سایر ریش سفیدان ایموری بیسیار نظر بکثرت شمور
بنظر کور و غیر ذلک بلاریت چنین حاکم استرآباد مامور گشته خانه کوچهای خود را بقلعه آوردند و در چینی کردیات
جلال در استرآباد نزول داشت ذوالفقار خان برادر قرهاد خان بنوازش پیکران اختصاص یافته بدستور سابق
بحکومت اذربایجان منصوب کردید رخصت رفتن یافت چون جوانیکو خرام مسلم در مضمار سخن کذاری
بقدر الطاف تک تاز نموده، سوانح این سال میمون فال بر صحیفه بیان نکاشت رجا واثق است که همت بلند
دانش دران روزکار و مساعدت بخت بیدار بمعنانی نماید که در عرصه قضایا سال آینده ببکاپو در آمده
ان مرحله را چنانچه باید و شاید بوده بست عنانی نکند و الله ولی التوفیق اعاز سال فرخ فال بکونه یل مطابق
سنه خمان دالف که حال سیزدهم جلوس همیون شاهی ظل الهی است بازنوروز میمنت فرجام فرخ اغاز کشت و خوش انجام
ز برای نشاط خیر وعهد کشت فیض بهار چون دل جام خرمی بخش خاطر ایام نوروز عالم افروز این سال مبارک فال
روز یکشنبه بیست و سیم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاده یعنی خاقان مشتری انتساب آفتاب برسند بیت الشرف
برابده ساحت جهان از طغیان لشکر غارتکر دی بپرداخت و چنین ترتیبش نصارت دخوی افزوده عالم را
رشک کهل زار جنان ساخت خرم کیتی ستان در باغ جهان ارای نقش جهان که از شکوفه و اطهارش دماغ
روزکار عبیر آکین بود ترتیب جشن عالی فرمان داده امرا و مقربان و ارکان دولت قاهره و اهل صفاهان
وطبقات ایام که در پایه سریر وان مصیر بودند دران باغ دلکشا بر دور دریاچه باغ مجالس بهشت اساس ترتیب
داده چهارطاقهای لفنون غریبه ارسته چراغهای بران تعبیه کرده هیت زبسیاری شمع و نور چراغ دل روشنان فلک پرور
رایغ هجل کشتی زبر توش افتاب جون عکس چراغان نمودی دراب نمود آتش اب با هم قران زعکس فانوس
دراب روان شهر پایه زرجوی بزم ارا دکاهم ملدنان رکاب فلک فرسا بل عموم برایا بست همه شب تا بان سیاه
جوشیرین دشکر خوبان زیبا دران عشرت سرای شادمانی کشیده یادهای دوستکامی و تا نه شبانروز بساط
عشرت و شادکامی کسترده ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق کشوده بود بعد از ملال ازان حال رای عالم ارا

متوجه امور مملکت داری گشته ریکر بار ه جهة تجدید طواف روضه مطهره امام انس والجن والاستحکام مهام خوارزم
واستطلاع احوال ماوراالنهر واوزبکیه درعیه سفر خیر اثر فرمودند ودرینه ذکری شد که نورمحمد خان بجهة انکه
اوزبکیه باو جان که ملازم ونمک پرورد قدیم اولودند درسنگام تسلط عبداللهخان که باو بیوفایی کرده بودند و
بعبداللهخان پیوسته واورا ازملک موروث بیرون کردند درینولا که بمیامن اقبال وامداد ملازمان موکب
پادشاهی برمملکت موروث استیلا یافته ان طبقه را اعتبار نکرده وان مردم ازاطوار او واین قرابتش
تفاوت نموده باو درمقام غدر ونفاق اند معاونت نورمحمدخان واستحکام مهم او کرنیز نصب گرده
نواب همایون بوده محرکان درعیه گشته امضاء این عزیمت برای ثاقب صایب نمود بعد ازانقضاء ایام
بهار که محصولات بحصاد رسیده بود عنان عزیمت بصوب خوارزم معطوف داشته سوی جمی که همیشه ملازم رکاب
اقدس امد دیگری ازرام اوغلی که ممالک را احضار بودن ودرحیادی این سفر خیر اثر ایلچی ازجانب پیر محمد
خان وامرا اوزبکیه باتفاق ملازم نورمحمدخان بپایه سریر والا آمده مکتوب صداقت اسلوب عرایض
اخلاص اورده خلاصه انکه بعد ازرسم تحیت ونثار ممضانه انکه فرزند اغز محمد ابراهیم که از تبار پادشاه
مرحوم جانی بیک خان وبنی اعمام عبداللهخان واین ممضی دولتخواه است ازباغیان دگرفتار ملازمان
اشرف گشته بود درینولا چنین مسموع شد که باو بمقتضاء مروت که ازاجداد خصوصین میراث داراند عمل
نموده منظور نظر شفقت گردانیده اند چون نوبت سلطنت این ولایت حسب الاشاره عمایض رسیده
واو این محب را بمنزله فرزند است اگر عنایت شهریاری اورخصت این دیار دهد غایت دمرحمت دلیض تواند
اما امرا انجا ابنور محمدخان درین باب متوسل گشته پیغام نموده بودند که مابلضروره سلطنت پیر محمدخان راضی شده ایم
اگر جواو ازدودمان سلطنت بحسب ارث شایسته پادشاهی است امامرد درویشی است که گنج فراغت را
برمشاغل سلطنت وفتوحات که لازمه مملکت داریست راجح میداند وبدین سبب ظلمها در امور ملک ودولت
پدیدامده باقی سلطان بر ولایت سمرقند استیلا یافته کوس مخالفت میزنند ودرین طرحی دیگر افکنده اند

والکنون

والکنون بسلطنت ماوراالنهر وتمایم مقام پادشاهی که اختیار کرده ایم بحسب ارث واستحقاق شایسته تر
از محمد ابراهیم سلطان نیست علی الخصوص که انحضرت وسیله شده از خدمت حضرت همایون اعلی
شاهی ظل الهی استمداد عاجزانه کند که اورا رخصت این دیار دهند ومردم این ولایت را درین منت خود
گردانند که درمدت عمر بامنسوبان درگاه پادشاهی برادرانه ومخلصانه سلوک نماید ومن بعد سایه اورنگ
وقورلباش طریقه دوستی واتحاد مرعی باشد چون ازید وحال که محمد ابراهیم سلطان رااز باغیان محمد
اشرف اورده اند مکنون خاطر اشرف شده بود که اورا بسند سلطنت ماوراالنهر ممکن سازند این مسئول دربر
قبول یافته قرار یافت که ازشهد مقدس کمی ازامرا اعظام همراه او نموده نزد نورمحمدخان بفرستند که
اگر امرا انجا را بقول خود صادق یابند ورانشیخ کردند باستقبال او بفرستند وجایجا جوایند ونورمحمدخان ازانجا عهد
میثاق گرفته خاطر ازغدر ونفاق جمع نموده اورا روانه نماید امامجون رایات نصرت ایات بخطه بخان رسیده
کسان ازجانب نورمحمدخان رسیده اخبار ماوراالنهر عرض کردند که سایه پیر محمدخان وباقی سلطان همراه
واقع شده وپیر محمدخان بدست باقی سلطان بقتل رسیده اکثر امرا کشته شده خدای نظری که موسس
سریر دولت پیر محمدخان بود ازمعرکه بیرون جسته بمرو رامده است وباقی سلطان دربلده مذکور را
مستولی شده اوبکیه طوعا او کرها در وادی متابعت نهاده اند وتمام مملکت ماوراالنهر را بحیطه ضبط دراورده
بعد ازاستماع این خبر حضرت اعلی مقرر فرمودند که نورمحمدخان نظر خدای بی رامدر کاه جهان پناه زرستند که
ازتقریر او بر کماهی حالات اوزبکیه اطلاع تمام حاصل شود ودرباب مجرا ابراهیم سلطان بدانچه مصلحت عروج نماید
رای جهان آرا تعلق گیرد چون ایلچی مذکور رخصت انصراف یافت [illegible] وتمایم ماوراالنهر وبیان احوال باقی سلطان وارتفاع دولت
وانکام رانی از سابقا نگاشته کلک سخن پرداز گردید که بعد از قتل عبدالمومن خان امرا و
اعیان اوزبکیه بخارا پیر محمدخانرا که از اقربای عبداللهخان وسلاطین زاده های دودمان جانی بیک
بود بپادشاهی گرفتند چون خبر قتل عبدالمومن خان وریاوترکستان اشتهار یافت توکل خان قزاق

ماوراءالنهر را از پادشاه صاحب وجود خالی یافته لشکر بیحد و مر از قبایل ترکستان و ازبکان صحرا
نشین سخت کمان جمع آورده بعزم تسخیر آن ولایت روی توجه بدان صوب نهاد و اکثر مردم آن ولایت مقاومت با
آن لشکر انبوه و حشر کوه در خیر و قوت و قدرت خود نیافته طوعا و کرها مطیع و منقاد گشتند و
توکل خان ولایت ترکستان و ماوراءالنهر سیما اخسی و اندخان و تاشکند و سمرقند تا میان کل بتصرف
در آورده رستم سلطان برادر خود را با بیست هزار کس در سمرقند گذاشته خود با هفتاد هشتاد هزار کس
روی بتسخیر بخارا آورد و چون در آن وقت زیاده از ده پانزده هزار کس در بخارا پیر محمد خان و امرا
بخارا اصلاح در بیرون آمدن و جنگ صف ندیده برج و باره شهر را استحکام داده همت بدفع آن سپاه
گران مقصور گردانیدند و توکل خان آن شهر عظیم را محاصره کرد و چون لشکرش پراکنده شده بر دور شهر محیط
نشستند مبارزان بخارا هر روز از یک دروازه بیرون تاخته آتش محاربه می افروختند و خرمن
عمر جمعی را بشعله تیغ آبدار میسوختند یازده روز بین الفریقین بر آن محاربه و مقاتله اشتغال داشت روز
دوازدهم عموم لشکر بخارا و ارباب جلادت و بهادران بهیبت اجتماع بیرون آمده از طلوع آفتاب تا
غروب میانه هر دو گروه محاربه عظیم وقوع یافت و درین روز بخاراییان آثار غلبه بظهور آورده
شکست بر لشکر قزاق افتاد توکل خان از مقام خود حرکت کرده منهزم باردوی خود آمد و اکثر لشکریانش
متفرق و پراکنده شدند و روی بصوب فرار آورده چون شب بمیان در آمد مردم بخارا مظفر و منصور
بازگشته بشهر آمدند و نقاره بنوازش در آوردند توکل خان خایف و هراسان گشته مجال توقف نیافت
آتش بسیار در اردوی خود افروخته در ظلمت لیل رو بسوی مراجعت آورد و گریختگان لشکر بسمرقند رسیده
اسم را سلطان را از حقیقت حال بازگشتن خان آگاه گردانیدند اسم سلطان ازین معنی تافته خاطر گشته
کس بخدمت برادر فرستاد عار عظیم باشد که لشکری افزون از چند و چون که در رکاب عالی بودند از فوج قلیل بخارا
شکست یافته بصوب هزیمت شتابند و اگر خان منهزم بسمرقند آید ممکن که سمرقندیان ابواب خلاف گشوده در

موافقت

موافقت بر روی ما بندند صلاح دولت آنست که خان بازگردد و من نیز با این لشکر برکاب عالی ملحق گردم
توکل خان بصواب دید برادر عمل نموده عطفه عنان نمود و اسم سلطان باو پیوسته دیگر باره آماده جنگ
و پیکار گشتند پیر محمد خان و اتباع او بعد از فرار توکل خان بعزم تعاقب و استرداد محالی که بضبط
مشارالیه در آمده از بخارا بیرون آمدند و از اطراف و جوانب ماوراءالنهر جمعی کثیر بایشان پیوسته همت
بدفع لشکر بیگانه مقصور گردانیدند و در اردن سقل میانگان بمخالفان رسیده بین الفریقین آتش
محاربه اشتعال یافت در اثنای این حال باقی سلطان برادر دین محمد خان که از معرکه پل سالار شکست
یافته زخمدار از معرکه بیرون رفت در راه عنان بصوب عالم فنا تافت باقی سلطان با معدودی از جنگ
بیرون رفته باندخود رسید و از مغیر کرکی گرسنه بخارا آمد چون پیر محمد خان از بخارا متعاقب توکل خان متوجه
گشته بود اهل بخارا بی رخصت او باقی سلطان را بشهر راه ندادند اولا علاج از مزار خواجه بهاءالدین
گذشته متوجه اردوی پیر محمد خان شد و در آن سقل بموکب او پیوسته بوسیله امرا شرف ملاقات
دریافت و بقاعده و آداب سلاطین چنگیزی باو کورنش نمود امرای پیر محمد خان آمدن او را مغتنم دانسته بوجود
استبشار نمودند و مقدم او را معزز و گرامی داشته تقویت او کرده بمحاربه مخالفان نامزد کردند باقی سلطان
با مردم توکل خان محاربات در اکثر معارک بظفر و نصرت اختصاص یافت و عبدالله بی که از امرای معتبر عبدالله
خان سلسله کفران و نعمت ورزیده بخدمت توکل خان رفته او را بتسخیر ماوراءالنهر ترغیب و تحریک نموده
بود بدست باقی سلطان بقتل رسید و قریب یکماه میانه این دو گروه آتش حرب اشتعال داشت باقی سلطان
بهواخواهی پیر محمد خان آثار جلادت و یکجهتی بظهور می آورد تا آنکه توکل خان از محاربه بستوه آمده شبیخون عظیم
بر لشکر پیر محمد خان آورد و ازینطرف نیز مردم پیر محمد خان سپر مخالفت بر روی کشیده بازوی جلادت
گشادند و حربی صعب میانه ایشان اتفاق افتاد و اگرچه سید محمد سلطان قوم پیر محمد خان و محمد باقی بی اتالیق دیوان
بیگی در آن شبیخون بدست لشکر توکل بقتل رسیدند اما توکل نیز زخمی شده کاری نساخت و عنان عزیمت

بصوب مراجعت تافته بتاشکنه رفت و در انجا بیماری ذات او کشته بعالم بقا پیوست پیر محمد خان
در ایذا و ایکو خدمتهای باقی سلطان بمصلحت بیک اندیشان زمام ایالت و ولایت سمرقند را قبضه اقتدار او
او نهاده روانه انصوب گردانیده خود بجارا بازگشت باقی سلطان کامیاب و کامران سمرقند رسیده
سمرقندیان که از تسلط لشکر یکانه تنگ آمده بودند مقدم او را غنیمت شمرده جهت حفظ
حال و صیانت مال بقدم شوق و استقبال او شتافتند و دست از فراگرفتن اموال او کشیده و
باستصواب مشایخ نقشبندیه او را والی طایفه قزاق که تازه شکست بودند صلح کرده واقع شد بشرط
بر انکه لشکر سمرقند متعرض تاشکند نگردند القصه باقی سلطان در کمال اقتدار بر مسند حکومت و ولایت سمرقند
تکیه زده خطبه و سکه بنام پیر محمد خان ارایش یافت و حوالی مملکت را بحیطه ضبط در آورده و در اکثر آثار
اطاعت و انقیاد از و بظهور می آمد رفته رفته از باده نخوت و غرور سرمست کشته بدستی اغاز نهاد و چون
خود را در امر سلطنت و فرمان روایی از پیر محمد خان شایسته تر میدید و بی مانعی و نزاعی مثل سمرقند
مملکتی وسیع در تحت تصرف قرار گرفته بود عرصه ولایت را از حاجب و جودی خالی میدید هوای سلطنت
و پادشاهی در سرش افتاده بنخار نخوت و غرور دماغش را بافت و رت ببذل و عطاش حاصل
ولایت را بانعام متجندهٔ و لشکریان بیداد تاکرده انبوه از طوایف اوزبکیه بر سر او مجتمع شده جمعیتی عظیم
عظیم دست داد و در حق قلی سلطان و عباس سلطان اقوام باقی سلطان و ترسن محمد سلطان برادرش
و سایر اقربا و اعیان سمرقند امدند و پای در دایرهٔ اطاعتش نهادند و در زیر بر زوز لوای اولش ارتفاع
یافت و بلیغ خانی مخاطب گشته از مرام او دست دراز بهابجوانبی مملکت واقع میشد امراء
ارکان پیر محمد خان بعد از انکه او را دو سه مرتبه ازین زیاده روی و حرکات ناملایم منبع کردند ممنوع نشد
در مقام تادیب و کوشمال او در آمده لشکر عظیم جمع کرده روانه سمرقند نمودند باقی سلطان که بعد ازین
باقی خان تغیر خواهد یافت از یعنی خبر ناقیه صلاح در ملایمت و فروتنی دیده کسان جرب زبان فرستاده تمهید

تادیب او بعدرت بیدرخت و چون تا غایت تغیر سکه نکرده بود از راه میل طاعت و انقیاد ساخته دار
کرمش بعد بای در دامن ادب کشیده بولایت سمرقند کماکان بلوتفویض مایه قناعت نماید امراء بخارا این معنی را
بنظر تحسین گرکراستی واقع شده روزی چند شعلهٔ نزاع و نشیت اما از اطوار باقی خان آثار خلاف
ظاهر و باهر بود و احکام و مباشره که در خفیه باعیان اوزبکیه نوشته و فرستاده و بتابعت خود دلالت نموده ظاهر
عقلاء دولت پیر محمد خان ظاهر گشت که باقی خان بهیچوجه سر بخط اطاعت فرو نمی آورد و چون خیال سلطنت
و پادشاهی در دماغ او جای گرفته بود و مال سمرقند و فایض و مرسومات ان جمع لشکر و در ین مرتبه بر ازدیاد
روی کار بر اشته مخالفت جزم کرده و مارا ده تسخیر ولایت مخالفگر بالشکر موفور ارسته سمرقند بیرون امده
نخست تعرض میانگال را امحامره نمود شاه کوچک و درین حاکم میانگال از قلعه گهنه بیرون امده نزد باقی خان رفته
اطاعت او کرد بیچه تعلقه و یوسوت باقیه بتصرف در آورده محمد شریف سلطان قوم پیر محمد خان که در ان قلعه بود
بقتل آورده علم تسلط و اقتدار بر افراخته از حوالی مملکت انچه توانست بحیطه تصرف در آورد پیر محمد خان ازین امور
بی ارام گشته عساکر و اتباع خود را جمع کرده کرهت بدفع او بستند و کس بنلخ نزد عبد المومن خان و امراء بخارا فرستاده
ایشان را از طغیان باقی خان خبر داده استمداد نمودند اما بلقان و رئیس سفید ان بلخ چون تسلط و اقتدار باقی خان
موجب انکسار دولت خود میدانستند و سلطنت او کاره بودند بعد از مشاوره و کنکاش خاطر بمعاونت ایشان قرار داده
قریب ده هزار سوار و پیاده بسرکردگی شاه خواجه نقیب که از سادات جالیه جارت و دیگر سرداران معتمد اماده ساخته
روانه نمودند و پیر محمد خان بعد از جمعیت عساکر که جمعی از کس بلکه زیاده بودند باستظهار تمام بسر سمرقند لشکر
کشید چون قریب بان بلده رسید باقی خان بدستور در مقام اعتذار و فروتنی در آمده هر چند که بلطایف الحیل و
وجوه اوسی ان حادثه دفع نماید مفید نیفتاد و پیر محمد خان از ارکان دولت او باقی خان را در محقول خود کاب
یافته اعتماد بعهد و شرط نکرده و در ترتیب و تادیب او راسخ بودند باقی خان از مصدقه مایوس گشته چون قوت و
طاقت صحرا در خود ندید ناچار ترتیب اسباب استحکام برج و باره پرداخت عساکر بلخ و بخارا از طاهر سمرقند

رسیده و در اطراف و جوانب حصار فرود آمدند و مستعد محاربه و پیکار گشتند مردم بلخ اگر بجادوت پسر محمد خان
آمده بودند امراء ایشان از کثرت مردم بخارا فی الجمله اندیشه‌مند بودند با لشکر نمی‌آمیختند اجتماعی در طرفی علیحده فرود آمدند
و مردم سمرقند از دروازه پسرون آمده پشت بقلعه داده دست بمقاتلت قتال برگشادند امروز بین الجانبین محاربات
عظیم واقع شده روز دیگر باقی خان جمعی کثیر را از لشکریان خود از دروازه شهور بدر بخارا پسرون فرستاده
در مقابل لشکر بلخ صف قتال آراستند و جنگهای مردانه کردند پسر محمد خان نیز صف بسیار آراسته اکثر لشکریان سمرقند با
بطرف دروازه بخارا رفتند درین روز دوستم ارغون که از کبار امراء عبد الله خان بود حرام نمکی کرده از پسر محمد خان
روگردان شده با قی پیوست و موجب قوت و قدرت باقی خان شد مردم او در محاربه پای ثبات فرو گذاشته راه فرار پیش گرفتند
غلبه ظاهر خصمان و اد جلادت مردانگی دادند و لشکر بخارا و عموم لشکر بلخ بمعاودت یکدیگر کمر بسته بمحاربه مشغول گشتند
و رفته رفته اکثر لشکر بلخ عزم استقبال بعاذان از قول پسر محمد خان پسرون رفته بمحاربه شتافتند و از طریق حزم و احتیاط
غافل افتادند درین اثنا باقی خان با خلاصه لشکریان که خود داشت رحمن قلی سلطان عم خود را اجرخی کرده خود با بعضی از
فدویان دلیر جان نثار که بقولی کمتر از یکصد کس پیش نبودند از دروازه شمال پسرون تاخته
بر قلب لامع متوجه قول پسر محمد خان شدند چون از فرار نمودن دوستم سلطان دلهای عظیم بر لشکر پسر محمد خان راه یافته بود
در حمله اول که رحمن سلطان با اردوی لشکر قول بهم برآمده فرصت مدافعه نیافتند شکست بر ایشان افتاده پراکنده
شدند مجهولی از اجاده به پسر محمد خان رسیده بناشناخت زخمی بر او زده بعد ازان شناخته گرفته نزد باقی خان
همان لحظه بقتلش پرداختند و خبر کشته شدن پسر محمد خان و فرار لشکریان قول بمو کب زمرد رسید و عموم لشکر گسسته
و پریشان حال دست از اموال و اسباب باز داشته راه انهزام پیمودند مردم بلخ از لشکر بخارا جدا شده زیاده قوتی
بحال ایشان راه یافت و بهمت و حمیت عربی از مو کب پسر محمد خان بقرشی امدند و محمد سلیم سلطان ولد پسر محمد خان که
کودک خورد سال بود و در قرشی بسر میبرد برداشته روی توجه ببلخ آوردند و باقی خان مظفر و منصور با لشکر
موفور بی لیث و درنگ روی بصوب بخارا نهاد و بعضی از امرا بخارا که جان از مو کب پسر دون اورده

بودند

بودند خصوصا خدای نظری که آمد معبران ان طایفه بود به بخارا رسید چون پادشاهی نداشتند و سر انجام قلعه داری
خود ندیدند در همان شب بسپر و سامان از شهر پسرون امدند از معبر جیار جو گذشته بمرو فرود آمدند و نور محمد خان امد
باقی خان روز سیم بدار السلطنه بخارا رسیده اشراف و اعیان بمراسم استقبال و استعمال نموده اداب کورنش
و تهنیت بظهور اوردند و خدمتش بعظمت و کامرانی قدم در بلده بخارا نهاده در تخت گاه عبد الله خان
بر سریر جهانبانی جلوس طوایف اوزبکیه پای در رکابش نهادند و از مردم پسر محمد خان هر کس بدست
افتاد جمعی را که مظنه خلاف داشت بتخصیص کوکلتاش و برادرش و دو دست جبره اقاسی و غیر ذلک را
بقتل آورد اما با سایر مردم بر فق و مدارا سلوک کرده از یاسون و سنخط خود این ساخت و راس مناصره و جوه
دنانیر با سم و لقب او زینت یافت و سلاطین و اطراف از تاشکند و ترکستان و بنج و حصار شادمان و خندان
الجان فرستاده او را بهنیت و مبارک باد گفتند و او از ده اقتدار و جهانبانی او با طراف و اکناف رسید امتی باقی خان
جوان دلیر مردانه بود و در امور سلطنت و جهانبانی و پادشاهی غرض رجحت و راهی درست داشت که بنیاد ورکی کند
و حسن تدبیر و مردانگی از درجه نوکری و یکه سواری بمرتبه پادشاهی و سلطنت رسیده فرمان روایی عروج نموده و بالاخره
بر ولایت بنج و بدخشان و حصار نیز استیلا یافته اعلام دولتش بر بقعه جوزا افراخت و ما بهم طوق پرورش
در لعان آمد و ساحت ممالک را روشن ساخت چنانچه پرتوی ازان بدستیاری خامه بدایع نشان روشن زبان که
شمع اسا فروغ بخش انجمن سخن سرای بر ساحت ضمیر مطالعه کنندگان کلام آینده خواهد یافت ذکر برو کب سمو
بعزیمت مشهد مقدس معلا و انجه دران ایام روی داد

مر قوم کلک سعادت سلک بوده که درین سفر همایون در خط سمنان اخبار ماوراء النهر
و استیلای باقی خان چنانچه نگاشته کلک بیان گردید رسید و فرستادن محمد ابراهیم سلطان به پیجیت بتعویق افتاد و
از انجا کوچ واقع شده از راه کالپوش روانه مشهد مقدس گردیدند و چون دره موضع جاشش از مواضع کالپوش
مخیم سرادقات جلال گشت فراج و تاج اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته تب محرق عارض ذات کالپوش
و بیماری امتداد یافته قریب یکماه صاحب فراش بودند و اطباء سپهر دم بمعالجه پرداخته در مدار امساعی جمیله بظهور اوردند

واصل اردو از وضیع و شریف نذر و صدقات مستحقان رسانیدند هر کس بیشتر تعلق داشت از انصدق
همایون میکرد تا انکه لطف الهی شامل حال عالمیان گشته از شفاخانه و ماهو شفاء و رحمة للعالمین شفای
عاجل کرامت گشته ذات اشرف همایون روی بصحت نهاد و روز نامه لوای شادمانی افراخته ابواب بهجت و فرحی بروی
خلایق گشود ایام نقاهت را نیز دران منزل گذرانیده بعد از صحت نام کوچ فرموده از راه شقان وجرید
با سفر این تشریف برده مدت بیست روز در انجا توقف فرموده حسب الصلاح اطبا شقیقه فرمودند از سوانح ایام
بیماری امدن خدای نظر بی است که امروز در موضع حساس باردوی معلی پیوسته جندروز بجهة عارضه ذات
مقدس پیشرف نسیده بشرف نشد بعد از صحت مزاج مبارک بسعادت لباس طبوسی مشرف گشته حقایق حالات ماوراالنهر
چنانچه مرقوم خامه بلاغت نشان گشت عرض نمود حضرت اعلی تحقیق حالات بلخ از و فرمودند از تقریر و از بکان
چنین معلوم شد که عبد الامین خان که بپسری عباد الله سلطان موسوم گشته لوبد و بسعی زوجه عباد الله سلطان سلطنت
بلخ رسیده مجبول است که ان محذره بخطی دست او زده خود ساخته و دران ملک لوای اقتدار افراخته و این گفتگو
میانه او و بکیه همت خانیش بضرورت تصدیق این حکایت کرده اند بر برای عالم ارای همایون که مرآت حقایق اشیا
و آیینه کیتی نماست پرتو انداخته که چون او و بکیه بلخ در صحت نسب عبد الامین شبهه دارند و فی الحقیقه ملکه املاک امور
زوجه عباد الله سلطان است و محمد ابراهیم سلطان برادرزاده اوست اکراو را بجانب بلخ فرستیم محتمل که همگی بجانب او
میل نمایند و مهم ما در بلخ تمشیت پذیرفته از انجا با سعداد تمام کرهت بتسخیر ماوراالنهر بندد و مطلب بحصول پیوندد
و احیانا اگر محذره ندکوره جانب برادرزاده خود نگراید و نخواهد که خلل در میان قصر دولت عبد الامین خان شود
ممکن است که با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بماوراالنهر کشیده مملکت موروث از دست بیگانگان خالی نمایند خدای
سبحانه و تعالی این رای صایب را بر مستحسن شمرده از اتفاق حسنه در خلال این حال از جانب بلخ ایلچیان پایه سریر خلافت مصیر رسیده
از جانب والده عظمی و امراء و ریش سفیدان بلخ عرایض آوردند و چنین ظاهر گشت که در یوقت باقی خان بر ماوراالنهر
استیلا یافته ایشان نیز خایف گشته اند و بدرگاه جهان پناهی توسل جسته استدعای اطلاق محمد ابراهیم سلطان

نموده

نموده بودند از وصول این خبر فرحیه که در ضمیر انور رسوخ یافته اورا بسمت فرزندی موسوم و ملقب ارجمند
خانی مفتخر و گرامی گردانیده بجهای نظر بی سپردند و او را تا لیق و دیوان بیگی کردند و قرار دستادن به بلخ دادند
عبد الامین خان مکتوب عطوفت اسلوب قلمی فرموده بمصلحت وقت رعایت جانب ظاهر کرده یا اونیز فرزندی
کردند خلاصه مضمون عنایت نامه نامی انکه مملکت ماوراالنهر بورث قدیم و مسکن موروثی اولاد پادشاه
جانی پیک فانی است و حالا از اولاد نامدار او ان و الانژاد و محمد ابراهیم سلطان مانده هر دو مارا بمنزله فرزند
اعزند و چون خاندان قدسی نشان ما از دودمان ولایت و کرامتند و محمد ابراهیم خان بحسب تقدیر ایزدی از دودمان
دودمان واقع شد و ان والانژاد نیز بنواب کامیاب همایون طریقه اخلاص و اشنایی مرعی داشته باین دودمان
متوسل است مایه تجشم حصول اینمعنی بر نگ کلفت و معذات سابقه را از ایینه خاطر زدوده همت باجا
خاوداده ایشان مصروف داشتیم و در امداد و همراهی حسب المقدور توجه مبذول داشته خود را معاف نمیداریم و مطلب
دیگر سوی حصول نیکنامی همت عرت و مردانگی مقتضی که برادرانه با یکدیگر اتفاق نموده همت بتصرف ملک
موروث مصروف دارند تعقیب بیگانگان را که بمملکت مستولی شده اند از یورت و مسکن اباو اجداد کوتاه
سازند و احکام مطاعه منیره مایر او معتبران او زبکیه بلخ صادر شد که فلکخره وکی جندین ساله ان سلسله را منظور داشته
در راه ولی زاده جان سپاری نمایند و بیگانه را بر ایشان اختیار نکنند که در میان عالمیان به بیوفایی منسوب
و بکفران نعمت مغلوب نگردند و محمد ابراهیم خان از خدمت نشان همایون در باب تفویض سلطنت کل ماوراالنهر
و ترکستان باسم خود التماس نمود ملتمس او مبذول افتاده راقم حروف حسب الامر الاعلی انشاء نشان همایون
مناسب در قلم اورده بمهر مهر اشرف مزین ساخته تسلیم او نمودند و در اسفر این رخصت یافته آقا خان حاکم کشمیر
معدس بافغون و لشکر خود بهمراهت او مامور گشت لیکن بعد از رفتن ایشان بالهام اسمانی بخاطر اشرف خطور نمود
که اکر از مردم بلخ استمزاج نموده بعقیده ان مردم را در باره او فی الجمله سمت ظهور یابد و امد و شد نکرده یابه
بر کاهی او اطلاع تمام حاصل شود خاطر ارکید و غدر او زبکیه گشته در بیکاهی که رایات جلال در وادی بسطه هرات

که به بلخ اقرب است نزول اجلال فرموده بنده او را بسعادت دنیا و آخرت خواهیم بود و چون
حزم و احتیاط مقتضی آن بود باین رای صایب عمل نموده او را در مشهد توقف فرمودند روح الله بیک لسان الله صحبت دو الفقار
را با مکاتبات و احکام مطاعه همراه نمودند که باتفاق الجیان بلخ رود و از انجا این متوجه مشهد مقدس گشته بشرف
طواف مرقد منور مطهر حضرت امام الجن و الانس مشرف شدند و زمستان را دران بقعه شریفه بپایان رسانیده در
لیالی و ایام متبرکه بلوازم دعا و زیارت پرداخته همواره بخدمت خادم باشیگری که دران روضه مقدس
همایون اختصاص دارد مشعور میفرمودند که نسیم عنبر شمیم بهار و روندین امده دماغ روزگار را معطر ساخت اعتدال
هجده سال سنجبان ایل مطابق سنه تسع و الف که سال چهار دهم جلوس سعادت مانوس همایون اعلیحضرت است
نوروز عالم ارای این سال فرخنده فال در روز پنجشنبه پنجم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاد یعنی سلطان سیارگان که فیض
بخش عالمیان است باشکوه و اتصال بر سریر شرف برامده لوای بلند نامی برافراخت و نسیم اردی بهشتی از شمیم
بهار عطر سایی اغاز نهاده دماغ روزگار را معطر ساخت شاهدان بهار لگد پا بهزاران زیب و بها از حجله سیاه
چهره فاکشته سروز افزای خاطر عالمیان گردیدند شوخ چشمان ریاحین که از دو میخه دلشکر غازگردی در بهار خانه
خاک سر بجیب اختفا برده پای در دامن خمول پیچیده بودند سر بکلبه کری برآورده بشوخی اغاز نهادند
باد نوروز گشت مهرانگیز کز چمن جان فزود نسترن بهار عنبر بیز در و بام جهان نشاط انگیز از نسیم بهار
فیض صبوح هر دمی جان دهد بقالب روح بشمام جان نطف بهار میرسند بوی ذوق نهضت یار حضرت اعلی در
مشهد مقدس معلی کامیاب دولت بوده لوای مراد برافراخته و در ساحت میدان ان بلده ارم نشان
بچوگان بازی و قپق اندازی نشاط افزای خاطر انور بودند بعد از شش در نشاط ایام نوروز غمان عزیمت
بصوب دار السلطنه هرات معطوف داشتند و بغنیه دزی و قتال بدان بلده جنت مثال در باغ شهر نزول
فرمودند حسین خان شاملو حاکم انجا با امالی و اعیان رسم استقبال بجای آورده بخدمات لایقه قیام نمودند و مثال
اعلی بطلب حاجی محمد خان والی خوارزم و نور محمد خان والی مرو شاهجهان شرف صدور یافته مصحوب ملازمان

رکاب

رکاب اشرف فرستادند که در باب مهمات ماوراء النهر با ایشان مشورت نماید که بدانچه صلاح دولت باشند عمل رود حاجی
محمد خان امثال فرمان نموده از خوارزم بیرون آمده روانه بود که در راه بیماری عارض شده جذمر جله در گذشت آمد
اخر الامر ضعف قوت کرفته نتوانست آمد و تمهید معذرت بی اختیار قیام نموده بندگان حضرت اعلی بنیه
عذر پذیر گشتند اما نور محمد خان ملعاونیز بموجب تمسک جسته از امدن تقاعد نمود از سوانح دار السلطنه هرات
انکه روح الله بیک که بلخ فرستاده شده بود از بلخ باز گشته عرض کرد که بعضی از مردم بلخ خواهان محمد ابراهیم خانند
و بعضی دیگر ملاحظه خاطر عبد الامین خان که بالفعل حاکم علی الاطلاق انجاست راضی بفرستادن او نمیگردند که مبادا
از امدن او نقصی بدولت عبد الامین خان رسد بعد از انکه مکرر امجلس گفتگوش انتقاد یافت از حضرت اعلی
شاهی ظل الهی اندیشه نموده باکراه راضی شدند مشروط بر انکه عبد الامین خان را برادر بزرگتر دانسته پیش اه
کورنش نماید و منقاد امر و نهی او باشد و در ممالکی که در تصرف است انچه عبد الامین خان بدو مسلم دارد بحکم بریلیغ مقرر
شده بدان قناعت نماید که بعد از انکه بتوفیق الله تعالی بارالله بدست در اید بکدام در بخارا او یکی تمکن کرده و از جانب
بجمد ابراهیم خان نشان مشتمل نوشته برادر اغر خطاب کرده بودند و هر چند بغیتی مرضی خاطر اشرف نبود اما بمصلحت
وقت مضایقه ننموده گفتند بیت دولت بمدارا بتوان خرید ٭ چیزی ارزان تر ازین چه باشد و چون اعتماد تمام
برای صایب و حسن تدبیر خدای نظر بلی بود گوش هوش بمحمد ابراهیم خان را بدرر نصایح گران بار کرده و بنده
سفارشات بتبلیغ نمودند که در اصلاح و رضای ایشان نظر بی پروائی نموده و بمصلحت با عبد الامین خان ملایمت و اظهار
محبت نموده بمقتضای عقل و دانش عمل نماید و اسباب بی ایاقی پادشاهانه مرحمت فرموده بود اق خان حاکم مشهد
مقدس معلی و ابهی حسینی خان نیز در جنگ همراه کرده روانه نمودند و ایام قلی بیک اکیزه ترکمان را بسلیغ
نزد عبد الامین خان و غطمای اوزبکیه فرستاده مباشیر عطوفت ارسال داشته سخنان حضرت یزدان در باب
وفاق و اتفاق قلمی فرمودند که در تسخیر ملک ما روش ساعی گشته اگر بکومک قزلباش احتیاج داشته باشند اعلام نمایند
که فرستاده شود و محمد ابراهیم خان در ساعت سعد از خدمت اشرف جدا شده با جنود قزلباش و خدای نظر بلی

روانه شد و پاکیزه امام قلی را بشهر فرستادند که مژده آمدن او بوی رسانیده مردم را باستقبال او ترغیب نمایند و شاه را به بلخ رفته او را در رسالت نمود اما عظمای بلخ بملاحظه خاطر عبدالامین خان که بالفعل پرسند حکومت بلخ بوده اظهار خواهش بلتوانستند نمود بی رخصت او جرات استقبال نمکردند بالاخره بصلاح دید دسته عظمی بعضی از ریش سفیدان صلاح اندیش رخصت یافته باستقبال او رفتند و در حدود سیمینه فیمابین ملاقات روی نمود و در هر باب گفت و شنید بسیار واقع شده انجماعت در اطوار محمد ابراهیم خان دانستند که او سر مجبولی انیسی فرو نخواهد آورد و بعضی که از عبدالامین خان تربیت یافته هوای دولتخواهی او در سر داشتند اظهار خلاف نموده از انجا بازگشته بشهر رفتند و بعضی دیگر گفتند که اندک لشکر قزلباش احتیاج بنیت پادشاهزاده ما را باجا گذارند که او در یکجه بهر جه مصلحت دانند عمل نمایند لوداق خان و خدای نظر نخود سر باغی راضی نشده قرار دادند انجا بنین بخدمت اشرف عرض نمایند که بدانجا از جانب اشرف اشاره شود عمل رود و محمد ابراهیم خان در رفتن چون اعتمادی بر انجماعت نداشتند خرم و احتیاط مرعی داشته کوچ کرده یکدو منزل پیش شتافتند که بکومک قزلباش نزدیکتر باشند و کس بخدمت اشرف فرستادند حقیقت عرضه داشت نمودند و ریش سفیدان مذکور ببلخ مراجعت نموده چون از بندگان حضرت اعلی و الهه عظیم در داشتند ایشان نیز کس بپایه سریر اعلی فرستاده و عرض مدعای خود نمودند و فرستادگان در دارالسلطنه هرات بدرگاه فلک اشتباه آمدند حضرت اعلی فرمودند که بهمت بازانت که محمد ابراهیم خان لشکر بسر بخارا کشیده مملکت ماوراءالنهر را از دست متغلبه انتزاع نماید و از عبدالامین خان و امرای بلخ توقع مراقبت و همراهی دارد و صلاح توقعی در مملکت بلخ دیدیم که در تصرف عبدالامین خان است ندارد و چون باید دن لشکر قزلباش راضی نشدند اگر عهد و میثاقی درمیان اورند که با او که با او عذری نمیدانند و پیمان را بایمان مؤکد سازند که خاطر اشرف از غدر و نفاق ایشان اطمینان یابد بعد از عهد و میثاق بود آنجان دانهی حسینیان بازگشته او را با جنود اوزبک بسرایت و اثر بلخ گردانیدند و پاکیزه امام قلی دگربار بملاحظه این معنی ببلخ رفت و مردم انجا ظاهرا بر وفق رضا عبدالامین خان سخن گفتند اما باطن اکثر عطفای او بکلیه با او عهد و میثاق نمیدانند

کرده

که بهر کاه محمد ابراهیم خان تشریف آورد با جانب پادشاهزاده صحیح الغضب خود را فروگذاشته مجهول التعینی سمه ورت اختیار نموده ایلم بر و نخواهیم گردید و در خفیه عهد نامها درست کرده پاکیزه امام قلی سپردند و او خاطر از موافقت انجماعت جمع کرده بازگشته محمد ابراهیم خان را باحذای نظر بلی بی خوف و اشت و ملاحظهای سپاهیانه بجانب بلخ بر و قزلباشیه آنها بجانب مراجعت نمودند و محمد ابراهیم خان چون بجوالی بلخ رسید و عبدالامین خان از آمدن او اطلاع یافت جمعی را باستقبال او نامزد فرمود انجماعت آمده بسعادت دیلازمت و کورنش او فایز گشتند و آثار نجابت و پادشاهی از ناصیه مبارکش هویدا بوده کرو خاطر علازمت او قرار دادند و روزی که بشهر درمی آمد جمعی از امرا و اعیان که در شهر مانده بودند عبدالامین خان را باستقبال او ترغیب نمودند و او بجهة خفظ رتبه سلطنت و بزرگی از ایشان ایا نمود تا انکه بمجده عرض کردند که اگر نواب جانی باستقبال محمد ابراهیم خان تشریف نبرند و اظهار عطوفت و اشفاق بر او نفرمایند عموم اوزبکیه تمام را بغیر اشتباه دانسته بهدم اشفاق و مهربانی مسیر آرند مجملا بانوی عطوفت باستقبال او عبدالامین خان با امرا و اعیان ملوعا و کرها باستقبال سوار شدند و چون از شهر بیرون موکب عالی محمد ابراهیم خان نمایان گردید اکثر مردم که اشتیاق دیدن او داشتند همیشه اندوه کورنش کردند رفته رفته کسی جان نماند و چون همه تلاقی انجماعت او زبکیه بعبدالامین خان قرار دادند که چون محمد ابراهیم سلطان در حین ملاقات پیاده شود جناب خان نیز پیاده شده او را در آغوش گیرد و مهربانی بر او زیاده از مصافحه نماید و تواضعات مشفقانه بجای آورده او بستول اسمعیلی کرده چون بیکدیگر رسیدند اول آن بیچاره سر برهنه و لوح ناوان زر مرکب بزیر آمده محمد ابراهیم خان چون ملاحظه نمود که او فرود آید خود سواره ایستاده خواهان خود را متقرر کرد که او پیاده پیش آورده کورنش فرمایند فرمانی بران منوال صادر نمود چون وقت بازگشت بود و علی الطبع خواهان تازه نمودند احدی از انشکوهان او بجال مقاومت نبود عبدالامین خان منصرف و حیران کورنش کرده بجای آورد و محمد ابراهیم خان بملازمان اشاره فرمود که اسب سواری و کوتلهای او را حاضر سازند بیچاره بعد از کورنش هر چند جلو میطلبید که سوار شود دست نمیشد و زیر و بای اسب مانده بود حیران و متحیر مانده

از محمد ابراهیم خان اورا یکی از اهل اقتدار سپرد که مضبوط نگاه دارد شه شبهه آورد و خود بدولت و اقبال و عظمت و اجلال داخل قبة الاسلام بلخ گشته در سرای سلطنت نزول نمود عمه محترمه ملاقات برادرزاده نموده چون کار از دست رفته بود اظهار علاقه مهر باکرد و اسعاد عاطفت نمود که نسبت بعبد المومن خان مروت و احسان بجای آورده بدی بر حق او نیفتد اما در همانشب با محمد یرزا آنچه لایق اظهار و تهور نهی کرده او را از میان برداشت و محمد ابراهیم خان بفراغ بال بر مسند سلطنت تکیه زده طوایف اوزبکیه پای در دایره متابعت نهاده و حکام حصارشادمان سر اظهار انقیاد نموده لوای دولتش ارتفاع یافته بعد از استیلای او کشته شدن عبد المومن خان حین استماع یافت که عمه اش بدین از روی کار برداشته گفت که چون مردم بلخ بسلطنت جانی بیک سلطان پدر باقی خان اتفاق نموده بودند و خانه داده خان بیکی با ایکدیگر مستاصل میشدند من این تدبیر را اندیشه نمودم و مملکت را بخجته تو حفظ نمودم اما محمد ابراهیم خان نسبت بعمه اش بخته یعنی مغفله و گفتهاند که صدق او کذب او را خدای داند زیاده اتفاقی نموده و یراق خرج او مرتب داشته رخصت راه حج داده شاید بها در راه بعالم آخرت سوپت محمد ابراهیم خان عریضه اخلاص این مشتمل بر حقایق حالات بسایه سریر اعلی فرستاده حضرت اعلی از ورود این اخبار مسرور و شادمان گشته به تهنیت و مبارکباد او معتمدان فرستاده و انواع تفقدات و انعامات فرمودند و او را بر مسند سلطنت و اقتدار او و یاران مهر رسین باعث اضطرار باقی خان گردید و ولایت جگتو و میمنه و قارياب و اندخود و شبرغان و بلخ و ملحقات آن تا حدود بدخشان بمحمد ابراهیم خان مفوض گشت و تا رایات جلال در خراسان بود همیشه قاصدان پایه سریر اعلی فرستاده و تابع بوی عرض مینمود و دعای نظر بلی دیوان بیکی را آنچه لایق مهمات بود و بکه نصفت و رایات ظفر ایات بجانب ایبورد و مرو و شاهجان و تسخیر آنولایت و بدیخت در آوردن نور محمد خان اوزبک بمملکت و ایلیان شاه جهان قبل ازین سمت تحریر یافت که نور محمد خان در امدن بدرگاه فلک بنیان عذرهای پنجره دور از کار گفته خاطر انور از و غبار آلوده گردیده اما بهان دستور اظهار عطوفت و اشفاق فرموده حسن و بیک پسر اول سنبل بخت این مشتهر بکبار یار را که از زمره مقربان با عزت بود نزد نور محمد خان فرستاد فرمان

عظمت

عظمت مشتمل بر توجهات شاهانه شرف اصدار یافت ظاهرا عذری که در نیامدن بپایه سریر اعلی القا نموده بودند پذیرفته او را از امدن معاف داشتند اما در خفیه پیغام دادند که توجه موکب همایون درین مرتبه بجز اساس تمکین معاونت ان برادر نبود و معاشرت و مصحبتی شبانروزی چندین ساله که فیمابین مسلوک بود اقتضا ان میکرد که بی انکه از جانب همایون ما اظهار اشتیاق و خواهش ملاقات شود ان برادر بی تابانه موکب همایون را در استقبال و سلام استقبال نمود اگر بجهة طغیان باقی خان تا غایة ملاحظه داشت درینوقت که مایه دولت و اقبال در خراسانیم و محمد ابراهیم خان در بلخ متمکن یافت اصلا مضری از و متصور نیست اگر فیمابین صورت ملاقات روی نماید در نظر عالمیان مشتبه بعدم ارتباط گشته مظنه خلاف نمی برند و جمعی که دل بایس و نحوا هی او را از ادراک ملازمت اشرف عمه ملاقات تازه نموده قرین اغراز و احترام باز گردد ای حاصل ازینطرف هیچ وجه رضا بعدم ملاقات نمیدهیم و اگر او نمی اید همان پذیرا باشد که ما بتقریب شکار بمرو امده او را ملاقات نمائیم ازین دو شق هر کدام رضا داشته باشد عمل میکنیم حسن و بیک جهار یار حسب الامر شهریار کردون وقار نزد نور محمد خان رفته ادای پیغام سعادت فرجام همیون نمود هر چند او را بامدن ترغیب میکرد او مکرر قبول امدن نمینمود بار بصلاح و صوابدید قاضی بدر که مشیر و موتمن او بود و بر غیاث وزیرش ازان پیشتر کشته غدر بی محصل بیکدیگر تا انکه حسن و بیک را بی سبل مقصود باز گردانیدند خوش امد گویان خانه براند از خاطرشان او گرده بودند که حضرت اعلی شاهی ظل الهی طمع درینولایت کرده و درینمرتبه که تو بدیدن همراه بعراق برده این ولایت را بامرای قزلباش میدهد حافظ سلطان خوشنانی که حق خدمت قدیم در ان سپید داشت و همراه نور محمد خان بعراق امده بود از ارتکاب اموری که خلاف رضا خاطر اشرف باشد منع نموده میگفت که اگر نواب کامیاب همیون درین محقر ولایت طمع میداشت در سال اول که فتح و ارسان شد بامداد قزلباش سر و تو نمیداد این اندیشه غلط بخاطر راه مده او طریق صواب گم کرده بحرف دو نخواه گوش نمیکرد تا انکه حافظ سلطان از بقل او رد جملا طغیان و کفران نعمت از و بظهور رسیده درین اثنا محمد ابراهیم خان یکدو کتابت او را که بعبد المومن خان نوشته

بود بدست آورده بخدمت اشرف فرستاد که با او عهد و میثاق بمیان آورده و اغوا نموده که بامدن محمد ابریم خان
راضی نشود و قول بش را دخل ندهد که مقصد شاه از فرستادن او اینست که بتقریب او بلخ را بتصرف در آورد و سنجاب
که مشعر بر خلاف و عدم ائتلاف بود و دران مکاتبت مرقوم شده بود باین اعمال با منجار موجب از دیاد نفار خاطر
اشرف گردید اما از فراخ حوصلگی همان اظهار علاقه و رشاط میفرمودند تا انکه نور محمد خان بمیرزا خواجه حقانی
که از جانب او حاکم ابیورد و بود و همیشه اظهار اخلاص نسبت بحضرت اعلی شاهی ظل الهی مینموده بدینچه منطقه شده
در مقام رفع او آمد و شاه را بیه از و خایف گشته مرشد قلی سلطان جلایر ولد خدا یوردی خان را که در سرکوه
مشهد می بود و با بیورد نزدیکیست طلب نمود که قلعه ابیورد را بدو سپارد و خود التجا بعتبه علیه فلک فرسای
شاهی آورد و مرشد قلی سلطان که توجه و التفات شاهانه را درباره نور محمد خان بدرجه کمال میدانست
جرات رفتن بی عرض اشرف نمیکرد تمام اسلحه میرزا خواجه کلان تکرار یافته فی الجمله حرکات ناملایم او و غبار
خاطر اشرف از زیادتی بدرگاه جهان پناه زبان زد مردم دوره و نزدیک شد او جرات رفتن کرده میرزا
خواجه کلان قلعه را با و سپرده روانه درگاه جهان پناه گردیده در دار السلطنه مهرات سعادت ملازمت و
کورنش همیون مشرف شد و از غصیان و طغیان نور محمد خان خبر داده حضرت اعلی را بتوجه انولایت برغیب
نموده اندکی پرده از روی کار او برخواست و چون این اخبار در مرو مسموع نور محمد خان گردید سراسیمه شده بجانب
ابیورد در حرکت آمده در پای قلعه ابیورد نزول کرد و کس نزد مرشد قلی سلطان فرستاده اعلام نمود
که چرا دخل در ولایت من کرده اگر حکم اشرف در این باب صادر شده ظاهر سازند و الا از قلعه بیرون رود و او در جواب
گفته بود که در این باب حکمی بمن نرسیده بخود سر امده ام اما واقع شده حقیقت عرض کرده ام تا جواب برسد
بیرون نمیتوانم رفت چند روز صبر نماید و قبل از امدن میرزا خواجه کلان بدرگاه معلی بارفانه از شیراز بارخانه
سرکار خاصه شریفه فرستاده بودند حضرت اعلی بسم معهود و مخصوصا بیکقطار شتر حصه ازان بارخانه مخصوص فوجی قلعه
از علی جهت نور محمد خان فرستاده بود وقتی رسید که میان او و مرشد قلی سلطان مراسله گفت گوی بود نور محمد خان

در این وقت

در این وقت ایمنی را فوز عظیم دانسته ولی یک راکه مرد ترک ساده لوحی بود فریفته کرده بمرشد قلی سلطان اظهار
عواطف و الطاف شاهانه نسبت باو نموده ازین حرکت مرشد قلی سلطان جاهل نادان از سخنان او و بیم غضب
قلعه را سپرده متوجه پس کوه گردید معهذا مردم نور محمد خان بغاریان جلایر بی اندازه کرده جنگ کس را
بقتل آوردند و نور محمد خان قلعه ابیورد را بمحمد صادق بیک چپنی جقتای و قاسم بیک کبوتر باز مشهور را که
از ریش سفیدان اعتمادی او بودند سپرده از حضرت اعلی شاهی ظل الهی خایف و هراسان بود خواست که خود را
از موکب همایون دور اندازد و با هفت نفر کس همراه برداشت متوجه لنسا و با غباد شد اما حضرت
بنوعی که بنور محمد خان اعلام نموده بودند عزم ملاقات او جزم فرموده بسعادت و اقبال از دار السلطنه مهرات از
راه سرخس روانه شدند و چون بقصبه جمجه رسیدند در انجا مشخص شد که نور محمد خان طریق نامردی پیش گرفته
پهلو از میزبانی مهمان خالی کرده قلعه مرو و ابیورد را بتعمد ان خبیر ده با جمعیت و آراستگی تمام خود بطرف لنسا و
با غباد رفته سلاح مستحکم آورده رفته حضرت اعلی را عرض این نهضت امتحان او بود که اگر بجاده وفاداری مستقیم بوده
دل و اخلاص کیش بر غل و غش خلاف نا بوده باشد و باستقبال موکب همیون کرده سعادت ملازمت دریابد چند روز
با یکدیگر دران سرزمینها شکار کرده از راه ابیورد و مشهد مقدس معلی رفته روانه عراق گردند و اینه خاطر را
بغبار خلاف یکدیگر ساخته مست باده غفلت و غرور شده باشند او را از خواب غفلت بیدار سازند چون
او بقدم مخالفت و قلعداری پیش امده پیرا به رفت کوشمال او بر ذمت همت شاهانه لازم شد حسین خان شاملوی سیلگر یکی
از امرای خود را با یکهزار سوار مامور و مقرر فرمودند که تمام ایلات شاملو حاکم غوریان و انجی حسینخان حاکم سرخس و میران قبایل
اتباع حاکم مهرات از صحیح بر سر مرو فرستادند که قلعه را محاصره نمایند و خود با ملازمان رکاب اشرف که بقصد شکار
همراه بودند و دران هنگام عدد ایشان چهار صد و هفت نفر بود که بر سر ابیورد تشریف برده قلعه را محاصره
فرمودند چون درین اثنا وصول رایات نصرت ایات نور محمد خان رسید با وجود قلت عساکر منصوره و
کثرت لشکریان او از شکوه موکب همایون بیخبر و سراسیمه گردیده تفرقه و پراکندگی در میان مردم او افتاده و بیات

پنجزار از جماعت جلایر و علی ایلی و اوتامات صاین خانی که در حدود دنس و در دون و باغباد یورت و مسکن
دارند و ملازمت او اختیار نموده بودند در همانجا از وجه اسلاف بمسکن خود فرستند و او با دو سه هزار کس
از راه جول ایلغار نموده بمرو رفت و در راه جمعی که با او بودند آن شهر را تخلف جسته در هر مرحله می
راه می پیمودند تا بامدگ مردی بمرو رسیده پس از دروازه جانب اوکیج داخل مرو شد خبر او امرا عظام که در مرو بودند
رسید یکبتش سلطان رستا جلو و ابنی حسینخان با فوجی از غازیان او را استقبال نمودند که شاید او را در راه بدست آرند
و در اثنای طریق ملحق شدند که او بمرو رفته امرا را برگشته از عقب او ایلغار کردند اما باو نرسیدند و مارسیدن بکیان او شاه مرو را
بقلعه اندرخته بودند چون حضرت اعلی محاصره قلعه اسپورد فرمودند امیر مطاع با جمعی از لشکر عراق بر سر
دوستان فرستاده مقرر داشتند و بوداق خان حاکم شهد مقدس معه و میرزا محمد سلطان بایت حاکم اسفزار و یعقوبی بگمال
بکومک او معین شدند و ملازمان رکاب اعلی بتسخیر قلعه اسپورد مشغول گشته روز بروز عساکر اقبال مند بادی
سعادت میرسیدند و سپه ما پیش رو بیفتها زدند و حوالهای ترتیب داده و در انجام اسباب قلعه گیری باهتمام تمام میفرمودند ناگاه
رجعه وران قلعه تنگ گردیده و پراکندگی لشکر و پریشانی و و پریلی احوال خود را دیده و دست در قرای امان
زدند و طلب عفو و امان نموده در روز بیست و چهارم از زمان محاصره قلعه را بسپردند محمد صادق بیک و قاسم بیک
خلعت امان پوشیده و بیک ملازمان اشرف مسلک گشتند ابراهیم بیک را بحافظ سلطان گذاشت ملازمت
دریافته تجدیدات قیام داشت بر تبه امارت سرافراز گشته الکای جهان وارغیان باو مرحمت شد و رایات
جلال بعد از تسخیر قلعه اسپورد بفیروزی و اقبال متوجه مرو شاهیجان گشته باشکر ظفر اثر در پای قلعه نزول اجلال
نمودند و نور محمد خان از وصول موکب سپهر موکب خبر یافته درب قلعه را بسته در صدد محاربه و مقاتله برآمد
اکثر متحیر بندان گریده و بجز اظهار ندامت و فجر و مسکنت عایده نیافته کس بسپردن فرستاده و اعتماد الدوله
خاتم بیک و سلطان آقا از نزد او طلب امنیت و ایشان رخصت رفتن یافته در قلعه را باو علامات کردند و
او را از اعمال و افعال ناهنجار که موجب غبار خاطر مبارک اشرف گشته بود نکوهش بسیار نمودند و از حضرت

اعا

مقبل

استقبال عفو تقصیرات او شده بدریافت ملازمت اشرف اختصاص یافتند مفیدان لشکر او حضور ما یر غیاث
وزیر و قاضی بدر که رکن الدوله و مدبر الملک او بودند از خوف غضب شاهانه نا بالطبع راضی بسپردن
امدن و قلعه سپردن نبودند اما سطوت و صولت قاهره ایشان را از خواب غفلت بیدار ساخته طوعا و کرها
رضا بسپردن امدن او دادند و او در همانروز در کمال خجالت و شرمندگی بسپردن آمده در مرافقت
اعتماد الدوله و سلطام آقا بشرف ملازمت اشرف مشرف گشته سجده خجالت و انفعال بتقدیم رسانیده
و حضرت اعلی باوجود حرکات ناهنجار که از و واقع شده و کتابات که بعبد الامین خان و الی بلخ
نوشته بود در دست داشتند این مضمون صدق مشحون را که در عفو لذتیست که در انتقام نیست منظور
داشته انواع تفقد و دلجویی بظهور آوردند و خاطر او را از یاس و سخط پادشاهانه این ساختند و
در اثنا بطریق معهود با او در کمال شگفتگی صحبت داشته وقت خواب بتکلیف بازگشتن بقلعه فرمودند
چون اندکی از مستی غفلت بهوش مده بود بتحریک و تعلیم خیرخواهان عاقلانه پیش مده از رفتن قلعه ابا
نموده نرفت و صباح امروز که روز جمعه بود حضرت اعلی بقلعه تشریف برده در مسجد مرو خطبه و سکه بنام نامی
عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر بانام نامی همایون خوانده شده و فراز منابر اندیار که از چین
از تصرف خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمه والغفران الی هذه الاوان که هشتاد سال بود از ذکر
اسامی نامی حضرات ایمه مدفنین علیهم التحیه والثناء عاری و عاطل گشته بود بعون عنایت الهی و بیمن اقبال قاهر
شاهی بدینمرتبه علیه زینت یافته سر بفلک افراخت الحمد لله علی ذلک امروز مان و کافه خلایق ان دیار بحمت
مصاهرت منسوب از طایفه قزلباش خلیفه و مرسان بودند بنابر اقتضاء قواعد معدلت پروری از جانب همایون
نوید عاطفت و اطمینان یافته حکم شد که بجهة اختلاف مذاهب متعرض احدی نشوند و ایالت و ولایتی
بکشمان استاجلو حاکم مارو چاق تفویض یافت و ساکنان شهر بکال و مال امان یافتند و مقرر شد که هر کس سپاهی
و موجب خوار بوده باشد اسلحه و یراق را سپرده بهرجا خواهد رود و من بعد در قلعه نبوده باشند و آنکه رعیت باشد در

واسوده حال بر عیش خود مشغول کردند و متوجه استحکام قلعه شده دور حصار را برام اعلی که مشهور
تقسیم نموده خندق عمیق حفر نموده و در تعمیر برج و بارو اهتمام تمام نموده ذخیره و یراق قلعه داری
کما ینبغی سرانجام یافت و نور محمد خان را با فرزندان و متعلقان کوچانیده بکابین عراق فرستاد و مقرر
که از انجا بعد بس رفته در بلده فاخره شیراز رحل اقامت انداخته دران بلده ارم امثال روزگار گذرانند و
هر یوم مبلغ دو هزار دینار عراقی که بعرف اهل عجم یکتومان تبریزی است جهة معیشت تعین یافت و قس
الواقع در برابر اعمال ناشایست که از و بظهور آمده نهایت مروت و الطاف درباره او بذول افتاد و اکر
دیده دوران عاقبت بین بدیده انصاف در خاتمت احوال و عواقب امور نگرند نور محمد خان بمانس عواطف
و الطاف شاه سلطنت صوری فایز کردید و حسینقان زیاد اغلی قاجار حاکم استراباد که بالفعل امرا بتسخیر قلعه
ن مامور بودند ان قلعه را بتصرف در آورده ولایت ن را بپیوست و باغبان بکلیش سلطان و کدخدایش خان
غایبانه شد و بعد از انتظام مهمات انجا غازی عزیمت بصوب مراجعت انعطاف آورده از راه بسطام کوه
مشهد مقدس معلی تشریف برده بعد از طواف استان ملایک اشیان حضرت امام الجن و الانس متوجه
عراق شدند و بفیروزی و اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده یکماه در انجا توقف فرموده از انجا بدار
اصفهان تشریف بردند و یکبارگه ان بلده جنت نشان از یمن قدوم موکب ظفرقرین طراوت و بهجت
یافته رستاز ابعشرت و شادکامی بپایان رسانیدند و در خلال این احوال خبر فوت محمد ابراهیم خان
و دور امدن ولایت نیخ بتصرف باقی خان غیاث مع خلال رسید (در تضاعیف بلوغ و فوت محمد ابراهیم خان و استیلای باقی خان
بر این ولایت و امدن مادر محمد مرزا و رفتن در موکب سلاطین زادهای او بکعبه مقصد بدرگاه معبد)

چون مهمات محمد ابراهیم خان بنوعی که
سبق ذکر یافت به وجه دلخواه تمشیت پذیرفت و خدای نظر با تالیق و دیوان بیکی و صاحب اختیار کل مهمات
مالی و ملکی کردید عطاء او زکیه نیخ خصوصا یار محمد مرزا که در تمشیت مهمات محمد ابراهیم خان سعی نموده بود نیابت شحنه
و اقتدار خدای نظری یافته و عمر و سعادت کرده خاطر خان را بسخنان جاهلانه او دو منحرف ساخته

و خاطر ش ن

استعجال روانه بلخ شد و ولی محمد خان برادر خود را منقلای لشکر خود کرد و پسندیده پشته روانه ساخت یار محمد میرزا
و غلمان او زبکیه بلخ را از وقوع این حادثه دل ارمای رفت چاره جوی شدند بعضی از خواص بعیران که از عثمانی
بجانب خان نداشتند حضور یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا اوشاه خواجه نقیب عبد الله سلطان نامی از اقربای
سلاطین خان پسکی که در حصارشاد و مان می بود بعد از استیلای محمد ابراهیم خان اطاعت و انقیاد او بجهود
لازم داشته بلخ آمده بود دست او زبکیه خود ساخته عبد الله خان را اگر سپاهیان و معارف لشکر که
از سلوک ناهموار یار محمد میرزا از زدگی داشتند مخالفت باقی خان را مناسب وقت ندانسته با شاطل خان
او پیوسته بودند از مراقبت او نبایه ماندند قبیلی که با عبد الله سلطان بیرون آمده بود تاب صدمت لشکر باقی
خان نیاورده بعد از ظهور طلیعه سپاه منقلای از یکدیگر پاشیده راه انهزام پیش گرفتند عبد الله سلطان دیده که مقتول
گردیده و یار محمد میرزا باز تقاجر توجه خراسان و التجا نمودن بسایه اقبال شهریار گیتی ستان جلده تنبیه
در کمال اضطرار فرار پیوندند و از اقربای محمد ابراهیم خان جهان گیسه میرزا ولد سید محمد سلطان را که در پرشور خان
می بود و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان که در اندخوی بود با عرب محمد اتالیق منصوب او کرده رهسپار
توجه بجانب ایشان اوردند و ولی محمد خان بمظفر و نصرت اختصاص یافته مژده فتح و ظفر باستقبال برادر شتافت
باقی خان در کمال غضب و کامرانی بلخ درآمده بقیه لشکر را بعواطف پادشاهانه امیدوار ساخته از
یاس و سخط ایمن گردانیده و تمامی اوزبکیه انولایت پای در دایره اطاعت و متابعت او نهادند
و مملکت بلخ و اندخوی و شبرغان و میمنه و فاریاب و جیکتو و مضافات تا کنار اب مرغاب بحیطه تصرف
او درآمد و بعد از فتح و تسخیر انولایت تمامت قندز و مقلان و خیلان و حصارشادمان تا حدود
بدخشان همه ماوراء النهر و سایر ممالک گشته پایه قدرش بأوج ثریا رسیده اما شاه خواجه و یار محمد میرزا و شیر افکن
میرزا و عرب محمد اتالیق و رفقا در موکب سلاطین زادها بسلامت بهرات رسیده چندروز از رنج راه و آبله
غربت درگاه جهان پناه غنوده در دارالسلطنه اصفهان بسعادت استان بوسی فایز گشته مورد الطاف

والطاف شاهانه گردیده چندروزی در ظلال دولت بیهمال او بیه چتر همایون فال از اسهاب افتتاح حوادث
و محنت روزگار اسوده دنبا قی حال ایشان در محل خود رقم پذیر کلک بیان خواهد شد اعار سال هجرت ظل اوج جلیل
مطابق سنه تسع و الف موافق سنه عشر و الف که سال یازدهم جلوس همایون است نوروز عالم افروز ایام سال
مبارک سال روز شنبه شانزدهم رمضان اتفاق افتاد خسرو ملک خاور که مربی عالم کون و مکان از نهای فرمان
حوت پیروی خوابیده با شعشعه تیغ عالم افروز بهجت فیروز تخت جمل برابد باز جهان شعله آفروز شد
کرسی سلطنه نوروز شد فرق حمل چون زخور افسر گرفت باغ طرب قدمی ز سر گرفت داد جهان از طراوت نوی
تازه شد آن گوهر جمشیدی در بن کام سعادت فرجام دارالسلطنه اصفهان بیمن قدم نهایت گیتی ستان غیرت افزای
جنان بود همه روزه در باغات بساتین ان خطه فردوس نشان بعیش و شادمانی گذرانیده بعون عنایت
الهی اسباب فیروزی و اقبال بر وجه اکمل و اماده ایستاده طرف امری که موجب اگاه خاطر اولیای دولت قاهره
بوده باشد واقع نشود بعد از روزی چند از اوایل ایام سال اخبار بلخ چنانچه گذشت سمع جلال رسیده
از قصه نابه محمد ابراهیم خان که بخشم زمانه گرفتار امده در اوان جوانی سریر دولت و کامرانی را بناکامی گذاشت
بقدر غبار ملال بر خاطر خجسته ضمیر انوشیروان تاسف بسیار خورند و متعاقب شه خواجه نقیب و یار محمد میرزا و شیر افکن
میرزا و عرب اتالیق و رفقا در موکب سلاطین زادها و ملازمان و مستمکاران که گماشتهٔ ایشان سعید نفر بودند
بدارالسلطنه اصفهان رسیدند حضرت اعلی شاهی ظل الهی مراسم اعزاز و احترام ملحوظ داشته ابواب
عاطفت و احسان بر چهره امانی و امال ایشان گشودند جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و عموم
خلایق از صغیر و کبیر بر حسب الفرمان همایون باستقبال شتافته با غرام و اکرام و احترام تمام شهر
آورده در دولتخانه مبارک نقش جهان شرف مجالست جمشید بخت این دارا فتند و حضرت اعلی سلطین
زادها را در اغوش مهربانی کشیده بملاطیف دلجویی بسیار درباره مهمان جلیل القدر اشرف ات بسطوت
آوردند و منازل مرغوب جهت مسکن ایشان تعین یافت و مبلغ کهزار تومان شاهی عراقی زر نقد جهت

خرجی ایشان انعام فرموده در منزل سادری از کوشقه و برنج و روغن و غله و سایر مایحتاج علی‌ما القیاس روز
دیگر سلاطین زاده‌ها را و اعیان اوزبکیه رسیق ایشان فخر پیشکشی که داشتند گذرانیدند از جمله پیشکش مقطوعه
الماس کران بها بود که از تذورات سرکار فیض آثار حضرت امام ثامن الائمه والمرضیین که مشهد مقدس معلی بدان اوزبکیه
درآمده علی وزیر روضه مقدسه او زبکیه تصرف نموده و الماس مذکور را عبدالمومن خان ولد عبدالله محط رحال
خود درآورده درید تصرف داشت و بعد از کشته شدن عبدالمومن یار محمد میرزا از امانت آورده بود در ین
هنگام بر سبیل تحفه بنظر اشرف رسانیدند و چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر شد که نذر سرکار فیض آثار بوده تصرف
در ان ننموده بصدور و صلا پسر دند که بجهة سرکار فیض آثار ضبط فرمایند و علی مصلحت عدول مومی الیه تجویز
فروختن کردند که بقیمت ان املاک مرغوب خریده شود که حاصل انها در مصارف ان سرکار صرف شود و
بنابران بولایت روم فرستاده در استنبول بقیمت عادله مقومان جوهری فروخته قیمت بسرکار فیض
آثار فرستادند القصه حضرت اعلی شاهی ظل الهی کمال مردمی و احسان نسبت بسلاطین زاده‌ها و رفقا
بجای آورده امر فرمودند که در دارالسلطنه قزوین اقامت نمایند و چند موضع مرغوب از مواضع قزوین
بدیشان تخصیص شد که حاصل از مصرف ایشان شود یا بجارقه چندگاه از محنت روزگار ایشان
یاسند که اگر مقدر الهی شده باشد بمن معاونت منسوبان این درگاه بمنتهی مطالب خود فایض
گردند از سوانح این سال خجسته مال اختر تابان از سپهر سلطنت و مشرق اقبال طالع گردید اعنی
حضرت واهب العطایا از عطیه خانه ایزدی حضرت اعلی شاهی را فرزند ارجمندی کرامت
فرمود باسمعیل میرزا موسوم گشت امید که در ظل عاطفت شاهانه برخورداری یافته عمر گرامی در مرضیات
الهی و رضاجویی مبارک و مصروف گرداند و کرتوجه اعلی بپیاده بصوب مشهد مقدس معطل بزیارت سلطان
رضا علیه التحیة والثنا چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی نذر فرموده بودند که یکمرتبه از دارالسلطنه اصفهان
پیاده بزیارت روضه مقدسه مطهر حضرت امام انجن والانس روند درین سال اراده خاطر اشرف

بان متعلق

بان متعلق گشت که ان نذر را بوفا رسانیده بدان سعادت عظمی فایز گردند بدین نیت درست و عظم لایق
قدم در شاهراه آه اخلاص نهاده از در دولتخانه سپهر که نقش جهان با عالم عالم شوق و جهان جهان ارزو
مرحله پیمای غاز نهاده در روز اول از شهر بمسجد توقچی که در بیرون شهر واقع است تشریف برده و از انجا
بموضع دولت ایاد بر خاره که سه فرسخ است رفته مقرر شد که هر کس از امرا و ارکان دولت و ملازمان
و مقربان بیل زیارت مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه داشته باشند سوار و مرافقت ننمایند و تکلیف
پیاده رفتن بامدی نفرموده زیرا که نذر مذکور مخصوص ذات اشرف نبود اما ملازمان و مقربان بساط
عزت و خدمتکاران رکاب اقدس سوه و کشیک مرافقت نموده هرگاه از پیاده رفتن بستوه می‌امدند
سواری شده اما دو کس از ایشان آنا فانا پیاده در ملازمت اشرف بوده مطلقا سواری نکردند از ملازمان
درگاه محمد زمان سلطان یاینده ترکمان مشهور بکاولی و معتبر سلمان رکابدار باشی و از اهل قضا ان
میرزا هدایت الله نواده مجتهد ثانی و رفقا شش طنابی بیت کرفته دو از هزار زرع را که یکفرسخ
شرعیت منظور داشته راه را می‌پیمودند و عمده المجتهدین مولانا جلال الدین یزدی مجتهد سرکار خاصه
شریفه حساب از انگاه میدانست که مشخص شود که هر روز چه مقدار راه طی میشود و نیز معلوم شود که
از صفاهان تا مشهد مقدس چند فرسخ است وارد وی بقاعده مقرر کوچ کرده منزل بمنزل میرفت و
حضرت اعلی بر هر نهجی که نذر فرموده بودند قطع مسافت نموده هرجا که از پیاده رفتن دلگیری شدند
لحظه رحل اقامت انداخته راستراحتی میفرمودند بعد از اندک اسودگی و غنودگی باز متدرم در راه نهاده
بدین نهجی ده مراحل و منازل طی میشد تا انکه در عرض بیست و هشت روز ان مسافت بعیده را قطع نمودند
همعنان مراحل توفیق داخل شهر مقدس معطر و روضه مطهره منور شده بادراک سعادت طواف و زیارت
ان مرقد منور و مشهد معطر گردید یکطواف در ش از قول رسول هدای تا بیفتد حج ما قابل کی زاید

نمایش گشته تارک مباهات بر فرق فرقدان سودند و در ان روضه جنت مثال چون محل آسایش

دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست در کمال خضوع و خشوع و اذاء نماز و نیاز اشتغال نموده بدرگاه
حضرت خالق الارض و السما عرض حاجات و ملتمسات و مطالب زیارت دینوی و اخروی زبان کشوده بعد از
دریافت آن سعادت و ادراک آثار استجابت بجهار باغ شهد مقدس که دولتخانه مبارکه است تشریف برده
بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند تاریخ این واقعه از واردات قلم حروفیت ثبت افتاده

غلام شاه مردان شاه عباس شه والا کهر خاقان امجد بلطف مرتضا شاه خراسان پیاده رفت
با اخلاص بیحد جو صدقش بود در بیرافت توفیق کفایت شد براش فرخنده مقصد جو از ملک صفاهان رو
بره کرد بدان مطلب رسید از بخت بهمند دبیر عقل هر یک نامی نوشت این نکته برطاق زبرجد بپاده رفت
شد تاریخ روشن ز اصفاهان پیاده تا مشهد و الحق از بدایت ظهور اسلام تا حال هیچ یک از سلاطین
نامدار را این توفیق این سعادت نشد و بدین طریق امری که بر هیچ کس ثابت تا بید نیافته در روضة
الصفا مسطور است که از ایام ورود هر قلی که ملک تتار و اوزبک زمان بعبودیت و دعوت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نمود نذر کرده بود که از اسطنبول پیاده بپابوس بقعه المقدس
رود و در هنگام ابقاء نذر هر روز فرسخان و خدمتکاران و شهای رنپای ملون گسترانیده کلها در پای
بر روی آن میریختند و او بطریق تیمن باید ما و همچنان قدمی چند بر میداشت تا آنکه بیست روزه راه او
را تا دو ماه پا بسیط طی کرد و اینجا به پای قدم بر خاک نهاده از تکلف انواع صعوبت و صعوبت راه نموده
از منزل معارف باز نمی ماندند به پین تفاوت راه از کجایت تا بکجا مجملا دران زمستان در مشهد مقدس
معلی توقف فرموده ماه رجب و شعبان و رمضان که اشهر حرم و لیالی امام متبرک بود دران روضه مقدس
بطاعت و عبادت گذرانیده در لیالی جمعه و شبهای شعبان و استفتاح و برات و لیلة القدر که افضل ایام و
اشرف لیالی شهور ند گویا است در روضه منور بعطر احیا داشته از اول ایام تا طلوع افتاب گذبت
خادمی و هر شمع که قتش بپرداخته دقیقه از دقایق خدمتکاری فرو گذاشت نمیکردند در بعضی حالات

که در قشلاق مشهد مقدس روضه جون بندگان حضرت اعلیشاهی ظل الهی محمد ابراهیم خان را بایالت بلخ گسیل
انولایت بعاونت و امداد همایون بتقرف او قرار گرفته تابع امر و نهی همایون بود و بعد از توجه
او باقی خان بملاحظه جانب اشرف لشکر بدانصوب کشیده انولایت را متقرف شده بموارد مخزون
خاطر انور بود که فی الجمله تدارک زیاده روی و طغیان باقی خان کرده او را اندکی از خواب غفلت بیدار
بسازند و نوعی فرمایند که باز انولایت بچنین معاونت متنوبان این دولت ابد قرین صرف این دودمان را دارد
که از ان سلسله مانده پناه باستانه عز و جاه آورده اند فرار کیرد و درین ایام که بمشهد تقدس معلی مرکز
جاه و جلال بود عرضه داشتی از جانب بکتش خان حاکم مرو رسید که باقی خان با او ادای گفت و شنایی کشته و
حضرت اعلیشاهی ظل الهی اظهار صداقت و دوستی مینماید و مکتوبی از روی مخصوصیت و اشنایی با و نوشته
مخصوصانه دوران اسب تو یاق طلب نموده حضرت اعلی بعد از اطلاع بمضمون عریضه هر چند خاطر انور از بن
حرکت ناهنجار او که مرقوم کلک خمیار الوده بود و اما بمقتضای مروتی و شیوه ستوده دوستی ملحوظ بکتش خان را
رخصت آزادند که جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته چند راس اسب خوب که طلب نموده با دیگر تحف لایق بصحوب
مرد معتمد سخندان ارسال دارد بکتش خان بعد از استجازه از حضرت اعلی پیرام علی بیک نامی از طایفه اشتاجلو
را که جوان عاقل سخندان کار اگاه بود بر سالت باقی خان تعین نموده با سپهار و تحف و هدایا بخارا
فرستاد و باقی خان او را تعظیم و تکریم بسیار نموده بابکتش خان ایواب مکاتبت مفتوح داشته او را
با تحف و هدایا و دوستانه فرستاد و در خلال این احوال بخاطر اشرف اعلی خطور نمود باقی خان و خون
با منوبان این سلسله علیه الفت و اشنایی شده اظهار دوستی کرد بمفاد دوستانه که مسبح انواع
سعادتمندی است او را از مکنون خاطر خطیر اگاه گردانیده چانمحمد بیک دیوان بیکی دین محمد خان برادر او را
که از ملازمان و معتمدان خدمی ان سلسله بود و چند سال قبل ازین در جنگ قتن گرفتار عساکر نصرت شعار
شده بشیبه بسته بود همایون که همت گرفتار ان از زیاده از شمول عواطف میدانند و در اردوی معلی مقرر فرموده

می بود درینوقت طلب فرموده رخصت دادند که بوطن و مالوف رود و بزبان عطوفت بیان سخنان حقیقت
بنیان باو خاطرنشان کردند خلاصه حکایات آنکه بر عالمیان ظاهر است که هرگز میانه اوزبکیه و سلسله خان
بیکی و این دودمان خصومت و نزاع نبوده چون از حوادث روزگار اختلال باحوال آن سلسله راه یافت
و محمد ابراهیم خان از آن دودمان بحسب اتفاق گرفتار منسوبان این خاندان گشت کم فرصتی ننموده بمحض
حصول نیکنامی عداوت قدیم را بالفت و دوستی مبدل ساختیم و توجه ظاهر و باطن بامداد بازماندگان
آن سلسله مصروف گردانیده محمد ابراهیم خان را بجانب بلخ فرستاده در تمشیت مهمات او نهایت
اهتمام بسلوک داشتیم تا بیمن امداد و معاونت منسوبان این دولت باو قرار گرفت و تابع امر و نهی
همایون ما بود بعد از وقوع واقعه ناگزیر محمد ابراهیم مناسب نبود که باقی خان بی امر و اشاره همایون شاهی
مدخل در آن ولایت نماید اکنون ما را طمعی در آن ولایت نیست چون اقربای محمد ابراهیم و دودمان
عبدالله خان دو طفل مانده پناه باین خاندان ولایت نشان آورده ولایت بلخ و مضافات
که بمحمد ابراهیم خان تعلق داشت بایشان متعلق باشد و چون عبدالله خان را نسبت بباقی
خان حقوق ولی نعمتی است و مدتهای مدید پدر و برادران او را بمحض رعایت صله رحم در
ظل عاطفت و اشفاق در آورده تربیت مینمود حالا بر حسب اراده تقدیر ایزدی احوال آن سلسله
از انتظام افتاد و سلطنت و دارایی ماوراءالنهر و ترکستان که موروثی آن دودمانست بباقی خان منتقل
شد رعایت حق نمکخوارگی و سزاوار فتوت و انصاف و مردمی آنست که او نیز در ازاء حقوق نیز
تربیت چندین ساله عبدالله خان با اقربا و بازماندگان سلسله او نیکویی کرده در ظل رافت
و اشفاق باوی دهد و ایشان را بمنزله فرزندان و برادران خرد خود دانسته ولایت بلخ و محال
اینطرف را بدیشان گذارد و خود بمملکت ماوراءالنهر و ترکستان که حق تعالی نصیب او کرده
راضی و شاکر بوده شکر عطیه الهی بجای آورد و اشفاق پدرانه از ایشان دریغ ندارد که هر آینه

ایشان

ایشان نیز او را بمنزله پدر و برادر بزرگتر دانسته کمال اطاعت و متابعت و انقیاد بتقدیم رسانیده
و هرگاه باقی خان رضای خاطر اشرف جسته بدین محقر ولایت بایشان مضایقه نکند موجب تحصیل رضای
حضرت ملک متعال و نیکنامی خواهد بود و ما نیز او را بمنزله برادر دانسته هر گونه امداد و همراهی در هر باب
لازم باشد بظهور می آوریم و اگر سالک طریق جهل و غرور بوده نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا ننماید
و ناانصافی کرده تن باین صلاح اندیشی ندهد و در مخاصمت احتراز نماید چون امداد و معاونت پادشاهزاده
های مذکور پیش نهاد همت والاست هر آینه آنچه خدای تعالی خواسته باشد بحیز ظهور خواهد آمد و چون خان محمد
دیوان بیکی رخصت یافته روانه بخارا گشت باقی خان از آمدن او اظهار بشاشت و خرمی نمود و او را
در سلک امرای معتبر در آورد و او عریضه بخدمت اشرف نوشته بعد از اظهار لوازم شکرگذاری مراحم
شاهی از جانب باقی خان تواضعات دوستانه و نهایت اخلاص و حسن اعتقاد اظهار نموده در باب
سلاطین زادها نوشته که یار محمد میرزا و جمعی که از اینطرف خایف بودند ایشان را دست آویز خود کرده
باکراه بآنطرف بردند و الا در باره ایشان بجز عطوفت و اشفاق پدرانه امری بظهور نمی آید و مع
ذلک هرگاه بندگان اشرف ایشان را روانه اینصوب نماید بنوعی که اشاره عالی شده ایشان را
در جناح رافت و اشفاق در آورده بطریق سایر برادران و فرزندان در هر جا مناسب باشد
یورت و مقام و وجه معاش تعیین خواهد کرد اما در خفیه صریحا بملازمان بکتش خان که همراه او
رفته بودند گفته بود که باقی خان این مقدمات را محض قول انگاشته بدادن بلخ و توابع
راضی نیست و توقع آن دارد که حضرت اعلی شاهی ظل الهی سلاطین زادهای مذکور را بماوراء
النهر نزد او فرستد که بهر عنوان که خواهد وجه معاش بر وفق رضا و صلاح دولت خود بایشان عمل
نماید و چون اعتمادی بجانب باقی خان نبود و فرستادن ایشان بنزد او در میزان مروت و قطاعش
فتوت سنجیده و پسندیده نمینمود حضرت اعلی مکنون خاطر خطیر همایون را بدرجه ظهور آورده همیشه اسباب

یورش بلخ پرداخته احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر حضرت قرین شرف صدور یافت و
منشور عنایت شاه خواجه و یار محمد میرزا و رفقا که در دارالسلطنه قزوین بودند اصدار یافت
که بموکب عالی سلاطین زاد هاروانه خراسان گردند ذکر تسخیر ولایت بحرین که در این سال بهینه وقایع اقبال شهریار
کامکار ظل الله در سایه خان رحمت ظهور یافت مملکت قطف و بحرین در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در
تصرف ولاة عرب بود حمد الله مستوفی مؤلف نزهة القلوب نوشته که بحرین از خزاین فارس و محل غوص
لؤلؤ و مرجان است ده و نیم طول و پنج و نیم عرض دارد و لؤلؤی که در بحرین غوص میشود در نظر
جوهریان دیده ور دیده وران صاحب نظر زیاده از لؤلؤ دیگر بنجاه اعتبار دارد و آن ولایت
کثیر المنفعت پیوسته در دهور و ایام بتصرف تواناه بن طغرل شاه و الی هرمز در آمده بمنزله عاملی از
جانب ولاة هرمز ضبط انجا قیام داشته و در ایام دولت سلغر شاه بن نوران شاه ثانی مطابق
سنه اثنی عشر و تسعمایه که سی و کسال از ظهور خاقان سلیمان شان گذشته بود جماعت ترکیه بر تکالیه
ضابط بنادر متعلق بدیشان و کلاء و الی هرمز را برشوه فریفته بجیله و تدویر بجزیره هرمز راه یافته
کوک که عبارت از قلعه است ترتیب داده ممکن گردیدند و بتصاریف زمان فوجی کثیر بانجا جمع آمده اصل
آنها نداخته رفته رفته دخل در مهام ملکی کرده اکثر منافع و مداخل ان جزیره را بپنجه اقتدار خود
در آوردند و کپتان ترکیه که عبارت از حاکم قلعه است در شغل و اقتدار زیاده از حاکم هرمز گردیدند
بدبخت که در بحرین نیز دخل کرده بودند درین هنگام که فرخ شاه والی هرمز فوت شده فیروز شاه
پسرش قایم مقام گردید رکن الدین مسعود نام برادر ارسیس شرف الدین و لطف الله وزیر هرمز که صاحب اختیار
مطلق بودند از جانب برادر بحکومت و رتق و فتق بحرین قیام داشت و بمعاونت برادرش کمر جد و
همت بسته حاکم متغلبه بود ازان ولایت مطلق العنان شده دران اوقات از زیادتی اوقات و اقتدار
آن جماعت ترکیه متوهم شده خواست که معین ناصری بهمراه کس بفارس نزد خواجه معین الدین والی

باد قرابتی داشت فرستاده از و استمداد نموده و خواجه مذکور حقیقت را به اسد ویردی خان پیشکار کی فارس اعلام نمود
چون انولایت از توابع فارس است که انجماعت بتغلب متصرف شده اند جناب خانی همت بتسخیر ان گماشته
خواجه مذکور را با جمعی از تفنگچیان که باکمال جلادت و طریق قدر اندازی مهارت تمام دارند ظاهرا
بمدد حاکم و باطنا به تسخیر و تصرف انی ملک مامور گردانیده بجانب بحرین فرستاد خواجه مذکور به
بحرین درامده در آمد و چند روز که دران بلده اقامت داشت طریق تصرف و تسخیر املاک را بنظر احتیاط
در اورده همت بران گماشت که بقعه لطیف را بتصرف در آورد و چنین وصیتی را از دست نمیدهی
قریب بصبح او و رئیس منصور عمزاده اش با جمعی بدر خانه رکن الدین مسعود امده بی حجابانه بانده رون
رفته او را از منزل که خوابگاهش بود با چند نفر از اقربا و ملازمان که حاضر شدند بقتل آوردند چون مردم
او ازین حال خبر یافته در مقام دفع حادثه شدند چون حاکم کشته شده بود متجنده بحرین زیاده جرات
و دلیری نتوانستند نمود و خواجه معین الدین و رفقای او بحراست و حفظ حال خود پرداخته در حین دفع
شر انجماعت مشغول شدند از اتفاقات حسنه که مستلزم اقبال مصون از اختلال و تناهی است انکه امیر
یوسف شاه برادر امیر کمال نیز ابقا از زیارت بیت الله الحرام عود نموده بود یعنی اموال او را
قطاع الطریق الکوالی بربوده بودند اسد ویردی خان او را مقرر داشت که با جمعی تفنگچیان برانغار
بتفحص اموال خود پرداخته بدست آوردن قطاع الطریق بجانب بحرین رود خواجه معین الدین فرصت یافته
هم از پیش ببرد بمعاونت و حفظ حال او پردازد و امیر یوسف شاه با جمعی از مردم برانغار که کمالات و
مردانگی از اقران ممتاز بودند سراغ اموال خود را تقریب ساخته روانه بحرین شدند در وقتی که
خواجه معین الدین و عمزاده اش حاکم کشته بودند و مردم او در مجادله و مصارعه بودند بهمنوز
از کرنده انجماعت ارامی نیافته بودند بلطایف الحیل خود را بانده رون شهر و قلعه رسانیده باتفاق خواجه مذکور
و مردی که حال رسیدند بدفع و رفع اهل خلاف قیام نمودند جمعی که طریق مخالفت مسلوک داشتند بجزا

و نثر ارسانیدند و حسابرانالس که جاده مطاوعت را بقدم متابعت پیمودند استمالت یافته بر عیتی مشغول
شدند و ساحت انحظه و لکشا که ماصدق البحرین یلتقیان و یخرج منهما اللولو و المرجان است از آلالی
ابدار اقبال پیروزان شاهی که صدف پرورد عنایت الهیت ترصیع و تزیین ثابت و جوان این
اخبار بهر فرسید فیه و زشاه و والی هرمز و کپستان و رئیسه هرکدام جمعی از جنود خود را بستر اد ملک
برین مامور ساخته فرستادند و بین الفریقین مکرر اد رخشکی و دریا محاربات بوقوع پیوسته اگر
جبل المعارک خواجه معین الدین و امیر یوسف شاه هر دو زخمی شده از اسیب زخم فوت شدند اما جنود
مازس بنیروی اقبال همایون بر فریقه ضلال ظفر یافته جمعی کثیر غریق بحر عدم گشته بقیه السیف بی نیل
مقصود باز گشته مذکور هر چند دست و پا زدند کاری نتوانستند ساخت عاقبت ترک مجادله کرده رم گزیدند
و الله ویردیخان حاکم ضابط فرستاده در استحکام سعی موفور بظهور آورد و در شرح تغییر ولایت لار باقبال
شهریار کامکار یعنی امیر ویردی خان و برهمین سان فتح یافت در خلال این احوال و تقارن این حال ولایت لار
یعنی الله ویردیخان کهیط ضبط اولیاء دولت ابد بنیان در آمد در تواریخ مبسوط احوال ملوک عجم منظور بین
الجمهور مشهور است که حکام لار از نژاد کرکین میلاد ند که در عهد کیان کجکوله رمنسوب شده بوده و از ان
تاریخ اولاد او در انولایت حاکم و فرمان روا بوده در زمان طوایف شیرازیه را قتدا یافته از حکام دولات
قرب جوار باج ستان بوده اند و در ازمنه سابقه قبل از ظهور اسلام و بعد از ان هرگاه در ممالک ایران شاه
نافذ فرمان بوده خصوصا در زمان اکامیره اطاعت کونه بظهور می اورده اند و در سایر ایام لوای
خود سری می افراخته اند اول حاکم مسلمان در ان طبقه جلال الدین ایرج بن کرکین بن بقاد است
که در عهد عمر بن عبد العزیز مسلمان شد از زمان ظهور دولت ابد پیوند دودمان قدسی نشان صفویه الی
غایه طریق اطاعت و تاج گذاری سلوک داشته منصب امیر دیوانی درین دولت داشتند در زمان
سکندر شان نور الدهر خان بن انوشیروان شهریار عادل که در اغاز جلوس همایون حضرت

شاه جنت

حوالی آتفاق نزول افتاده اگر ابراهیم خان خود را از جمله بندگان شاهی نمیشمارد و در قول خود صادق است مناسب
کرمی خوف و دهشت آمده بین اجابتین صورت ملاقات روی دهد که بدون ایصای مراجعت من لایق دولت
پادشاهی نیست ابراهیم خان جرات آمدن نکرد و بدستور سالک طریق خلاف گشته در مقام مدافعه و قلعه داری شد
و موکب عالیجناب خان نیز بظاهر شهر رسیده نزول نمود و عساکر منصوره فارس متوجه تسخیر شهر و قلعه شده
در تضیق محصوران میکوشیدند و لاریان از وصول جنود قولیاش قلم زل کرده و اهمه بر ایشان استیلا یافت
درین اثنا از اعیان لار قاضی ابوالقاسم که مرد معتبر و از اشراف اعیان لار بود طریق اخلاص و شایستگی
پیمود برادرش بخدمت خان آمد ابراهیم از رفتن ایشان بهراسان گشته نوشاد نام سپهسالار خود را با عده نفر
بیرون فرستاد که شاید بلطایف الحیل این حادثه را دفع نماید و فرستاده در حین ملاقات زره در
زیر قبا پوشیده بودند ازین عمل انکار کرده و عدر بظهور رسیده موجب انخراق خاطر خان گردید و حبس و قتلشان
اشاره فرمود و ایصای موجب زیادتی خوف و هراس لاریان گردیده جناب ایواب و ادویش گشاده
بذل و انعام و احسان اکثر متعنده و اهل لار را از مخالفت و قلعه داری باز آورد و ابراهیم خان در کنک و
جدال اثار کرد و ملال در حاشیه احوال لاریان مشاهده کرده دست از شهر و حصار باز داشته بقلعه رفتند
که یکطرف آن بکوه پیوسته رفته متحصن گردید و عساکر منصوره در کمال قدرت و اقتدار بشهر در آمده سپاهیها
پای قلعه رسانیدند ابراهیم خان قوت مصادمه و مدافعه در خود ندیده از تمرد و سرکشی نادم و پشیمان گردید
دست در دامن عجز و استیمان زده راغب امان شد امید و بیمکان او را بجان امان داد و او
با جمعی معارف و اعیان لار بیرون آمده اظهار عجز و انکسار نمود و جناب خان او را اعزاز و احترام نموده
بطریق مهمان نگاه داشت که او را با پسر و اعلی اورده در باره او و بقایای زرین شهریاری اقتضا نماید
عملها آید و از متعنده و مردم لار جمعی که محرک مادهٔ خلاف بودند و منطفهٔ فساد و اقتحام داشتند از میان برداشته
شیدان نفس را استمال و امید وار گردانیده جمعی که در قلعه بودند جز قلعه بیرون جایز نیستند و ابراهیم خان

شهر

شهر و قلعه را بمعتمدان سپرده رتق و فتق مهمات مملکت بقاضی ابوالقاسم رجوع نمود و ابراهیم خان را
با متعلقان و بقیه ان دودمان بشیراز آورده خزاین و اموال ایشان را بحیطهٔ ضبط در آورد و حقیقت این
فتح مبین را که بشیروی اقبال شاهی هر دو در کمال آتفاق افتاد بپایه سریر اعلی عرض کرد و حینی
رایات نصرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس معلی نزول اجلال اشرت دنیای جهان ارا از یورش
بلخ تقسیم یافته به تهیه اسباب ان سفر خطیر اثر مشغول بودند مژده فتوحات مذکور سر و رافزای خاطر انور گردید
و خان رفیعمکان از جانب همایون اعلی بجایزه و جلدوی نمایان سرافراز گشت و حکم جهانمطاع باحضار
خان مذکور و عساکر منصوره صدور یافته در اوایل سال اینده که رایات فیروزی ایات جهة اجتماع
عساکر ظفر قرین در منزلات ملک مرات و جهنهای لشکری یاد عنیس اقامت داشت با قشون ارا سته
باردوی کیهان شکوه منحق گشته ابراهیم خان را آورده بالتحف و هدایای که از خزاین سلطان لار بدست
آمده بود بنظر کیمیا اثر رسانید از انجمله یکفر دتاج مکلل مرصع بدر و یواقیت بود شهریار تاج گیمر دکه
زر اباو اجداد ایشان مانده بود شهر لار اول نام دیگر داشته در افواه داشته مذکور است که در حینی که گیمر د
کیانی کرکین میلاد را بگلکوت ان شهر فرستاد چون یکپسر اولار نام داشته و بعد از پدر قایم مقام او گشته
ان شهر باسم او موسوم گشته و گیمر د تاج مزبور باو داده از ان تاریخ در سلسلهٔ ایشان مانده هر کدام
بجای دیگر سلطنت میکرده اند تمین و تبرک میجسته اند بین الجمهور مشهور است که کرکین
میلاد چون بقاهر شهر لار رسید جهة دخول شهر ساعت اختیار مینموده منجمان عجم و اختر شناسان لار
سعد و نحس کواکب را با صطرلاب یومی نظر بدقیق ملاحظه نموده تا مدت هفت سال ساعتی که بدرجات
دقایق طالع او موافق و از نحوست نحوی و سهم نجوادث روزگار خالی باشد نیافته بعد از انقضای
هفت سال ساعتی سعد که بازایچه طالع او موافق و دلالت بر ثبات و بقای دولت نموده مبتر از میمون
نحوی بوده اختیار نمودند و در کنار شهر توقف نموده تا در روز معهود در ان ساعت

مسعود داخل شهر شد و از آن زمان که قریب چهار هزار سال است نسلا بعد نسل اولاد او دران دیار حکومت
نموده هیچ پادشاهی از پادشاهان ذوشوکت را کتیچر افلاک سیر نشده بکراجی از دولت انجا رانمی شده
همچنین این نشان مشهور است که حکمای عجم طلسمی در انجا بسته بوده اند که ساحت افلاک از عبور لشکر و سم
ستور بیگانه مصون بوده باشد و از حکمت بالغه ایزدی درین زمان فرخنده نشان ان طلسم بدست اقبال
شریف اقتدار ملازمان درگاه سدره مثال شهریار بلند قدر بیهمال شکسته انولایت بتصرف اولیا
دولت قاهره درآمد چون در کتب تواریخ ملوک عجم ازین قبیل روایات که خارج از دوایر عقول و
بیرون از احاطه قبول ادراک ذوی العقول است بسیار نقل نموده اند راجم حروف نیز در
باب اختیار ساعت و تاج و طلسم انچه در افواه و السنه سایر و دایر بود بعقیده تصدیق و کذب ان نشده درین
درج نمود با الجمله چون ابراهیم خان در بیلاق باغ نیس بشرف استان بوسی شرف شد مقرر گشت که دران سفر
بدستور در منزل اسد و دیر دبلخان باشد و خان بتوقیر و احترام با او سلوک نموده و چون دران سفر بیماری در
اردوی اعظم شیوع یافت شاهزاده نیز مریض گشته معالجات اطبا مفید نیفتاد با انکه شحنه طبیعت و
ازمحارست ملک مدتش کوتاه کرده از شکنجه هستی خلاصی یافت شاهزاده جوان قابل مستعد دروش نهاد و
عاشق پیشه شاعر طبیعتی بود اکثر علوم متداوله را مطالعه نموده در علم موسیقی داد و مهارتی داشت
اما بسیار تنگ عقل ساده لوح بود خرد بازی که در ارم حکومت و ضبط و ربط مملکت بسیار در کار است
کمتر داشت و در اغاز جوانی نشاء انیونی را غلبه کشته با فراط خوردن او مداومت شده بود القصه در سنه
پنجاه الکی بعالم بقا پیوسته دولت ازان دوده مان منقرض گشت و ازان طبقه خبر نامی در عالم نماند اعاذ
سال همایون مان بارسنگر نطاق حصه اصر و خشه و الف که سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس بود مطابق
فال در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک واقع شد مزاج افسرده روزگار که از علل و امراض
باردو دستخوش اعتدال افتاده بود بصحبت و استقامت گذرانیده بهار عالم ارا با هزاران خرمی و دلکشایی جلوه نمود

نمود

نمود عالم پیرطراوت جوانی از سر گرفت نشاط و خوشدلی و نشاط و نزاهت با دیدار گشت
یعنی خسرو سیارگان پیرایه بخش مسند شرف و اقبال گشته قدم بر بساط جهان ارایی نهاد و معرکه ارایی عالم
عنصر به ارسپهری سپاه ریاحین پرداخته لوای طبلندنامی برافراخت و قیمت سرای جهانرا بتازگی
نمونه گلزار ارم ساخت ز گرده جهان ارجمندی گرفت ز نوروز فیروزمندی گرفت
برارامت مهر از ریاحین سپاه بعزم زمین بوس درگاه شاه سپهداران معارک گشش سرافراز
معرکه اخبار را بدین نمط ارایش میدهند که چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی امداد سلاطین زادهای دوره
که التجا بایه اقبال انحضرت آورده بودند پیش نهاد همت والا کرده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که
ولایت بلخ و محال منظرف اب کوه بجزسان از تصرف ازبک و مجددا بایهم تعلق گرفته بود بدیشان متعلق باشد
و ایشان خانمحمد دیوان بیگی جنانچه سبق ذکر یافت و بیزن بردوار دران اسوب چنین معلوم شد
که ایشان مکرده خاطر باقی غائبت و باختیار قطع تعلق آران دیار مینماید لهذا در مقام ضبط سرحد حکمکتون
همینه درامده جمعی کثیر از مردم اوبیاق و جماعت قبچاق تابع او نزدیک بحکمکتون فرستاده و در محافل و
انجمن بخته تا خواست خون مرا در سخنان بر زبان میراند و لافهای گزاف میزدند ازین عرق حمیت خبر دار
بحرکت درامده اراده یورش بلخ که در ضمیر انور رسوخ یافته بود از دیاد پذیرفت و قورچیان قزلباش
امرای عساکر ممالک تعین یافت و مقرر شد که درین یورش سوازی سعید عرابه با توپ و ضربزن و براق
و ده هزار اسبکی خراسانی و عراقی در موکب همیون بوده باشند و از شهد عدش علیقلیخان شاملو و جماعتی
دیگر غلام خانه شریفه را سرکرده فوجی از لشکر ظفرقرین بتاخت ولایت حصکتو و میمنه فرستادند
که ازانسو مدد اگاهیشه محل سیدق الوس و اویماقات و کچکیات از وجود دشمن بپرداخته نهب و
غارت نمایند و بعد از رفتن ایشان حضرت اعلی از روح سعدش امام الجن و الانس استمداد همت فرموده
رایات ظفرایات بجانب دارالسلطنه هرات در حرکت آوردند و در حوالی مشهد مقدس شاه دیگار

جرکه از خاطر خطیر همایون سر زد و چند روز بدان شغل فرح افزا اینساد بخش خاطر مکنان بودند و از انجا
از کمال مسرت و شادکامی بدار السلطنه مذکور رسیده از خطه ارم نمون از یمن قدوم همیمون عشرت افزای آنجا
بوقلمون گردید علیقلیخان و قورچیهای یک که تاخت جکبتو رفته بودند انولایت را نهب و غارت نموده
هرکس از او بیکبره و اوباشان و اخشام که بمجاریه پیش امدند مردانشان را طعمه شمشیر خانمانبرباد طعرشان دادند
صبیان با بسیاری اسیر گرفتار امدند و سه چهار اختر مهاد چندین هزار اسیر آورده در دار السلطنه اسبا
بنظر اشرف در اوردند و حضرت اعلی چند روز در نشاط هرات و باغات بیمثل و قیاس طین فرح افزای انجا
بسیر و صید مشغولی فرموده از انجا به ییلاق بادغیس تشریف بردند و قریب دو ماه بکبت جمعیت لشکر
و سرانجام ییلاق توبخانه در ییلاق سبز پرده روز بروز کار منظوره و امر اعظام از اطراف
و جوانب باقتضاهای ارادت بار دوی گیهان شکوه ملحق میشدند و میرزا محمد میرزا دشاه خواجه و رفقا
نیز باتفاق سلاطین زادها بموکب همیمون پیوسته بیاق و اسباب ضروری ایشان سفوف
شده جهانگیر سلطان بلقب ارجمند خانی اختصاص یافته میرزا محمد میرزا باتالیقی او معین گشت و حکام
سطاره در باب سیورغال و تفویض ولایت بنج و الخذ و دیگر امور او غیر امصدار یافته حکم شد تیز
از جانب جهانگیر خان پیلهها سبروان درپیش سفیدان قیادها دستاده اتیا نزا بنیابات خشنود انه امیدوار
گردانیدند با مجمله جون دریای غنیس جهت عسکر و از دقام جنود دست داد و سیصد عرابه ماتوب و بخیر و یاق
سرانجام یافت و لشکر ظفر قرین اماده کوچ شده طبل رحیل کوفته از دریای غنیس کاب مارد جان روانه گردیدند
و چند روز کنار اب مرغاب نشیمن عسکر ظفر قرین بود و از انجا جانجکبتو در حرکت آمده اردوی
توبخانه و سرداری جمیع توچیان و تفنگچیان بقورچیهای یک تفویض یافته مقرر شد که قوجی از غلامان
خاصه شریفه همراه او بوده در نزول و ارتحال و خدمات توبخانه قیام نمایند و چرخچی گری این سپاه
را خواه با ایالت پناه حسینخان شاملو حاکم هرات و سایر امرای خراسان مثل بکتش خان حاکم مرو

و محراب

واردوی عظیم بود باهستگی کوچ کرده طی مسافت مینمود و در یورت قتلش حوالی اندخود قراجه فیقان نام
کرانیها دران نامی اوزبکیه بود باجمعی نفربدت جمعی از ملازمان محراب خان که قراول بودند گرفتار شده
واز تقریر اوزبکان مذکور بوضوح پیوست که باقی خان بامیت هزار کس از خود واوزبکیه در قرشی
بوده چون توجه رایات منصوره را باجنود بیشمار بجانب بلخ شنیده بود چون قوت مقابله ومقاتله
باجیوش دریاخروش قزلباش نداشت کس برادرش ولی محمد خان وستاد که بلخ را خالی کرده خود را
محصور قزلباش نازد واز اب عبور کرده بامیظرف آید که در یونوقت مقاومت باپادشاه ایران او
لشکر قزلباش کم بیش از قیاس اندماوق قدرت ات ومصلحت نیست بعد از معاودت سپاه وکلاش
هرانچه صلاح وقت باشد بعمل آورد ولی محمدخان کس نزد برادر وستاده که هنوز اندن قزلباش بامیظرف
مشغل نیت در کیفیت وکمیت لشکر جانبه مذکور رسیده واقوال است معلوم نه چرا بمجرد اوازه توهم نموده
مملکتی چنین ازدست گذاردیم باقی خان قراجه فیقان را باندخود نزد مومن بی حاکم انجا وستاده که چند نفر
از بهادران کاراز موده را رفیق او نماید که بجانب جمکتو رفته اردوی قزلباش واندن ویاندن
وکیفیت وکمیت لشکر وغیر تحقیق اورده بازپیش باندخود بدین مهم امده بودند بتقدیر الهی بدست غازیان لشکر
شکار گرفتار شدند در فتح وتسخیر قلعه اندخود وشرح توجه رایات نصرتی ایات بجانب بلخ چون رایات نصرت ایات
جاه وجلال بفیروزی واقبال از قتلش کوچ کرده حوالی اندخود مضرب خیام ظفرفرجام گشت بوضوح پیوست که
مومن بی حاکم اندخود که هرزمان معتمد باقی خان ات خاطر بحفظ وقلعه داری قرار داده ودیانتکام رسیدن
باید مشغول ات بعضی از ارباب رای وتدبیر را صلاح درین بود که ملتفت قلعه اندخود وقلعهای سررا شده و
برسبیل استعجال برسر بلخ روند که هرگاه قلعه بلخ بدست اید سایر قلاعها تابع بلخ اند امرای عالم ارای اقتضای
ان کردکه اول قلعه اندخود را بدست درآورند که هرگاه قلعه اندخود درمیان باشد لامحاله شکار ان
بازوی معلی دشوار خواهد بود اولی واینسب ان ات که اول بان قلعه بدست درایند که راه تردد لشکریان ظفرقرین

گشاده

گشاده باشد اکثر زمین را صاحب شمرده غازیان عزیمت مدابضوب درحرکت امده بفیروزی واقبال در پای قلعه نزول
نمودند ودر همانروز از جوانب اطراف قلعه را بامرا نامدار وسرکردگان لشکر نصرت شعار وطوایف لشکر نصرت اثر مستحیط
نمودند مرحبا قرار یافت وقلعه را مرکز وار درمیان گرفته شروع درحفر نقب وجرو خالی کردن اب خندق
نمودند وشب سورن کشیده سیصد مرد وضربزن وبا دلیخ که همراه بود پایه بهزار تمکنک بیکدفعه سرداده
اواز رعدآسای توپ وتفنگ وسورن غازیان غلغله وولوله در زمین وزمان انداخته کوش فلک را
کر ساخت روز دیگر دلیران قلعه کوش از اطراف وجوانب بهجوم نموده از شجعان لشکر قزلباش خوف
وهراس پیعیاس برایشان استیلا یافت درکمال سراسیمگی واضطرار تردد مومن بی جمع شدند عجبه و
واستیمای لشکر قزلباش اظهار نمودند چون مومن بی یکنظر نموده برین منوال مشاهده فرمود جز طلب
امان چاره نیافت ودست ودرداش استیمان زدند واز شیخ ومقتدای خود که بغازیان مشهور بودند التماس نمودند
که قدم رنجه فرموده بپیش رود وخط امانی جهت محصوران حاصل نماید وچنین ندکور شد که مقتدای مذکور که خود را
در زمره اهل معدود ومید انست در عالم مجاهده دریافته بود که استیمای لشکر بدین قلعه در لوح تقدیر نگارش
یافته وستیزه با خصم قوی دست برخلاف فرمان دست بخون خود یازیدن وپای
ازدایره سلامت بیرون نهادن نخست دو رکس از معتمدان ومریدان خود را بپایه سریر اعلا فرستاد
عجز وانکسار ومسکنت ساکنان حصار را معروض داشت که اگر مرحمت نامه شامل حال این گروه گردد قلعه را بنشه
اقبال بروی اولیای دولت باز دال میکشاید والتماس عفو تقصیر بابی مومن بی که قلعه بروی اولیای خان
مسدود بهمین بسته وبمجاریه پیش آمده نمودند حضرت اعلی شاهی ظل الهی زبان الهام بیان بر نطق وسلامت
باایشان بگشاد ودرامده نوید عاطفت وامان بخشی مومن بی وعاکر سلق اندیا دو آوند حکم استمالتی باسم مومن بی
وساکنان قلعه فرامد ارسال یافت خلاصه انکه نهضت همیون با بامیظرف بمحض معاونت مراحد اود همراهی سلطان
زادهای جانی بیک خان اتفاق افتاده مار اطمی در ولایت پنت وهرکز در خاطر گزین خبر نامه حال گردد

کافه خلایق و عباد الله نبوده بطوایف انام صلح کل داریم و ما را نیز بهیچ وجه تمسک کسی کاری نیست شاید صدق اعتقاد
اطوار مردم مرووند و اپورد خاطرشان اشیان نشده باشد که از تاریخی که بتصرف و تسخیر اولیای دولت
قاهره در آمده در مساجد و معابد اهل سنت و جماعت و طریقه شیعه هر یک بشیوه و رسم خود سلوک مینمایند و بهیچ
وجه تعرضی نمیشود و مومن بی و جماعت اورنگیه هر کس بر طریقه خود
ارادهٔ ملازمت سلاطین زاد الله اقبالهم داشته باشند توقف نمایند و هر کس میرود و مختارست و رعایا و غیره اسوده حال
بر عیتی خود مشغول باشند که از عرض مقصود اسیبی بایشان نمیرسد و نخواهد رسید و نشانهای استمالت یافته
در کمال فرح و انبساط خود بنمودند از ورود این منشور عاطفت مظاهر خلایق اطمینان یافته همان لحظه غریبان با
سی جبل نفر از اشراف و اعیان و مریدان کسیرون آمده بسعادت ملازمت مشرف شدند و حضرت اعلی شیعه و شعار
سلاطین اورنگیه که با مرشد قوم بپر مریدانه سلوک مینمایند با غریبان سلوک نمودند و ایشان التماس کردند
که عرایض مقصوده امشب آرزو قلعه گیری دست باز دارند که تواموش بی و ارباب اهل محترفه پیشکشی شایسته بانجام
بپرون نمایند و حضرت اعلی جون غدغن فرموده بودند که امشب بقبجیان اهین جنگ از هیچ محل جنده رخنه در
حصار نیندازند و سوراخ نمایند و اول صبح کرنای کشیده بقلعه یورش نمایند و فرمان بران باهتمام تمام
در کار بودند و باحتمال مکر و حیل که لازمهٔ قلعه داریست اصغا و بسخن ایشان نکرده امر فرمودند که اگر درین
قول صادقند همین ساعت بپرون ایند که ما را بپیشکش احتیاجی نیست و الا صبح اماده مصادره و محاربه باشند
ایشان در کمال اضطرار رخصت یافته بقلعه رفتند و همان ساعت مومن بی با طبقه اورنگیه و غریبان و اشراف
قوم بپرون آمده بسعادت کورنش سرافراز شدند و حضرت اعلی بنظر افزاید و رحام دران طبقه
توجه فرمودند خاطر ایشان را بتفقدات پادشاهانه و سخنان مرحمت امیز اطمینان بخشیده خلعت امان عنایت
فرمودند و مومن با رخصت معاودت قلعه ارزانی داشتند که امشب بسکن مرحمت نموده فردا بعد از ساعت
انبساط در کمال انبساط خاطر از نیب و فارت و سفک عرض و ناموس جمع نموده بقلعه عود نمودند و علی الصباح

دروب قلعه را مانند طفر و اقبال بر روی دولت قاهره کشوده مومن بی با تمامی سادات و
قضات و اشراف و اعیان بدرگاه فلک مناص امده جبهه اخلاص بر زمین نیاز سودند و ببارگاه
جلال بکمال شکوه و غایت و سطوت الهی ارستگی داشت باز یافته همگی بسعادت بساط بوسی
فایز گشته بخلاع فاخره سرافراز گشتند و چون الکاء اندخوبه بنتیجه السلاطین محمد سلیم سلطان اختصاص
یافته بود عرب مبارز اتابق او را مقرر داشتند که بنیابت مشارالیه بحکومت قیام نماید و ارباب رعایا بمعنی
مشغول شدند و از ملازمان رکاب قدسی محمد قلی بیک اشیک اقاسی عربکلو را با یکصد و پنجاه سوار
نفنگچی جهت حراست و کوتوالی قلعه مرافقت عرب بها و تعیین فرمودند و مومن بی رخصت یافته
بخدمت باقی خان طلب نمود و نواب کامیاب در عالم حقیقت و پاس حقوق نمکخواری او را ستحسان فرموده
بخلعت خاص و کمر مرصع امتیاز و اختصاص داده رخصت رفتن دارند و سایر اورنگیه را در رفتن و
در ملازمت محمد سلیم سلطان ماذون مختار گردانیدند و در همانروز ملازمان و مردم مومن بی اجمال
و اثقال او را بار کرده از راه کرکی روانه کناراب شدند و خود تا پنج روز در محل بیت این بود بعد از
تفرق عوام الناس مجلس خاص انعقاد یافته جرعهای دوستکامی بکیر دوش درامده حریفان سرگرم باده
ناب گشته هر کونه حکایات در میان آوردند حضرت اعلی سخنان حقیقت بنیان که برحسب کلام
الملوک کلام الملوک اویزه گوش خردمندان روزگار تواند بود بزبان الهام بیان آورده بمومن
بی خطاب فرمودند که دعای ما بباقی خان برسان و بکو که قبل ازین مصحوب خان محمد دیوان پی بعضی
سخنان دوستانه با و پیغام کرده بودیم و او از جهل و غرور نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا نکرده
تا نهضت همیون ما بدین طرف لازم شد اکنون سخن همانست که گفته ایم و بخته زنج جهت دیگر را بیهوده
مپیمایم بر همکنان معلوم است که امروز در ولایت و بخت سلطنت و پادشاهی ممالک عبید الله خان
بدین دو طفل که از ان دو دمان باقی مانده اند منحصر گشته مقتضی مروت و فتوت نیست که تو با چندین حشم

که پادشاه مرحوم عبد الله در دودمان شما و آرهٔ باز ماندگان سلسله او را از ملک موروث او انداخته
خود بتقلب بر تمامی ملک موروث ایشان رقم اختصاص کشی در سوابق ازمنه همیشه میان سلسله ها
و ایشان مبنی بر ان قتال و جدال اشتعال داشته در نوبت بمجرد وصول و التجا که بما آورده اند اغماض عین
از خصومت و دشمنی صد ساله کرده در مقام امداد ایشان شده ایم که آثار نیکنامی بر صحیفه روزگار یادگار ماند و لی
انست که او قطع طامع مملکت بلخ و توابع نموده بدیشان گذارد و بممالک ماوراء النهر و ترکستان که بدست او در آمده
قانع بوده لشکر باری تعالی بجای و قدم از دایره انصاف بیرون ننهند چه هر گاه این پادشاهزاده که از ان
دودمان باقی مانده اند از مملکت وسیع اجدادی خود باین محقر ولایت راضی شده باشند که او قات
گذران ایشان باشد او را مضایقه دران کردن غایت بی انصافیت و از کمال انصافی کرده خواهد که بالکلیه از ایشان
ملک را از حق سورثی محروم نماید پسندیده خدا و خلق نخواهد بود و عاقبت نتیجه این بی انصافی که فی الحقیقه
کفران نعمت این سلسله است از عالم غیب بروزگار او خواهد رسید و اگر باین صلاح اندیشی راضی نبود،
با سلاطین زادهای مذکور در مقام عطوفت و پدر فرزندی باشد ما را نیز همه له برادر گرامی است و در لوازم
برادری تقصیر نشود بیت من آنچه شرط بلاغت است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال بعد از ادای این
سخنان حقوق پنهان مومن بی را ماسول نوازش و احسان رخصت دادند و او نیز مست باده التفات
شاهی از مجلس بیرون آمده روانه شد و حضرت جام امانی و امال مومن بی را از باده عواطف
خسروانه لبریز کرده رنجیده یکعدد صراحی نقره مملو از راح ریحانی که در مخزن نه خرد و اکاه دلی پرورش یافته بود
خمار شکن سر مستان بادهٔ غفلت و اکاه دلان نه مایه فرید اکاهی تواند بود با پیاله طلا و پیش انداز زر خالص
زر پی او روانه کردند که در راه دفع خمار نماید مردم ولایت اندخود و جماعت اوزبکیه که در ان ولایت سکنی دارند
مبلغی خطیر بغارت مال امانی متقبل شده بودند که بتوان اعلی و وصل سازند مت بلند خسروانه رقم بخشش و احسان
بر ان کشیده بدو انعامی موجب ازدیاد دعاگویی دولت روز افزون شد ذکر قضایا که بعد از تسخیر بلده اندخود

چون مومن بی از خدمت اشرف مرخص شده روانه گردید روز دیگر
اردوی گیهان شکوه از پای قلعه کوچ کرده در خواجه ذکر که کریکنزلی اند خود است نزول اجلال نمود
یکروز در انمنزل باستکاج مطلب و حصول مدعیات هواخواهان اندخوی پرداخته روز دیگر کوچ کرده
در دو فرسخی ذکر نزول فرمودند در این منزل بتحقیق پیوست که باقی خان یا میت هزار کس از جیحون
عبور نموده بطرف بلخ آمد حضرت اعلی بتعرف انکه باقی خان قدم جلادت پیش نهاده اراده مقابله یا مکوب
شاهی دارد باکمال امیدواری بنظر و نصرت حضرت باری عز اسمه فرمودند که در اردوی معلی نقارهای
پادشاهی بنوازش در آورند و مقدمات جنگ ترتیب داده آخته قراول و چرخچی و قول ساقی و سول
و نوکر کمی و لشکر طرح و تیپ عراقه و توپنکچی و سایر اسباب محاربه بانتظام در آوند و رای جهان آرا بدین
قرار یافت که تلاحیز منزل بمزاج ترتیب و این پیش رفته و هر جا با جنود مخالف تلاقی روی دهد صف قتال
را راسته انچه مقدر الهی باشد از مکمن غیب بکیفر ظهور آید و مذکور میشد که در بعضی منازل اب کیابت
و عسکر منصوره از غایت کثرت و ازدحام خیول از تمرمی آبی عسرت دارند شاید حضرت اعلی از ماوراء
بیزاور نقاره صاحب وقوف شوارع انولایت بودند تحقیق را اهالی فرمودند که از هر یک بیشتر و اپیشتر باشد
روانه نمودند که عساکر بکاب اقبال از قلت در عذاب نباشند رای یا محمد بیزاد و رایش بعیدان اوزکیه بدین قرار
بود که تعجیل در امر محاربه موافق مصلحت نیست بلکه صلاح در نیست که اردوی گیهان پوی بجهت کثرت لشکر و انبوه
خلایق و حرارت هوا و اشتداد کرما به استکی کوچ نموده جنگ را در خیر اخیر اندازند و قرار داد خاطر این بود که
اوزبکیه که سالهاست که تمک پرور دسلسله عیدانه خان اند صلحیت وقت و ضبط حال خود مرا تعلق باقی خان شمارند
نموده مطیع و منقاد او گشته زنده و حال اگر موکب نصرت قرین همایون بلشکر پناهی بدیشان رسد و ایشان
را بانجماعت استیلا یافته قرار داد خاطر انست که حضرت اعلی را تسخیر ماوراء النهر و قلع و استیصال اوزبکیه
پیش نهاد همت و الالت بالضروره بر سر باقی خان جمعیت نموده بقدر مقدور در مدافعه میکوشند و گاه

بر ایشان ظاهر شود که حضرت اعلی شاهی ظل الهی طمع در آن ملک ندارند و غرض ازین نهضت احیای سلسله
عبدالله خان است و اختیار آن ولایت در دست امراء اوزبکیه خواهد بود بتدریج اطمینان یافته از وجدایی
اختیار مینمایند و رفته رفته جمعیت لشکر روی بتفرقه و پراکندگی خواهد نهاد و هر روز یکفرسخ بیشتر
میرویم جمعی از اوزبکیه استقبال سلاطین زاده ها خواهند نمود و مکنون ضمیر مرتبا جنگ و جدال بمضیه ظهور
جلوه گر خواهد شد هر چند این رای صواب دید اشرف اعلی نبود اما چون ریش سفیدان اوزبکیه درین ماده
غلو داشتند و بعضی از دولتخواهان قزلباش نیز موافقت رای اختیار مینمودند و نیز مذکور میشد که باقی خان
باین قصد آمده که برادرش را از بلخ بیرون برد و عزیمت جنگ ندارد بعد از مشاهده و مشاوره و واوزبکیه
بدین کنکاش عمل نموده در طی مسافت تانی و تاخیر نموده هر روز اندکی راه قطع میشد از اتفاقات که
موید اقبال اوزبکیه گشت آن بود که بعد از آنکه قطع مسافت بتانی قرار گرفت میرزا محمد بیک نام شخصی از اوزبکیه
که از اقربای یار محمد میرزا بود با ده پانزده نفر بهادر از جانب بلخ آمده بمعسکر سلاطین زاده ها ملحق شدند و در خاطرها
رسوخ یافت که این رای صایب بوده و من بعد گروه گروه از آن مردم عزم آمدن خواهند کرد و یار محمد میرزا
نیز از جانب جهانگیر خان یرلیغها باستمالت امرا و اعیان طبقات اوزبکیه فرستاده همه روزه منتظر بودند که
عنقریب صورتی روی نماید که مبتهج مطلوب باشد اتفاقا این تدبیر نیامد و دو مفسده عظیم لازم آمده بر آن
مزید گشت اول آنکه ازین توقفات بیحاصل و عنان کشیدگی که مخالف رای همایون بود مخالفان خیره شده
خوف و دهشتی که از لشکر قیامت اثر قزلباش بر ایشان استیلا یافته بود زایل گشت دوم آنکه آب و هوای آن ولایت
موافق مزاج اهل اردو نیامده از حرارت هوا و عفونت گرما و آبهای گل آلود که بکار میرفت بیماری عظیم
در میان لشکر حادث شده مرض اسهال شیوع یافت علی این حال در عرض بیست روز بحوالی شهر بلخ آمده نزول اجلال
فرمودند اما بیماری لشکر حضرت اعلی را در امر محاربه متامل و متردد ساخت و چگونه متامل نگردند چه با رای عالی
اندیش همایون همواره در امور جزئیه نهاد و مرتبه حزم و احتیاط میدارد و مقابله لشکر ایران و توران

که از قدیم

که از قدیم الایام معظم ترین قضایای عالم بوده و مفاسد آن محتاج بشرح چگونه مرعی ندارند اما احوال خان آنچه معلوم
همگنان آن بود که از آب عبور نموده بجانب بلخ در حرکت آمد مومن بی از اندخود رسیده شرح گرفتن قلعه و حقایق
حالات باز نموده و باقی خان ظاهرا عتاب و خطاب سپاهیانه آغاز نهاده در خفیه که تحقیق احوال مینموده او شمه از
عظمت و جلال پادشاهی ازدحام لشکر اظهار نموده خاطرنشان کرد که جنود اوزبکیه را بهیچوجه قدرت مقابله
و مقاتله با جنود لشکر قزلباش نیست باقی خان در بحر تحیر افتاده نه روی بازگشتن داشت و نه رای پیش
آمدن اما روز بروز توقف و عنان کشیدگی لشکر قزلباش خوف و هراس از خاطر اوزبکیه زایل ساخته اندکی
خیره شدند و عساکر اوزبکیه از اطراف و جوانب باو ملحق میشدند در اردوی معلی نیز جمعی فراهم آمدند
مع هذا جرات جنگ روی نمیکرد و بحوالی شهر آمده در سواد قریب محله مناسب تعیین نموده نزول کرد
و پشت بقلعه و دیوار بست شهر داده اقامت نمود و در پیش اردو خندقی کنده عقب خندق را بتوپ و
تفنگ استحکام داد و قرار داد که بدین نسق حراست شهر و قلعه نماید یکمرتبه که قراولان از طرفین تیز عنانی
کرده بیکدیگر تلاقی گشتند مواری بیست و چهار نفر از بهادران نامی بدست مبارزان جنود اقبال مقتول و
گرفتار گشتند و در دستبرد سپاه ظفر پناه قدم باز کشیدند و در سواد شهر خزیدند و تا قریب یکماه لشکرهای
ایران و توران در مقابل یکدیگر نشسته بودند و اصلا محاربه در میان ایشان بوقوع نمی پیوست زیرا که از طرف
اوزبکیه احدی بعزم رزم از دیوار بست شهر و قلعه پیش نمی نهاد و بوضوح پیوست که باقی خان جنگ صحرا
نمیکند و ازینطرف نیز صرفه در آن نبود که گروه قزلباش بمیانه کوچه باغ در آمده جنگ خندق و دیوار بست شهر
وقوع یابد و اگر هم بتسخیر و محاصره قلعه گردند محتملست که بامتداد کشد و بیماری لشکر باشتداد کشد و ماکولات
روی بنقصان آورد و ظهور این مقدمات موجب ضعف و زبونی لشکر قزلباش و دلیری سپاه مخالف گردد
و خللها روی نماید مکررا امراء عظام و سفید ریشان عاقبت بین بمحفل اقدس جمع شده مجالس جانقی انعقاد
یافت و از هر گونه حکایات بمیان آمد حضرت اعلی فرمودند غرض ما ازین نهضت امداد سلاطین زاده ها و

حصول نیکنامی بود اگر باقی خان بنوعی که همیشه لاف میزد و بمقابله موکب همایون آید هیچ نیست ضعف قتال
از راستهٔ انچه مقدر الهی بود بخیر ظهور میرسید حالا که او از جنگ روبرو تقاعد و زیده صرفه کار خود
ملاحظه میکند ما چرا ملاحظه نکنیم و لشکر را بمقابل توپ و تفنگ بیابان و دیوار بست و کوه باغ در اوریم و
معهذا بسیاری در میان لشکر نیستند او دیافته هر روز جمعی راه عدم می پویند اگر راه جیحون مغرور بوده بملاحظه
حیث و غیرت اینها در ولایت توقف نمایم موجب استیصال سپاه منصوره و اختلال عظایم امور دولت است طریق
مصلحت انست که در این وقت بجهة نگهداری لشکر بفتوی عقل دوراندیش عمل نموده عنان عزیمت صوب مراجعت معطوف
دهیم اگر باقی خان بعزم متعاقب از پشت خندق پیرون آمد عطفه فان نموده بعد انقه پردازیم والا سلامت
کوچ کرده بتوفیق الله تعالی معلولان سپاه را بامانی رسانیم که اگر مقدر الهی بوده باشد مرتبه دیگر ممکنون خاطر
انور بوده جبل جلیله ظهور یابد القصه در روز نهم شهر محرم الحرام اردوی کروفر شکوه کوچ کرده از
رودخانه حطب عبور نموده فرود آمدند و درین کوچ ظاهر شد که ثلث لشکر ظفر اثر سقیم المزاج و بیمار و ثلث دیگر
بلکه بیشتر از شعشعه بیماردار بیماران هیچ کار نمیتوانند پرداخت تا بقتال و جدال چه رسد ارشد هذا ان خال
عزم بازگشتن در خاطر انور رسوخ یافته مستحضر شد که اگر فی المثل معرکه دیگر در مراجعت تاخیر واقع شود احوال
مردم اردو بنوعی مختل میگردد که العیاذ بالله اصلاح پذیر نبود و در انوقت هیچ غرضی ازان لایق نیست و هیچ
مدتپیدی جهة اصلاح حال لشکر ازان صایب نمیشود و با انجمله روز عاشور در کنار اب خطف توقف
نموده و بلوازم تعزیه حضرت سید الشهداء اولیت شهدان بادیه کربلا قیام فرمودند روز یازدهم العود احمد
زبانی اورده کوچ شد امراء چه جای کجند اولی تقرر شد که از عقب لشکر ایند و در بلوازم عزم و احتیاط
بروی خواهند بست در نیم فرسخی اردو شمول نمایند و چون بیدار دلان هشیار مغز بلوازم پاس و تفنگ
قیام نموده از شبخون دشمن ایمن بوده باشند و تا در الکاء مخالف باشند این قاعده را از دست ندهند و
غفلت غافل نباشند و اردوی عظیم در نیم جلگه سنه درنج راه قطع نموده فرود امد بعد از لحظه از جانب امراء

جند اول خبر رسید که سپاهی لشکر مخالف از عقب نمودار شده و اهسته اهسته پیش می ایند حکم گیتی مطاع نفاذ
پیوست که اگر سپاه مخالف پیش امده اهنگ مقاتله سازند ایشان نیز بمدافعه قیام نموده ما را خبر دارند
و اگر اوزبکیه رای جنگ نداشته باشند و بجهة حفظ حال خود جهة احتیاط سپاهیانه مینموده باشند غازیان نیز کاری
باقی گذاشته اهسته اهسته خود را بارد و همیون رسانده بقاعده و که قرار یافته عملنماید بعد ازانکه زنهار
خبر رسید که جمعی کثیر لشکر اوزبک بعزم پیش امدن و جنگ غافل کرده خود را بغازیان رسانیدند و فیمابین
نیران قتال اشتعال یافته و کار از ملاحظه و احتیاط گذشته حضرت اعلی شاهی ایلچی حسینخانرا و بعضی از امرای جغتای
بمدارست اردو تعیین فرموده بفیروزی دولت و اقبال سوار شده عطفه عنان فرمودند و تیپ عرابه
و تفنگی را پیش فرستاده دست راست و دست چپ دول همیون را بامیران و دلیران موکب کیهان شکوه
آراسته علمهای ظفر و اقبال کشوده بمقاتله استاده شدند و بعضی از امراء ملازم چرچی تعین فرمودند و پیشتر
فرستادند و قول همایون متعاقب در حرکت امد چون قریب بکروه و نیم از اردو دور شده بودند که قتال
نزدیک شده غازیان عظام یکی از بهادران او سکیر بوده او را از تقریر او چنین معلوم شد در وقت کوچ
کردن جنود قزلباش خبر بباقی خان رسیده متفکر شدند که ایا سبب مراجعت چه بوده باشد جمعی بحیرت افتاده
چه عسرت و تنگی واردوغه کرده گفتند که فرصت را از دست نداده تعاقب ایشان می باید کرد و جمعی دیگر از
ریش سفیدان و ازمایقان روزگار دیده کار ازموده تهنیه حضرت شاه اسمعیل و شاهی بیک خان اوزبک را
جانجه مشهور و در صحیفه مسطورات از مرد یکمرل کوچ نموده و شاهی بیک خان بی ناقبی کرده از قلعه متعاقب بیرون
آمده سپاه غنیم را پیش عطفه عنان کرده و بنیاپیش محاربه بوقوع پیوست و ظفر و اقبال قرین حال پادشاه پیروزال گشته شاهی بیک
خان بقتل رسیده و محتملست که حضرت شاه عالمپناه معاملهٔ پیش گیرد و بمجرد مصلحت از تعاقب بگذرند بالجمله
از غلوی بهادران جنگجوی فوجی از لشکریان متعاقب پیرون امدند و بکمتر از نیم کسیده فی الفور عبور کرده
رماده تصل شدند و از نیجا نیز امراء عظام با پنج شش کنک شمول گشته از انجا پیش رفته و لاوری داده

بکمتش خان استاجلو قراول چرخچی و پیش جنگ بود حملات دلیرانه نموده مخالفانرا تا کنار رود ارس
کذرانیدند درین اثنا اوازه توجه همیون شاهی بمعرکه رسیده بکمتش خان و نجف قلیخان شاملو با جمعی از دلیران
لشکر فیروزی اثر باستظهار لشکر قول از آب عبور نمودند و در اطراف آب معرکه کرم کردیده تا غروب آفتاب
بازار کیر و دار کرم بود بعد از غروب پنیرودی اقبال شاهی لشیم ملفر و فیروزی بر شعار اعلام ظفر فرجام
امرا و ملازمان موکب اقبال وزیده شکست بر لشکر مخالفان افتاد تا هوا تیره و تار شده بود غازیان مخالفان را
تعاقب نموده سر و زنده می آوردند و در وقتی که شاعل خورشید تمثال در اردوی همیون افروخته کشت خبر مخالفان
رسید و حضرت اعلی کس بعد کس تند و امرا فرستاد که چون شب بیان درآمد احدی از غازیان از اطراف آب
توقف ننموده باز کردند بعد از لحظه که خاطر از کید و مکر مخالفان جمع کردند موکب همیون شاهی بجانب اردوی
معلی در حرکت آمده در دولتخانه همیون نزول فرمودند جمازه دانک از شب کذشته متوجه دیدن سرما و
اخته ها بودند عبد الرحمن نامی از امرای معتبر اوزبکیه دستکیر شده بود چون بنظر اشرف در آمده نام و نسب
خود بیان کرد و بعضی از فضایل حضرت اعلی است که بر کرفتاران بتخصیص جمعی که غایبانه
طریقه آشنایی داشته باشند بطریق مهمان ملتفت باید با او عمل نموده همان لحظه بند از دست او کشوده در
خون الود که در پیش داشت پیش روی او کذاشت غایت فرمودند و سایر کرفتاران را در همان
شب بیاسا رسیدند و از لشکر قزلباش سوی شریف خان بیک برادر محراب خان قاجار کسی که نام و نشان کاذانه
باشد ضایع نشد و جمعی چنین تقریر کردند که اکر موکب همیون بعد از محاربه مذکور مراجعت نموده کوچ بطرف بلخ
واقع میشد باقی خان و اوزبکیه را دیکر جرات توقف و قدرت محاربه نبود اما چون رای صایب حضرت
اعلی بر مراجعت جزم کرده بودند و بسیاری در میان لشکر استعداد یافته بود باحتمال ظفر لسبق نبوده کویان طریق
سلامت را از دست نداده پیش آن نفر مودند و در عالم سپاهیکری و غایت خرم بانقدر فتح و ظفر از جای
نرفته ترک قرار داد خاطر اشرف نکردند الحق در آنوقت همیچ فتحی شایسته تر از آن نبود قریب بنصف شب بود

که امرا

که امرا و امرادار از معرکه برکشته در خدمت اشرف رسیدند بهمین فتح و فیروزی کامکار کشتند بعد از رسیدن خسته و مانده سر از کریبان
بار و دی خود بار کشتند و نوعی که مامور بودند در کمال خرم و احتیاط بخدمت جد اولی قیام مینمودند و اکر احیانا
احدی از پیادکان و ضعفای لشکر در عقب مانده بودند همراه می آوردند و هر کس از سواران قوت میشد
در همانجا بنوعی که مدفن معلوم نبوده باشد بتدفین او می پرداختند و با امرای جد اول اکتفا نفرموده
یوز باشیان و قورچیان عظام بطرف دست راست اردو و جمعی بطرف دست چپ تعین شده بود
که نیمه شب بلکه کمتر بوده باشد که میرفته باشند که اکر از بکیه آماده نمایند علی الفور دست بردی کنند ایشان
اکاه باشند مجملا انچه لازمه خرم و احتیاط بود مرعی داشتند و چون در انحدود نزول اجلال واقع شد ضبط و نسقی
که در باب نهب و غارت و اسیر نمودن بود بر طرف شد و مردم غارت کر باطراف و جوانب حضور عاشر غان
رفته انچه می یافتند می اوردند اردوی معلی یکروز در پای قلعه توقف نمود اکابر و قاضی و اعیان و مفتی
و غیره تصبه اندخود را نام نویس کرده مقرر شد که کابنه عراق کوچ دهد هر خانه واری یکی از اهل آنرا
سپرند که باشتران خود حمل ایشان و عراق نمایند یکطرفه العین قصبه بان معموری ویرانه کشت واز
ناصحیان بذل اسیر کرفتار امدند کم کسی بود که اسیر اندخودی همراه نداشت در اینمقام نکته بخاطر رسیده
که هر چند از سنین سابقه اشعاری بان شده تکرار ان مناسب نبود بجهت پند خردمندان تجربه کار روزکار ماکهان
روزکار پوشیده نماند که در سوابق ازمان که سلاطین اوزبکیه بخراسان دخواتین روم باذربایجان بقصد
مملکت کیری با نهب و غارت می امدند اسیر نمودن عیال و اطفال مسلمین جایز نمیدانستند و از بلاد شیعه اسیر نمی
بردند و لشکر قزلباش نیز هرکز بفعل مذموم قیام نمینمودند و در زمان سلطان مراد خان خوانکار روم
روم و تاتار در اذربایجان و شیروان این شیوه پیش کرفتند چنانچه از قضیه شیخ تبریز بسیاری از اطفال و نساء
که در طریق به رسول هاشمی صلی الله علیه و اله احمد اسیر شده در استنبول بکفر و رنک فروخته شدند و در زمان عبد الله خان
و عبید المومن خان پیرش طایفه اوزبک نیز در ایران این شیوه پیش کرفتند از مشهد مقدس معلی جمعی از ذریه طیبه

حضرت امام الجن والانس واشرف وعلما وزهاد ارباب ناموس وفرزندان سپاهی ورعیت خدین
نفس اسیر شده در اقصای ترکستان فرو رفته شده وبکابل دهند وستان نیز رسیده چون دنیا دار مکافات
ودرمقام انواع اعمال شنیعه درمشیت حق تعالی که منقسم حقیقت قرار یافته بود بحسب اقتضای فلکی وحوادث
اسماء اغماض عین ازین شناعت شده بتحریک کارفرمایان قضا وقدر دین کوشش خندین هزار نفس بااسیری
افتاده ازاوطان جدا شده وبعد ازان حکام استراباد ومکران الجمله منسوبه متمردان اوغلو وکوکلن که ازسلسله
بجز نامی ندارند دست کشیده بسیاری ازان گروه بی ایمان باسیری افتاده اما چون ارباب تحقیق بدیده
بصیرت وانصاف نگاه ژرف بینی واقعه نمایند فی الحقیقه حضرت اعلی شاهی ظل الهی درین واقعه نواب
ارباب هدایت ورهنمایان طریق اهدی دریافته اند زیرا که دریابانه جنود وظفر ورود رستم ترتیب وبندگی
برصحیفه حال اسیران مذکور کشیده نمیشد وبطریق وبطریق اساری واجب الامر بالایمان سلوک نمیکردند
وخندین هزار نفس وسیبیان دریابانه فرقه شیعه نشود ونمایسته شعار مذهب حق پیش گرفته اند اکنون برسرسخن
امدیم بالجمله ازاندخود کوچ برکوچ روانه شده حضرت اعلی درکمال فرهم واحتیاط داکاهای ورشدت کی ماکه ازحوادث
هوا قرص افتاب درسواد فلک بریان می نمود وشکر رابه تانی برده درهرمرحله انچه نهایت ملاحظه شاهانه
بود بکار می آوردند وقسمه از دقایق فروگذاشت نمیفرمودند ودرحوالی قلعه شیعی ازاوزبکیه بفرم دستبرد امده
فوجی ازقورچیان استاجلو که براست دست جلو رو معین بودند بازخوردند قورچیان ازکوشت وغرور
ازطریق خرم دورافتاده ومتفرق دیار پراکنده شده بعضی ازاوزبکیه که ازراه بشیرغان بگرداگرد
الکاء امده بودند ازغفلت ایشان خبردار شده علی الغفله ریخته تاجمع شدن وبدافعه قیام نمودن چندنفر ازایشان
بقرب شبیر اوزبک ضایع شدند وحضرت اعلی بورهانیان انطبقه را بمعرض برغو وعتاب وخطاب درآورده
رقم اخراج برکل الجماعت دایل وداد یاق ایشان کشیده چندسال مغضوب بودند تادرسفرازربایجان ومحاربات روس
دستبرد قلاع مرداکیهاب ازایشان بصدور یافت وهریک مکرر اخدمات نمایان کردند تااز تقصیر ازمنه تدارک

بدستور

بدستور درسلک قورچیان انتظام یافته اما همه وقت اینطایفه پیش الاقوان بان تقصیر موروثی درکشاکش اقوان اند
بالجمله درچندکوچ بکجکتو رسیده قلعه انجارا خراب کرده بازمین هموار ساختند وازانجا بمارو چاق آمده بسوخ حکام
قلعه مارو چاق شدند چون بخطه ریوت که نظر علی سلطان ملوثاسیسته ضبط السرحد نیت تازه وتغیرداده بسوخان
وله بود اق خان که حاکم مشهد مقدس معلا بود تسخیر یافت وپیرام علی سلطان برادر اورا نیز درانصوب الکاء
یکومک برادر معین فرمودند ومایحتاج لشکراوازنزد اوآمده دریاق وفروریات قلعه وازوقریوم لایق سرانجام یافت
وحکومت مشهد مقدس بجراغ خان شفقت شده درپل بنده کبتش خان وکلش سلطان پیش خدمت یافته بمرو مامال
سوله خود فرستند وملک سیمون ازانجا متوجه دارالسلطنه هرات گشته بغیروزی وفیروزی بان بلده جنت مثال داخل شدند
ودردارالسلطنه مذکور بامع جلال رسیده کرباقی خان لشکری بکجکتو فرستاده واراده دست درازی سیه مدخران
آرامنده حضرت اعلی فوجی ازعساکر منصوره رابسرانجامخت فرستاده بالیغار رفته ملک جمیت انجماعت مجرده ورود
لشکر ظفر اثر ازهم پاشیده بغیروزی ولیت ال مراجعت نمودند واهالی درین نوحضرت اعلی شریف محتمل انواع شدایدو
کشته عساکر منصوره رحمت بسیار کشیدند وجمعی کثیر ازهرطایفه بمرض سهمناک تلف شدند چنانچه بسیاری ازفقرای لشکر
ومردم فرومایه که بیمارخود رانمیتوانستند بارکرده بمنزل رسانند ازعالم غیرت وهم انچه مبادا اوزبکیه مرده کشی
کرده سرا وبابرهنه بسوزانند اخرین رمقی ازحیوت انیشان باقی بود که درزیرخاک میکردند وبعمل تدفین بوبوشرع مقدور
نمی بست وارباب اخلاص دررضاجویی ولی نعمت ازاجوته ابدی شمردند القصه تاپست وذرکه درهرات بودند هنوز
اثرازان حادثه عظمی باقی بود ودرشاهیر متوفیات که درین سفرخت بعالم اقرت کشیدند سید بیک کونه که ازاشیاخ
اشرف وازنزدیکان شاه جنت مکان درسلک امرای بزرگ منتظم بود ومهردار مهربارک نیز بود وسید محمد اوزبک
خانقان سلیمان شان درسبزوار وشعارت شاهی سونی ظاهرساخته حاکم خلد بود ودرر کاب انحضرت درجنگ جالدران شهادت
یافت ودرزمان جلوس همیون اگرچه درالکاء متوطنات ومرتبات وارباب جاه وحشمت اوحقوقی نشد ولی دامنیمی
وآری وقرب ظاهری داشت دیگرابراهیم خان والی لار که درمنزل اسدویری خان بطریق مهمان فغوز بود بمارشده

بمرض اسهال رفت و کمر بکمال باشی قورشاملو که از معتبران ایلات بود و در سلک مقربان بود و کمر میرزا یعقوب دست غیب که از سادات شیراز و در محاسب ایلات بود بدین مرض گرفتار آمده و در همان ایام گذشت دیگر مولانا مومنی کاشی که از افاضل روزگار و سخن سنجان نادره کار بود و نهال محمد عرش بصیرت حاصل از پای درآمده و در اندک زمان گذشت القصه از هر طبقه و هر طایفه جمعی راه فنا پیموده از اقطاب اجتناب نموده زبان تسلم از قضا دادان کشیده و داشت رحمة الله علیهم و علی جمیع الاهل الایمان والایقان

ذکر رجعت حضرت اعلی از اصفهان بصوب عراق بعاقبت بخوشدلی بفیروزی دولت کوس

بیامن الطاف مالک الملک بالاستحقاق چون رایات نصرت آیات از خونیج مراجعت نموده در دارالسلطنه اصفهان نزول اجلال واقع شد چند روز جهة نظم و نسق معاملات توقف نموده از آنجا بمشهد مقدس معاودت آورده چند روز در مشهد مقدس بانجاح مطالب و مدعیات حکام کرام و اعیان فخام پرداخته اهالی را بانواع التفات خسروانه و خلع فاخره شاهانه خوشدل و سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی فرمودند و دو سه روز در آستانه معدله مقدسه متبرکه اوقات شریف صرف تنسق کار آستانه و انجاح ملتمسات سادات و خدام و ارباب وظایف و سایر جهات آستانه نموده از آنجا عازم غرمیت بجانب عراق معطوف ساخته روزی چند در اردوگاه خیمه آفات زده بدیدن قورچیان عظام و ملازمان خاص پرداخته چند روزی در اردوگاه بنشاط شکار بسر برده و جمعی که در این مرض خدمات شایسته بظهور آورده بودند بانعامات سرافراز گشته و جمعی که در خدمات تقصیر بودند از ملازمت اخراج شدند و بعد از قضای این امور از اردوگاه بشکارگنان رفته اردوی گیهان پوی بایاغ اوزاق از راه چگ و نغر سلطام روانه گردیده خود جریده با معدودی از قورچیان نگاه اشرف بایکاء درون تشریف بردند و بهر یک از قلعه درون و معاونت انجار سیده علی سلطان غلام خاصه شریف را بقورچی گری را بر تبه والای ایالت و خاسر بیگ را بحکومت ایکاء درون یاوغایت فرمودند خاطر از مهمات جمع کرده روانه ایکاء خوار بار دوی گیهان پوی گشتند و سلاطین زاده های اوزبکیه را بیاریار محمد میرزا در بنقار خدمت قرون داده که در مهمات که بایشان متفقت شده بود مساعدت کردند و از راه سیاه کوه بکاشان آمده مردم کاشان بشهر راه اغان کرده و تا سه شبانه روز کاشان صحبت چراغان کرم بود و روشنی اذان نگاه خوشدلی بود و از آنجا متوجه دارالسلطنه اصفهان گشته

بفیروزی

بفیروزی و اقبال در مقر دولت ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند و فصل طرف انگیز پائیز و زمستان در دارالسلطنه بکامرانی و شادکامی گذرانیدند و اوذ فاخت و خوشدلی دادند از سوانح اینجا از عنایت شاهی بیگ خان قندهاری است که ام ا سلسله پادشاه و الاجاه پیشکشهای لایق حال داشته بود و بندگان حضرت اعلی امجان او را نوازش فرموده عطایای ارجمند ارزانی داشتند

ذکر احوال باقی خان نجدار سعادت موکب حضرتشان

از تقریر و اردین چنین بظهور پیوست که در وقتی که میانه لشکر فیروزی اثر و لباش و اوزبکیه جانبه بتحریر پیوست ممارب واقع شده غلبه اجالب لشکر منصورت نشان بوقوع پیوست دفعتی شکست اوزبک باقی خان رسیده مضطرب الاحوال گشته بمکانی اراده اراده نموده بود که سالک طریق فرار گشته بجانب ماوراالنهر رود بعضی رکش بخیدان و آتالیقان روزگار دیده و در انشب بانع آمده روزی دیگر معلوم گشته که موکب اعلی پادشاهی بحیطه اشتداد و بسیاری لشکر عازم خراسان شده از آن منزل کوچ کرده اند خاطر او اطمینان تمام فیته کلی بشادمانی براسمان انداخته چون در صحیفه تقدیر رایت دولتی ثبت و مرقوم گشته که باقی خان چندگاه در ایالت علم اقتدار افراشته کامروای دولت گردد چنین عارضه عظمی باین آسانی ازو دفع شده اسباب دولتش روی در زیاد نهاد و بعد از معاودت موکب اعلی چون جمعیت لشکر روی آورده بود اراده یورش بدخشان نمود زیرا که بعد از تقنیه کشته شدن عبدالمومن خان جماعت جغتای و بدخشان که از بیم او زبکیه در بیغولهای کوهستان خزیده بودند از هر گوشه سر برآورده فراهم آمدند و بدیع الزمان نامی از خواجهای لعل را که نواده دختری شاه سلیمان والی بدخشان بود خود را والی ساخته او زبکیه از آن ملک رامده بود درین دو سال که میانه او زبکیه فترت بود و ایالت در حیطه تصرف میرزای مذکور و سیاه جغتای بود و چون باقی خان بدان ولایت رفت بدیع الزمان قوت جنگ صحرا در خود ندیده در قلعه متحصن شده مردم بدخشان اکثر بد و بیوفایی کردند و تفرقه و پراکندگی در میان ایشان افتاد و عاقبت الامر باقی خان بر قلعه مستولی شده بدیع الزمان میرزا را بدست آورده از پای درآورد و ایالت یکی از امرای معتمد سپرد و در خلال این احوال بعضی امرا که قصد غدری داشتند بسیاسا رسیدند شرح واقعه آنکه چنین مذکور شد که در چین توجه رایات جلال بعضی از امرا و از بکیه

که باقی خان بدغله بودند در یلنج بایکدیگر موضعه نموده ارادها کرده بودند که او را ضایع کرده بجانب جانکیر خان
بعد از مراجعت موکب اول ازان داعیه باز آمده اما یکی از اهل موضعه اظهار دولتخواهی کرده نزد او زبان طغیان
این راز گشوده بود در نیوقت که خاطر اولیا از توهمات لشکر یکانه جمع شده و هم بدخشان تیر بجانب لواء
سرانجام یافت در مقام دفع بدخواهان درآمده امراء اوزبکیه را که در اصل این موضعه بودند بهانه گفتگوی طلب فرمود
جمعی از دولتخواهان و فدویان را در یکین بازداشته در اثنای محاوره عتاب خطاب آغاز نهاده اظهار انچه بود
انچه اختیار شخصی که کشفی این سر نموده بود با ایشان مواجهه شد حکم بگرفت و گیر انجماعت صادر شده خان
لحظه سی چهل نفر از امراء و اعیان اوزبکیه که اسم و رسمی داشتند بایاسا رسانیده و در عوض انجماعت تربیت کرده
خود را تعین نموده بکامرانی و اقبال بجانب بخارا نمود و نموده دیگر بار چون دود لشکر سرسبزی آغاز نهاده و کلدی محمد
خان قزاق که در بخارا بود استقلال یافته بود با او در مقام طلبیت درآمده محاربه پیش سفیدان آورد و
بجهة تقویت مذاهب بخود مصالحه کرده انجمان بجهت باقی فرستادند و باقی خان در فکر و اندیشه ولایت
باشکند بود که بجهة کیفیت ازتفرق قزاق انتزاع نماید اما بهم صولت و سطوت قزلباش تن بمصالحه درآورده با او
بمصلحت وقت صلحکونه کرد اما همواره از شکوه و سطوت شاهنشاهی او را در حمام لشکر قزلباش که از سفر شاه بود نمود
بود اندیشه مند بود و اظهار مینمود که عنقریب پادشاه والاجاه قزلباش لشکر بدین ولایت خواهد کشید و لافهای
که قبل ازین میزد ترک کرده بود و زبان ادب از کام کشیده و یا مرای سرحد خود تکلیف نمود که با امراء مرو و مارو شاهجان
و هرات خصوصیت و مهر بانی نمایند و بایکدیگر ترک خصومت کرده متعرض مملکت یکدیگر نشوند و مانع غوائل و اندیشه
تجار و مترددین نگردند امرای عظام حقیقت مایه سر بالا عرض کردند از موقف جلال نیز همون صادر شد
بنابر رفیه حال رعایا که منحصر موکب همیون بدانطرف واقع نشود در امنیت و استقامت سرحد کوشیده ابواب
امد و شد تجار و مترددین بسیار و فسار ند و دو سه سال پیش الیانبین منازعه روی نموده دست درازی از حدین
واقع نشد و ولایت خراسان بنیروی دولت قاهره مهبط امن و امان بود اما در خاطر حقیقت ممتاز رسوخ

داشت

که بعد از اصلاح حال لشکریان و اسودگی سپاه ظفر پناه دیگر باره یورش بلنج اتفاق افتاده
بعون عنایت الهی در نیمرتبه مکنون خاطر انور بر حسب الخواه بهمت ظهور یابد و باقی خان نیز پوسته
در تزلزل و متر صد ایمنی بود بر حسب تقدیر در سرحد بغداد و آذربایجان بعضی قضایای روی داد
که توجه موکب همیون بانطرف اولی و الزم نمود چنانچه در وقایع سال آینده مرقوم قلم
کلک بیان میگردد و باقی خان را بعد از استماع این اخبار تزلزلی که در خوف نهضت همیون داشت
زایل شده اطمینان تمام یافت و بفراغ بال بر وساده دولت اقبال تکیه زده بعشرت و مراد
مشغولی داشت تا انکه زمانه غدار چنانچه عادت اوست زیاده ازین تاب اقتدار او نیاورده در اندک
روزی چنانچه بزبان الهام بیان اشرف گذشته بود بمکافات کفران نعمت عبد الله خان نا انصافی که در
ماده سلسله او کرده بالکلیه اثاث او را از ملک عدوث محروم ساخت بدام اجل گرفتار آمده در سنه ثمث و
عشر الف از دار فانی بجالم باقی انتقال یافت بیت اجل خانه عمر بر انداخت که از تخت بر تخته اندا خت
و بایو سنه مبارکه توشقان ایل مطابق اصدی و ثمث بعضها موافق اثنا و عشر الف سال مقدم همایون بر اب
کامیاب سپهر رکاب شاهنشاهی در کره زمانه آفتاب عالم افروز برافلیم زمانه گشت فیروز زمانه کرد اهنگ
طرب ساز در عشرت بروی خلق نشد باز بهم پیوسته شد عقد شب و روز نوید عیش و عشرت داد نوروز
بگیتی زد صلای شادمانی زمین بگسترد مهد خسروانی نسیم نوبهاری عطر ساکشت هوای گلستان بهجت افزا گشت
نسیم عنبر شمیم بهار چون مشک تتار عطر بیزی آغاز نهاده بمکمت رسان شام خوشدلی و لکشایی گردید
کوس نوروزی صدای بهجت فزای جهان افروزی در نه رواق سپهر انداخته صلای عشرت و شادکامی
بعالمیان در داد فرخی خورشید عالم آرا که تخت نشین فلک چهارم است در روز جمعه هشتم شهر سوال مدی عشر و الف
از ارامگاه حوت بسر خرمگاه حمل خرامیده لوای موکب و اقتدارش ارتفاع اسمانی یافت جهانرا فری تازه بدید
آمد ابواب نشاط و شادمانی بر روی خلایق گشوده گشت شهریار زرجوی نیم خور بر سبیل معهود و رسم معهود

دروازه سلطنه اصفهان بزم آرای محفل نشاط گشته بر حسب زمان در باغ جهان ارای نقش جهان مجالس
بهشت نشان مرتب گردید و اسباب چراغان مهیا و اماده گشته چراغهای شکفتگی اندود خنده پذیرفت
زبس شمع در مجلس او سوختند دل روشنان فلک سوختند دران بزم روشن چو خورشید و ماه مهین بعیتان
مرصع کلاه خرامان مهین مجلس ارستند مسرت فزود و غم کاستند القصه نه شبانروز در سپاهی
و رعیت داد عیش و شادکامی داده شهریار انجمن ارا بعواطف خسروانی طرب افزای خاطر بودند از سوانح
بهجت فزا که درین سال میمون فال بظهور آمده موجب ازدیاد عشرت و شادکامی گشت اینست که حضرت
واهب العطایا بمیمنت و اکلیل و سعادت و کامگاری و افسر سلطنت و شهریاری را در کرانمایه که مسندنشینان عهود اعصار
مواهب الهی از بکار نقش نشانهای بر ساحل ظهور امده زینت افزود یعنی فرزند ارجمندی بحضرت اعلی ها
عطا فرموده در ساعت مسعود ان مولود عاقبت محمود از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاده از خلوص عقیدت
و غلامی حضرات ایمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بنام قلی موسوم گردیده امید که در سایه تربیت و ظل
عاطفت شهریار سعادت پرور اغنی والد والا گهر نشو و نما یافته در رضاجویی خاطر مبارک انحضرت بر خوردار
در کمر بست آوردن قلعه نهاوند بدستیاری جنود و عنیهی بر نیه وی دولت ابد پیوند دیگری از سوانح اقبال که در اوایل
این سال بظهور پیوست بدست درامدن قلعه نهاوند است که جغال اعلی در ایام فوت و اغاز جلوس میمون
حضرت اعلی ناهی ظل آلهی چنانچه در طی وقایع این سال مرقوم کلک بیان گردیده در قصبه نهاوند توابع همدان
که بقلم و علیشکر مشهور و ممکن بسیاری از طوایف قزلباش است قلعه ترتیب داده محافظان تعین نموده
علوفه و مرسوم انرا از خزانه بغداد میداد و بعد از انکه فیمابین حضرت اعلی و سلطان مراد خان خواندگار روم
صورت صلح روی نمود چون شرط شده بود که حین انعقاد صلح انچه در تصرف رومیه و منسوبان طرفین بود
باشد کماکان مستمر بوده از جانبین تعرض ننمودند بنجهت قریب پانزده سال ان قلعه در تصرف رومیان مانده
بود از اینطرف بنا بر شرایط عهد و پیمان متعرض ان نگشتند اما بطبایع حکام قزلباش که در انحدود و اقامت

دارند

دارند بغایت گران بود که رومیه روزه از اساکن ایشان گذشته بقلعه نهاوند که وسط معموره قلمرو ایشان
بلکه عراق عجمست اندوخته شود لهذا مکرر بحقیقت پورزا و ارکان دولت پادشاه روم اعلام شد که بورزان
چهار دیواری درین میان بالاخره موجب فساد و قصور بنیاد مصالحه و اتحاد است و عنقریب از جهلای طرفین
امری صادر میگردد که موجب اختلال امر مصالحه باشد اگر فی الواقع عهد و پیمانی که فیمابین وقوع یافته
را سخ انداولی انیست که ان قلعه خراب شود و رومیه بنا بر پیمان قبول نمایند یعنی نگروند بعد از فوت سلطان محمد
خان که پسرش سلطان احمد خان پادشاه شد در ممالک روم اوباش و بیدولتان هر طبقه سر بشورش و فساد
برادر روند و خود را اجلالی نامیدند چنانچه در طی احوال اجلالیان مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد بنابرین
ناصواب اقدام مینمودند پادشاهان و حکام سرحد نیز شیوه جلالیان پیش گرفتند غلامان بغداد و بصره حاکمی را
که در بغداد بود و از جانب پادشاه منصوب میشد قبول کرده اوزن احمد نامی را از ایشان بغداد برخود حاکم گشته
علوفه غلامان نمیدادند که از بغداد امید بازگرفتند و بعضی از انجماعت کهنه بازگرفتن اذوقه و علوفه و علوفه
مرسومات پرداخته گشته بعضی دیگر قلعه نهاوند را پناه خود ساخته سر بطغیان برآوردند و متعرض خلق انحدود
روز بروز بر طغیان و بی اعتدالی می افزودند امراء اعظام السرحد حاکم بغداد و ارا از طوار ناهنجار انطایفه اخبار نمود
از انجماعت محمد آقا نامی نقل بابت ایشان منصوب گشته روانه شدند سکنه قلعه نهاوند از تمکین او نکروند و منع
اموال و اسباب او را غارت کردند محمد آقا استغاثت بدرگاه جهان پناه آورده از منسوبان این آستان آستمداد
نمود از موقف جلال منشور عاطفت و اقبال مشتمل بصفایح پادشاهانه باسم انجماعت شرف صدور یافت که تاکید
تاخیر نکرده پیرامون عصیان و بیدولتی نگردند و حسن خان حاکم قلمرو علیشکر و امراء السرحد بامداد محمد آقا
مامور شدند قبل از ورود ان منشور جمعی از مردم اخشام ان حوالی و رعایا و حال تربت قلعه که از فساد و انتظام کان آنجا
بودند بهجوم نموده عازم ان شدند که ان گروه را از حصار نگذارند سپاه رومی نمایند و انجماعت بدافعه قیام نمود
فیمابین نایره شورش و اشوب اشتعال یافت حسن خان جهت اصلاح این حال و امداد محمد آقا متوجه انصوب

شد و پیش نورش و غوغا تارک حکومت و سلامت روی نمود و غنیمت شمرده سر خود گرفته از زمر بسکر حصار
وبی تنک در فرمار شعارشای سونی بد و لتخواهی این دو دمان طاهر ساخته برجی از بروج قلعه که در طرف
او بود به پیر ویان داد و رویه ازین حال خبردار گشته بین الفریقین جنگ و جدال بوقوع پیوست و
سردار انجماعت با چند نفر دیگر بقتل رسیدند قلعه بدست پیر ویان در آمد و در خلال این حال حسن خان
بپای قلعه رسیده بقیة الصیف را امان داد و هر کدام بطرفی رفتند قلعه خالی گشته حسن خان حسب الامر
الاعلی بتحریت آن پرداخت و قوع این حال که احدی را در خیال نبود باعث آن شد که عنقریب امر
مصالحه اختلال پذیرفت و اراده یورش بلنج را که در خاطر انور بود در بای گذاشته بمضمون این
مقال مپیت ز آب خورد ماهی خورد خیزد نهنگ آن به که در دریا ستیزد بی اختیار نعره از دریا بجان دفوع یافت
بنوعی که در زیل مرقوم میگردد و گر تو از من جان شار همیون اعلا جانب آذربایجان و فتوحات عظیم قلاع که در آن
سمت ظهور یافت عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن سخن سرایی لوای دلکشی می فتح آذربایجان و یاغیان توجه
موکب مظفر نشان را بدان مملکت نزهت بنیان بدین اهنگ می سراید که چون بمیامن هدایات الهی و بیمن
دولت شاهنشاهی عرصه ممالک ایران از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک گردیده خاطر انور
همیون فی الجمله ازان امور فراغت یافت همواره شعله غیرت در کانون ضمیر انور زبانه کشید
پیش نهاد همت والا بود که ممالک شیروان و آذربایجان که معظم ملک ایرانست و از حوادث روزگار
بتصرف سلاطین روم در آمده بتخصیص دارالسلطنه تبریز که از بلاد مشهوره آفاق و تخت گاه فرمان
روایان والاشکوه ایران بوده در عهد دولت همیون بدستور سابق در حوزه تصرف این دودمان
در آید و هرگاه ازین مقوله حکایات بر زبان میگذشت بعضی از دولتخواهان و کاردانان بساط
آگهی بنا بر عافیت طلبی از شکوه و جلال قیصری و افزونی سپاه و بزرگی جاه و جلال سلطان روم
سخنان حکیمانه مذکور خلد این نموده مجادله با شعله روم صلاح دولت قاهره نمیدانستند

و آتش

و آتش غرم همیون را بر شحه کلمات موعظه ابتر فرو نشانیده در تسکین نایره نزاع و جدال میکوشیدند
و ظهور این مطلب علیا همت والا مکنون ضمیر منیر ملک آرا بود لیکن چون فیما بین صورت صلحی روی نمود
بود بر حسب ایه کریمه وما قتلوه الا یقین بل رفعه الله (از نقض عهد و پیمان احتراز نموده فارا یعنی
درمان غرم همایون میگرفت و منتظر اللطیفه غیبی بودند چون حصول این مدعا بقلم تقدیر در لوح قضا
نگارش یافته بود و اسباب آن بدستیاری کارکنان عالم غیب بسر انجام می نیافت دارمنوبان
انطرف بعضی مقدمات بظهور پیوست که نهضت موکب ظفر قرین بدانصوب لازم آمد و بنوعی که در زیر
بتحریر پیوست اجامره و اوباش روم و پیدوتان اکراد سر بشورش و فساد برآورده دماغ
هر یک را سودای خودسری شوریده داشت پادشاهان و حکام سرحد بشیوه جلالیان اظهار عصیان
و طغیان نموده با منوبان انطرف نیز سلوک نامنجار پیش گرفتند و بی ادبها از ایشان بظهور می آمد
چنانچه احمد پاشا که در قلعه وان فرمان روا بود تاجری را از تجاران خاصه شریفه گرفته بطمع مال بقتل آورد و
وسلعهای کلی از مال سرکار خاصه شریفه متصرف شد و در شیروان نیز ملازمان اشرف را که بجهة خریداری
جواهر بطرف اصفهان رفته بودند گرفته اموال ایشان را غارت نمودند و حضرت اعلا متکاهل زمان حالها نمود
بتغافل پادشاهانه میگذرانیدند مکرر را این اعمال قبیحه با پادشاهان سرحد و پادشاه روم و وزرای اعظم
اعلام شد نتیجه بران مرتب نگشت و در سکوت نپسندیده اصرار نموده بفرمان پادشاه خود عمل مینمودند
محلا افعال ذمیمه مردم سرحد از اعتدال تجاوز نموده بسر حدی انجامیده بود که زیاده ازان تاب تحمل
مقتضای غیرت شاهانه و حمیت پادشاهانه نمینمود در خلال این احوال میانه غازی بیک کرد که اولاد
بیلانست و در دیار مناخت پدید آمد و او قلعه قاری نارقر اکه در حدود سلماس است استحکام داد
اطاعت بسکلر بیکی تبریز نپذیرفت و علی پاشا که درین هنگام بجای جعفر پاشا بسکلر بیکی شده بجهة تنبیه و
تادیب غازی بیک و متمردان اکراد لشکر تبریز و ایروان و نخجوان را جمع نموده بسرکردگی ایشان رفت

غازی بیک خان ابدال پسر خود را بپایه سریر اعلی فرستاده استمداد نمود بخاطر فیض مظاهر اشرف
رسید که چون رومیه که بواطن ایشان بنفاق آمیخته با قزلباش در کل مواد بتخصیص در تخریب قلعه نهاده
بدمظنه شده اند و در هنگام فرصت بالقوه خود را بفعل آورده عذر نمی پذیرند درینصورت مملکت
آذربایجان که ملک موروث همیونست در تصرف جمعی بیدولتان جلالی که با پادشاه هم عاصی اند
گذاشتن و فرصت را از دست دادن شیوه خردمندان نیست اگر درین چند روز که بیگلربیگی و عسکر
تبریز بر سر اکراد رفته اند و در قلعه کسی چنان نیست که یورش همیون بر سبیل ایلغار بدان صوب اتفاق
افتد و قبل مراجعت علی پادشاه به تبریز رسیم محتمل که قلعه بسهولت بدست آید و صورت مقصود که فتح
مملکت موروث و آذربایجان و پیشه متمردانست باحسن وجهی چهره نماید و این اشاره غیبی را با دولت
خواهان ساحت اقبال و محرمان حریم عز و جلال در میان نهادند و قرعه مشاورت در میان انداختند
چون مکرر امتحان شده که آنچه در امور دولت بر زبان صدق بیان جاری شده و دل الهام پذیر
تصدیق آن کرده بشایبه ریب و گمان همت وقوع یافته و درین ماده ضمیر صفا آیین اشرف که مرآت صور
غیبی و تجلیات لاریبی است گواهی میداد که عنقریب این ظن بیقین پیوسته علی اسرع الحال بدین
مطلب علیا فایز و کامروا میگردند لهذا رای یافته دولتخواهان بدلالت ملهم اقبال و تحریک کار
فرمایان حوادث روزگار بامضای این عزیمت قرار یافت و جناب مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی
که همیشه در تعیین ساعات و ملاحظه دقایق و درجات زمان طالعش از سهم الحوادث فلکی مصون
و اختیارات طبع وقادش بجانب تقدیر رهنمون بوده ساعتی سعد که بمسعود ناظر و از عیوب نجومی مبرا
و با کواکب طالع همیون موافق بود اختیار نمود و نخست بجهت اشتباه شهرت دادند که فرنگیه لشکر
بر سر بحرین فرستاده اند و رایات جلال بجهت دفع فرقه ضلال متوجه فارس است بعد از چهار
پنج روز که این خبر در جانب و اطراف اشتهار یافت مذکور ساختند که قاصدی از الله ویردی خان

حاکم

حاکم فارس رسیده که فرنگیه فسخ آن عزیمت نموده اند احتیاج موکب همیون نیست حضرت اعلی فرمودند
که چون جمعی از ملازمان حاضرند و مستعد سفر شده اند و مدتیست که هوس سیر و شکار مازندران داریم جانب
مازندران میرویم که چند روزی در آن ولایت دلکشا عشرت پیرا گردیم و از محرمان سرادق سلطنت سوی
حاتم بیک وزیر و علیقلی خان شاملو و الله قلی بیک قورچی باشی قاجار و بسطام آقا احدی ازین کنکاش اطلاع
نداشت و بخاطر هیچکس خطور نمیکرد که این معنی درینوقت از قوت بفعل آید از غرایب حالات آنکه در آن روز
که در اصفاهان این مقدمه تمهید می یافت در تبریز مولانا صبوری منجم تبریزی بقلعه رفته بود که وکیل پادشاه
را که در قلعه تبریز مانده ملاقات نماید وکیل از و تفحص مینموده که خبر آمدن پادشاه قزلباش بتبریز
در شهر بر چه نهج مذکور میگردد او چون خبری نداشته گفته در شهر خبری نیست شما از چه کس شنیده اید
وکیل گفته که چنین گوش زد من شد اما قایل را نمیدانم لحظه این گفتگو شده بحسب اتفاق دیوان
لسان الغیب در میان بوده درین باب تفال کرده اند از مولانا صبوری منقولست که بعد از تفال
در اول صفحه همین مقطع آمد که عراق فارس گرفتی بشعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است
مجملا تسخیر آذربایجان و شیروان پیش نهاد همت گردیده بتاریخ هفتم شهر ربیع الثانی سنه اثنی عشر و الف
بساعتی که اختیار شده بود پای همت در رکاب سعادت و اقبال نهاده از دار السلطنه اصفهان بیرون فرمودند
یکشب در قریه دولت آباد برخوار و یکروز در کاشان اقامت داشتند از آنجا ایلغار کرده بسه منزل بحدود
قزوین رسیدند و در آنجا حقیقت نهضت همیون بصوب آذربایجان بملازمان رکاب اشرف ظاهر گردید و
امیر گونه بیک قاجار را که داروغه قزوین بود حکم شد که با قورچیان و غلامان که در آن حدود اند بزودی بموکب
ظفر قرین پیوندند و کس نزد ذوالفقار خان حاکم اردبیل فرستادند که لشکر آن طرف که نزد او حاضر باشند
بر سبیل استعجال بمیانج آمده در آنجا برکاب مقدس اعلی ملحق شود و از حدود قزوین ایلغار فرمودند
به شش روز به تبریز رسیدند چنانچه از اصفاهان بیازده روز بحوالی تبریز آمد صبح دوازدهم

بشهر داخل شدند علی پاشا قلعه تاریناق را بصلح از غازی بیک گرفته امانشور داده بود
و سپاهی که در قلعه تبریز مانده بودند از عدم این خبر هما نساعت خبردار گشته بحکم اجل گرفتار آمدند
چون بقریه فهو سفلی رسیدند که از آنجا تا شهر سه فرسخ است رسیدند رعایا و مردم انموضع را هاشم
بر فوج قزلباش افتاده فی الفور شعارشاهی سونی ظاهر ساخته بی انکه از تشریف قدوم همیون
خبردار گردند تا حیای دوازده ترک حیدری را که از خوف رومیه در زیر زمینها و نهانگاهها پنهان
گرده بودند بیرون آورده فرق مباهات خود را بدان افسر گرامی ارستند و هر کس از رومیه آنجا
بود گرفته بقتل اوردند پیش پیش چوپش منصوره افتاده صدای بهجت آزا الله اکبر گشیده و شعار
طایفه قزلباش تا اوج اسمان رسانیدند و از انجا حب الامر الاعلی جمعی بیشتر رفتند که اگر فرصت یابند
خود را بقلعه اندازند که وهی از اهل قلعه بیرون امده در میدان و بازار بسودا و معامله مشغول بودند
غلغله نشاط اهل تبریز بگوش ایشان رسید تصور نمودند که اجامره و اوباش سرحد از خالی بودن
شهر و قلعه خبر یافته بقطع مال و غارت اموال امده اند احتیاط کرده مقارن وصول مقدمه لشکر
خود را بقلعه انداخته دروازه ها را بستند و اهل تبریز از امدن لشکر قزلباش خبر یافته اکثر در
سر خیابان بسعادت رکاب بوسی فایز گشته از غبار سم ستور جان بیمار کسالهای جشم امید برآن نهادند
روشنی دیده پیدا حاصل کردند اما شهر شهره تبریز طرفه ویرانه بنظر درامد زیرا که در سالهای پیش که
بلده تبریز بتصرف رومیان درامده از تبریزی خالی بود رومیه در ویرانی خانها و عمارات عالیات
شهر دقیقه فرو گذاشت نکرده بودند اگرچه در تمادی بیست سال که آن ملک در دست رومیه ماند
جمعی غارت زده بی بضاعت از اطراف وجوانب فراهم امده بقدر حصتی شده بودا ما هرچند خانه
پر زیب و زینت بود یکخانه جان نشده بود که تلث حالت اول بهم رسیده باشد مولنا ما وقوعی نهاده
این بیت را در خرابی تبریز بسیار خوب گفته اگرچه در صحیفه اول در طی وقایع خشمان پادشاه گرفتن تبریز
این بیت تکرار یافته چون اینجا مناسب تر بود از تکرار نیندیشیده مرقوم ساخت بیت وقوعی گریبان تبریز

ورنه

ورنه دلم از حسرت تبریز ویران تر ز تبریز است القصه چون لوک مقدس بشهر رسید محافظان قلعه در وبرا
مسدود ساخته بودند در میان شهر منزلی که قابل نزول اجلال همیون باشد نبود بدشت بحازان تشریف
نزول فرمودند و مردم انولایت از شهر و نواحی هر کس رومی را میدید بدرگاه جهان پناه می اوردند
طایفه آنجه در شهر و نواحی بقتل تمامی گرفتار شدند و احدی را باحتمال انکه مبادا از جانب اشرف بخشش یابند یا
انکه بنظر رسانند بقتل می آوردند و سرهای ایشان را بنظر انور میرسانیدند و الحق تبریزیان دریں مادهٔ نوعی
مبالغه نمودند که جمعی را که در عرض بیست سال یا بیشتر بندی و صلت کرده دختر بتبریزی در خانه داشتند و از و
فرزندان بهم رسیده بود پدر و برادران دختر قرابت سببی را منظور نداشته ایشان را از زوجات و فرزندان
جدا کرده بقتل رسانیدند و میان اهلبیت و دوستان خاندان صفویه که چندین سال بود که بقیه زندگانی
میکردند علامت شعار و محبت و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین ظاهر ساخته قلعه فرح و انباط
با ایوان کیوان رسانیدند و انچه نهایت اخلاص و خدمتکاری بود از ایشان بظهور پیوست
فارسان مضمار همین همراهی کیت جهان پیمایی قسم را در جلالکاه معارک حدیث ارایی بدین ایین بجولان در اورده
که در جین موکب جهان کشای شاهی بعون و الطاف الهی داخل شهر تبریز شدند روز اول جماعت رومیه که بحوالی
قلعه مانده بودند بتصور انکه اجامره و اوباش سرحد بخیال نهب و غارت امدند رومیه ی چیارت کرده اند قاصد
سریع السیر نزد علیپاشا دستادند و او را از ین حال خبردار گردانیده پادشاه مذکور این قضیه را مسهل و
اسان انگاشته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف آداده در حدود مرند لشکر بخوان و ایروان
از و جدا شده بالکلیه خود را رسانیدند و چون او دیار بانطایفه روی آورده بیمانه حیاتشان از باده اجل
لبریز شده بود پرده غفلت دیده بصیرتشان پوشیده از طریق حزم و احتیاط دور افتادند و
مشهورانه در کمال غرور روی بجانب تبریز آوردند در منزل دیگر قاصدی از جانب اهل قلعه بدیشان
رسیده که حقیق معلوم است که ذوالفقار خان حاکم ارسیل با لشکر خود آمده و در امدن کمال حزم و احتیاط

دارند علی پاشا ازین خبر در امدن بقدر تامل گشته با خلیل پاشا و محمود پاشا که رفیق او بودند و جمله
پیش لفیدان عسکر در حرکت و سکون مشورت نموده چون اهل و عیال و اموال و اسباب لشکریان تمام
در قلعه شیرین بود و استعدادی بقلعه داری سکنه قلعه نداشتند بمکی متفق اللفظ پیش امدن صلاح ندیده از ان خبر
پر جا بالکه فته با پنجهزار کس کماپیش که همراه داشتند کوچ کرده پیش امدند رودر نسیم نزد اهل قلعه بتحقیق پیوست که
حضرت اعلی بنفس نفیس تشریف نهضت فرموده اند قاصدی دیگر فرستاده و علی پاشا را از نزول موکب
همیون خبردار کردند ماموشا، مذکور این خبر را از لشکریان مخفی داشته از غایت تهور و دلیری با کمال سفاهت و
غفلت و بیعقلی شبیخون آورده در موضع صوفیان که شش فرسخی تبریز است فرود آمده و حضرت اعلی شبیخون کنان
اکاه دل متواتر بحیث حال پاشا و لشکریان فرستاده بودند و ایشان از حقیقت حال کیفیت و کمیت لشکر را
معلوم نموده مقاتب یکه یکه خبر میرسانیدند تا انکه مشخص شد بصوفیان رسیده اماده حرب و قتالند و از
حیات و دلیری پاشا مذکور که چنین بی باکانه پیش امدهای تعجب بود اگرچه موکب ظفر قرین تبریز درین هنگام
از بیخ شش هزار کس نبودند اما بقاید و مقاتد نمودن او با پادشاه عجیم و شجاعتهای او در کنف جهان سپاه
و کمی لشکر و عدم استعداد از عقل دور نمیبود بالجمله چون بتحقیق پیوست که رومیان بصوفیان رسیده اند
در همانشب رایات جلال از شعب غازان کوچ کرده بعزم رزم مخالفان در حرکت امده در موضع
حاجی حرامی که دو فرسخی شهر است نزول فرمودند صبح روز دیگر ذوالفقار خان را چرخچی لشکر
ظفر اثر فرموده بمقابله رومیان فرستاده و هر چند مهم انیان بمجرد توجه یکی از اعاظم امرا خوچی از
دلیری ان لشکر ظفر انتما بکفایت مقرون می شد و از صباح بتوجه موکب همیون نبود اما حضرت
اعلی از غایت حزم و احتیاط که لازمه خرد و دانش پیش روزگار است مضمون این مقال
دشمن اگرچه است کهل نباید گرفت اتش اگر ذره ایست خورد نباید شمرد عمل فرموده نمیخواستند
همایون را بمردان کار دیده و دلیران ان معرکه کار ازموده استحکام داده خود بنفس شریف بدولت

قرار

۲۶۲۶۳۴ ق.د.

بتا بر راه قلعه روان گردیدند و غنایم بسیار بدست سپاه منصوره درآمد و حضرت اعلی اعلاه الله
بفتح و ظفر لشکر محمد الهی و عطیه ربانی چند ماهی بجای آورده بجانب شهر عود نمودند و همت والا نهضت
بتسخیر قلعه مصروف ساختند اگر صبح و تسخیر قلعه زنجیر بتبریز و بدست دشمنان اولاد عشرت انگیز بعد از محاربه مدکور نزول اجلال
در شهر واقع شده حقیقت حال اهل قلعه اعلام شد و پیغام مضمون انیس موحشت انگیز دادند که بعیت خود را در
حوض هلاک در نیاورده قلعه را بسپارند که هر کس تعلقی در قلعه تبریز داشته باشد در سلک ملازمان درگاه
انتظام داده علوفه و مرسوم مضاعف انچه در زمان رویه داشته اند داده میشود و هر کس اراده رفتن داشته باشد باهل
و عیال بار سبابه و مال سالما و غانما روانه شوند که اصلا آسیبی باغیار مقهوره ایشان نرسد و علی التمام ایمنی
دست دهند که بخاطر اهل قلعه گفتگو نماید و از بیم و غبار که حایل تسلیم و آرد ممنع نماید در کار حال محافظت
قلعه گفتگوهای سپاهیانه کرده پای از دایره امن و سلامت بیرون نهاده تن بصلح در ندادند
خشونت آغاز نهادند بمصالحه و مهادنه راضی نشدند و عساکر نصرت ماثر از اطراف و جوانب در بسته زنجیر
میگشتند بمحاصره مامور شدند مردان شیر شکار از اطراف و جوانب قلعه را قسمت نموده از هر طرف سپاهیان بر جانب
درآمده در لوازم قلعه گیری سعی بلیغ بجای آورده بجان میکوشیدند و از انطرف نیز مراسم قلعه داری بظهور
حرکت المذبوحی میکردند اما بر عقلای ان قوم و ارباب رای و تدبیر که غوری در امور داشتند ظاهر بود که
ذلیلش عنقریب بچه اقهر قلعه را مفتوح میسازند و ایشانرا با قلت سپاه و نقصان ذخیره و عدم استعداد
قلعه داری طاقت مقاومت پادشاه ایران پناه دارنیست طرف مدتی متصور نه لهذا در قلعه مجمعی ساخته در
باب صلح و جنگ قلعه مشوره در میان انداختند و از قاضی و مفتی استفسار کردند ایشان بر حسب ایه کریمه
ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه اجتماعت را بجماعت نفس و مال و متابعت دلالت نمودند و در دل اهل و
ضمایر ایشان خوف و هراس بقیاس راه یافته جمعی را بیرون فرستادند و عرض نمودند که اگر عهد و میثاق طمانینه
آید که وثوقی بران باشد قلعه ملازمان رکاب اشرف می سپاریم حضرت اعلی بنا بر تفیه حال خلایق و حفظ

MARYAMASSEMIA
KUNYATARA

حضرت

Persa. Qu.
5.

Persa Qu. 5.